

بررسی

فضائل
امیرالمؤمنین
علیه السلام

در منابع معتبر اهل تسنن

دفتر چهارم

روایت ۸۵۲ - ۱۱۱۹

صلوات
مهدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



برسی

فضائل

امیرالمؤمنین

در منابع معتبره اهل تسنن

دفتر چهارم

روایت ۸۵۲-۱۱۱۹

صلوات

شناسنامه

آزار علی علیه السلام آزار پیامبر صلی الله علیه و آله!

□ [۸۵۲ / ۱] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي .

یعنی: هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است.^۱

□ [۸۵۳ / ۲] عن عمرو بن شاس الأسلمي - وكان من أصحاب الحديبية - ، قال :

خرجت مع علي عليه السلام إلى اليمن فجفاني في سفري ذلك حتى وجدت في نفسي عليه ، فلما قدمت المدينة أظهرت شكايته في المسجد حتى سمع بذلك رسول الله صلی الله علیه و آله ، فدخلت المسجد ذات غداة - ورسول الله صلی الله علیه و آله جالس في ناس من أصحابه - فلما رأني أبد لي^۲ عينيه - يقول : حدّد إليّ النظر - حتى إذا جلستُ ، قال : «يا عمرو ، والله لقد آذيتني» .

قلت : أعود بالله من أذاك يا رسول الله ، قال : «بلى ، من آذى علياً فقد آذاني» .

عمرو بن شاس اسلمی - که از صحابه‌ای است که در حدیبیه حضور داشته - در سفر یمن با حضرت علی علیه السلام همراه بوده و از رفتار آن حضرت ناراحت و عصبانی شده بود. خودش می‌گوید: پس از بازگشت از سفر در مسجد زبان به گله و شکایت از آن حضرت گشودم تا آن‌که مطلب به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. روزی وارد مسجد شدم، آن حضرت با جمعی از اصحاب نشسته بود، نگاهی تُند و خشمناک به من نمود، هنگامی که نزد آن حضرت نشستم فرمود:

۱. صحیح ابن حبان ۱۵ / ۳۶۵ .

۲. این لفظ در منابع ، مختلف نقل شده : «أبداني» ، «أبدني» ، «أمدني» ، «أحدني» .

«ای عمرو، به خدا سوگند مرا اذیت کردی!» عرض کردم: پناه می‌برم به خدا از این‌که شما را آزار دهم! فرمود: «آری؛ هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است»^۱.

□ [۳ / ۸۵۴] عن سعد بن أبي وقاص ، قال : كنت جالساً في المسجد - أنا ورجلين معي - فلنا من علي ، فأقبل رسول الله ﷺ غضبان ، يعرف في وجهه الغضب ، فتعوذت بالله من غضبه ، فقال : «مالكم ومالي؟! من آذى علياً فقد آذاني»^۲.

سعد بن ابی وقاص گوید: من با دو نفر دیگر در مسجد نشسته بودیم و از علی (ع) بدگویی می‌کردیم، ناگهان دیدیم پیامبر (ص) در حالی که خشمناک بود و غضب از چهره‌اش می‌بارید به سوی ما آمد و فرمود: «شما را با من چکار؟! [شما را با من چکار?!] هر کس علی را بیازارد مرا آزرده است».

و بنابر روایتی سه مرتبه جمله اخیر را تکرار فرمود.^۳

۱. مسند أحمد ۴۸۳/۳، مجمع الزوائد ۱۲۹/۹.

این روایت به تفصیل یا اختصار در منابع ذیل آمده است: فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۱۷۳ - ۱۷۴ شماره ۱۰۵، فضائل الصحابة لابن حنبل ۲ / ۷۱۶ شماره ۹۸۱ (طبعة دار ابن الجوزی، الرياض)، المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۵۰۲، صحيح ابن حبان ۱۵ / ۳۶۵، مشاهير علماء الأمصار ۶۲ - ۶۳، الثقات لابن حبان ۳ / ۲۷۲ - ۲۷۳، التاريخ الكبير للبخاري ۶ / ۳۰۷، الجرح والتعديل لابن أبي حاتم ۶ / ۲۳۷، المستدرک ۳ / ۱۲۲، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۰۲ - ۲۰۳، المنتخب من ذيل المذيل من تاريخ الطبري ۷۸، أسد الغابة ۴ / ۱۱۴ (به نقل از ابونعیم، ابن مندة و ابن عبد البر)، الاستيعاب ۳ / ۱۱۸۳، دلائل النبوة للبيهقي ۵ / ۳۹۴ - ۳۹۵، الرياض النضرة ۳ / ۱۲۱ - ۱۲۲، ذخائر العقبی ۶۵، الأنساب للسمعاني ۱ / ۳۹۶، تاريخ الإسلام للذهبي ۳ / ۶۳۱، الإصابة ۴ / ۵۳۴، موارد الظمان ۷ / ۱۳۲، البداية والنهاية ۵ / ۱۲۱ و ۷ / ۳۸۲ - ۳۸۳، السيرة النبوية لابن كثير ۴ / ۲۰۲ - ۲۰۳، جواهر المطالب ۱ / ۶۳، كنز العمال ۱۱ / ۶۰۱ و ۱۳ / ۱۴۲، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۲۹۳، الصواعق المحرقة ۱۷۲، فيض القدير ۶ / ۲۴.

۲. رجوع شود به الأحاديث المختارة ۳ / ۲۶۷ - ۲۶۸، مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۹ - ۱۳۰.

۳. يقولها ثلاث مرار. قال - أي سعد بن أبي وقاص - : فكنت أوتي من بعد ، فيقال : إن علياً يعرض

اعتبار سند روایت

روایت اول به اعتراف معاصرین اهل تسنن، مانند محمد ناصرالدین البانی^۱،
و وصی الله بن محمد عباس معتبر است.^۲

روایت دوم - از عمرو بن شاس - در مسند احمد نقل شده^۳ که برای اعتبارش
کافی است.^۴

گذشته از آن هیشمی راویان آن را مورد اطمینان دانسته و حکم به اعتبار آن
نموده،^۵ حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) و شمس الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸) نیز
آن را صحیح دانسته‌اند.^۶

سبط ابن الجوزی نیز گفته: هیچ اشکالی بر سند این حدیث وارد نیست.^۷
البانی درباره آن گفته: وهذا إسنادٌ حسنٌ.^۸

روایت سوم - روایت سعد بن ابی وقاص - در الاحادیث المختارة نقل شده که

→ بك، يقول: اتقوا فتن الأخنس. فأقول: هل سماني؟ فيقولون: لا. فأقول: إن خينس الناس
لضنين - وفي رواية: لكثير - ، معاذ الله أن أؤدي رسول الله صلی الله علیه و آله بعد ما سمعت منه ما سمعت.
(رجوع شود به الأحادیث المختارة ۳ / ۲۶۷ - ۲۶۸ ، مسند أبي يعلى ۲ / ۱۰۹)

۱. التعليقات الحسان على صحيح ابن حبان ۱۰ / ۶۴ ، السراج المنير في ترتيب احاديث صحيح
الجامع الصغير ۲ / ۶۸۹ - ۶۹۱ ، البانی در جای دیگر می نویسد: صحیحٌ بمجموع هذه الطرق.
(سلسلة الاحاديث الصحيحة ۵ / ۳۷۴ شماره ۲۲۹۵)

۲. فضائل الصحابة لابن حنبل ۲ / ۷۸۴ شماره ۱۰۷۸ (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض).

۳. مسند أحمد ۳ / ۴۸۳.

۴. رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۱۰ - ۱۱ نکته شماره ۷.

۵. مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۹ : رواه أحمد والطبرانی ... والبخاري ... ورجال أحمد ثقات ..

۶. المستدرک ۳ / ۱۲۲.

۷. تذكرة الخواص ۱ / ۳۱۰ - ۳۱۱.

۸. سلسلة الأحاديث الصحيحة ۵ / ۳۷۳ - ۳۷۴ شماره ۲۲۹۵.

برای اعتبارش کافی است. بوصیری و هیشمی راویان آن را ثقه و مورد اطمینان دانسته و حکم به اعتبار آن نموده‌اند.^۱

ابوعبد الله مصطفی بن العدوی، عبدالله الشهیری، البانی و محقق کتاب الاحادیث المختارة نیز حکم به حسن و اعتبار آن کرده‌اند.^۲

روایت: «مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي» در مصادر اهل تسنن فراوان آمده است.^۳

واکنش مخالفان: جعل روایت

مخالفان در برابر روایت دوم روایتی ساختند که اختصاص این فضیلت را از امیرمؤمنان (ع) سلب و آن را امری عمومی که همه مسلمانان در آن مشترک هستند

۱. قال الهیثمی: رواه أبو یعلی والبزار باختصار، ورجال أبي یعلی رجال الصحیح غیر محمود بن خدّاش و قنان، وهما ثقتان. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۹ - ۱۳۰، و رجوع شود به کشف الأستار ۲۰۰ / ۳)

ابویعلی آن را با تفصیل بیشتری نقل کرده است. (مسند أبي یعلی ۲ / ۱۰۹: حدّثنا مصعب بن سعد ابن أبي وقاص، عن أبيه ...)
وقال البوصيري: رواه ابن أبي عمر، ورواته ثقات. (اتحاف الخيرة المهرة للبوصيري ۷ / ۲۱۹ - ۲۲۰)

۲. الصحیح المسند من فضائل الصحابة ۱۲۲، المطالب العالیة لابن حجر، تحقیق عبد الله الشهري، طبع الرياض ۱۶ / ۱۲۹، ۱۳۱.

البانی درباره این حدیث می‌نویسد: وهذا إسنادٌ حسنٌ. و پس از ذکر سندهای دیگر می‌گوید: فالحدیث صحیح بمجموع هذه الطرق. (سلسلة الأحادیث الصحیحة ۵ / ۳۷۴ شماره ۲۲۹۵)

۳. فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۲۴۳ شماره ۲۰۰، أنساب الأشراف ۲ / ۱۴۶، کشف الأستار ۳ / ۱۹۹ - ۲۰۰، الاستیعاب ۳ / ۱۱۰۱، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۰۴، المحاسن والمسائیر للبيهقي ۳۷، الوافی بالوفیات ۲۱ / ۱۷۹، بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث ۲۹۶، تاریخ الخلفاء ۱۹۰، الجامع الصغیر ۲ / ۵۴۷.

فضیلت ۲۹ / آزار علی علیه السلام آزار پیامبر صلی الله علیه و آله ! / ۱۳۶۵

معرفی نماید! این روایت از سیف بن عمر معلوم الحال نقل شده است.^۱

عن عمرو بن شاس الأسلمي ، قال : خرجت مع علي بن أبي طالب عليه السلام إلى اليمن فأظهرت لائمة علي عليه السلام [عليه السلام] بالمدينة حتى فشا ذلك ، فدخلت المسجد ... ذات غداة ورسول الله صلی الله علیه و آله جالس ، فرماني ببصره حتى إذا جلست قال : «والله يا عمرو بن شاس لقد آذيتني» فقلت : أعوذ بالله وبالإسلام أن أؤذي رسول الله صلی الله علیه و آله ، فقال : بلى ، من آذى مسلماً فقد آذاني ومن آذى مسلماً فقد آذى الله عز وجل .^۲

شواهد روایی

اختصاص امیرمؤمنان علیه السلام به فضیلت گذشته و اعتراف عمر به آن

اختصاص این امتیاز به امیرمؤمنان علیه السلام از کلمات و روایات عامه به خوبی روشن است ، و از کلام مناوی معلوم می شود که این مطلب بین صحابه مطلبی معروف و مشهور بوده است ، او می گوید : صحابه به این ویژگی علی علیه السلام معرفت و شناخت (و اعتراف) داشتند ، سپس در ادامه می نویسد :

[۴ / ۸۵۵] دارقطنی روایت کرده که : عمر شنید کسی از علی علیه السلام بدگویی می کند ، به او گفت : وای بر تو ! آیا علی را می شناسی ؟! ... به خدا سوگند تو آزار ندادی مگر پیامبر صلی الله علیه و آله را در قبرش .^۳

این مطلب به گونه های دیگر نیز نقل شده از جمله آن که :

۱ . سیف بن عمر التمیمی ... متروک باتفاق ، وقال ابن حبان : اتهم بالزندقة ... يروي الموضوعات .

و عن يحيى : فلس خير منه . (المغني ۱/ ۴۶۰ ، میزان الاعتدال ۲/ ۲۵۵)

۲ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۰۱ .

۳ . فیض القدير ۶ / ۲۴ .

□ [۵ / ۸۵۶] کسی نزد عمر از علی علیه السلام بدگویی کرد ، عمر با اشاره به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: صاحب این قبر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و علی نیز فرزند ابی طالب بن عبدالمطلب . از علی جز به نیکی یاد نکن ؛ زیرا اگر او را آزار دهی - و بنابر نقلی: اگر با او دشمنی کنی - پیامبر صلی الله علیه و آله را در قبرش اذیت کرده‌ای.^۱

خروج از ایمان با اذیت علی علیه السلام

[۶ / ۸۵۷] ابن عباس می‌گوید: نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که علی علیه السلام در حالی که عصبانی بود وارد شد ، حضرت سبب آن را پرسید ، علی علیه السلام پاسخ داد: پسر عموهایتان مرا درباره شما اذیت می‌کنند .

پیامبر صلی الله علیه و آله خشمگین از جا بلند شد و خطاب به مردم فرمود:

يا أَيُّهَا النَّاسُ ، مَنْ آذَى عَلِيًّا فَقَدْ آذَانِي ، إِنَّ عَلِيًّا أَوْلَكُمْ إِيمَانًا وَأَوْفَاكُمْ بَعْدَ اللَّهِ .
يا أَيُّهَا النَّاسُ ، مَنْ آذَى عَلِيًّا بَعَثَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا .

ای مردم ، هر کس علی را آزار دهد مرا آزرده است ، علی اولین کسی است که به من ایمان آورد و از همه شما به عهد الهی وفادارتر است .

ای مردم ، کسی که علی را بیازارد در قیامت یهودی یا نصرانی محشور شود .

جابر بن عبدالله انصاری عرض کرد: یا رسول الله ، حتی اگر به یگانگی خدا

و رسالت شما شهادت دهد؟

۱ . تاریخ مدینه دمشق ۵۱۹/۴۲ و مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۲۵۳ شماره ۲۱۱ (تحقیق محقق طباطبائی) ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۷۹۵/۲ شماره ۱۰۸۹ (طبعة دار ابن الجوزی ، الرياض) ، الرياض النضرة ۱۲۳/۳ - ۱۲۴ ، كنز العمال ۱۳ / ۱۲۳ - ۱۲۴ ، جواهرالعقدین ۳۸۰ ، الصواعق المحرقة ۱۷۷ - ۱۷۸ ، فیض القدير ۲۴/۶ .
وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة ۲ / ۷۹۵ حکم به صحت آن نموده .

فضیلت ۲۹ / آزار علی علیه السلام آزار پیامبر صلی الله علیه و آله ! / ۱۳۶۷

حضرت فرمود: ای جابر، با شهادتین جان و مال خویش را محترم و مصون و محفوظ داشته و از پرداخت جزیه^۱ با ذلت و خواری معاف شده‌اند (ولی ایمان آنان واقعی نبوده به دلیل آن‌که علی علیه السلام را آزرده‌اند).^۲

* پیش از این در روایت شماره ۱۶۸ از بریده گذشت که: بَعَثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي سَرِيَّةٍ، فَاسْتَعْمَلَ عَلَيْنَا عَلِيًّا علیه السلام، فَلَمَّا جِئْنَا، قَالَ: «كَيْفَ رَأَيْتُمْ صَاحِبَكُمْ»؟ فِيمَا شَكُوْتُهُ وَإِمَّا شَكَاهُ غَيْرِي، قَالَ: فَرَفَعَ رَأْسَهُ - وَكُنْتُ رَجُلًا مَكْبَابًا - فِإِذَا النَّبِيُّ ﷺ قَدْ احْمَرَّ وَجْهَهُ يَقُولُ: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيَّتُهُ» فَقُلْتُ: لَا أَسْوَأُكَ فِيهِ أَبَدًا.

از این روایت به روشنی فهمیده می‌شود که پیامبر صلی الله علیه و آله از شنیدن شکایت دیگران از امیرالمؤمنین علیه السلام به شدت ناراحت گردید که صورت مبارکش سُرخ شد، و فرمود: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَّهُ فَعَلِيٌّ وَلِيَّتُهُ».

بریده در آخر گفت: (از این پس) هیچ‌گاه شما را در مورد علی ناراحت نخواهم کرد. پس معلوم شد که این ویژگی مخصوص آن حضرت است.

در روایات دیگر آمده که بریده گفت: من گرم صحبت بودم ... یک دفعه سرم را بلند کردم دیدم رنگ چهره مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله دگرگون و متغیر شده^۳ و خشم و غضب در آن نمایان است،^۴ رگ‌های گردن حضرت از شدت خشم قرمز (و پر از خون) شده بود،^۵ تا حال چنین خشمی از آن حضرت ندیده بودم جز روز

۱. مالیاتی که اهل کتاب باید به حاکم مسلمانان پرداخت نمایند.

۲. مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی ۶۴.

۳. جعلت أهدته بما كان ... و كنت رجلاً مكباباً فرفعت رأسي فإذا وجه رسول الله صلی الله علیه و آله قد تغير. (مسند احمد ۳۵۸/۵)

۴. فرأيت الغضب في وجه رسول الله صلی الله علیه و آله. (مسند احمد ۳۵۶/۵)

۵. فرفعت رأسي، وأوداج رسول الله صلی الله علیه و آله قد احمرت. (المستدرک ۱۲۹/۲ - ۱۳۰)

قریظه و النضیر!!^۱ (ترس سر تا پای وجودم را گرفته بود)، دوست داشتم پیش از این واقعه زمین دهان باز کرده و مرا در خود فرو برده بود!^۲ عرض کردم: پناه می‌برم به خدا از غضب خدا و پیامبر!^۳

برای روایت دوم که از عمرو بن شاس گذشت - روایت شماره ۸۵۳ - نیز شاهدهی وجود دارد .

[۷ / ۸۵۸] عن أبي رافع ، قال : بعث رسول الله ﷺ علياً [ع] أميراً على اليمن ، وخرج معه رجل من أسلم يقال له : عمرو بن شاس ، فرجع وهو يذمّ علياً ويشكوه ، فبعث إليه رسول الله ﷺ ، فقال : «أخساً يا عمرو ، هل رأيت من عليٍّ جوراً في حكمه أو أثره في قسمه»؟ قال : اللهم لا . قال : «فعلامَ تقول الذي بلغني» ؟ قال : بعضه [بعضه ظ] ، لا أملك [!!] ، قال : فغضب رسول الله ﷺ حتى عرف ذلك في وجهه ، ثم قال : «مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي ، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ ، وَمَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي ، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ تَعَالَى» .^۴ یعنی: پیامبر ﷺ لشکری به یمن گسیل داشت که فرمانده آن امیرالمؤمنین (ع) بود. یکی از لشکریان عمرو بن شاس بود که پس از بازگشت به مذمت و شکایت از علی (ع) پرداخت . پیامبر ﷺ برای او پیغام فرستاد که: «اخشاً^۵ یا عمرو» دور شو ای عمرو ، آیا از علی قضاوت یا تقسیمی

- ۱ . فرأيت رسول الله ﷺ قد غضب لم أره غضب مثله قط إلا يوم قريظة والنضير . (تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۹۱ ، المعجم الأوسط للطبرانی ۱۱۷/۵)
- ۲ . ولوددت أن الأرض ساخت بي قبل هذا! (کنز العمال ۱۳ / ۱۴۴ - ۱۴۵)
- ۳ . فلما رأيت ذلك قلت : أعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله . (تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۹۵ ، کنز العمال ۱۳ / ۱۴۴ - ۱۴۵) و نیز رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۳۷ - ۲۳۸ ، روایات شماره ۱۲۷ - ۱۲۹ و دفتر سوم، صفحه ۹۵۹ روایت شماره ۶۷۵ .
- ۴ . قال الهيثمي : رواه البزار ، وفيه رجال وثقوا على ضعفهم . (مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۹ و مراجعه شود به كشف الأستار ۳ / ۱۹۹)
- ۵ . این تعبیر در مقام توهین بکار برده می‌شود و شاید بهترین مرادف آن در فارسی «گم شو» باشد.

به ناحق دیدی؟! او پاسخ داد: نه. حضرت فرمود: «پس چرا از او بدگویی می‌کنی؟! او پاسخ داد: از او کینه به دل دارم و نمی‌توانم خودنگهدار باشم! حضرت با شنیدن این کلام چنان خشمگین گردید که شدت خشم و غضب در چهره مبارکش نمودار شد، پس از آن فرمود: «هر کس از علی کینه و دشمنی به دل داشته باشد مرا مبعوض داشته و کسی که بغض مرا داشته باشد با خدا دشمنی نموده است. هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است.»

واکنش مخالفان نسبت به روایت گذشته و منکر دانستن متن آن

عسقلانی (متوفی ۸۵۲) متن روایت گذشته را منکر دانسته و سپس گفته: راینش همه رافضی هستند بویژه محمد بن عبیدالله خیلی ضعیف است.^۱

پاسخ

اشکال او در متن بیجااست؛ زیرا که روایات فراوان بر آن شهادت می‌دهد.^۲ اما نسبت به اشکال در سند، چنان‌که هیشمی گفته همه راینش توثیق دارند^۳ هر چند برخی از آنها تضعیف هم شده باشند. محمد بن عبیدالله بن ابی‌رافع، اشکالش نقل فضائل و علاقه به اهل بیت علیهم السلام است،^۴ و گرنه ابن حبان او را در کتاب الثقات توثیق نموده،^۵ و ابن ماجه نیز از وی روایت کرده است.^۶

۱. مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر ۲ / ۳۱۷ شماره ۱۹۲۸.

۲. به عنوان نمونه رجوع شود به فضیلت‌های شماره ۲۸ - ۳۳ و شواهدش.

۳. مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۹.

۴. هو فی عداد شیعة الکوفة، ویروی من الفضائل أشياء لا یتابع علیها. (الکامل لابن عدی ۶ / ۱۱۳)

- ۱۱۴ و مراجعه شود به تهذیب الکمال ۲۶ / ۳۶ - ۳۸، تهذیب التهذیب ۹ / ۲۸۶)

۵. الثقات لابن حبان ۷ / ۴۰۰.

۶. تهذیب الکمال ۲۶ / ۳۸.

دشنام به علی عليه السلام دشنام به خدا و پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم

□ [۸۵۹ / ۱] احمد بن حنبل و حاکم به سند صحیح نقل کرده‌اند که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود: مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّيْتُ. ^۱
یعنی: هر کس به علی عليه السلام ناسزا و دشنام گوید، مرا دشنام گفته است.

اعتبار سند روایت

حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) و شمس‌الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸) حکم به صحت این روایت کرده و در ادامه افزوده‌اند: «وَمَنْ سَبَّيْتُ سَبَّ اللهَ» ^۲.
صالح احمد الشامی ^۳، و ابو عبد الله مصطفی بن العدوی ^۴ نیز آن را صحیح دانسته‌اند. این روایت در منابع دیگر اهل تسنن نیز آمده است. ^۵

۱. مسند أحمد ۶/۳۲۳.

۲. المستدرک ۳/۱۲۱.

۳. جامع الأصول التسعة ۱۳/۳۰۹.

۴. الصحيح المسند من فضائل الصحابة ۱۲۲ به نقل از نسائی، مراجعه شود به خصائص أميرالمؤمنين عليه السلام ۹۹.

۵. تاریخ مدینه دمشق ۱۴/۱۳۲ و ۳۰/۱۷۹ و ۲۶۶/۴۲، ۵۳۳، مروج الذهب ۲/۴۲۳، الرياض

مفاد حدیث

مناوی در شرح حدیث «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّني» می نویسد: کسی که به خدا ناسزا بگوید از همه شقی تر است. در این حدیث اشاره شده به آخرین حدّ یگانگی بین پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) به گونه‌ای که محبت هر یک موجب دوستی دیگری و بغض و دشمنی هر کدام باعث دشمنی دیگری است. ولی در آخر گفته: البته در علم کلام اثبات شده که لازمه این مطلب برتری علی بر ابوبکر و عمر نیست!^۱

نتیجه‌گیری

اگر روایت «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّني» را با روایاتی که می‌گوید: معاویه امیرمؤمنان (ع) را سب نمود^۲ یا روایت صحیح مسلم که او به سعد بن ابی وقاص دستور داد که آن حضرت سب نماید^۳، ضمیمه کنیم چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟!

→ النضرة ۳ / ۱۲۲ - ۱۲۳، ذخائر العقبی ۶۶، تاریخ الإسلام ۳ / ۶۳۴، اتحاف الخیرة المّهرة للبوصیری ۲۲۰/۷، البداية والنهاية ۳۹۱/۷، نظم درر السمطين ۱۰۵، حياة الحيوان دمیری ۱ / ۲۴۱، تاریخ الخلفاء ۱۹۰، الجامع الصغير ۲ / ۶۰۸، كنز العمال ۵۷۳/۱۱، ۶۰۲، الصواعق المحرقة ۱۲۳، سبل الهدی والرشاد ۱۱ / ۲۵۰، فیض القدير ۱۹۰/۶، ۱۹۰/۶، ینابیع المودة ۱ / ۱۵۲، و ۱۰۲/۲، ۱۵۶، ۲۷۴، ۲۷۸، ۳۹۵.

۱. فیض القدير ۱۹۰/۶: ولا يلزم منه تفضيل علي (ع) على الشيخين لما بيّن في علم الكلام.
 ۲. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۶۰، روایت شماره ۱۳۲ که به نقل از المصنف لابن أبي شيبه ۴۹۶/۷ و سنن ابن ماجه قزوینی ۱ / ۴۵ گذشت.
 ۳. أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً فقال: ما يمنعك أن تسب أبا تراب. (صحیح مسلم ۱۲۰/۷ - ۱۲۱) و شارحان تصریح کرده‌اند که مراد آن است که: امره بسب علي (ع) فأبى سعد أن يسب. (الكوكب الوهاج ۲۳/۴۴۴)، ابن تیمیه نیز تصریح کرده که معاویه فرمان به سب علی (ع) داد. (منهاج السنة ۵ / ۴۲)

فضیلت ۳۰ / دشنام به علی علیه السلام دشنام به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۳۷۳

ناسزا گفتن معاویه به آن حضرت از مسلمات تاریخ است^۱ و ناسزا گفتن به پیامبر صلی الله علیه و آله به اتفاق مسلمانان موجب کفر است و هیچ توجیهی نمی پذیرد.

ضیاء مقدسی روایت کرده که سعد بن ابی وقاص به راوی گفت: شنیده‌ام در کوفه به شما می‌گویند که علی را دشنام دهید؟ سوگندبه خدایی که جانم در دست اوست، از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی چیزی شنیده‌ام که اگر از بر فرق سرم بگذارند هرگز حاضر نمی‌شوم او را دشنام دهم.^۲

نظیر روایت فوق را هیشمی از ابویعلی به سند معتبر نقل کرده است.^۳
و بنابر روایتی سعد بن ابی وقاص گفت: آن مطلب فرمایش حضرت است که:
«من كنت مولاة فعلی مولاة».^۴

واکنش مخالفان : توجیه بیجا

برخی دست به توجیهی بارد و غیرقابل قبول زده و گفته‌اند:

«من سب علیاً» أي من جهة النسب!!^۵ یعنی: مراد از روایت آن است که کسی از جهت نَسَب به علی ناسزا گوید.

پاسخ

ناگفته پیداست که روایت اطلاق دارد و هیچ دلیلی بر این تقیید وجود ندارد.

۱. رجوع شود به دفتر ششم، صفحه ۲۵۱۹: «ناسزاگویی معاویه و بنی امیه برای حرمت شکنی».

۲. الأحادیث المختاره ۳ / ۲۷۳ - ۲۷۴، حدیث شماره ۹۴۸.

۳. مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۹ - ۱۳۰: رواه أبویعلی [في المسند ۲ / ۱۱۴] و اسناده حسن.

۴. الأحادیث المختاره ۳ / ۲۷۳ - ۲۷۴، رجوع شود به روایات شماره ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶.

۵. مرقاة المفاتیح ۳۹۴۲/۹.

شواهد روایی

□ [۲ / ۸۶۰] به سند صحیح روایت شده که مردی شامی نزد ابن عباس به امیرالمؤمنین (ع) ناسزا گفت، ابن عباس سنگریزه به سوی او افکنده و گفت:

يا عدوَّ الله! آذيت رسول الله ﷺ ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ [الأحزاب (۳۳): ۵۷]، لو كان رسول الله ﷺ حيّاً لاذيته.

یعنی: ای دشمن خدا! پیامبر (ص) را آزریدی. اگر پیامبر (ص) زنده بود (از ناسزا گفتن به علی (ع)) مورد آزار تو قرار می‌گرفت.

پس ابن عباس با قرائت آیه فوق به او فهماند که با این ناسزاگفتن مورد لعن و نفرین خدا در دنیا و آخرت واقع شده و عذابی خوارکننده دارد.

حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) و حافظ شمس‌الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸) حکم به صحت این روایت کرده‌اند.^۱

□ [۳ / ۸۶۱] به سند معتبر روایت شده که أم سلمه بر مردم اعتراض کرده و می‌گفت: آیا بین شما به پیامبر (ص) ناسزا گفته می‌شود؟ پاسخ دادند: پناه بر خدا! - یا: سبحان الله! - چگونه ممکن است که کسی به پیامبر (ص) ناسزا گوید! أم سلمه گفت: پیامبر (ص) فرمود: «هر کس به علی (ع) ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته است».^۲

۱. المستدرک ۳ / ۱۲۱ - ۱۲۲.

۲. عن أبي عبد الله الجدلي، قال: دخلت على أم سلمة، فقالت لي: أيسب رسول الله ﷺ فيكم؟! قلت: معاذ الله! - أو سبحان الله أو كلمة نحوها - قالت: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «من سب

فضیلت ۳۰ / دشنام به علی علیه السلام دشنام به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۳۷۵

□ [۴ / ۸۶۲] و بنا بر نقلی دیگر گفت : مگر به علی علیه السلام ناسزا نمی گوید؟!
علی علیه السلام محبوب پیامبر صلی الله علیه و آله است .^۱

[۵ / ۸۶۳] ابن المغازلی (متوفی ۴۸۳) روایت کرده که ابن عباس از کنار زمزم می گذشت، شنید که جماعتی از اهل شام به امیر مؤمنان علیه السلام ناسزا می گویند.

→ علیاً فقد سبني». (مسند أحمد ۳۲۳/۶، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۱۹۴ شماره ۱۳۳، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۷۳۵ - ۷۳۶ شماره ۱۰۱۱ (طبعة دار ابن الجوزی، الرياض)، و رجوع شود به المستدرک ۳ / ۱۲۱، خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام ۹۹، جزء الحمیری ۲۸، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۶۶، ۵۳۳، البداية والنهاية ۷ / ۳۹۱، فیض القدير ۶ / ۱۹۰) قال الهيثمي : رواه أحمد، ورجاله رجال الصحيح غير أبي عبدالله الجدلي، وهو ثقة. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۰)

حمزة احمد زين در تعليقه مسند أحمد ۱۸ / ۳۱۴ شماره ۲۶۶۲۷ (طبعة دار الحديث، القاهرة) گفته : إسناده صحيح .

و وصی الله ابن محمد عباس در تعليقه فضائل الصحابة ۲ / ۷۳۵ - ۷۳۶ حکم به صحت آن نموده . نسائی (متوفی ۳۰۳) در السنن الكبرى ۵ / ۱۳۳ و خصائص أمير المؤمنين علیه السلام ۹۹ نیز آن را روایت کرده و حوینی حکم به حسن و اعتبار آن نموده است . (الحلي بتخریج خصائص علي علیه السلام) [صفحه ۹۳ شماره ۸۸]

۱ . عن أبي عبدالله الجدلي، قال: قالت لي أم سلمة: يا أبا عبد الله ، أيسب رسول الله صلی الله علیه و آله فيكم؟! قلت: أتئى يسب رسول الله صلی الله علیه و آله؟! قالت: أليس يسب عليّ ... وقد كان رسول الله صلی الله علیه و آله يحبه . (رجوع شود به المصنف لابن أبي شيبه ۷ / ۵۰۳، مسند أبي يعلى ۱۲ / ۴۴۴ - ۴۴۵، أنساب الأشراف ۲ / ۱۸۲، المعجم الأوسط للطبراني ۶ / ۷۴، المعجم الصغير للطبراني ۲ / ۲۱، المعجم الكبير للطبراني ۲۳ / ۳۲۳، العثمانية للجاحظ ۲۸۵، تاريخ بغداد ۷ / ۴۱۳ - ۴۱۴، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۲۲، البداية والنهاية ۷ / ۳۹۱، كنز العمال ۱۳ / ۱۴۶)

قال الهيثمي : رواه الطبراني في الثلاثة، وأبو يعلى، ورجال الطبراني رجال الصحيح، غير أبي عبدالله وهو ثقة . (مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۰)

الباني نیز حکم به صحت آن نموده است . (رجوع شود به سلسلة الأحاديث الصحيحة ۷ / ق / ۲ / ۹۹۶ شماره ۳۳۳۲)

از آنان پرسید: کدامین شما به خدا ناسزا می‌گفت؟! گفتند: سبحان الله هیچ کدام! گفت: کدام یک به پیامبر صلی الله علیه و آله ناسزا می‌گفت؟! گفتند: سبحان الله هیچ کدام! گفت: پس چه کسی به علی بن ابی طالب علیه السلام ناسزا می‌گفت؟ پاسخ دادند: آری ما بودیم. ابن عباس گفت: گواهی می‌دهم که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم و آن را (درست) به خاطر سپردم که به علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود:

هر کس به تو ناسزا گوید مرا ناسزا گفته، و هر کس به من ناسزا گوید به خدا ناسزا گفته، و کسی که به خدا ناسزا گوید خدا او را به صورت در آتش اندازد.^۱

[۸۶۴ / ۶] قال علي علیه السلام : حَسْبِي حَسْبُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و دینی دینه ، فمن تناول مَنِي شَيْئاً فَإِنَّمَا تَنَاول [يتناوله] من رسول الله صلی الله علیه و آله .^۲

از امیرمؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود: شخصیت و شرافت من ، همان شرافت پیامبر صلی الله علیه و آله و دین من دین اوست، هر کس متعرض من شود در حقیقت به پیامبر صلی الله علیه و آله جسارت کرده است!

[۸۶۵ / ۷] وقال علیه السلام : يَهْلِكُ فِي ثَلَاثَةٍ : اللّاعن والمستمع المقرّ وحامل الوزر ، وهو الملك المترف الذي يتقرب إليه بلعنتي ، ويبرأ عنده من ديني ، ويستقص عنده حَسْبِي ، وإِنَّمَا حَسْبِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، و دینی دینه .
وينجو في ثلاثة : من أحببتي ، ومن أحبّ محبّتي ، ومن عادى عدوّي .

۱. مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي ۲۶۱ (چاپ اسلامیة ۳۹۴)، جواهرالمطالب ۱/۶۵.
۲. رجوع شود به المتفق و المفترق ۱/۳۲۱، كنز العمال ۱۳/۱۶۵.
وفي تاريخ مدينة دمشق ۴۲/۵۱۹: حَسْبِي حَسْبُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ، و دینی دین النبي صلی الله علیه و آله ، ومن نال مني شيئاً فَإِنَّمَا يَنَالُهُ مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله .

فضیلت ۳۰ / دشنام به علی علیه السلام دشنام به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۳۷۷

[ثم قال علیه السلام] : فمن أشرب قلبه بغضي أو ألب علي بغضي ، أو انتقصني ، فليعلم أن الله عدوه وخصمه و﴿اللَّهُ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾ [البقرة (۲): ۹۸].^۱

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: سه کس در مورد من هلاک می‌گردند:

[۱] کسی که مرا لعن و نفرین نماید.

[۲] کسی که لعن بر من را بشنود و آن را بپذیرد (و با لعن‌کننده هم عقیده باشد).

[۳] و حامل وزر (یعنی کسی که بار سنگین این گناه بر دوش اوست که) او پادشاه خوشگذرانی است که برای تقرّب به او مرا نفرین کنند، نزد او از دین من بیزاری جویند و از شخصیت و شرافت من عیبجویی نمایند، در حالی که شرافت من همان شرافت پیامبر صلی الله علیه و آله و دین من دین اوست.

و سه کس به واسطه من نجات یابند:

[۱] دوست من ،

[۲] دوست دوستان من ،

[۳] و دشمن دشمنانم.

حضرت در ادامه فرمود: پس هر کس دلش لبریز از بغض و کینه من باشد یا (با فتنه‌انگیزی) دیگران را بر کینه من تحریک و یا از من عیبجویی نماید ، بداند که خدا دشمن و خصم اوست و خدا دشمن کافران است .

۱. شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۱۰۵ .

حُبّ و بغض علی علیه السلام میزان تشخیص ایمان و نفاق

□ [۱ / ۸۶۶] عده‌ای از محدّثین اهل تسنن ، از جمله مسلم بن حجاج نیشابوری نقل کرده‌اند که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود :

والذي فلق الحبة وبرأ النسمة إنه لعهد النبي الأمي صلی الله علیه و آله إليّ أن لا يحبّني إلّا مؤمن، ولا يبغضني إلّا منافق. ^۱ یعنی : سوگند به خدایی که دانه را شکافت و آدمی را آفرید، پیامبر صلی الله علیه و آله با من چنین عهد فرمود که جز مؤمن مرا دوست نمی‌دارد و جز منافق کینه مرا نخواهد داشت.

این روایت با تعابیر گوناگون دیگر نیز نقل شده است. ^۲

۱. صحیح مسلم ۱ / ۶۱، و در برخی از مصادر افزوده شده: «قضاء قضاءه الله علی لسان نبيكم صلی الله علیه و آله» مراجعه شود به المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۴۹۴، سنن ابن ماجه ۱ / ۴۲، سنن النسائي ۸ / ۱۱۷، السنن الكبرى للنسائي أيضاً ۵ / ۴۷، ۱۳۷ و ۶ / ۵۳۵، خصائص أمير المؤمنين علیه السلام للنسائي ۱۰۴ - ۱۰۵، فضائل الصحابة للنسائي ۱۷، السنة لابن أبي عاصم ۵۸۴، مسند أبي يعلى الموصلي ۳۴۷ / ۱، صحیح ابن حبان ۱۵ / ۳۶۷ - ۳۶۸، الاستذکار لابن عبد البر ۸ / ۴۴۶، الاستيعاب ۳ / ۱۱۰۰، العثمانية للجاحظ ۳۰۸ - ۳۰۹، الأذکار النووية ۲۷۹، ذخائر العقبی ۹۱، الرياض النضرة ۳ / ۱۸۹ - ۱۹۰، نظم در السمطين ۱۰۲، تاریخ مدينة دمشق ۴۲ / ۶۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، تفسير القرطبي ۷ / ۴۴، الإصابة ۴ / ۴۶۸، سير أعلام النبلاء ۱۲ / ۵۰۹ - ۵۱۰، تاريخ الخلفاء للسيوطي ۱۸۷، كنز العمال ۱۳ / ۱۲۰، التعليقات الحسان علی صحیح ابن حبان للالباني ۱۰ / ۶۵.

قال الخطيب البغدادي: مشهور من حديث الأعمش. (تاريخ بغداد ۲ / ۲۵۱) ←
 ۲. مانند: «لا يحبّ عليّاً منافق ولا يبغضه مؤمن». (تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۸۰، الرياض النضرة ←

[٢ / ٨٦٧] وفي رواية : عهد إلي النبي ﷺ أنه لا يحبك إلا مؤمن ، ولا يبغضك إلا منافق .^١ جمعي از صحابه اين مطلب را از پیامبر ﷺ نقل کرده اند .^٢

→ ٣ / ١٨٩ ، مسند أبي يعلى ١٢ / ٣٦٢ ، سبل الهدى والرشاد ١١ / ٢٩٥ ، السنة لابن أبي عاصم / ٥٨٤ ، المعجم الكبير للطبراني ٢٣ / ٣٧٥

«لا يبغض علياً مؤمن ولا يحبه منافق». (المصنف لابن أبي شيبة ٧ / ٥٠٣ ، كنز العمال ١١ / ٦٢٢)
«لا يحب علياً إلا مؤمن ولا يبغضه إلا منافق». (المعجم الكبير للطبراني ٢٣ / ٣٧٥ ، كنز العمال ١١ / ٦٢٢ ، سبل الهدى والرشاد ١١ / ٢٩٥)

و مراجعه شود به شرح ابن أبي الحديد ٩ / ١٧٢ و ١٨ / ٢٤ ، أنساب الأشراف ٢ / ٩٧ ، مسند أبي يعلى الموصلي ١ / ٢٥١ ، تهذيب الكمال ١٥ / ٢٣٣ ، تذكرة الحفاظ ١ / ١٠ ، سير أعلام النبلاء ٥ / ١٨٩ و ٦ / ٢٤٤ و ١٢ / ٥٠٩ ، تاريخ الإسلام للذهبي ٣ / ٦٣٤ ، المعجم الأوسط للطبراني ٥ / ٨٧ ، المعجم الكبير للطبراني ٢٣ / ٣٧٥ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٣٤ ، الرياض النضرة ٣ / ١٧٣ ، ١٨٩ - ١٩٠ ، مجموعة الفتاوى لابن تيمية ١٠ / ٦٥ ، البداية والنهاية ٧ / ٣٩١ ، تاريخ الخلفاء للسيوطي ١٨٧ ، الإصابة ٤ / ٤٦٨ ، الصواعق المحرقة ١٢٢ ، الشفا بتعريف حقوق المصطفى ﷺ ٢ / ٤٨ ، مطالب السؤول ١٠٤ ، معارج الوصول ٤١ ، الفصول المهمة ١ / ١٤ ، ٥٨٦ - ٥٨٧ ، جواهر المطالب ١ / ٢٤٨ ، ٢٥٠ ، سبل الهدى والرشاد ١١ / ٢٩٥ ، ٤٤٥ ، كنز العمال ١١ / ٥٩٨ ، ٦٢٢ و ١٧٨ / ١٣ و ١٤ / ٨١ ، ينابيع المودة ١ / ١٤٩ - ١٥٢ .

١ . مراجعه شود به مسند أحمد ١ / ٩٥ ، ١٢٨ ، سنن الترمذي ٥ / ٣٠٦ ، سنن النسائي ٨ / ١١٦ ، السنن الكبرى للنسائي أيضاً ٥ / ١٣٧ و ٦ / ٥٣٤ ، خصائص أمير المؤمنين ﷺ ١٠٥ ، مسند أبي يعلى ١ / ٢٥١ ، المعجم الأوسط للطبراني ٢ / ٣٣٧ و ٥ / ٨٧ ، مسند الحميدي (المتوفى ٢١٩) ١ / ٣١ ، معرفة علوم الحديث للحاكم النيسابوري ١٨٠ ، الفوائد المنتقاة ٣٨ ، العثمانية للجاحظ ٣٠٨ - ٣٠٩ ، أسد الغابة ٤ / ٢٦ ، طبقات الحنابلة لابن أبي يعلى ١ / ٣٢٠ ، تفسير السمعي ٣ / ٣١٧ ، تفسير البغوي ٤ / ٢٠٧ ، تاريخ بغداد ٨ / ٤١٦ و ١٤ / ٤٢٦ ، ذيل تاريخ بغداد ٢ / ٧٠ ، تاريخ مدينة دمشق ٣٨ / ٣٤٩ و ٤٢ / ٢٧٠ - ٢٧٧ ، ٢٧٩ - ٢٨٠ ، ٣٠١ و ٥١ / ١١٩ ، تذكرة الحفاظ ١ / ١٠ ، سير أعلام النبلاء ٥ / ١٨٩ و ٦ / ٢٤٤ و ١٧ / ١٦٩ ، تاريخ الإسلام للذهبي ٣ / ٦٣٤ ، الإصابة ٤ / ٤٦٨ ، مجمع الزوائد ٩ / ١٣٣ ، البداية والنهاية ٧ / ٣٩١ ، فتح الباري ٧ / ٥٨ ، كنز العمال ١١ / ٥٩٨ و ١١ / ٥٩٩ ، ٦٢٢ و ١٣ / ١٧٧ - ١٧٨ ، الشفا للقاضي عياض ٢ / ٤٨ ، شرح ابن أبي الحديد ٤ / ٦٣ و ٨ / ١٧ - ١٨ و ١٨ / ٢٧٥ و ٢٠ / ٢٢١ .

٢ . وروى طائفة من الصحابة أن رسول الله ﷺ قال لعلي ﷺ [ﷺ] : « لا يحبك إلا مؤمن ، ←

فضیلت ۳۱ / میزان تشخیص ایمان و نفاق! / ۱۳۸۱

[۳ / ۸۶۸] روى أبو نعيم في الحلية ، عن علي [ع] ، قال : إن ابني فاطمة [ع] قد استوى في حبهما البرِّ والفاجر ، وإنِّي عهد إليَّ [النبي ﷺ] أن لا يحبَّكَ إلا مؤمن ولا يبغضكَ إلا منافق^۱ .

* و در روایت شماره ۸۸۳ خواهد آمد که طبرانی (متوفی ۳۶۰) به سند معتبر از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود: لا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَ حَبِيبِي حَبِيبُ اللَّهِ وَ بَغِضِي بَغِضُ اللَّهِ، وَيَلُ لِمَنْ أَبْغَضَكَ بَعْدِي .

اعتبار سند روایت

این حدیث با اسناد و طرق فراوان نقل شده ، و عده‌ای از عامه حکم به صحت و اعتبار آن کرده‌اند که به جهت کثرت مصادر آن و وجودش در صحیح مسلم نیازی به اطاله کلام درباره سند آن دیده نمی‌شود . ابونعیم اصفهانی می‌گوید: این حدیث صحیح است و همه بر اعتبار آن اتفاق نظر دارند^۲ .
برخی از اهل تسنن آن را صحیح‌ترین حدیث فضائل دانسته‌اند^۳ .

→ ولا يبغضك إلا منافق» . (الاستيعاب ۳/۱۱۰۰، الاستذكار ۴۴۶/۸، الوافي بالوفيات ۲۱/۱۷۹، نهاية الأرب ۵/۲۰)

۱. حلية الاولياء ۴ / ۱۸۵ ، كنز العمال ۱۳ / ۱۷۷ - ۱۷۸ .

۲. حلية الاولياء ۴ / ۱۸۵ (شرح حال زر بن حبیش) .

ابن أبي الحديد درباره آن می‌نویسد: الخبر الصحيح المتفق عليه . (شرح ابن أبي الحديد ۸/۱۱۹) و نیز گفته: الخبر الذي روي في جميع الصحاح . (همان ۱۳ / ۲۵۱) .

۳. قال أبو معاوية: قال لي أمير المؤمنين هارون: أيُّ حديثٍ أصحُّ في فضائل علي؟ قلت: حديث علي [ع]: [ع]: إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِيِّ ﷺ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يُحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ . (مناقب علي بن أبي طالب لابن المغازلي ۱۶۳)

تألیف مستقل در حدیث

حافظ ابوبکر ابن جعابی، محمد بن عمر تمیمی بغدادی، قاضی موصل (متوفی ۳۵۵)^۱
تألیف مستقلی در جمع آوری اسناد این روایت دارد با نام:
طرق من روی عن أمير المؤمنين علیه السلام: «إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ علیه السلام [إِلَيَّْ أَنَّهُ لَا يَحِبُّنِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا
يُبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ»^۲.

مفاد روایت

مناسب است برای توضیح متن روایت کلامی از آلوسی نقل شود. او
می نویسد: بغض علی علیه السلام از علائم نفاق شمرده شده است، سپس گفته:
[۴ / ۸۶۹] فقد أخرج ابن مردويه، عن ابن مسعود، قال: ما كُتِبَ لعرف المنافقين
على عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم إلا يبغضهم علي بن أبي طالب علیه السلام.
یعنی: ابن مسعود می گوید: ما منافقین را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز به کینه و
بغض علی علیه السلام نمی شناختیم. این مطلب از ابوسعید خدری نیز نقل شده است.
آلوسی در ادامه می گوید:

من کینه علی علیه السلام [علیه السلام] را از قوی ترین علائم نفاق می دانم، اگر این را
پذیرفتی، نمی دانم درباره یزید چه می گویی، آیا علی را دوست
داشت یا دشمن؟ گمان نمی کنم شک داشته باشی که آن ملعون

۱. شرح حال او را بنگرید در تذکرة الحفاظ ۳ / ۹۲۵.

۲. ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله حنفی نیشابوری معروف به حاکم حسکانی (قرن پنجم) گفته
است که خودش نیز تألیف مستقلی دارد با نام: «إثبات النفاق لأهل النصب والشقاق» و روایاتی را
از صحابه در نفاق دشمنان اهل بیت علیهم السلام جمع آوری نموده است. (شواهد التنزیل ۱ / ۵۵۱)

فضیلت ۳۱ / میزان تشخیص ایمان و نفاق ! / ۱۳۸۳

شدیدترین کینه را نسبت به [امام] علی و [امام] حسن و [امام] حسین [علیهم السلام] داشت که آثار متواتر بر آن دلالت دارد، پس یقیناً آن ملعون منافق بوده است.^۱

نگارنده گوید: شگفتا که آلوسی مستقیم به سراغ یزید رفته و از کسانی که در برابر خود امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند و با آن حضرت کینه تیزی و دشمنی نمودند، سکوت کرده است!

آنچه آلوسی گفته درباره کسی که خلافت را به یزید واگذار نموده نیز جاری است، و لذا از لعن یزید منع کردند تا کار به جای باریک نکشد و به قول تفتازانی: **تحامياً عن أن يرتقى إلى الأعلى فالأعلى!**^۲

ابن حجر عسقلانی - در شرح حال محمد بن یوسف بن حیان، پس از اشاره به محبت او نسبت به امیرمؤمنان علیه السلام و دوری (و تنفر و بیزاری) او از کسانی که با آن حضرت جنگیدند - می نویسد:

او از بدرالدین بن جماعه پرسید: آیا حدیث «لا یحبّتی إلا مؤمن، ولا یبغضنی إلا منافق» صحیح است؟ پاسخ داد: آری.

گفت: کسانی که با علی علیه السلام جنگیدند و به رویش شمشیر کشیدند او را دوست داشتند یا از او کینه به دل داشتند؟!^۳

۱. تفسیر آلوسی ۲۶ / ۷۸.

۲. شرح المقاصد ۲ / ۳۰۷.

۳. قال - فی ترجمة محمد بن یوسف بن علی بن یوسف بن حیان الغرناطی، اثیر الدین، أبو حیان الأندلسی الجیانی - : و مال إلى مذهب أهل الظاهر، وإلى محبة علي بن أبي طالب علیه السلام والتجافي عن من قاتله، وكان يتأول قوله علیه السلام: «لا یحبّک إلا مؤمن ولا یبغضک إلا منافق» [!!!!] وكان كثير

واکنش مخالفان

واکنش اول : این حدیث از مشکل‌ترین روایات است !

ذهبی در کتاب سیر اعلام النبلاء ذیل ترجمه حاکم نیشابوری - پرده از نهان خویش برداشته و احادیث فضائل امیرالمؤمنین (ع) را از احادیث مشکل ، و حدیث گذشته را از مشکل‌ترین آن روایات دانسته و - می‌نویسد :

وقد جمعتُ طرق حدیث الطیر فی جزء ، وطرق حدیث : «من كنت مولاہ [فعلي مولاہ]» وهو أصح ، وأصح منهما ما أخرجه مسلم عن علي [ع] ، قال : «إنه لعهد النبي الأمي (ص) إليّ : «إنه لا يحبك إلا مؤمن ، ولا يبغضك إلا منافق»، وهذا أشكل الثلاثة ، فقد أحبه قوم لا خلاق لهم ، وأبغضه بجهل قوم من النواصب، فالله أعلم. یعنی: من اسناد حدیث طیر را جمع‌آوری کرده‌ام، اسناد حدیث «من كنت مولاہ فعلي مولاہ» را نیز جمع‌آوری نموده‌ام که از حدیث طیر صحیح‌تر است . و از آن دو صحیح‌تر، حدیث مسلم از علی (ع) است که: «پیامبر (ص) با من عهد نمود که جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق تو را مبعوض ندارد».

این حدیث مشکلش از آن دو بیشتر است ؛ زیرا گروهی او را دوست دارند که نزد خدا پاداشی ندارند و گروهی از نواصب از روی نادانی کینه او را به دل دارند . خدا بهتر می‌داند!!

در حاشیه کتاب سیر اعلام النبلاء بر مطلب گذشته این‌گونه خُرده گرفته شده:

→ الخشوع يبكي عند قراءة القرآن ... قال جعفر الأديوي : جرى على طريق كثير من أئمة النحلة في حبّ علي [ع] حتى قال مرة لبدر الدين ابن جماعة : قد روى علي [ع] قال : «عهد إليّ النبي (ص) لا يحبني إلا مؤمن ولا يبغضني إلا منافق» هل صدق في هذه الرواية فقال له ابن جماعة : نعم ، فقال: فالذين قاتلوه وسلّوا السيوف في وجهه كانوا يحبّونه أو يبغضونه؟! (الدرر الكامنة ۴/ ۳۰۶، ۳۰۸ - ۳۰۹ (چاپ دیگر ۶/ ۵۸، ۶۲، ۶۴)، البدر الطالع للشوكاني ۲/ ۲۹۱)

فضیلت ۳۱ / میزان تشخیص ایمان و نفاق! / ۱۳۸۵

این هم اشکالی ندارد، چون مراد محبت شرعی است که نزد خدا ارزش دارد نه محبتی که این همه بلا و مصیبت به دنبال دارد، چنین محبتی وبال صاحبش می‌شود مانند محبت نصاری به مسیح.^۱

پاسخ

پاسخ این کلام آن است که: هیچ‌گاه محبت شیعه به امیرمؤمنان علیه السلام محبت نادرست نیست. در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و کلام خود امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: «کسی که در محبت آن حضرت افراط و زیاده‌روی نماید، هلاک شود»، یعنی برای آن حضرت نبوت و پیامبری یا الوهیت قائل شود.^۲ ولی اگر مطابق دلیل، یعنی روایات متواتر، مسلم و معتبر آن حضرت را بر دیگران ترجیح دهد و هم‌چنین ایشان را خلیفه بلافصل بداند این محبتی است بر میزان شرع، گرچه دیگران طاقت و تحمل شنیدن آن را نداشته باشند و آن را «بلا یا» بدانند!^۳

۱. وقال في التعليقة: وجد على هامش الأصل تعليق على استشكال الذهبي، ونصه: قلت: لا إشكال، فالمراد لا يحبك الحب الشرعي المعتد به عند الله تعالى، أما الحب المتضمن لتلك البلايا والمصائب، فلا عبرة به، بل هو وبال على صاحبه كما أحببت النصارى المسيح. (سير أعلام النبلاء ۱۷ / ۱۶۹)

۲. عن علي عليه السلام، قال: «يهلك في رجلان: محب مفرط، ومبغض مفرط». وعنه عليه السلام، قال: دعاني رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: «إن فيك مثلاً من عيسى أبغضته اليهود حتى بهتوا أمه، وأحبته النصارى حتى أنزلوه بالمنزل الذي ليس به».

ألا وإنه يهلك في اثنان: محب مفرط يُفرطني بما ليس في، ومبغض يحمله شئاني على أن يبهتني. ألا وإنني لست بنبي ولا يوحى إلي، ولكني أعمل بكتاب الله وسنة نبيه... (مراجعته شود به مسند أحمد ۱ / ۱۶۰، السنة لابن أبي عاصم / ۴۶۳، الاستيعاب ۳ / ۱۱۰۱، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۹۳ - ۲۹۸، الرياض النضرة ۳ / ۱۹۵، مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۳، كنز العمال ۱۱ / ۳۲۶)

۳. به عنوان نمونه رجوع شود به عیسی که برای حارث همدانی گفته شده: «إفراطه في حب علي عليه السلام وتفصيله له على غيره». (جامع بيان العلم وفضله ۲ / ۱۵۴، تفسير القرطبي ۱ / ۵)

در هر صورت، آنچه در نظر ذهبی مشکل آمده این کبرای کلی است که: «حُبِّ و بغض امیرالمؤمنین (ع) میزان تشخیص ایمان و نفاق باشد». او این مطلب را نمی‌تواند بپذیرد با آن‌که در صحیح مسلم نقل شده، بلکه اگر خودش هم از پیامبر (ص) بشنود باز برایش قابل قبول نیست؛ زیرا دشمنان امیرالمؤمنین (ع) منافق معرفی شده‌اند، یعنی طلحه، زبیر، معاویه، عمرو بن عاص و همه کسانی که در مقابل آن حضرت جبهه‌گیری کرده‌اند.

و مهم آن است که در تعلیقه - از روی غفلت یا تغافل! - به قسمت دوم کلام ذهبی اشاره نشده و آن این‌که: ناصبی‌ها از روی نادانی به او کینه ورزیدند.

اشکال

اشکال بر ذهبی آن است که:

۱. چرا شما مدافع ناصبی‌ها شده‌اید، دشمنی آنها را توجیه می‌کنید و برای آنان عذرتراشی می‌نمایید که دشمنی آنها از روی جهالت و نادانی است؟!!

چرا وقتی کسی به خلفا، صحابه یا حتی معاویه، عمرو بن عاص و ... ناسزا گوید و یا دشمنی ورزد نمی‌گویید: این از روی نادانی است پس معذور است و ضرری به ایمان او نمی‌زند، بلکه نسبت به آنان فحاشی هم می‌کنید؟!!

→ نگارنده گوید: در دفتر پنجم، صفحه ۲۱۷۱، تحت عنوان: «غلو چیست و غالی کیست» توضیح بیشتری درباره غلو خواهد آمد.

۱. مواردی از فحاشی آنها را بنگرید در کتاب السنه للخلال ۵۰۹، ضعفاء العقيلي ۴۲/۲ و ۳۰۴/۳، الكامل لابن عدی ۴۵۹/۶، الموضوعات لابن الجوزي ۳۴۶/۱، میزان الاعتدال ۴۰۸/۱ و ۲۴۲/۳ و ۲۳۷/۴، تاریخ الإسلام للذهبي ۲۳۳/۹، سیر اعلام النبلاء ۳۰/۷ - ۳۳، لسان المیزان ۲۷/۳ در دفتر پنجم پاورقی صفحه ۱۹۵۰ - ۱۹۵۱ برخی از موارد فحاشی آنان نقل شده است.

فضیلت ۳۱ / میزان تشخیص ایمان و نفاق ! / ۱۳۸۷

۲. آیا اگر کسی از روی جهالت با پیامبر ﷺ دشمنی کند معذور است؟! مگر ذهبی به صحت حدیث: « من أحبك أحبتي ، ومن أبغضك أبغضني » اعتراف نمی‌کند؟!۱

مگر نمی‌گوید که سند حدیث: «من أحبّ علياً فقد أحبّني ، ومن أبغض علياً فقد أبغضني» بنابر نظریه بخاری و مسلم صحیح است؟!۱

۳. اگر این جهالت عذر بود، چرا پیامبر ﷺ استثنا نفرمود که: مگر آن که از روی جهالت باشد؟!۲

چرا حضرت بر صحابه‌ای که به خیال خودشان از روی جهالت با آن حضرت رفتار خوبی نداشتند غضب کرده و فرمود: «من آذى علياً فقد آذاني»؟!۲

چرا به بریده فرمود: «أنافقت بعدي يا بريدة» آیا منافق شده‌ای (که با علی دشمنی می‌کنی و از او بدگویی می‌نمایی)؟!۳

و چرا به عایشه فرمود: «والله لا يبغضه أحد من أهل بيتي ولا من غيرهم من الناس إلا وهو خارج من الإيمان»، به خدا سوگند هیچ کس - از خاندانم یا دیگران - کینه او را به دل نگیرد مگر آن که از ایمان خارج شود. ۴

البته مطلب منحصر در روایات گذشته نیست و آثار در این زمینه متواتر است - چه در مورد کینه‌توزی نسبت به امیرالمؤمنین ؑ و چه نسبت به عموم

۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۴۲۵، روایت شماره ۸۸۷ و صفحه ۱۴۷۵، روایت شماره ۹۳۶ به نقل از المستدرک ۳ / ۱۳۰، ۱۴۲ - ۱۴۳.

۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۳۶۱، فضیلت: ۳۱ «آزار علی ؑ آزار پیامبر ﷺ».

۳. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۹۱.

۴. شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۲۱۷.

۵. برای نمونه رجوع شود به فضیلت‌های شماره ۲۸ - ۳۵ و شواهدش.

اهل بیت (ع) ^۱ - برای نمونه به روایتی اشاره کنیم که خود ذهبی نیز حکم به صحت آن کرده است که :

□ [۵ / ۸۷۰] پیامبر (ص) فرمود : « ... فلو أن رجلاً صَفَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَصَلَّى وَصَامَ ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ مَبْغُضًا [وَهُوَ مَبْغُضٌ] لِأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ (ص) دَخَلَ النَّارَ. » ^۲

□ [۶ / ۸۷۱] وَأَخْرَجَ الْحَاكِمُ - وَصَحَّحَهُ - قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) : « وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا يَبْغِضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ رَجُلٌ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ. » ^۳

پس حضرت فرمود که با وجود کینه اهل بیت (ع) ، کوشش و اجتهاد در عبادت و نماز و روزه سودی ندارد و بنده را اهل آتش جهنم می کند و کاملاً طبیعی است که چنین کسی دشمنی اش از روی جهالت و نادانی باشد .

۴ . چرا فقط نسبت به احادیث فضائل امیرمؤمنان (ع) اشکال تراشی می شود؟
با آن که به اعتراف خود ذهبی در صحیح مسلم هم آمده است .

۱ . مثل ما رواه ابن حجر المکی وحکم بصحته : «... وهُم عترتي، خُلِقُوا مِن طِينَتِي، وَيَلُّو لِلْمُكَذِّبِينَ بِفَضْلِهِمْ، مِنْ أَحَبِّهِمْ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ. » (المنح المكية ۵۳۵)

۲ . قال الحاكم : هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه . ذهبی نیز با حاکم موافقت نموده است . (المستدرک ۳ / ۱۴۹ ، و مراجعه شود به المعجم الكبير ۱۱ / ۱۴۲ ، إمتاع الأسماع ۱۱ / ۱۷۷ ، مجمع الزوائد ۹ / ۱۷۱ ، كفاية الطالب للبيب للسيوطي ۲ / ۲۶۵ - ۲۶۶ ، كنز العمال ۱۲ / ۴۲ ، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۵ ، الصواعق المحرقة ۱۷۴)

۳ . المستدرک ۳ / ۱۵۰ : قال الحاكم : هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه - ورواه في المستدرک ۳ / ۴۱۵۰ / ۳۵۲ بلفظ : «أكبه الله في النار» - ، صحيح ابن حبان ۱۵ / ۴۳۵ ، موارد الظمان ۷ / ۲۰۵ ، إمتاع الأسماع ۱۱ / ۱۷۸ ، كفاية الطالب للبيب للسيوطي ۲ / ۲۶۵ - ۲۶۶ ، كنز العمال ۱۲ / ۱۰۴ ، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۸ ، قال : وروى الحاكم وابن حبان وصحاه .

این حجر مکی در المنح المكية ۵۳۵ حکم به صحت آن نموده و البانی نیز در سلسله الأحادیث الصحیحة ۵ / ۶۴۳ - ۶۴۴ شماره ۲۴۸۸ آن را بنابر شرط مسلم صحیح دانسته است .

آلوسی پس از نقل روایت گذشته و روایاتی دیگر می نویسد: إلى غير ذلك مما لا يحصى كثرة من الأخبار . (تفسير آلوسي ۲۵ / ۳۲)

فضیلت ۳۱ / میزان تشخیص ایمان و نفاق! / ۱۳۸۹

چرا در مطالبی که نسبت به دیگران وارد شده این حساسیت و چنین ایرادهایی دیده نمی‌شود؟!

۵. ذهبی به خوبی می‌داند که پذیرفتن روایات مذمت بغض و کینه امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی مخالفت صریح با صحابه و ...!!!!

لذا تلاش می‌کند تا از پذیرفتن آن امتناع ورزد، ولی چاره‌ای از آن ندارد؛ زیرا در این زمینه روایاتی وجود دارد که خودش حکم به اعتبار آن نموده است، مانند بخش: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» از حدیث شریف غدیر که ذهبی درباره آن گفت: «قویة الإسناد»^۱.

و مانند حدیث: «من أحبَّ علياً فقد أحبَّني، ومن أبغض علياً فقد أبغضني»^۲.

و حدیث: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي»^۳

واکنش دوم: تحریف معنوی: تلاش ذهبی در توجیه دلالت روایت

ذهبی که به تعبیر مغربی - یکی از سنیان معاصر - هنگامی که چشمش به فضائل علی علیه السلام می‌افتد چنان عصبانی می‌شود که درک و شعور و وجدانش را از دست می‌دهد و نمی‌فهمد چه می‌گوید!!^۴ در جای دیگر به توجیه دلالت این حدیث پرداخته و می‌نویسد:

۱. البداية والنهاية ۵ / ۲۳۳، السيرة النبوية ۴ / ۴۲۶، هم‌چنین: تفسیر آلوسی ۶ / ۱۹۵.
۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۴۲۵، فضیلت ۳۳: «حَبَّ و بغض علی علیه السلام حَبَّ و بغض خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است».
۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۳۷۱، فضیلت ۳۰: «دشنام به علی علیه السلام دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله».
۴. فتح الملك العلي ۱۶۰ - ۱۶۱.

مراد از روایت آن است که ایمان و نفاق هر یک شعبه‌هایی دارد، یکی از شعبه‌های ایمان محبت علی (ع) و یکی از شعبه‌های نفاق بغض و کینه اوست. هیچ عاقلی نمی‌پذیرد که انسان فقط با داشتن محبت علی (ع) مؤمن مطلق و به مجرد کینه او منافق خالص شود!^۱

پاسخ

کسی که امیرالمؤمنین (ع) را واقعاً دوست داشته باشد، دوستی‌اش علامت ایمان اوست و اهل نجات است، و هم‌چنین مجرد کینه آن حضرت حاکی از نفاق است و این به روشنی از روایات استفاده می‌شود.

چنان‌که بغض و کینه خدا و پیامبر (ص) حاکی از عدم ایمان است، به نص روایت، همین مطلب درباره کینه امیرالمؤمنین (ع) جاری است.^۲ و هر مؤمن عاقلی در برابر کلام خداوند متعال و پیامبر (ص) تسلیم است.

واکنش سوم: چرا بخاری آن را نقل نکرده؟!

ابن تیمیه - که بنایش بر آن است که به هر نحوی شده با فضائل امیرالمؤمنین (ع) مخالفت نماید^۳ - درباره حدیث: «لا یحبّنی إلا مؤمن، ولا یبغضنی إلا منافق» گفته است:

۱. قال الذهبي: «لا یحبّنی إلا مؤمن ولا یبغضنی إلا منافق»، فمعناه أن حبّ علی من الإیمان، وبغضه من النفاق، فالإیمان ذو شعب، وكذلك النفاق یتشعب، فلا یقول عاقل: إن مجرد حبّه یصیر الرجل به مؤمناً مطلقاً، ولا بمجرّد بغضه یصیر به الموحد منافقاً خالصاً. (سیر أعلام النبلاء ۱۲ / ۵۰۹ - ۵۱۰)

۲. به عنوان نمونه رجوع شود به فضیلت‌های شماره ۲۳ - ۲۴، ۲۸ - ۳۵ و شواهدش.

در همین زمینه رجوع شود به مطلب دوم از کلام حضرموتی، صفحه ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸.

۳. نحوه صحبت او را در واکنش چهارم، صفحه ۱۳۹۳ - به نقل از منهاج السنة ۴ / ۶۹۶ - بنگرید.

فضیلت ۳۱ / میزان تشخیص ایمان و نفاق ! / ۱۳۹۱

فقط مسلم آن را نقل کرده (و بخاری از آن اعراض نموده)، گذشته از آن که مورد شک و تردید برخی نیز واقع شده است.^۱

اشکال

واقعاً جای تعجب است، آیا ابن تیمیه هر حدیثی که مسلم متفرد به نقل آن باشد و بخاری آن را روایت نکرده باشد نمی پذیرد؟! آیا شک و تردید نواصب موجب ردّ و انکار یا تردید در حدیث می شود؟!

دفاع از ابن تیمیه !

دکتر صاعدی - در دفاع از ابن تیمیه - می نویسد:

شاید مراد او از تردید مطلبی باشد که ذهبی گفته، و سپس مطلبی را که از تعلیقه سیر اعلام النبلاء گذشت نقل کرده و در آخر می نویسد: این مطلب درستی است و با کلام نووی و کلام بسندی در شرح حدیث موافق است.^۲

پاسخ

۱. چنان که در واکنش اول، کلام ذهبی و تعلیقه آن و پاسخ هر دو گذشت، قطعاً مراد از محبت در روایت صحیح مسلم، حبّ مشروع و پسندیده نزد خداوند است و محبت غالیان را شامل نمی شود، ولی میزان در محبت مشروع را روایات صحیح و مورد اتفاق فریقین تعیین می کند نه کلام ناصبیان و متعصبان.

۱. منهاج السنة ۱۴۷/۷.

۲. فضائل الصحابة للصاعدي ۲۶۶/۶.

۲. اشکال و تردید امثال ابن تیمیه بیشتر در قسمت دوم روایت است که :
«جز منافق کینه او را به دل ندارد» ؛ زیرا آنها از دل خود باخبرند و اعتراف به این
مطلب برایشان دشوار است !

۳. ابن حجر عسقلانی تصریح کرده که ابن تیمیه روایات صحیح فضائل
امیرالمؤمنین (ع) را انکار نموده و به عیبجویی و تنقیص آن حضرت پرداخته؟^۱
پس روشن شد که اشکال او ناشی از چیست ؟ و آیا او به حضرت محبت دارد
یا کینه ؟

واکنش چهارم : تلاش بیشتر ابن تیمیه برای تضعیف روایت

ابن تیمیه برای تضعیف این فضیلت ادعا کرده که :

احادیثی که درباره انصار آمده صحیح تر است؛ زیرا مورد اتفاق اهل
علم و دانش واقع شده و اهل علم یقین به صدور آن دارند!^۲

پاسخ

شرح و بیان روایاتی که درباره انصار نقل شده در آینده خواهد آمد،^۳ ولی
آنچه تذکرش اینجا لازم است آن که این روایات با فضیلت گذشته
امیرالمؤمنین (ع) هیچ تنافی ندارد ؛ زیرا هر دو مثبت هستند و هیچ کدام دیگری
را نفی نمی کند .

۱. قال : لکنه - أي ابن تیمیه - ردّ فی ردّه کثیراً من الأحادیث الجیاد !! ... وکم من مبالغه لتوهین کلام
الرافضی أدّته أحياناً إلى تنقیص علی (ع) . (لسان المیزان ۳۱۹/۶ - ۳۲۰) .

۲. منهاج السنة ۱۴۷/۷ .

۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۳۹۹ - ۱۴۰۰ .

فضیلت ۳۱ / میزان تشخیص ایمان و نفاق ! / ۱۳۹۳

اما ابن تیمیه - بر حسب طینتش برای ایجاد شک و تردید در مطلب ! - می‌خواهد بین این روایات تنافی ایجاد نماید، چنان‌که در راستای تضعیف روایت، پیش از این - هنگام نقل حدیث از صحیح مسلم - گفته :

اگر این حدیث محفوظ و ثابت باشد (یعنی راویان الفاظ و عبارات آن را درست ثبت و ضبط کرده باشند).^۱

و با این طرز، ایراد سخن نموده تا بتواند در حدیث تردید و تشکیک نماید!

واکنش پنجم : ادعای موضوعیت نداشتن حبّ و بغض امیرمؤمنان ﷺ

الف) ادعای بیجای اشتراک !

عسقلانی که در شرح روایت پرچمداری خیر گفته: علی ﷺ در تبعیت از پیامبر ﷺ سنگ تمام را گذاشته تا جایی که خدا او را دوست دارد و دوستی او علامت ایمان و کینه او نشان نفاق گشته چنان‌که در صحیح مسلم نقل شده ...^۲ ولی در اینجا بر خلاف آنچه خودش گفته، مدعی اشتراک صحابه با آن حضرت در این فضیلت گردیده و با وقاحت تمام می‌نویسد :

این مطلب در مورد همه صحابه جاری است؛ زیرا چیزی که باعث گرامی داشتن امیرالمؤمنین ﷺ شده، در آنها نیز موجود است و آن سختی‌ها و زحمات نیکویی است که در راه دین متحمل شده‌اند.^۳

عسقلانی - به خیال خام خویش ! - می‌خواهد این امتیاز را از امیرالمؤمنین ﷺ

۱. إن كان هذا محفوظاً ثابتاً عن النبي ﷺ . (منهاج السنة ۴ / ۶۹۶)

۲. ... ولهذا كانت محبته علامة الايمان ، وبغضه علامة النفاق . (فتح الباري ۷ / ۵۷ - ۵۸)

۳. وقد ثبت في صحيح مسلم عن علي [رضي الله عنه] : أن النبي ﷺ قال له : « لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق » ، وهذا جار باطراد في أعيان الصحابة لتحقق مشترك الإكرام لما لهم من حسن العناء في الدين . (فتح الباري ۱ / ۶۰)

سلب کند و بگوید این فضیلت بین همه صحابه مشترک است ولی با اشکال مهمی مواجه می‌شود و آن این‌که صحابه با یکدیگر کینه‌توزی داشته و در دو جبهه موافق و مخالف امیرالمؤمنین (ع) قرار گرفته و بر روی یکدیگر شمشیر کشیده و جنگیده‌اند!! چگونه ممکن است هم عمار مؤمن باشد و هم قاتل او؟! چگونه می‌شود که حبّ و بغض همه آنها میزان تشخیص ایمان و نفاق باشد؟! در این صورت - العیاذ باللّه - این کلام لغو می‌شود ، لذا در ادامه می‌نویسد:

قرطبی - صاحب المفهم شرح صحیح مسلم - نوشته : جنگ‌هایی که بین صحابه واقع شده ربطی به ایمان و نفاقشان ندارد، بلکه اختلافی پیش آمده و باعث مخالفت آنان با یکدیگر گردیده است ، لذا آنان همدیگر را منافق ندانستند، و چنان‌که درباره اجتهاد در احکام ، هر کس به حق اصابت کند دو پاداش دارد و هر کس خطا نماید یک اجر، آنان نیز همین حال را دارند.^۱

روشن است که این اجتهادی است در برابر نصّ و مخالف صریح کلام پیامبر (ص) ! چرا این جنگ‌ها ربطی به ایمان و نفاقشان ندارد؟! مگر جنگ با امیرمؤمنان (ع) جنگ با خدا و پیامبر (ص) نیست؟! چگونه می‌توان - بر خلاف آثار و دلایل فراوان - گفت که آنها یکدیگر را کافر، منافق، گمراه و ... ندانسته‌اند؟!^۲

۱. فتح الباری ۱ / ۶۰، تحفة الأحوذی ۱۰ / ۲۷۴ - ۲۷۵.

۲. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۱۱ - ۲۱۲، روایت شماره ۱۱۵، دفتر دوم، صفحه ۵۳۶ - ۵۳۷، روایت شماره ۳۴۵، دفتر سوم، صفحه ۱۰۴۱ - ۱۰۸۳، روایات شماره ۷۳۸، ۷۴۲ - ۷۴۳، ۷۵۶ - ۷۵۸، ۷۷۵، ۷۷۷، ۷۷۹، ۷۸۶، ۷۹۰، ۷۹۴ - ۷۹۵، ۷۹۸، ۸۰۱ - ۸۰۴، ۸۰۶ - ۸۰۷، ۸۱۰.

فضیلت ۳۱ / میزان تشخیص ایمان و نفاق ! / ۱۳۹۵

بدون شک مردم در زمان پیامبر ﷺ بر سه دسته تقسیم می شدند: ۱. کفار و مشرکین، ۲. مؤمنان و مسلمانان ۳. منافقان.

آیات و روایات فراوان دلالت دارد بر وجود اهل نفاق در بین مسلمانان یعنی صحابه. آیا معنا دارد که بگوییم پس از رحلت و شهادت پیامبر ﷺ، همه صحابه بر ایمان و عدالت و تقوا استوار بوده اند؟! آیا معقول است که تصور شود با شهادت آن حضرت، نفاق از بین مسلمانان ریشه کن شده است؟!

بخاری به نقل از حدیثی می نویسد: منافقان امروز از زمان پیامبر ﷺ بدترند زیرا در آن هنگام کارهای خود را پنهانی انجام می دادند و اینک نفاق خود را آشکار کرده اند.^۱ دقت شود که این کلام مربوط به چه زمان و چه کسانی است! آری؛ هر کس در مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفت قطعاً مشمول نص صریح پیامبر ﷺ است که فرمود: لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض.^۲

ب) حکمت تراشی و توجیهی دیگر برای مدلول حدیث!

شگفت آن که ابن حجر در ضمن بحثی رجالی از آنچه در جاهای دیگر گفته غفلت کرده، و دست به حکمت تراشی و تحریف معنوی دیگری زده که نتیجه آن نیز «موضوعیت نداشتن حب و بغض امیرمؤمنان علیه السلام» است. او می نویسد:

من سابقاً نسبت به این که علمای رجال، ناصبی را غالباً توثیق کرده و شیعه را مطلقاً تضعیف می نمودند اشکال داشتم، بویژه که در حق علی علیه السلام وارد شده: «جز مؤمن او را دوست نمی دارد و جز منافق به او دشمنی نمی ورزد»، سپس پاسخ آن برایم روشن شد که:

۱. صحیح البخاری ۸ / ۱۰۰، و مراجعه شود به کنز العمال ۱ / ۳۶۷، البحر الزخار (مسند بزار): ۳۰۳ / ۷ - ۳۰۴.

۲. مصادر آن در دفتر سوم، صفحه ۱۲۰۱ گذشت.

- [۱] دشمنی مذکور در اینجا مقید به سببی بوده ،
- [۲] و آن عداوتی است که به خاطر یاری کردن پیامبر (ص) باشد (یعنی اگر کسی علی (ع) را به خاطر آن که پیامبر (ص) را یاری نموده دشمن بدارد منافق است نه به هر دلیل دیگر) ؛
- [۳] زیرا دشمنی اسبابی دارد از جمله آن که طبع بشری اقتضا دارد که نسبت به کسی که از او بدی دیده دشمنی دارد
- [۴] و این غالباً مربوط به امور دنیوی است .
- [۵] و روایت دوستی و دشمنی علی (ع) عام نیست ، چرا که گروهی او را دوست داشتند و در دوستی او افراط ورزیدند تا آنجا که او را پیامبر یا خدا دانستند
- [۶] علاوه بر آن ، آنچه در حق علی (ع) از این گونه مطالب وارد شده در حق انصار هم آمده است .
- و پاسخ آن است که دشمنی با آنها به خاطر یاری پیامبر (ص) نشانه نفاق ، و دوستی آنها بدین جهت نشانه ایمان است، پس در حق علی (ع) هم ، همین را باید گفت .
- [۷] از طرف دیگر بیشتر کسانی که ناصبی خوانده شده‌اند به راستگویی و دینداری مشهورند ،
- [۸] برخلاف رافضی‌ها که غالباً دروغگو و در نقل بی‌پروا بوده‌اند.
- [۹] اصل در این مطلب آن است که ناصبیان معتقدند که علی (ع) عثمان را کشته یا قاتلان او را یاری کرده ، از این رو دشمنی با آن حضرت به پندار آنان از روی دینداری بوده است .
- [۱۰] علاوه که خویشان برخی از آنان در جنگ‌های علی (ع) کشته شده بودند.^۱

۱. قال ابن حجر: وقد كنت استشكل توثيقهم الناصبي غالباً وتوهينهم الشيعة مطلقاً ولا سيما ←

پاسخ یاوه‌های عسقلانی از زبان حضرت موتی^۱

[۱] این‌که ابن حجر عسقلانی گفته: «دشمنی در اینجا مقید به سببی بوده» درست نیست، و این ادعا بی‌دلیل است، نظر درست آن است که دشمنی امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ‌گاه از مؤمن سر نمی‌زند؛ زیرا ملازم با نفاق است، و دوستی او هرگز از منافق به وقوع نمی‌پیوندد زیرا ملازم با ایمان است [و این مقتضای اطلاق روایات است].

[۲] اما این‌که دشمنی علی علیه السلام را که دلیل نفاق است، به خاطر یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دانسته خطا و غفلت آشکاری است؛ زیرا لازمه آن الغاء سخن معصوم از تخصیص آن به علی علیه السلام است؛ زیرا دشمنی به خاطر یاری کردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کفری است آشکار، خواه آن شخصی که مورد دشمنی قرار گرفته علی علیه السلام باشد یا

→ أن علياً عليه السلام [ورد في حقه: «لا يحبّه إلا مؤمن ولا يبغضه إلا منافق»].
ثم ظهر لي في الجواب عن ذلك: أن البغض هاهنا مقيد بسبب وهو كونه نصر النبي صلی الله علیه و آله و سلم؛ لأن من الطبع البشري بغض من وقعت منه إساءة في حق المبغض والحب بعكسه، وذلك ما يرجع إلى أمور الدنيا غالباً.
والخبر في حبّ علي عليه السلام وبغضه ليس على العموم فقد أحبّه من أفرط فيه حتى ادّعى أنه نبي أو أنه إله، تعالى الله عن إفكهم.
والذي ورد في حق علي عليه السلام من ذلك قد ورد مثله في حق الأنصار.
وأجاب عنه العلماء أن بغضهم لأجل النصر كان ذلك علامة نفاقه وبالعكس فكذا يقال في حقّ علي عليه السلام.
وأيضاً فأكثر من يوصف بالنصب يكون مشهوراً بصدق اللهجة والتمسك بأمور الديانة بخلاف من يوصف بالرفض فإن غالبهم كاذب ولا يتورع في الإخبار، والأصل فيه أن الناصبة اعتقدوا أن علياً عليه السلام [قتل عثمان أو كان أعان عليه فكان بغضهم له ديانة بزعمهم، ثم انضاف إلى ذلك أن منهم من قتل أقرابه في حروب علي عليه السلام]. (تهذيب التهذيب ۸ / ۴۱۱)
۱. سيد محمد بن عقيل علوی حسینی حصرمی زیدی (متوفی ۱۳۵۰) صاحب كتاب العتب الجميل، النصائح الكافية و ...

دیگری، مسلمان باشد یا کافر پس فایده ذکر نام علی علیه السلام به اختصاص در مورد چیزی که حکم آن شامل هر مسلمان و کافری می شود چیست؟!

حق آن است که دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام به طور مطلق (به هر دلیلی که باشد) نشانه رسوخ ایمان در قلب دوستدار او و دشمنی آن حضرت نشانه وجود نفاق در دشمن او است، و این ویژگی آن حضرت است چنان که درباره برادرش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز همین گونه است.

[۳] اما این که گفته: «طبع بشری از کسی که به آدمی بدی کرده بیزار است».

می گوئیم: این به مطلب ما مربوط نیست، زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام به هیچ یک از دشمنان خود بدی نکرده، و هر که را از پدران و خویشان دشمنانش به قتل رسانده، این حق بوده که آنان را کشته و امیرالمؤمنین علیه السلام تنها اجرا کننده فرمان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است، از این رو حضرتش در کشتن آنها نیکوکار بوده و مستحق سپاس همان کسانی که او را دشمن داشته اند.

و اگر دشمنی آن حضرت بدین خاطر روا بود و یا روا بود که دشمنان او را بدین جهت معذور بداریم بدون شك منافقان قریش و نظایر آنها نیز در دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عذر موجهی دارند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سران آنها را کشت، در حالی که احدی بدین مطلب قائل نیست، چگونه چنین نباشد در صورتی که خدای سبحان می فرماید: ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء (۴): ۶۵].^۱

۱. ترجمه تحت اللفظی آیه شریفه: به پروردگارت سوگند که اینان مؤمن نخواهند بود تا آن که تو را در مشاجرات خود داور کنند، آن گاه کمترین ناراحتی از داوری تو در خود نیابند و درست تسلیم تو باشند.

[۴] و این که گفته: «و اینها بیشتر به امور دنیا مربوط می شود»، منظور او روشن نیست.^۱

[۵] این که گفته: «خبر دوستی و دشمنی علی [ع] عمومیت ندارد، زیرا گروهی در دوستی او افراط کردند».

در پاسخ می گوئیم: این مطلب اختصاص به امیرالمؤمنین [ع] ندارد، زیرا هر که پیامبر [ص] را هم بدین پایه دوست بدارد و معتقد باشد او خداست کافر و گمراه است مانند کسانی که مسیح یا عزیر [ع] را خدا دانستند، و این دخلی به مطلب ما ندارد.

[۶] اما این که گفته: «آنچه در حق علی [ع] از این گونه مطالب وارد شده درباره انصار هم وارد شده است».

در پاسخ می گوئیم: میان امیرالمؤمنین [ع] و انصار فرقی هست که از الفاظ دو حدیث آشکار می گردد؛ زیرا منقبتی که از شارع در حق انصار وارد شده حکم را بر صفتی که از لفظ «نصرت» گرفته شده یعنی بر لفظ «انصار» مترتب دانسته و این اشاره به علت حکم دارد که همان «نصرت» است و به همین دلیل به جای انصار مثلاً نگفت فرزندان «قیله» یا «اوس» یا «خزرج»، و این یکی از راههای بیان علت است که اصولیان آن را «ایماء» یعنی اشاره نامند، و می گویند: از موارد ایماء آن است که حکم را بر يك وصف مشتق مترتب سازند [که وصف بیانگر علیّت است] مانند: **أكرم العلماء**: عالمان را احترام کن. از این رو اگر مترتب ساختن احترام بر علمی که در علما هست به خاطر علیّت علم نبود بعید بود که

۱. نگارنده گوید: به نظر می رسد مقصود آن باشد که وقتی دشمنی آنها با امیرالمؤمنین [ع] به جهت امور دنیوی شد، دیگر نمی شود آن را به حساب دین گذاشت و آن را باعث نفاق دانست. و البته پاسخ آن، از آنچه در پاسخ شماره ۳ گذشت روشن است.

چنین دستوری صادر شود . در مورد انصار هم همین گونه است که حکم مترتب بر نصرتی است که توسط انصار صورت گرفته است .

اما در حدیثی که برای امیرالمؤمنین (ع) وارد شده ، شارع حکم را - که عبارت از نفاق دشمن او و ایمان دوست او است - بر ذات حضرت علی (ع) و نام خاص آن حضرت مترتب نموده (نه بر وصف او) .

اگر شارع می دانست که امیرالمؤمنین (ع) دارای صفتی است که دشمنی او به خاطر آن صفت رواست و دشمن او منافق بشمار نمی آید ، هرگز حکم نفاق را بر نام شخصی آن حضرت بدون هر قیدی مترتب نمی ساخت ، پس سیاق خبر دلالت دارد که ذات امیرالمؤمنین (ع) ذات پاک و مقدسی است که صفاتی جدایی ناپذیر در اوست که جز منافق نمی تواند به خاطر آنها او را دشمن بدارد .

با این بیان ، ادعای مساوات میان امیرالمؤمنین (ع) و انصار برطرف شده و فرق آنها آشکار می گردد .

[۷] اما این که گفته : «بیشتر کسانی که ناصبی خوانده شده اند به راستگویی و

دینداری مشهورند».

در پاسخ می گوئیم : این لغزشی است از او و غفلت از روایتی است که از پیامبر (ص) در صحیحین و کتاب های دیگر درباره خروج خوارج از دین و در نکوهش آنان وارد شده است ، از جمله آن که : «آنان مسلمان بوده سپس به کفر گراییده و از دین بیرون شده و بدان بازنگشته اند» .

گویی شیخ فراموش کرده مطلبی را که از کتاب های خودش تهذیب التهذیب و لسان المیزان نقل کرده ایم که برخی از خوارج که توبه کرده اند خود اعتراف نموده اند که هر چیزی را که دلخواه آنان بود به صورت حدیث در می آوردند! آیا پس از این اعتراف رواست که سگ های آتش دوزخ و بدترین خلق خدا و شرورترین آفریدگان را که در حدیث بدین اوصاف خوانده شده اند به راستگویی

فضیلت ۳۱ / میزان تشخیص ایمان و نفاق! / ۱۴۰۱

و دینداری - آن گونه که شیخ پنداشته - ستود ؟! هرگز ، بلکه خوارج از فاسق‌ترین و دروغگو‌ترین خلق خدا هستند و دروغ هم از صفات منافق است و خدا می‌داند که منافقان دروغگویند ، و هرگز گفتار شیخ درست نیست که آنها راستگو و دیندار بوده‌اند .

[۸] اما این که رافضیان را دروغگو شمرده ... درست نیست [و روشن است که او روایات فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام را دروغ پنداشته است] .

[۹] اما این که شیخ گفته : « ناصبیان معتقدند که علی علیه السلام [عثمان را کشته » . در پاسخ می‌گوییم : از این عبارت او بر می‌آید که می‌خواهد ناصبیان را تبرئه نماید که اعتقاد و دینداری آنان سبب شده که کسی را که نفس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است دشمن بدانند ! ولی فساد این سخن بدیهی است و هیچ منصفی در فساد آن شك نمی‌ورزد ، زیرا اگر روا باشد که اعتقاد و دینداری به باطل موجب آن باشد که خداوند کسی را معذور بدارد بی شك یهود و نصاری در کفر و دشمنی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عذر موجه و گسترده‌ای دارند ؛ زیرا آنان به پیروی از عالمان دینی و راهبان مذهبی خود معتقد و متدین به کذب آن حضرت بودند . و بطلان این مطلب و مطلب گذشته بدیهی است .

[۱۰] اما این که گفته : « علاوه بر این ، برخی از خویشان خوارج در جنگ‌های علی علیه السلام کشته شده بودند » ، این نیز نمی‌تواند عذر موجه آنها در دشمنی با آن حضرت باشد ، زیرا حق ، پدران و خویشان آنان را کشته است و کشته‌اند آنان مجری حکم خدا درباره آنها بوده است و بس ، و چنین کسی با این کار مأجور و ستوده خواهد بود .^۱

۱ . رجوع شود به العتب الجمیل ۱۹ - ۳۲ . این پاسخ - با تلخیص و تصرف - از کتاب الإمام علی بن اُبی طالب علیه السلام ، تألیف شیخ احمد رحمانی همدانی رحمته الله ۷۰۵ - ۷۱۲ گرفته شد .

پاسخ دندان شکن به مدعیان اشتراک

آیا معقول است مطلبی که مشترک بین عموم صحابه است

۱. با تأکید و سوگند ،
 ۲. بکار بردن لفظ : «إِنَّ» ،
 ۳. ذکر جمله با نفی و «إِلَّا» که مفید حصر است ،
 ۴. و با تکیه بر لفظ «عهد» این گونه بیان شود: والذي فلق الحبة وبرأ النسمة إته لعهد النبي الأمي (ص) إليّ أن لا يحبّني إلّا مؤمن ، ولا يبغضني إلّا منافق.
 ۵. و یا پس از آن افزوده شود: «وَقَدْ خَابَ مَنْ أَفْتَرَى» [طه (۲۰) : ۶۱]؟!^۱
- اگر این فضیلت مشترکی بین همه صحابه است چرا همه محدّثین از مسلم نیشابوری تا ذهبی و... آن را به عنوان فضائل ویژه آن حضرت ذکر کرده اند؟^۲
- چرا این روایت باعث حسّاسیّت ذهبی متعصّب شده و آن را مشکل ترین روایات فضائل حضرت می داند؟!^۳
- مطلبی که مشترک بین صحابه است که جای اشکال و حسّاسیّت ندارد؟! آری؛ اصحاب شورا نیز اعتراف کردند که این فضیلت مختص علی (ع) است.^۳

۱. مسند أبي يعلى ۳۴۷/۱، تاریخ مدینه دمشق ۶۰/۴۲، نظم درر السمطين ۱۰۲ و... .

۲. به عنوان مثال ذهبی می نویسد: أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (ع)، أبو الحسن، الهاشمي، قاضي الأمة، وفارس الإسلام، وختن المصطفى (ص)، كان ممن سبق إلى الإسلام، لم يتلثم، وجاهد في الله حق جهاده، ونهض بأعباء العلم والعمل، وشهد له النبي (ص) بالجنة، وقال: «من كنت مولاه فعلي مولاه»، وقال له: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»، وقال: «لا يحبّك إلّا مؤمن ولا يبغضك إلّا منافق» .

و مناقب هذا الإمام جمّة، أفردتها في مجلدة، وسميته بـ: فتح المطالب و مناقب [في مناقب] علي بن أبي طالب (ع) [ص]. (تذكرة الحفاظ ۱۰/۱)

۳. هل فيكم أحد قال له (ص): لا يحبّك إلّا مؤمن... غيري؟ قالوا اللهم لا. (المناقب لابن المغازلي ۱۱۹).

تذکر ضروری

کسانی که در جبهه مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفته بودند بغض و کینه آن حضرت را به دل داشتند و صریحاً آن را بر زبان می آوردند .

از رجزهای معروف در جنگ جمل است که :

نحن بنو ضَبَّةِ أعداءِ علی ذاك الذي يعرف قدماً [فيكم] بالوصي^۱
و یکی دیگر از بنی ضَبّه در اشعارش می گفت: اگر علی از دست ما جان سالم بدر بَرَد ما زیانکاریم! اگر فرزندانش حسن و حسین را نکشیم غم و غصه و حزن و اندوه جانکاه و طولانی مرا خواهد کشت!^۲

شواهد حاکی از آن است که آنها دشمنی با آن حضرت را از سنّت و شریعت و دین و آیین دانسته و بدان افتخار نموده و می گفتند: وبغضه شریعة من السنن.^۳

۱. رجوع شود به الفتوح لابن أعمش ۲ / ۴۷۵، شرح ابن أبي الحديد ۱ / ۱۴۴ .
۲. فخرج عوف بن قطن الضبّي وهو ينادي: ليس لعثمان ثأر إلا علي بن أبي طالب و ولده، فأخذ خطام الجمل وقال:

يا أمّ يا أمّ خلا منّي الوطن	لا أبتغي القبر ولا أبتغي الكفن
من هاهنا محشر عوف بن قطن	إن فاتنا اليوم عليّ فالغبن
أو فاتنا ابناه حسين و حسن	إذا أمت بطول همّ و حزن

(شرح ابن أبي الحديد ۱ / ۲۵۶)

۳. ثم تقدّم رجل من أصحاب الجمل يقال له: عبد الله بن سري، فجعل يرتجز ويقول:

يا ربّ إني طالب أباالحسن	ذاك الذي يُعرف حقّاً بالفتن
ذاك الذي نطلبه على الإحن	وبغضه شریعة من السنن

قال: فخرج إليه علي علیه السلام [و هو يرتجز ويقول]:

قد كنت ترميه بإيثار الفتن	قدماً وتطلبه بأوتار الإحن
واليوم تلقاه مليّاً فاعلمن	بالطعن والضرب عليها بالسنن

قال: ثم شدّ عليه علي علیه السلام بالسيف فضربه ضربة هتك بها عاتقه فسقط قتيلاً، فوقف علي علیه السلام [و قال]:
ثم قال: قد رأيت أبا الحسن فكيف وجدته؟! (الفتوح لابن أعمش ۲ / ۴۷۵)

و از این روی دین خود را از دین حضرت جدا می دانستند ؛ لذا عمرو بن یثربی در نبرد جمل در رجزخوانی اش افتخار می کرد که : من کسانی را که بر دین علی بودند به قتل رساندم !^۱

و هنگامی که عمار با ضربه ای او را بر زمین زد و کشان کشان نزد امیرالمؤمنین (ع) آورد، او درخواست گذشت نمود ، حضرت به او فرمود : تو را به جهت کشتن کسانی که بر دین من بودند به قتل می رسانم.^۲

و این مطلب تا زمان معاویه و پس از آن نیز ادامه پیدا کرد به گونه ای که معاویه به زاده سمیه - یعنی زیاد بن ابیه ! - فرمان داد : هر کسی را که بر دین علی یافتی به قتل برسان !^۳

پس آنها اصلاً خودشان را بر دینی غیر از دین امیرالمؤمنین (ع) می دانسته اند ، اگر این مطلب عقیده همه آنان باشد آیا می توان ادعای اشتراک نمود ؟!

۱. خرج عمرو بن یثربی وهو یقول :

إن تنکرونی فأنا ابن یثربی قاتل علباء وهند الجملي

ثم [و] ابن صوحان علی دین علی

و بیت اول بنابر نقل های دیگر : إن تقتلونني [یقتلونني] فأنا ابن یثربی / یا : أنا لمن ینکرنی [أنکرنی] ابن یثربی .

(رجوع شود به أنساب الأشراف ۲ / ۲۴۴ و ۱۱ / ۳۷۸ ، ۳۸۸ - ۳۸۹ ، تاریخ الطبری ۳ / ۵۲۶ ، ۵۲۷ -

۵۲۸ ، ۵۳۷ ، تاریخ مدینه دمشق ۴۳ / ۴۶۴ ، الإصابه ۵ / ۱۲۲)

۲. قال (ع) : أفتلك صبراً بالثلاثة الذين قتلهم علی دینی . (تاریخ مدینه دمشق ۴۳ / ۴۶۵)

۳. فی کتاب مولانا ابي عبد الله الحسين (ع) إلى معاوية : أولست صاحب الحضرميين الذين كتب إليك ابن سمیة أنهم علی دین علی ، فکتبت الیه : اقتل من كان علی دین علی ورأیه ، فقتلهم ومثل بهم بأمرک ، ودین علی [(ع)] دین محمد (ص) الذي كان يضرب علیه أبک ، والذي انتحالك إیاه أجلسک مجلسک هذا [الذي أنت فيه] . (أنساب الأشراف ۵ / ۱۲۱ ، المحبر للبيغادي ۴۷۹ ، الإمامة والسياسة ۱ / ۱۵۶ (تحقیق الزیني) ۱ / ۲۰۳ (تحقیق الشیري)

شواهد روایی

[۷ / ۸۷۲] ذیل آیه شریفه : «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» [محمد ﷺ (۴۷): ۳۰] نیز نقل شده است که پیامبر ﷺ در تفسیر «لَحْنِ الْقَوْلِ» فرمود: «هو بغض علي بن أبي طالب»^۱ پس قرآن هم میزان شناخت منافقین را بغض علی ﷺ می داند.

[۸ / ۸۷۳] قد روی كثير من أرباب الحديث عن جماعة من الصحابة، قالوا: ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله ﷺ إلا ببغض علي بن أبي طالب [۱۰].^۲ ابن ابی الحدید به نقل از شیخ بلخی می نویسد: بسیاری از محدثین روایت کرده اند که جمعی از صحابه گفته اند: ما در زمان پیامبر ﷺ منافقین را فقط به بغض علی بن ابی طالب ﷺ می شناختیم.

ابن ابی الحدید می گوید: این روایت بین محدثین مشهور است .
و در جای دیگر گفته است: وهو خبر محققٌ مذكورٌ في الصحاح.^۳

□ [۹ / ۸۷۴] عن جابر بن عبد الله الأنصاري، قال: والله ما كنا نعرف منافقينا [معشر الأنصار] على عهد رسول الله ﷺ إلا ببغضهم علياً.^۴

۱. رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۶۰، شواهد التنزیل ۲ / ۲۴۸ - ۲۵۰، الدر المنثور ۶۶/۶، فتح القدیر للشوکانی ۴۰/۵، سبل الهدی والرشاد ۱۱ / ۲۹۰.

۲. شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۸۳.

۳. شرح ابن ابی الحدید ۹ / ۱۳۵ و ۱۳ / ۲۵۱ و رجوع شود به العثمانیه ۳۰۸ - ۳۰۹.

۴. المعجم الأوسط ۴ / ۲۶۴.

این مطلب از جابر با الفاظ دیگر نیز نقل شده رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین ﷺ لأحمد بن حنبل ۲۵۱، ۲۹۸ شماره ۲۰۸، ۲۶۸ (تحقیق محقق طباطبائی)، فضائل الصحابه لأحمد بن حنبل ۲ / ۷۹۲ - ۷۹۳، ۸۳۵ شماره ۱۰۸۶، ۱۱۴۶ (طبعة دار ابن الجوزی، الرياض)، كشف الأستار ۳ / ۱۹۹، المعجم الأوسط ۲ / ۳۲۸، فوائد ابی علی الصواف ۸۴، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۸۶، ۲۸۷،

وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة حکم به اعتبار این روایت نموده است.^۱

□ [۱۰ / ۸۷۵] وعن أبي سعيد الخدري، قال: إن كنا نعرف المنافقين، نحن معشر الأنصار - وفي رواية: نعرف منافقي الأنصار - يبغضهم علي بن أبي طالب (ع).^۲

وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة حکم به صحت این روایت نموده است.^۳

□ [۱۱ / ۸۷۶] وعن أبي ذر: ما كنا نعرف المنافقين إلا بتكذيبهم الله ورسوله، والتخلف عن الصلوات، والبغض لعلي بن أبي طالب (ع).^۴

حاکم نیشابوری گفته: این حدیث بر شرط مسلم صحیح است.

→ ۳۷۴، ذخائر العقبی ۹۱، الرياض النضرة ۳ / ۱۹۰، الاستذکار ۸ / ۴۴۶، الاستیعاب ۳ / ۱۱۱۰، تاریخ الإسلام للذهبی ۳ / ۶۳۴.

وبعضی آن را از ابوذر روایت کرده‌اند. (المستدرک ۳ / ۱۲۹، الرياض النضرة ۳ / ۱۹۰، کنز العمال ۱۳ / ۱۰۶)، وبعضی از ابن عباس. (تاریخ بغداد ۱۳ / ۱۵۵، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۲۸۴ - ۲۸۵)

۱. فضائل الصحابة لابن حنبل ۲ / ۷۹۳، شماره ۱۰۸۶ (طبعة دار ابن الجوزی، الرياض).

۲. سنن الترمذی ۵ / ۲۹۸ و مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۱۷۲ شماره ۱۰۳، فضائل الصحابة لابن حنبل ۲ / ۷۱۵ شماره ۹۷۹ (طبعة دار ابن الجوزی، الرياض)، أنساب الأشراف ۲ / ۹۶، تاریخ بغداد ۱۳ / ۱۵۵، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۲۸۵ - ۲۸۶، المستدرک ۳ / ۱۲۹، شواهد التنزیل ۲ / ۲۴۸ - ۲۴۹، الرياض النضرة ۳ / ۱۹۰، ذخائر العقبی ۹۱، تذكرة الحفاظ ۲ / ۶۷۳، اسد الغابة ۴ / ۳۰، تاریخ الإسلام للذهبی ۳ / ۶۳۴، تفسیر قرطبی ۱ / ۲۶۷، مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۲ - ۱۳۳، مطالب السؤل ۱۰۳، نظم درر السمطين ۱۰۲، الدر المنثور ۶ / ۶۶ - ۶۷، تاریخ الخلفاء للسيوطی ۱۸۷، کنز العمال ۱۳ / ۱۰۶، الصواعق المحرقة ۱۲۲، ۱۷۴، سبل الهدی والرشاد ۱۱ / ۲۹۰، ینابیع المودة ۱ / ۱۵۰ - ۱۵۱ و ۲ / ۱۸۰، ۳۹۲، ۴۶۱، تفسیر آلوسی ۲۶ / ۷۸.

۳. فضائل الصحابة لابن حنبل ۲ / ۷۱۵ شماره ۹۷۹ (طبعة دار ابن الجوزی، الرياض).

۴. قال الحاکم: هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم، ولم یخرجاه. (المستدرک ۳ / ۱۲۹)

فضیلت ۳۱ / میزان تشخیص ایمان و نفاق ! / ۱۴۰۷

* در روایتی خواهد آمد که پیامبر ﷺ به عایشه فرمود: ... والله لا یبغضه أحد من أهل بیتی ولا من غیرهم من الناس إلا وهو خارج من الإیمان^۱.

حقیقت آن است که شواهد روایی در این زمینه فراوان و خارج از حوصله این کتاب است؛ لذا به همین مقدار بسنده می شود.^۲

تذکر

نگارنده گوید: این مطلب از انصار نیز معروف است که: إن کنا نعرف الرجل لغير أبيه ببغضه علي بن أبي طالب ﷺ [۳].^۳

وعبادة بن الصامت گفته: کنا نور [نبور] أولادنا بحب علي بن أبي طالب ﷺ [۴] فإذا رأينا أحداً لا يحب علي بن أبي طالب ﷺ [۵] علمنا أنه ليس منّا، وأنه لغير رشدة^۴.
در کتب لغت اهل تسنن آمده است: وبارزه یبوره بؤراً: جرّبه واختبره، ومنه الحديث: کُنّا نبور أولادنا بحب علي ﷺ [۵].^۵

خلاصه آن که ما فرزندان خویش را با محبت علی ﷺ آزمایش می کردیم، اگر می دیدیم کسی آن حضرت را دوست ندارد می فهمیدیم که فرزند پدرش نیست و حلال زاده نمی باشد!

در روایت شماره ۴۲۳ گذشت که ابوبکر خطاب به حضرت فاطمه ﷺ گفت:

۱. شرح ابن ابی الحدید ۶/ ۲۱۷-۲۱۸.

۲. رجوع شود به فضیلت های ۲۹-۳۴ و الغدیر ۳/ ۱۸۲-۱۸۷ و ۶/ ۲۶۷-۲۶۹.

۳. مراجعه شود به الإكمال لابن ماکولا ۴/ ۲۰۰، تاریخ مدینة دمشق ۴۲/ ۲۸۷.

۴. تاریخ مدینة دمشق ۴۲/ ۲۸۷.

۵. النهایة لابن الأثیر ۱/ ۱۶۱، لسان العرب ۴/ ۸۷، تاج العروس ۶/ ۱۱۸.

لا يحببكم إلا العظیم السعادة ولا يبغضكم إلا الرديء الولادة، وأنتم عترة الله الطيبون، وخيرة الله المنتخبون.

و در روایت شماره ۵۶۸ گذشت که: «یا ایها الناس امتحنوا اولادکم بحبّه ... فمن أحبّه فهو منکم ومن أبغضه فليس منکم». انس پس از نقل این روایت می‌گوید: پس از جنگ خیبر، گاهی کسی فرزندش را بردوش گرفته و سر راه علی (ع) می‌ایستاد و به آن حضرت اشاره کرده و از فرزندش می‌پرسید: آیا این مرد را دوست داری؟ اگر پاسخ می‌داد: آری، او را به فرزند می‌پذیرفت و اگر می‌گفت: نه، او را بر زمین می‌زد و می‌گفت: برو نزد مادرت و مادرت نیز به خانواده‌اش ملحق شود، من به کسی که علی را دوست ندارد، نیازی ندارم!

و در روایت شماره ۶۹۳ گذشت که قال رسول الله (ص) ... لا يحببهم إلا سعيد الجدّ، طيب المولد، ولا يبغضهم إلا شقيّ الجدّ، رديء الولادة.

جزری شافعی (متوفی ۸۳۳) می‌گوید: این مطلب از زمان قدیم تا امروز مشهور است که فقط زنازادگان بغض و کینه علی (ع) را به دل دارند.^۱

مسعودی حکایتی جالب در این باره نقل کرده مناسب است مراجعه شود.^۲

واکنش نسبت به شواهد: این احادیث ساختگی، ضعیف و نادرست است!
ابن کثیر دمشقی در البداية والنهاية با اعتراف به کثرت روایات وارده در محبت امیرالمؤمنین (ع) - با نادیده گرفتن روایات معتبر و شواهد آن بلکه وجود

۱. وهذا مشهور من قديم وإلى اليوم أنه ما يبغض علياً (ع) إلا ولد زنا. (أسنى المطالب ۵۸)

۲. مروج الذهب ۳ / ۴۷۵.

فضیلت ۳۱ / میزان تشخیص ایمان و نفاق! / ۱۴۰۹

آن در صحیح مسلم - بسیاری از آنها را ضعیف و یا ساختگی دانسته و گفته :

[۸۷۷ / ۱۲] «طوبی لمن أحبك و صدق فيك و ويل لمن أبغضك و كذب

فيك» روایات فراوان به این مضمون نقل شده که ساختگی است .

[۸۷۸ / ۱۳] «من زعم أنه آمن بي و بما جئت به و هو يبغض علياً فهو

كاذب ليس بمؤمن» روایت با این سند ساختگی است و ثابت نیست .

[۸۷۹ / ۱۴] درباره خبر معروف : «لا يبغضك مؤمن و لا يحبك منافق»

به نقل از أم سلمة گفته : این روایت با اسناد دیگر و متون متفاوت از

أم سلمة نقل شده ولی صحیح نیست .

[۸۸۰ / ۱۵] و نسبت به کلام پیامبر ﷺ که فرمود : «كذب من زعم

أنه يحبني و يبغضك» چنین اظهار نظر نموده که : تمام اسناد آن

ضعیف است و قابل احتجاج نیست .^۱

اشکال

اهل انصاف می دانند که روایات وارده در محبت امیرالمؤمنین ﷺ - گذشته از

ورود آن در صحاح - فوق حدّ تواتر است، و به انضمام یکدیگر معتبر می شود.^۲

ولی نهایت عناد و کینه توزی ابن کثیر آن است که چشم و گوش بسته به انکار آن

بپردازد و از رسوایی نزد اهل دانش و مؤاخذه فردای قیامت و اهمه ای نداشته باشد!

یکی از معاصرین در تفسیر آیه شریفه : «وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ» [محمد ﷺ]

(۴۷) : [۳۰] از شیخ طبرسی نقل می کند که پیامبر ﷺ در تفسیر «لَحْنِ الْقَوْلِ» فرمود :

«هو بغض علي بن أبي طالب» . یعنی مراد از شناخت منافقین در «لَحْنِ الْقَوْلِ»

۱ . البداية والنهاية ۷ / ۳۹۱ .

۲ . قال المقرئ : قد جاء في الحضّ على حبّ أهل البيت أحاديث كثيرة : صحاح ، وحسان ،

وضعیفة ، وحبهم ممّا يجب على أهل الإسلام . (إمتاع الأسماع ۱۱ / ۱۷۹ - ۱۸۰)

بغض امیرالمؤمنین علیه السلام است . و نقل کرده که : «وقد کتبا نعرف المنافقین فی عهد رسول الله بیغضهم له». یعنی صحابه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ، منافقین را به بغض امیرالمؤمنین علیه السلام می شناختند. سپس می گوید :

این روایات سند معتبری ندارد و در احادیث صحیح نقل نشده، و عشق و علاقه به تشیع باعث نقل این مطلب شده است .
سپس می گوید: البته این مطلب صحیح است ولی اختصاص به علی ندارد و بغض هر یک از صحابه - و در پیشاپیش آنان ابوبکر و عمر و عثمان و... - علامت نفاق است !^۱

اشکال

اولاً: چرا نویسنده اشاره ای به وجود این روایات در کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن بلکه وجود آن در صحیح مسلم نکرده است؟!
و ثانیاً: آیا او غافل است از آن که منافقین هم - به حسب ظاهر - از صحابه بودند، پس چگونه ممکن است بغض منافقین نشانه نفاق باشد؟!
داستانی شنیدنی در خروج از ایمان با کینه علی علیه السلام

[۸۸۱ / ۱۶] عایشه می خواست أم سلمه را فریب دهد و در نبرد جمل با خود همراه سازد لذا به او گفت : از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله تو اولین کسی هستی که هجرت نمودی ، در بین امهات المؤمنین تو از همه بزرگتری ، پیامبر صلی الله علیه و آله تقسیم بین همسرانش را در خانه تو انجام می داد ، جبرئیل بیشتر اوقات در خانه تو نازل می شد .

۱ . التفسیر الحدیث لمحمد عزة دروزة ۸ / ۳۲۵ .

أم سلمه پرسید : منظورت از این سخنان چیست؟! عایشه گفت: عبدالله بن زبیر به من اطلاع داده که مردم از عثمان خواستند توبه کند و پس از آن که توبه کرد او را با زبان روزه و در ماه حرام کشتند! من تصمیم دارم به همراهی زبیر و طلحه به بصره بروم ، تو هم با ما همراه شو ، شاید خدا این امر را به دست ما اصلاح فرماید.

أم سلمه گفت : تو خودت مردم را علیه عثمان تحریک می کردی و بدترین الفاظ را درباره او بکار می بردی . از او فقط به عنوان نعتل (کفتار، یا پیرمرد احمق، یا نام ریش درازی از یهود که عثمان را به او تشبیه می کردند !) یاد می کردی!! (چگونه الان دلسوز او شده ای و می خواهی به خونخواهی او با امیرالمؤمنین علیه السلام بجنگی؟!)

تو مقام و منزلت علی علیه السلام را خوب می دانی ...

آیا به یاد داری روزی که ما همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و آن حضرت با علی علیه السلام خلوت کرده و باهمدیگر نجوا داشتند ، تو تصمیم داشتی ناگهانی بر آن دو وارد شوی، من تو را منع کردم ولی گوش به حرفم ندادی و تصمیمت را عملی کردی ، چیزی نگذشت که با گریه برگشتی ، از تو پرسیدم : چه شده؟! گفتی : ناگهان بر آن دو وارد شدم و به علی گفتم : بهره من از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نه روز یک روز است ، ای پسر ابوطالب! در این یک روز مرا به حال خودم نمی گذاری؟! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - که به شدت عصبانی و چهره مبارکش از خشم سرخ شده بود - فرمود:

ارجعي وراءك ، والله لا يبغضه أحد من أهل بيتي ولا من غيرهم من الناس إلا وهو خارج من الإيمان .

یعنی : (ای عایشه) برگرد و از نزد ما بیرون رو ، به خدا سوگند هیچ کس - از خاندانم یا دیگران - کینه علی را به دل نگیرد مگر آن که از ایمان خارج شود .

و اینجا بود که تو (ای عایشه) پشیمان و رسوا بازگشتی !

عایشه گفت: آری ، این مطلب را به یاد دارم!!^۱

علیؑ سیّد و سالار دنیا و آخرت دشمن علیؑ دشمن خدا و پیامبر ﷺ!

□ [۱ / ۸۸۲] حاکم نیشابوری با سند صحیح - که ذهبی نیز اعتراف به صحت سند آن کرده هر چند متنش را نپذیرفته - از ابن عباس نقل می‌کند که پیامبر ﷺ نگاهی به امیرالمؤمنینؑ انداخت و به آن حضرت فرمود: «یا علی، أنت سیّد فی الدنیا، سیّد فی الآخرة، حبیبک حبیبی و حبیبی حبیب الله، وعدوّک عدوّی و عدوّی عدوّ الله، والویل لمن أبغضک بعدی».

ای علی! تو سیّد و سالاری در دنیا و سیّد و سالاری در آخرت.

دوست تو دوست من، و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من، و دشمن من دشمن خداست.

وای بر کسی که پس از من کینه تو را به دل داشته باشد.^۱

□ [۲ / ۸۸۳] طبرانی (متوفی ۳۶۰) بخش دوم این حدیث را به سند صحیح این چنین نقل کرده است: پیامبر ﷺ خطاب به امیرمؤمنانؑ فرمود: «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يُبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ، مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَحَبِيبِي»

۱. المستدرک ۳/ ۱۲۷ - ۱۲۸ و رجوع شود به العسل المصفی من تهذیب زین الفتی ۲/ ۳۵۵.

حبيب الله وبعيضي بعيض الله، ويل لمن أبغضك بعدي»^۱.

يعنى: جز مؤمن تو را دوست ندارد، و جز منافق كينه تو را به دل نگیرد. هر كس تو را دوست داشت مرا دوست داشته و هر كس كينه تو را به دل داشت به من بغض ورزیده است. دوست من دوست خدا و دشمن من دشمن خداست. وای بر كسى كه پس از من تو را مبعوض بدارد.

روایت گذشته - با كمی تفاوت، به تفصیل یا به اختصار - در برخی دیگر از منابع عامه نیز نقل شده است.^۲

اعتبار سند

از آنچه تحت عنوان «واكنش مخالفان» می آید اعتبار سند این روایت معلوم می گردد. ذهبی در ترجمه احمد بن الأزر - راوی حدیث گذشته - می نویسد: ابن عدی گفته: او در ظاهر خود را راستگو نشان می دهد.

۱. المعجم الأوسط ۵ / ۸۷. قال الهيثمي: رواه الطبراني في الأوسط ورجاله ثقات. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۳) هيثمي در ادامه، شبهه ای مطرح کرده که همراه با پاسخ آن در واكنش پنجم مخالفان صفحه ۱۴۲۰ خواهد آمد.

۲. فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۲۵۴ - ۲۵۵ شماره ۲۱۴ (تحقیق محقق طباطبائی)، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۷۹۶ شماره ۱۰۹۱ (طبعة دار ابن الجوزی، الرياض، وصی الله ابن محمد عباس در تعلیقه اش راویان آن را ثقه دانسته است)، الكامل لابن عدی ۱۹۲/۱ - ۱۹۳ و ۳۱۲/۵، تاریخ بغداد ۴ / ۲۶۱، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۹۲، مناقب علی بن ابي طالب علیه السلام لابن المغازلي ۱۰۷، الرياض النضرة ۳ / ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۸، المناقب للخوارزمي ۳۲۷، شرح ابن ابي الحديد ۹ / ۱۷۱، تهذیب الكمال ۱ / ۲۵۹، سير أعلام النبلاء ۵۷۵/۹ و ۳۶۶ / ۱۲، میزان الاعتدال ۲ / ۶۱۳، تاریخ الإسلام للذهبي ۲۰ / ۴۰، إكمال تهذیب الكمال لعلاء الدين مغطاي ۱ / ۱۵، تهذیب التهذیب ۱ / ۱۰، البداية والنهاية ۷ / ۳۹۱ - ۳۹۲، نظم درر السمطين ۱۰۱، معارج الوصول ۴۰، جواهر المطالب ۱ / ۶۴، ۱۰۳، ينابيع المودة ۱ / ۲۷۱ و ۲۷۸ / ۲، ۴۹۱.

فضیلت ۳۲ / علی علیه السلام سید و سالار دنیا و آخرت / ۱۴۱۵

سپس ذہبی بر او اشکال گرفته کہ : چنین نیست ، بلکه همان گونه کہ ابو حاتم گفته (واقعاً) راستگو است و نسائی و دیگران هم گفته اند کہ اشکالی بر او وارد نیست ، تنها اشکالی کہ به او کرده اند نقل حدیثی است در فضائل علی علیه السلام از عبدالرزاق کہ دل شہادت بہ بطلان آن می دهد.^۱

ذہبی مکرر از احمد بن الأزرہ بہ عظمت یاد کرده و او را ستودہ است .^۲

واکنش مخالفان

واکنش اول : ایجاد شک و تردید

ابن عدی جرجانی و ابن حجر عسقلانی بہ نقل از او - با اعتراف بہ راستگویی عبدالرزاق ، با درماندگی تمام ! - گفته اند :

بہ عبدالرزاق نسبت تشییع داده اند ، شاید مطلب بر او مشتبه شدہ!^۳

اشکال : این تردید هیچ وجهی ندارد ، جز مخالفت با فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام!

۱ . قال ابن عدی : هو بصورة أهل الصدق . قلت : بل هو - كما قال أبو حاتم - صدوق . وقال النسائي وغيره : لا بأس به ... ولم يتكلموا فيه إلا لروايته عن عبدالرزاق عن مَعْمَرٍ حَدِيثًا فِي فضائل علي علیه السلام [يشهد القلب أنه باطل . (میزان الاعتدال ۱ / ۸۲)]

۲ . أحمد بن الأزرہ ابن منیع بن سلیط ، الإمام ، الحافظ ، الثبت ، أبو الأزرہ ، العبدي النيسابوري ، محدث خراسان في زمانه ... وهو ثقة بلا تردد ، غاية ما نقموا عليه ذلك الحديث في فضل علي علیه السلام [عنه ، ولا ذنب له فيه . (سير أعلام النبلاء ۱۲ / ۳۶۳ - ۳۶۶ و رجوع شود بہ تذكرة الحفاظ ۲ / ۵۴۶ ، تاريخ الإسلام ۲۰ / ۴۱)]

و در ضمن کلماتش مکرر او را توثیق کردہ : الثقة أحمد بن الأزرہ . (سير أعلام النبلاء ۹ / ۵۷۴ - ۵۷۵) أحمد بن الأزرہ ، وهو ثقة . (میزان الاعتدال ۲ / ۶۱۳)

۳ . قال ابن عدی : وأما هذا الحديث عن عبد الرزاق ، وعبد الرزاق من أهل الصدق ، وهو ينسب إلى التشيع فلعله شبه عليه ؛ لأنه شيعي . (الكامل ۱ / ۱۹۳ ، تهذيب التهذيب ۱ / ۱۱)

نگارنده گوید: صفحہ ۱۴۹۴ مقصود آنها از تشیع خواهد آمد .

واکنش دوم: انکار و تکذیب!

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می‌گوید: ابوالاَزهَر این حدیث را برای اهل بغداد روایت می‌نمود، ولی یحیی بن معین آن را انکار می‌کرد. روزی یحیی پس از اتمام مجلس درسش گفت: کجاست این کذاب نیشابوری که این حدیث را از (استاد من) عبدالرزاق روایت می‌کند؟! ابوالاَزهَر از جا برخاست و گفت: من هستم! یحیی از کار او خنده‌اش گرفت، او را نزد خود جای داد و از او پرسید: چه شد که این حدیث را فقط عبدالرزاق برای تو نقل کرده و کس دیگری از او نشنیده است؟ او پاسخ داد: من (برای فراگیری علم حدیث) به صنعاء رفتم، عبدالرزاق به آبادی خویش رفته بود، من هم با آن که بیمار بودم خودم را به آنجا رساندم،^۱ از امور خراسان از من پرسید و من اوضاع را به او گزارش دادم، از او احادیثی را شنیده و نوشتم و سپس همراه او به صنعاء بازگشتم، هنگام وداع به من گفت: تو را بر من حقی است، (برای ادای آن) حدیثی را برای تو روایت می‌کنم که کسی جز تو آن را از من نشنیده است.^۲

به خدا سوگند او روایت را با همین الفاظ برای من نقل کرد.

سخن ابوالاَزهَر که به پایان رسید، یحیی بن معین از او عذرخواهی نموده سپس او را تصدیق کرد.^۳

۱. و بنا بر نقل ذهبی: من قبل از نماز صبح نزد او رسیدم، هنگامی که برای ادای نماز بیرون آمد چشمش به من افتاد و شگفت‌زده شد. (سیر اعلام النبلاء ۹ / ۵۷۶)

۲. قال الذهبي: وقال أبو محمد بن الشرقي: حدّثنا أبو الأَزهَر، قال: كان عبد الرزاق يخرج إلى قرية، فذهبت خلفه، فرأني أشتدّ، فقال: تعال. فأركبني خلفه على البغل، ثم قال لي: ألا أخبرك بحديث غريب؟ قلت: بلى، فحدّثني بالحديث، فذكره. قال: فلما رجعت إلى بغداد، أنكر عليّ يحیی بن معین وهؤلاء... (سیر اعلام النبلاء ۱۲ / ۳۶۸)

۳. المستدرک ۳ / ۱۲۷ - ۱۲۸.

واکنش سوم: منکر دانستن حدیث

ذهبی در تلخیص مستدرک بر این حدیث خرده گرفته که:

گرچه راویان آن (همه) مورد اطمینان هستند ولی (متن آن) منکر (و غیر قابل قبول) است!^۱

ذهبی در جایی دیگر چنین نگاشته است :

أوهی ما أتى به حدیث أحمد بن الأزهر - وهو ثقة - أن عبد الرزاق حدثه خلوة من حفظه، أخبرنا معمر، عن الزهري، عن عبيد الله، عن ابن عباس
وقال - بعد ذكر الحديث - : مع كونه ليس بصحيح فمعناه صحيح سوى آخره، ففي النفس منها شيء ، وما اكتفى بها حتى زاد : «وحبيبك حبيب الله، وبغضك بغض الله، والويل لمن أبغضك» فالويل لمن أبغضه . هذا لا ريب فيه ، بل الويل لمن يغض منه أو غض من رتبته ولم يحبه كحب نظرائه أهل الشورى ...^۲ . یعنی : سست ترین چیزی که از عبدالرزاق نقل شده حدیثی است که احمد بن الازهر ثقه می گوید : عبدالرزاق در خلوت از حفظ برای من نقل کرد ... این حدیث درست نیست، البته معنای آن صحیح است، جز بخش آخر آن که نسبت به آن احساس بدی در ما وجود دارد و به آنچه گذشت اکتفا نکرده بلکه گفته:

«دوست تو دوست خدا و دشمن تو دشمن خداست ، وای بر کسی که به تو کینه ورزد» البته وای بر کسی که به او کینه ورزد یا از منزلتش بکاهد و او را مانند کسانی که نظیر او هستند (مانند) اهل شورا دوست ندارد.

۱. المستدرک ۳ / ۱۲۷ - ۱۲۸ .

۲. میزان الاعتدال ۲ / ۶۱۳ .

ملاحظه فرمودید که: سند حدیث نزد او هیچ اشکالی ندارد ولی مشکل آن است که: باید امیرالمؤمنین (ع) را در رتبه کسانی که نزد ذهبی نظیر حضرت هستند - مانند اهل شورا - دوست داشت بدون هیچ امتیازی بر آنان!

علاوه بر آن، این که حبّ و بغض امیرالمؤمنین (ع) چنان مورد تأکید قرار گیرد که حبّ و بغض خدا تلقی شود برای ذهبی به هیچ وجه قابل قبول نیست، چنان که نظیر این مطلب از او درباره حدیث صحیح مسلم: «انه لعهد النبی الأُمّی (ص) الّیّ ان لا یحبّتی الا مؤمن، ولا یبغضنی الا منافق». پیش از این گذشت.^۱

پاسخ

روایات معتبر دلالت دارد که امیرالمؤمنین (ع) در تمام فضائل منحصر به فرد است و نظیر ندارد، و مقداری ناچیز از آن را در این کتاب ملاحظه فرمودید. شواهد هر دو بخش این روایت به زودی خواهد آمد. روایاتی که در خصوص حبّ و بغض آن حضرت وارد شده منحصر در این روایت نیست، و - چنان که پیش از این نیز گذشت - خود ذهبی آن احادیث را صحیح و معتبر می داند، مانند حدیث صحیح مسلم که اخیراً گذشت،

و مانند بخش «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ...» از حدیث شریف غدیر که ذهبی درباره آن گفته: قویة الإسناد.^۲

و مانند حدیث: من أحبّ علیاً فقد أحبّتی، ومن أبغض علیاً فقد أبغضنی.^۳

و حدیث: من سبّ علیاً فقد سبّتی^۴ و ...

۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۳۸۴.

۲. البداية والنهاية ۵ / ۲۳۳، السيرة النبوية ۴ / ۴۲۶، هم چنین: تفسیر آلوسی ۱۹۵/۶.

۳. رجوع شود به فضیلت ۳۳: «حبّ و بغض علی (ع) حبّ و بغض خدا و پیامبر (ص) است».

۴. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۳۷۱، فضیلت ۳۰: «دشنام به علی (ع) دشنام به پیامبر (ص)».

واکنش چهارم : کتمان از روی ترس !

ذهبی می گوید : عبدالرزاق این حدیث را مخفیانه فقط برای ابوالزهر نقل کرده و جرأت آن که آن را برای دیگران - مانند احمد بن حنبل و یحیی بن معین - روایت کند یا در تألیفاتش ذکر نماید نداشته ؛ و آن را با خوف و نگرانی نقل کرده است^۱ !
او در جای دیگر نوشته: عبدالرزاق به اوضاع و شرایط خوب آشناست ؛ لذا جرأت نداشته این حدیث را روایت کند مگر مخفیانه!^۲

یکی از سنیان معاصر می گوید: نقل این گونه احادیث از عبدالرزاق معروف است ولی در محافل عمومی - از ترس محدثینی که سختگیری کرده و بر او بیان مناقب علیؑ اعتراض می نمودند - از ذکر آن اجتناب کرده است^۳ .
شایان ذکر است که ابوالزهر نیز پس از انکار ابن معین و دیگر مشایخ ، قسم یاد کرد که دیگر این حدیث را نقل نکند مگر آن که یک درهم صدقه بدهد!
و بنابر نقلی او بارها از یحیی بن معین معذرت خواهی کرد و (با آن که) حُسن و نیکویی این حدیث برایش اعجاب انگیز بود (دیگر آن را نقل نکرد)^۴!

۱ . سیر اعلام النبلاء ۱۲ / ۳۶۷ : و حدّث به وهو خائف یتربّب .

۲ . میزان الاعتدال ۱ / ۸۲ .

۳ . دفع الارتیاب عن حدیث الباب ۵۹ .

۴ . تذکرة الحفاظ ۲ / ۵۴۶ ، سیر اعلام النبلاء ۱۲ / ۳۶۸ ، تاریخ الإسلام ۲۰ / ۴۱ .

قال علاء الدین مغلطای : وفی کتاب الإرشاد للخلیلی : قال یحیی بن معین له - لَمَّا حَدَّثَ بِحَدِيثِ :

«أنت سید ...» - : لَقَدْ جِئْتُ بِطَامَةِ . فَقَالَ لَهُ : حَدِّثْنِيهِ عَبْدَ الرَّزَاقِ فِي الصَّحْرَاءِ .

قال الخلیلی : وَلَا یَسْقُطُ أَبُو الْأَزْهَرِ بِهَذَا - یعنی بروایة هذا الحدیث - وکان من بیادرة الحدیث .

قال أبو الأزهر : فحلفتُ ألاّ أحدثُ به حتی أتصدّق بدرهم !

واعتذر إلي ابن معین غیر مرة ، وتعجّب من حسن ذلك الحدیث ! (إكمال تهذیب الكمال فی

أسماء الرجال ۱ / ۱۶ - ۱۷ و رجوع شود به سیر اعلام النبلاء ۱۲ / ۳۶۸ ، تذکرة الحفاظ ۲ / ۵۴۶ ،

تاریخ الإسلام للذهبی ۲۰ / ۴۱ - ۴۲)

واکنش پنجم: ادعای ساختگی بودن آن به دروغ!

بعضی گفته‌اند: مَعْمَر - که از مشایخ حدیث است و این روایت در کتابش آمده - برادرزاده‌ای رافضی داشته که تألیفاتش را در اختیار او گذاشته بود، او این مطلب را در کتاب افزوده و هیبت مَعْمَر مانع از آن بوده که کسی به او ایراد بگیرد و عبدالرزاق هم این روایت را از آن کتاب (بی‌اعتبار) نقل کرده است.^۱

پاسخ

اولاً: برای مَعْمَر برادری ذکر نکرده‌اند چه رسد به برادرزاده!!^۲

ثانیاً: ذهبی بر این کلام خرده می‌گیرد که مَعْمَر انسان ساده‌لوحی نیست بلکه حافظ حدیث بوده و نسبت به روایات زهری کاملاً بصیرت داشته است.^۳

اشاره شد که ذهبی در تلخیص المستدرک بر حدیث خرده گرفته که: گرچه راویان آن مورد اطمینان هستند ولی (متن آن) غیر قابل قبول است.

سپس پا را از آن فراتر نهاده و گفته: اصلاً بعید نیست که ساختگی باشد وگرنه چرا عبدالرزاق آن را مخفیانه نقل کرده؟! چرا جرأت نداشته که نزد احمد بن حنبل و یحیی بن معین و دیگران لب به آن بگشاید!^۴

۱. رجوع شود به العلل المتناهية لابن الجوزي ۱ / ۲۲۲، مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۳، تنزیه الشریعة ۱ / ۳۹۸ تعلیقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۷۹۶ شماره ۱۰۹۱ (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزي، الرياض).

۲. غماری حسنی (معروف به ابن الصدیق) در این زمینه بحث مفصلي کرده و می‌گوید: اصلاً مَعْمَر برادر نداشته تا چه رسد برادرزاده! (القول المقنع في الرد على الألباني المبتدع ۷-۸).

۳. سیر اعلام النبلاء ۹ / ۵۷۵-۵۷۶.

۴. المستدرک ۳ / ۱۲۷-۱۲۸.

فضیلت ۳۲ / علی علیه السلام سید و سالار دنیا و آخرت / ۱۴۲۱

شگفت آن که ابن الجوزی - به قصد ایجاد وهن در سند! - تکذیب ابن معین را - که در واکنش دوم گذشت - نقل کرده ولی عذرخواهی او را ذکر نکرده!^۱

واکنش ششم: ادعای تفرّد راوی به آن

ذهبی در ترجمه عبدالرزاق می نویسد:

فضیح ترین و زشت ترین روایت عبدالرزاق مطلبی است که فقط احمد ابن الازهر - که ثقه است! - از او در فضائل امام علی علیه السلام نقل کرده و شبیه احادیث جعلی است.^۲

پاسخ

اولاً: تفرّد راوی ثقه به نقل روایت، عیبی برای راوی یا آن روایت نیست.^۳
ثانیاً: خود ذهبی در کتاب‌های دیگرش - و قبل از او خطیب بغدادی و دیگران - معترف‌اند که: محمد بن علی بن سفیان صنعانی نیز این مطلب را از عبدالرزاق نقل کرده و ابوالازهر متفرّد به نقل آن نیست.^۴

سنجش نظریه ذهبی و ابن الجوزی!

پیش از این گذشت که ذهبی گفته: راویان آن (همه) مورد اطمینان هستند ولی (متن آن) منکر (و غیر قابل قبول) است بعید نیست ساختگی باشد!^۵

-
۱. قال المصنف: قلت: وأحمد بن الأزهري قد كذبه يحيى بن معين. (العلل المتناهية ۱ / ۲۲۲)
 ۲. وأفطع حديث له ما تفرّد به عنه الثقة أحمد بن الأزهري في مناقب الإمام علي علیه السلام؛ فإنه شبه موضوع. (سير أعلام النبلاء ۹ / ۵۷۴ - ۵۷۵)
 ۳. رجوع شود به دفتر پنجم، صفحه ۲۱۷۰ عنوان: «تذکر مهم درباره اشکال تفرّد به نقل».
 ۴. تاریخ بغداد ۴ / ۲۶۲، تاریخ الإسلام للذهبي ۲۰ / ۴۱، میزان الاعتدال ۱ / ۸۲، سير أعلام النبلاء ۹ / ۵۷۴ و ۱۲ / ۳۶۶، تهذيب الكمال ۱ / ۲۶۰، تهذيب التهذيب ۱ / ۱۱.
 ۵. المستدرک ۳ / ۱۲۷ - ۱۲۸.

و در جای دیگر گفته : دل شهادت به بطلان آن می دهد.^۱

و در جای دیگر نوشته : این حدیث درست نیست، البته معنای آن صحیح است، جز بخش آخر آن که نسبت به آن احساس بدی در ما وجود دارد؛ زیرا به آنچه گذشت اکتفا نکرده و گفته: «دوست تو دوست خدا و دشمن تو دشمن خداست، وای بر کسی که به تو کینه ورزد».^۲

در نقطه مقابل ذهبی، ابن الجوزی می گوید: این حدیث گرچه ساختگی است ولی معنای آن صحیح است، وای بر کسی که خود را بیهوده به زحمت انداخته و آن را جعل کرده است.^۳

جالب است که ذهبی سند را صحیح می داند ولی صحت بخشی از متن را نمی پذیرد ولی ابن الجوزی متن آن را بدون اشکال و صحیح دانسته است!

شواهدی دیگر

مشابه روایت گذشته روایتی است که ابن عساکر نقل کرده است که :

[۳ / ۸۸۴] پیامبر (ص) به حضرت زهرا (ع) فرمود: والذی بعثنی بالحق لقد زوّجتک سیّداً فی الدنیا و سیّداً فی الآخرة، فلا یحبّه إلا مؤمن، ولا یبغضه إلا منافق.^۴
یعنی : سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برگزید، تو را به همسری کسی درآوردم که سید و سالار در دنیا و سید و سالار در آخرت است، جز مؤمن او را

۱. میزان الاعتدال ۱ / ۸۲.

۲. میزان الاعتدال ۲ / ۶۱۳.

۳. هذا حدیث لا یصح عن رسول الله (ص)، ومعناه صحیح، فالویل لمن تکلف فی وضعه إذ لا فائدة فی ذلك. (العلل المتناهية لابن الجوزی ۱ / ۲۲۲، تنزیه الشریعة المرفوعة ۱ / ۳۹۸)

۴. تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۱۳۴.

فضیلت ۳۲ / علیؑ سیّد و سالار دنیا و آخرت / ۱۴۲۳

دوست ندارد و جز منافق بغض و کینه او را نخواهد داشت .

شواهد سیادت آن حضرت فراوان است ، مانند : تعبیر به : «سید المسلمین» در روایات شماره : ۴۷ ، ۴۸ ، ۴۹ ، ۵۳ ، ۲۳۳ (پاورقی) ، ۳۴۵ ، ۴۴۶ ، ۷۱۶ ، ۱۴۳۰ و صفحه ۱۳۳۲ .

«سید المؤمنین» در روایات شماره : ۲۷ ، ۴۷ ، ۵۳ (پاورقی) ، ۱۰۴۰ .

«سید مبعّل» در روایت شماره : ۷۱۵ ، «سید أُحِبّه» در روایت شماره : ۷۱۷ ، «سیداً فی الدنيا» در روایت شماره : ۲۵۰/۱ ، «سید العرب» شماره : ۶۱ ، ۶۱/۱ ، ۶۲ ، ۶۳ ، ۵۵۹ ، ۱۰۰۹ ، ۱۳۵۸ ، ۱۴۴۵ ، ۱۵۷۷ .

تعبیر به : «يعسوب المؤمنین» یا «يعسوب الدین» در روایات شماره : ۴۹ تا ۵۳ ، ۹۸ ، ۱۱۴ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ .

قال القاضي الرامهرمي (المتوفى ۳۶۰): وفي الحديث : «عليٌّ يعسوب المؤمنین» أي سيدهم .^۱

و در روایت شماره ۵۴ : «يا علي، إنك عبقریهم» ... قال المهدي : أي سيدهم .

تعبیر به : «سید الأوصیاء» روایات شماره : ۹۶۱ ، ۹۶۴ ، ۹۷۲ . «سید الصدیقین» روایت شماره ۹۵۷ ، «سید الوصیین» روایات شماره : ۹۶۹ ، ۹۷۱ .

و اما شواهد بخش دوم ، یعنی شواهد تحذیر از دشمنی با امیر المؤمنینؑ و ... و یا آنکه دشمن آن حضرت دشمن پیامبرؐ است :

[۴ / ۸۸۵] عن ابن عمر، قال: سمعت رسول الله ﷺ - يقول في حجة الوداع، وهو

على ناقته ، ف ضرب على منكب علي [ؑ] ، وهو يقول - : «اللهم اشهد [لهم] ، اللهم قد

۱ . أمثال الحديث المروية عن النبي ﷺ ۶۸ .

بَلَّغْتَ ، هذا أخي ، وابن عمي ، وصهري ، وأبو ولدي ، اللهم كبّ من عاداه في النار»^۱ .
یعنی: پیامبر (ص) در حجة الوداع - در حالی که سوار بر ناقه بود با دست مبارک بر شانه امیرالمؤمنین (ع) زد و - اعلام فرمود : خدایا شاهد باش که من فرمان تو را ابلاغ نمودم ، این (علی) برادر من ، پسر عمویم ، دامادم و پدر فرزندان من است . خدایا هرکس با او دشمنی کند او را در دوزخ افکن !
[۵ / ۸۸۶] وروی ابن عساکر عنه (ع) : «یا علی ، لو أن أمتي أبغضوك لأکبهم الله علی مناخرهم في النار» .^۲ یا علی اگر اتمم به تو کینه ورزد (و دشمنی کند) خدا آنها را به صورت در دوزخ افکند!

و در آینده به سند معتبر خواهد آمد که پیامبر (ص) فرمود: «عادى الله من عادى علياً» هرکس با علی دشمنی کند خدا با او دشمن باشد .^۳

و رجوع شود به عناوین :

«حَبّ و بغض علی (ع) میزان تشخیص ایمان و نفاق» ،

«حَبّ و بغض علی (ع) حَبّ و بغض خدا و پیامبر (ص) است» ،

«آزار علی (ع) آزار پیامبر (ص)» ،

«جنگ با علی (ع) و خاندانش یعنی جنگ با پیامبر (ص)» ،

«دشنام به علی (ع) دشنام به پیامبر (ص) و خدا» ،

«مرگ جاهلی برای دشمن علی (ع)» .^۴

۱ . رجوع شود به المعجم الاوسط ۶ / ۳۰۰ ، کنز العمال ۵ / ۲۹۱ و ۱۱ / ۶۰۹ .

۲ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۹۷ - ۲۹۸ .

۳ . رجوع شود به السراج المنیر فی ترتیب احادیث صحیح الجامع الصغیر ۲ / ۶۸۹ - ۶۹۱ .

۴ . فضیلت های شماره : ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۳ ، ۳۴ .

حُبّ و بغض علی عَلَيْهِ السَّلَام حُبّ و بغض خدا و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ !

□ [۱ / ۸۸۷] کسی به سلمان گفت: چرا این قدر علی را دوست داری؟ او پاسخ داد: چون از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمود: «من أحبّ علياً فقد أحبّني، ومن أبغض علياً فقد أبغضني» یعنی: هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس کینه علی را داشته باشد مرا مبعوض داشته است.

اعتبار سند روایت

حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) و شمس‌الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸) حکم به صحت آن بنا بر شرط بخاری و مسلم کرده‌اند.^۱
این حدیث در صحاح الأحادیث مقدّسی‌ها آمده است.^۲
البانی و وادعی نیز آن را صحیح دانسته‌اند.^۳

۱. المستدرک ۳ / ۱۳۰.

۲. رجوع شود به صحاح الأحادیث فیما اتفق علیه أهل الحديث ۱۳ / ۸، شماره ۲۹۵۷۹ (تحقیق و تعلیق دکتر حمزة أحمد الزین).

۳. السراج المنیر فی ترتیب احادیث صحیح الجامع الصغیر للألبانی ۲ / ۶۸۹ - ۶۹۱، الجامع الصحیح مما لیس فی الصحیحین للوادعی ۵۷ / ۴.

مفاد روایت

معلوم است که سلمان محبتی ویژه به امیر مؤمنان علیه السلام داشته و چنین محبتی از او نسبت به دیگر صحابه دیده نشده و گرنه این پرسش و پاسخ وجهی نداشت. و این، ریشه اشتراک دیگران را با آن حضرت در این فضیلت می‌زند!

این روایت - و هم چنین فضیلت‌های پیشین - فضیلت‌های شماره ۲۳ تا ۳۶ - مُثت محکمی است بر دهان ناصبیان که ادعا می‌کنند به جهت محبت و دوستی پیامبر صلی الله علیه و آله از صحابه طرفداری و با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی نموده‌اند.^۱

شواهد روایی

□ [۲ / ۸۸۸] طبرانی (متوفی ۳۶۰) نیز به سند معتبر از ام سلمه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ أَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَ عَلِيًّا فَقَدْ أَبْغَضَنِي، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ».^۲

یعنی: هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است. هر کس کینه علی را داشته باشد مرا مبعوض

۱. ابن قتیبه در نصیحت به ناصبیان می‌گوید: ولو كان إكرامك لرسول الله صلی الله علیه و آله هو الذي دعاك إلى محبة من نازع علياً وحاربه ولعنه إذ صحب رسول الله صلی الله علیه و آله وخدمه وكننت قد سلكت في ذلك سبيل المستسلم لأنك بذلك في علي عليه السلام أولى لسابقته وفضله وخاصته وقربته والذناوة التي جعلها الله بينه وبين رسول الله صلی الله علیه و آله. یعنی: اگر تو به احترام پیامبر صلی الله علیه و آله، گرایش به دوستی کسانی داری که با علی علیه السلام به نزاع برخاسته و با او جنگیده و او را لعن و نفرین کرده‌اند و تسلیم و مطیع آنان شده‌ای به دلیل آن‌که یاور و خدمتگزار پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند، علی علیه السلام از آنان (به محبت و تسلیم) سزاوارتر است به جهت سابقه (درخشان)، فضیلت، ویژگی‌ها [ی منحصر بفرد]، ارج و قرب و خویشاوندی که خدا بین او و پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است. (کتاب الاختلاف في اللفظ والرد على الجهمية والمشبّهة ۳۵ - ۳۶)

۲. المعجم الكبير ۲۳ / ۳۸۰ أم سلمة تقول: أشهد أنني سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول ...

فضیلت ۳۳ / حَبِّ وَبَغْضِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَغْضِ خِدا وَبِیامبر ﷺ / ۱۴۲۷

داشته و کسی که بغض مرا داشته باشد خدا را مبعوض داشته است .

سیوطی گفته : طبرانی این روایت را با سند صحیح روایت کرده است.^۱

حافظ هیثمی و ابن حجر مکی می نویسند : این روایت را طبرانی با سند نیکو نقل کرده است.^۲ این حدیث در صحاح الأحادیث مقدسی ها آمده است .^۳

و البانی نیز حکم به صحت آن کرده است .^۴

مناوی (متوفی ۱۰۳۱) نیز روایتی را به همین مضمون - به نقل از احمد - از ام سلمه نقل کرده^۵ و سند آن را معتبر دانسته ولی در مسند احمد و کتاب فضائل او یافت نشد !

[۳ / ۸۸۹] سلمان نقل کرده که پیامبر ﷺ فرمود: «یا عَلِيَّ ، مُحِبُّكَ مُحِبِّي وَمُبْغِضُكَ مُبْغِضِي» یعنی: ای علی، دوستدار تو دوستدار من است، و کسی که از تو کینه به دل داشته باشد به من کینه تیزی نموده (و دشمن من) است .^۶

[۴ / ۸۹۰] وعن عَمَّار ، قال : قال رسول الله ﷺ : «أَوْصِي مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي بَوْلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، فَمَنْ تَوَلَّاهُ فَقَدْ تَوَلَّانِي ، وَمَنْ تَوَلَّانِي فَقَدْ تَوَلَّاهُ ، وَمَنْ أَحَبَّنِي فَقَدْ أَحَبَّنِي ، وَمَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَنِي ،

۱ . تاریخ الخلفاء ۱۹۰ .

۲ . رواه الطبراني، وإسناده حسن . (مجمع الزوائد ۱۳۲/۹ ، الصواعق المحرقة ۱۲۳)

۳ . رجوع شود به صحاح الأحادیث فیما اتفق علیه أهل الحدیث ۱۳ / ۸ ، شماره ۲۹۵۷۸ (تحقیق و تعلیق دکتر حمزه أحمد الزین) .

۴ . سلسلة الأحادیث الصحیحة ۲۸۸/۳ : رواه المخلص فی الفوائد الممتقاة ۱۵/۱۰ بسند صحیح .

۵ . فیض القدیر ۴۳ / ۶ .

۶ . مجمع الزوائد ۱۳۲ / ۹ : رواه الطبراني، وفيه عبد الملك الطويل وثقه ابن حبان وضعفه الأزدي، وبقية رجاله وثقوا. نگارنده گوید: قال الذهبي: الأزدي ... وعليه في كتابه في الضعفاء مؤخذات؛ فإنه ضعف جماعة بلا دليل. بل قد يكون غيره قد وثقهم . (سير أعلام النبلاء ۱۶ / ۳۴۷ - ۳۴۸)

ومن أبغضني فقد أبغض الله عزَّ وجلَّ»^۱.

[۵ / ۸۹۱] ورواه بعضهم مختصراً عن عمار هكذا : قال رسول الله (ص) : «من آمن بي وصدقني فليتولَّ علي بن أبي طالب ؛ فإن ولايته ولايتي وولايتي ولاية الله»^۲.

یعنی : پیامبر (ص) فرمود : سفارش می‌کنم کسانی را که به من ایمان آورده و مرا تصدیق نموده‌اند به ولایت علی بن ابی طالب، هر کس ولایت او را بپذیرد ولایت مرا پذیرفته و هر کس ولایت مرا بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته است.

* در روایات شماره ۸۵۸، ۸۸۳ گذشت و در روایت شماره ۹۳۶ - که حاکم و ذهبی حکم به صحت آن کرده‌اند - از امیرمؤمنان (ع) خواهد آمد که: پیامبر (ص) فرمود: «کسی که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس بغض و کینه تو را به دل داشته باشد مرا مبعوض داشته است».

روایات به این مضمون در مصادر دیگری نیز آمده است.^۳

۱. مراجعه شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۳۹ - ۲۴۰ و ۵۲ / ۷ - ۸، الأخبار الموفیات لابن بکار ۳۱۲، المناقب لابن المغازلی ۱۹۱ - ۱۹۲، ذخائر العقبی ۶۵، الرياض النضرة ۳ / ۱۲۲، جواهر المطالب ۱ / ۶۴، کفایة الطالب للکنجی ۷۴ - ۷۵، کنز العمال ۱۱ / ۶۱۰ - ۶۱۱. قال الهیثمی: رواه الطبرانی بإسنادین، أحسب فیهما جماعة ضعفاء، وقد وثقوا. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۰۸ - ۱۰۹)

۲. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۳۹، کنز العمال ۱۱ / ۶۱۱.

۳. برای نمونه رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۲۳۴، المعجم الكبير ۳ / ۱۱۰۱، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۲۷۱، الرياض النضرة ۳ / ۱۲۲، ذخائر العقبی ۶۵، الوافی بالوفیات ۲۱ / ۱۷۹، نظم در السمطین ۱۰۳، جواهر المطالب ۱ / ۶۳، مجمع الزوائد ۹ / ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۳۱ - ۱۳۳، الصواعق المحرقة ۱۷۲، الجامع الصغير ۲ / ۵۵۴، کنز العمال ۱۱ / ۶۰۱، ۶۱۰، ۶۲۲ و ۸۱ / ۱۴، سبل الهدی والرشاد ۱۱ / ۲۹۳، ینابیع المودة ۲ / ۱۵۵، ۳۶۳ - ۳۶۴، ۴۵۸.

مرگ جاهلی برای دشمن علی علیه السلام

□ [۱ / ۸۹۲] ابو یعلی باسندی که راویان آن ثقه و مورد اطمینان هستند، نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله - در ضمن حدیثی - به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

والله لأرضيَّك ! أنت أخي وأبو ولدي، تقاتل عن [علي] سنتي ، وتبرئ ذمَّتي .
من مات في عهدي فهو كنز الله ، ومن مات في عهدك فقد قضى نحبه . ومن مات
بحبِّك [يحبِّك] بعد موتك ختم الله له بالآمن والإيمان ما طلعت شمس أو غربت .
ومن مات يبغضك مات ميتة جاهلية ، وحوسب بما عمل في الإسلام.^۱
یعنی: به خدا تو را خوشنود می‌نمایم، تو برادر من و پدر فرزندان من هستی،
برای دفاع از سنت من مبارزه خواهی کرد و وعده‌ها و دیون مرا می‌پردازی.

۱ . عن علي علیه السلام ، قال : طلبني رسول الله صلی الله علیه و آله ، فوجدني في جدول نائما ، فقال : «قم ، ما ألوم الناس
يسمؤنك : أبا تراب» ، قال : فرأني كأني وجدت في نفسي من ذلك ، فقال : «قم ...» إلى آخر ما في
المتن . (مسند أبي يعلى ۱ / ۴۰۳ ، اتحاف الخيرة المهرة للبوصيري ۲۲۱/۷ ، جامع الأحاديث
۲۶۴/۱۶ ، كنز العمال ۱۵۹/۱۳)

و رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۲۷۸ - ۲۷۹ شماره ۲۴۰ ، فضائل
الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۱۵ شماره ۱۱۱۸ (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض) ، تاريخ مدينة
دمشق ۴۲ / ۵۵ ، الرياض النضرة ۳ / ۱۲۴ ، ذخائر العقبى ۶۶ ، جواهر المطالب ۷۰/۱ ، الصواعق
المحرقة ۱۲۶ ، ينابيع المودة ۱ / ۳۷۴ و ۲ / ۱۵۷ ، ۴۰۳ .

کسی که در عهد من (در زمان من و با وفاداری به من) از دنیا برود از گنج‌های الهی است.

وکسی که در عهد تو (در زمان تو و با وفاداری به تو) بمیرد در راه خدا جان سپرده است .

هر کس - پس از تو تا آن زمان که خورشید طلوع و غروب می‌نماید - با محبت تو بمیرد خدا عاقبت او را ختم به خیر کرده و با ایمان و امنیت از دنیا می‌رود (و از عذاب آخرت در امان است) .

و هر کس با کینه تو بمیرد به مرگ دوران جاهلیت از دنیا رفته و نسبت به اعمالی که در دوران اسلام بجای آورده نیز مؤاخذه خواهد شد.

اعتبار سند روایت

بوصیری گوید: راویان این حدیث، ثقة و مورد اطمینان هستند و توثیق او را سیوطی (متوفی ۹۱۱) - و به تبع او متقی هندی (متوفی ۹۷۵) - نیز نقل کرده‌اند.^۱

واکنش مخالفان

واکنش اول : خدشه در سند روایت

هیثمی در سند این روایت مناقشه کرده که زکریا الأصبهانی [الصهبانی] ضعیف است .

پاسخ او آن است که : ابن حبان او را در الثقات ذکر کرده و ثقة شمرده است.^۲

۱ . اتحاد الخیرة المَهرة للبوصیری ۲۲۱/۷ ، جامع الأحادیث ۲۶۴/۱۶ ، کنز العمال ۱۵۹/۱۳ ، قال البوصیری : رواه ثقات .

۲ . قال الهیثمی فی مجمع الزوائد ۱۲۲/۹ : رواه أبو یعلی ، وفیه زکریا الأصبهانی ، ←

واکنش دوم : اشکال در دلالت و ...

صاعدی این حدیث را نپذیرفته و برای سست کردن آن، آیه : «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» [الحجرات (۴۹) : ۱۰] و حدیث : «المؤمن أخو المؤمن» را مطرح کرده !^۱

پاسخ او آن است که : در فضیلت شماره ۹ گذشت که «تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آله است، پس این یکی از امتیازهای مخصوص آن حضرت است و ربطی به برادری مؤمنان با یکدیگر ندارد .

اما مطالب ویژه دیگری که در این روایت آمده ، آن هم شواهد متعدد به نقل از چند تن از صحابه دارد .

شواهد روایت

طبرانی روایتی قریب به روایت گذشته را از پسر عمر این گونه نقل کرده که :
[۸۹۳ / ۲] فقال - يعني رسول الله صلی الله علیه و آله - : «ألا أرضيك يا علي؟! قال : بلى يا رسول الله . قال : «أنت أخي ووزيري، تقضي ديني ، وتنجز موعدتي ، وتبرئ ذمتي ، فمن أحبك في حياة مني فقد [قضى] نحبه، ومن أحبك في حياة منك بعدي ختم الله له بالأمن والإيمان وآمنه يوم الفزع ، ومن مات وهو يبغضك - يا علي - مات ميتة جاهلية، يحاسبه الله بما عمل في الإسلام»^۲.

→ وهو ضعيف. نگارنده گوید: قال ابن حبان: زكريا بن عبدالله بن يزيد النخعي الصهباني من أهل الكوفة، كنيته: أبو يحيى، يروي عن أبيه، روى عنه قتيبة بن سعيد زكريا بن عطية البحراني، سكن البصرة، يروي عن سلام أبي المنذر، روى عنه أهل البصرة. (الثقات ۲۵۲/۸)
۱. فضائل الصحابة صاعدي ۶ / ۲۸۸ - ۲۸۹ .
۲. المعجم الكبير للطبراني ۱۲ / ۳۲۱، مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۱، كنز العمال ۱۱ / ۶۱۰ .

ابن اثیر در ترجمه یحیی بن عبدالرحمن انصاری روایتی را نقل کرده که :
[۳ / ۸۹۴] قال : سمعت رسول الله ﷺ يقول : «من أحبَّ علياً محياهُ ومماتهُ كتب الله تعالى له الأمن والإيمان ما طلعت الشمس وما غربت ، ومن أبغض علياً محياهُ ومماتهُ فميتته جاهلية ، وحوسب بما أحدث في الإسلام» . أخرجه أبو موسى .
* و در روایت شماره ۲۳۵ گذشت : : يا علي ، أنت أخي ، وصفيي ، ووصيي ، ووزيري ، وأميني ، مكانك مني مكان هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي ، من مات وهو يحبك ختم الله عزّو جلّ له بالأمن والإيمان ، ومن مات يبغضك لم يكن له نصيب من الإسلام .

* و در روایت شماره ۴۰۵ به نقل از طبرانی گذشت که : ألا من أحبّك حفّ بالأمن والإيمان ، ومن أبغضك أماته الله ميتة الجاهلية ، وحوسب بعمله في الإسلام .
روایات گذشته در دلالت بر این مطلب مشترک است که : هر کس با محبت علی (ع) بمیرد ، خدا عاقبت او را ختم به خیر کرده و با ایمان و امنیت از دنیا می رود و از عذاب آخرت در امان است .

و هر کس با کینه علی (ع) بمیرد بهره ای از اسلام ندارد و به مرگ جاهلیت از دنیا رفته و نسبت به اعمالی که در دوران اسلام بجای آورده نیز مؤاخذه شود .

عذابی سخت برای دشمن علی علیه السلام

□ [۱ / ۸۹۵] ابو یعلیٰ به سندی که راویان آن ثقه و مورد اطمینان هستند نقل کرده که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: در عالم رؤیا محضر پیامبر صلی الله علیه و آله مشرف شدم، به آن حضرت شکایت کردم که من از دست این امت چقدر سختی کشیده و کجی و کینه توزی دیدم! این را گفتم و به گریه افتادم. آن حضرت به من فرمود: «یا علی گریه مکن! آنجا را نگاه کن». (و به سمتی اشاره فرمود) دیدم دو نفر را عذاب می‌کنند و با سنگ صخره‌ها بر سرشان می‌کوبند به گونه‌ای که سرشان متلاشی می‌شد ولی باز به حالت اول برمی‌گشت (و عذابشان از سر گرفته می‌شد).

راوی می‌گوید: روز بعد خواستم به دیدن امیر مؤمنان علیه السلام بروم، در بین راه به من گفتند که ایشان شهید شد (یعنی حضرت این رؤیا را یک روز پیش از ضربت خوردن، بیان فرمود).^۱

۱. عن أبي صالح - يعني الحنفي -، عن علي عليه السلام، قال: رأيت النبي صلی الله علیه و آله في منامي فشكوت إليه ما لقيت من أمته من الأود واللدد، فبكيت، فقال لي: «لا تبك يا علي، والتفت»، فالتفت فإذا رجلان يتصعدان، وإذا جلاميد يرضخ بها رؤوسهما حتى تفضخ ثم يرجع، أو قال: يعود. قال: فغدوت إلى علي عليه السلام كما كنت أغدو عليه كل يوم حتى إذا كنت في الخرازين لقيت الناس، فقالوا لي: قُتل أمير المؤمنين عليه السلام. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۸، مسند أبي يعلى ۱ / ۳۹۸، كنز العمال ۱۳ / ۱۹۱)

اعتبار سند روایت

هیثمی می‌گوید: این مطلب را ابویعلی با سندی که راویان آن ثقه هستند نقل کرده است.^۱

واکنش مخالفان

مخالفان - برای آن که از ارزش و اعتبار و اهمیت مطلب کاسته شود - گفته‌اند:

شاید راوی این خواب را برای امیرالمؤمنین (ع) دیده و نقل کرده باشد! آن دو نفر هم ابن ملجم و رفیقش بوده‌اند. سپس تردید خود را با عبارت: «والله أعلم اظهار کرده‌اند»^۲

پاسخ

این روایت معتبر به روشنی دلالت دارد که خود حضرت خواب دیده‌اند، نه راوی؛ زیرا می‌گوید: «عن علی (ع)، قال» و اگر رؤیا مربوط به راوی بود باید می‌گفت: «قلت لعلی (ع)».

اما این که گفته: آن دو نفر که عذاب می‌شدند ابن ملجم و رفیقش بوده‌اند. پاسخ آن است که: باید آن عذاب، با شکایت امیرالمؤمنین (ع) ارتباط داشته باشد، پس عذاب مربوط به دشمنانی می‌شود که حضرت از آنان شکایت داشته است که ممکن است معاویه، عمرو بن العاص یا ... باشند. چنان‌که از شواهد آینده معلوم می‌گردد!

۱. رواه أبو یعلی ... ورجاله ثقات. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۸)

۲. قال الهیثمی: رواه أبو یعلی هکذا، ولعل الرائي هو أبو صالح، رآه لعلی (ع)، وأن الذین رآهما ابن ملجم القاتل ورفیقه، والله أعلم. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۸)

شواهد روايت

[٢ / ٨٩٦] قال ابن أبي الحديد : وروى الأعمش ، عن عمار الدهني ، عن أبي صالح الحنفي ، عن علي ؑ ، قال : قال لنا يوماً : لقد رأيت الليلة رسول الله ﷺ في المنام فشكوت إليه ما لقيتُ حتى بكيتُ ، فقال لي : «انظر» ، فنظرت فإذا جلاميد وإذا رجـلان مصفـدان - قال الأعمش : هما معاوية و عمرو بن العاص - قال : فجعلت أرضخ رءوسهما ثم تعود ، ثم أرضخ ثم تعود .. حتى انتبهت .

[٣ / ٨٩٧] و روى نحو هذا الحديث عمرو بن مرة ، عن أبي عبد الله بن سلمة ، عن علي ؑ ، قال : رأيت الليلة رسول الله ﷺ فشكوت إليه ، فقال : «هذه جهنم فانظر من فيها» ، فإذا معاوية و عمرو بن العاص معلقين بأرجلها منكسين ، ترضخ رءوسهما بالحجارة ، أو قال : تشدخ .^١

١ . شرح ابن أبي الحديد ٤ / ١٠٩ .

شقی ترین مردم قاتل علی علیه السلام

□ [۱ / ۸۹۸] احمد بن حنبل و حاکم به سند صحیح نقل کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام و عمار بن یاسر فرمود: «أَلَا أُحَدِّثُكُمْ بِأَشَقَى النَّاسِ رَجُلَيْنِ: ... أَحْيَمِرُ ثَمُودَ الَّذِي عَقَرَ النَّاقَةَ، وَالَّذِي يَضْرِبُكَ - يَا عَلِي - عَلَى هَذِهِ - يَعْنِي قَرْنَهُ - حَتَّى تَبْتَلَّ مِنْهُ هَذِهِ [مِنَ الدَّمِ] - يَعْنِي لِحْيَتَهُ» -^۱ یعنی: به شما نگویم که دو نفر که شقی ترین مردم هستند چه کسانی هستند؟ یکی مردک سرخ پوستی از قوم ثمود که ناقه حضرت صالح علیه السلام را پی کرد. و دیگری کسی است که بر فرق تو - ای علی - شمشیر زند تا محاسنت از آن خونین گردد.

اعتبار سند روایت

حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵)، شمس الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸)،^۲ سیوطی و البانی حکم به صحت این روایت کرده‌اند.^۳

۱. مسند أحمد ۴ / ۲۶۳، المستدرک ۳ / ۱۴۱ با کمی اختلاف.

۲. المستدرک ۳ / ۱۴۱.

۳. تاریخ الخلفاء ۱۹۱، السراج المنیر فی ترتیب احادیث صحیح الجامع الصغیر ۲ / ۶۸۹ - ۶۹۱ و رجوع شود به سلسله الأحادیث الصحیحة للألبانی ۴ / ۳۲۴ شماره ۱۷۴۳.

هیثمی (متوفی ۸۰۷) نیز راویان آن را توثیق کرده است.^۱
محمد الصبان مصری (متوفی ۱۲۰۶) می‌گوید: این روایت با اسناد متعدد نقل شده که برخی صحیح و برخی دیگر نیکو و معتبر است.^۲

شواهدی دیگر

ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲) شواهدی بر این روایت نقل نموده و گفته: شاهدی هم از روایت امیرمؤمنان علیه السلام دارد که بزار به سند نیکو نقل کرده است.
□ [۸۹۹ / ۲] قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلي علیه السلام: «من أشقى الأولين»؟ قال: عاقر الناقة، قال: «فمن أشقى الآخرين»؟ قال: الله ورسوله اعلم، قال: «قاتلك».^۳

۱. مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۶، قال: رواه أحمد والطبراني والبخاري [كشف الأستار ۳ / ۲۰۲] باختصار، ورجال الجميع موثقون إلا أن التابعي لم يسمع من عمار .
نگارنده گوید: ابن حجر از این اشکال پاسخ داده و گفته: قد ذكر البخاري أن محمد بن خثيم هذا ولد على عهد النبي صلی الله علیه و آله - نقله عنه ابن مندة وكذا ذكر البغوي - فما المانع من سماعه من عمار؟! (تهذيب التهذيب ۹ / ۱۳۰)

و رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۳۲۳ - ۳۲۵ شماره ۲۹۵ - ۲۹۶، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۵۴ - ۸۵۵ شماره ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض) وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه اش حکم به اعتبار آن کرده است.

۲. اسعاف الراغبین بهامش نور الابصار ۱۷۴.

۳. فتح الباري ۷ / ۶۰، و مراجعه شود به كشف الأستار ۳ / ۲۰۲.

قال ابن حجر: أخرجه الطبراني، وله شاهد من حديث عمار بن ياسر عند أحمد، ومن حديث صهيب عند الطبراني، وعن علي علیه السلام [نفسه عند أبي يعلى بإسناد ليين، وعند البزار بإسناد جيد].

و رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۱۵۳ شماره ۷۶، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۶۹۸ شماره ۹۵۳ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه اش حکم به اعتبار آن نموده و گفته است: إسناده حسنٌ لغيره.

فضيلت ٣٦ / شقى ترين مردم قاتل على ﷺ / ١٤٣٩

در اين زمينه آثار ديگري نقل شده كه هيشمى (متوفى ٨٠٧) و ديگران حكم به اعتبار برخى از آن روايات کرده اند ، چنان كه ملاحظه مى فرماييد :

□ [٣ / ٩٠٠] عن صهيب ، عن النبي ﷺ أنه قال - يوماً لعلي ﷺ [] - : «من أشقى الأولين»؟ قال: الذي عقر الناقة يا رسول الله . قال: «صدقت». قال: «فمن أشقى الآخرين»؟ قال: لا علم لي يا رسول الله . قال: «الذي يضربك على هذه» - وأشار النبي ﷺ إلى يافوخه - ، فكان علي ﷺ يقول لأهل العراق: «وددت أنه قد انبعث أشقاكم، يخضب هذه - يعنى لحيته - من هذه» - ووضع يده على مقدم رأسه - .^١

[٤ / ٩٠١] عن جابر بن سمرة قال: قال رسول الله ﷺ لعلي ﷺ [] : «من أشقى ثمود»؟ قال: من عقر الناقة . قال : «فمن أشقى هذه الأمة»؟ قال : الله اعلم . قال : «قاتلك» .^٢

[٥ / ٩٠٢] أخبرنا عبید الله أن النبي ﷺ قال لعلي ﷺ [] : «يا علي ، من أشقى الأولين والآخرين»؟ قال : الله ورسوله أعلم ، قال : «أشقى الأولين عاقر الناقة ، وأشقى الآخرين الذي يطعنك يا علي» ، وأشار إلى حيث يطعن .^٣

١ . المعجم الكبير للطبراني ٨ / ٣٨ ، مسند أبي يعلى ١ / ٣٧٨ .

قال الهيثمي : رواه الطبراني وأبو يعلى ، وفيه رشدين بن سعد وقد وثق ، وبقية رجاله ثقات . (مجمع الزوائد ٩ / ١٣٦)

و مراجعه شود به تخريج الأحاديث والآثار للزيلعي ١ / ٤٦٥ - ٤٦٦ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٤٧ ، شواهد التنزيل ٢ / ٤٣٥ ، أسد الغابة ٤ / ٣٥ ، البداية والنهاية ٧ / ٣٥٩ ، كنز العمال ١٣ / ١٩٠ ، الصواعق المحرقة ١٢٤ ، أضواء البيان ٣ / ١٢٥ .

٢ . رجوع شود به المعجم الكبير للطبراني ٢ / ٢٤٧ ، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٥٠ ، مجمع الزوائد ٩ / ١٣٦ .

٣ . الطبقات الكبرى لابن سعد ٣ / ٣٥ ، و مراجعه شود به الإمامة والسياسة ١ / ١٣٩ (تحقيق الزيني) ١ / ١٨٢ (تحقيق الشيري) .

[٩٠٣ / ٦] عن أبي سنان يزيد بن مرة الدثلي، قال: مرض علي بن أبي طالب (ع) مرضاً شديداً حتى أدنف وخنقنا عليه، ثم إنه برأ ونقه، فقلنا: هنيئاً لك أبا الحسن، الحمد لله الذي عافاك، قد كنا نخوفنا عليك، قال: «لكنني لم أخف على نفسي، أخبرني الصادق المصدوق (ع) أنني لا أموت حتى أضرب على هذه - وأشار إلى مقدم رأسه الأيسر - فتخضب هذه منها بدم» - وأخذ بلحيته -، وقال (ع): «يقتلك أشقى هذه الأمة، كما عقر ناقة الله أشقى بني فلان من ثمود»...^١

□ [٩٠٤ / ٧] وفي رواية: إنه عاد علياً (ع) في شكوى اشتكاها، فقال له: لقد تخوفنا عليك في شكواك هذه، فقال: ولكني - والله - ما تخوفت على نفسي منه؛ لأنني سمعت الصادق المصدوق (ع) يقول: «إنك ستضرب ضربة هنا وضربة هاهنا - وأشار إلى صدغه - فيسيل دمها حتى تخضب لحيتك، ويكون صاحبها أشقاها، كما كان عاقر الناقة أشقى ثمود».^٢

رواياتي دیگر قریب به آنچه گذشت در منابع عامه آمده است.^٣

١. مراجعه شود به كشف الأستار ٣ / ٢٠٢ - ٢٠٣، مجمع الزوائد ٩ / ١٣٧، الأحاديث المختارة ٢ / ٤٠٤.

٢. المعجم الكبير للطبراني ١ / ١٠٦.

قال الهيثمي: رواه الطبراني، وإسناده حسن. (مجمع الزوائد ٩ / ١٣٧)
وقال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط البخاري ولم يخرجاه. (المستدرک ٣ / ١١٣)
و مراجعه شود به الأحاد والمثاني ١ / ١٤٦، تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٤٣، شواهد التنزيل ٢ / ٤٣٨، السنن الكبرى للبيهقي ٨ / ٥٩، معرفة السنن والآثار للبيهقي ٦ / ١٨٥، نظم درر السمطين ١٣٦، كنز العمال ١٣ / ١٨٩.

٣. مراجعه شود به الأحاد والمثاني ١ / ١٤٧، السنن الكبرى للنسائي ٥ / ١٥٣، خصائص أميرالمؤمنين (ع) للنسائي ١٢٩، الرياض النضرة ٣ / ١٠٦، تخريج الأحاديث والآثار ١ / ٤٦٥، الجامع الصغير ١ / ٤٣٧، كنز العمال ١١ / ٦٠٢، و ١٣ / ١٤٠ - ١٤١، تفسير ابن أبي حاتم

فضيلت ٣٦ / شقى ترين مردم قاتل على ﷺ / ١٤٤١

در روايت هاى متعدد اين مطلب مستقيم از خود اميرالمؤمنين ﷺ نقل شده :

□ [٨ / ٩٠٥] قال ﷺ : لتخضبَنَّ هذه من هذه ، فما ينتظرنى الأشقى؟!^١

[٩ / ٩٠٦] وقال ﷺ : ما يحبس [حبس] أشقاها؟! والذي نفسى بيده لتخضبَنَّ هذه

من هذه^٢ . أو : ما يحبس أشقاها أن يجيء فيقتلني؟!^٣

أو : ما يحبس أشقاها يخضبها من أعلاها؟!^٤

أو : ما ينتظر أشقاها؟!^٥ أو : فما يخبتنَّ أشقاها؟!^٦ أو : ألم يأن لأشقاها؟!^٧

→ الرازي ٣٤٣٨/١٠، أحكام القرآن للجصاص ٥٣٨/٣، شواهد التنزيل ٤٤١/٢، تفسير القرطبي ٤/١٩٢، تفسير ابن كثير ٤/٥٥٢، الدر المنثور ٦/٣٥٧، فتح القدير ٥/٤٥١، تاريخ مدينة دمشق ٤٢/٥٤٩، ٥٥٠، البدء والتاريخ ٤/١٨٢، البداية والنهاية ١/١٥٦ و ٣/٣٠٣ و ٦/٢٤٤، السيرة النبوية لابن هشام ٢/٤٣٤، دلائل النبوة للبيهقي ٣/١٣، عيون الأثر لابن سيد الناس ١/٣٠٠، السيرة النبوية لابن كثير ٢/٣٦٣، قصص الأنبياء لابن كثير ١/١٥٦، جواهر المطالب ١/٣١، ينابيع المودة ٢/٩١، ٣٩٦.

١. البحر الزخار ٣/٩٢، كشف الأستار ٣/٢٠٢ - ٢٠٣، تاريخ الإسلام للذهبي ٣/٦٤٦.
و در بعضی از مصادر: «ينتظر بي» نقل شده. (مراجعته شود به مسند أحمد ١/١٣٠، تاريخ مدينة دمشق ٤٢/٥٣٨، البداية والنهاية ٧/٣٥٩).

و در بعضی: «فما ينتظر بالأشقى». (مراجعته شود به المصنف لابن أبي شيبة ٨/٥٨٧، الطبقات الكبرى لابن سعد ٣/٣٤)، و در تهذيب الكمال ١٥/٦: «ما ينتظر الأشقى»؟
قال الهيثمي: رواه أحمد وأبو يعلى، ورجاله رجال الصحيح غير عبد الله بن سبيع وهو ثقة، ورواه البزار بإسناد حسن. (مجمع الزوائد ٩/١٣٧)

٢. مراجعه شود به البحر الزخار للبزار ٣/٩٢، المعجم الكبير للطبراني ١/١٠٥، الأغاني ١٥/١٥١، دلائل النبوة للبيهقي ٦/٤٣٩، الطبقات الكبرى لابن سعد ٣/٣٣، تاريخ مدينة دمشق ٤٢/٥٤٥، ٥٤٩، أسد الغابة ٤/٣٥، صفة الصفوة لابن الجوزي ١/٣٣٢ و ٢/١٤٩، شرح ابن أبي الحديد ٦/١١٤، الأنساب للسمعاني ١/٤٥١، تاريخ الإسلام للذهبي ٣/٦٤٧، مجمع الزوائد ٩/١٣٨، البداية والنهاية ٦/٢٤٤ و ٧/٣٥٨، كنز العمال ١٣/١٩٤، فيض القدير ١/١٩٦.

٣. المصنف لابن أبي شيبة ٨/٥٨٧، كنز العمال ١٣/١٨٨.

٤. كنز العمال ١٣/١٨٧، و مراجعه شود به تاريخ اليعقوبي ٢/١٩٣.

٥. تاريخ بغداد ١٢/٥٧، الرياض النضرة ٣/٢٣٨.

واکنش مخالفان

از مجموع روایت‌هایی که در دفترهای پیشین گذشت و خواهد آمد روشن است که این ملجم مرادی ملعون کسی را به قتل رسانده که :

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ کس در فضیلت با او برابر نیست و به نصّ آیه شریفه مباحله - عبارت : «وَأَنْفُسَنَا» و روایات دیگر - به منزله خود پیامبر صلی الله علیه و آله است .

بهترین خلق خدا،

سیّد و سالار دنیا و آخرت ،

تنها برادر پیامبر صلی الله علیه و آله ،

نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله مانند حضرت هارون نسبت به حضرت موسی علیه السلام ،

همیشه همراه با حق و با او ،

همیشه همراه با قرآن و قرآن با او ،

سرپرست مؤمنان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ،

دوستی او دوستی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ،

دشمنی با او دشمنی با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ،

یاری او یاری خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و رها کردن او رها کردن خدا،

اطاعت او اطاعت خدا و نافرمانی او نافرمانی خدا،

جدایی از او جدایی از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ،

آزار او آزار پیامبر صلی الله علیه و آله ،

جنگ با او جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله ،

۶. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۴۲ .

۷. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۳۷ .

دشنام به او دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله و خدا،
حبّ و بغض او میزان تشخیص ایمان و نفاق،
مبارزات او مطابق قرآن،
سرافراز در آزمایش الهی،
تنها وصی و پرداخت کننده دیون پیامبر صلی الله علیه و آله،
وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سزاوارترین مردم به آن حضرت،
سابقه او در اسلام از همه بیشتر، علم و دانش او از همه افزون‌تر و در حلم
و بردباری از همه برتر،
درب ورودی شهر علم و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله،
هدایت شده الهی و برترین صحابه در قضاوت،
تنها یار بت‌شکن پیامبر صلی الله علیه و آله،
تنها پرچمدار خیبر که دارای مدال افتخار محبت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است
و «خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند».
تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت به او اختصاص دارد.
خورشید فقط برای او بازگشته تا نمازش را بجای آورد.
فقط او از پیامبر صلی الله علیه و آله است.
به فرمان خدا همه درب‌ها به مسجد بسته و فقط درب خانه او باز گذاشته
شده است.
حضرت فاطمه علیها السلام به فرمان خدا به او تزویج شد.
او بر همه گذشتگان و آیندگان ترجیح دارد.
پیامبر صلی الله علیه و آله هر چه از خدای تعالی برای خویش خواسته برای او نیز

درخواست نموده و خداوند هم پذیرفته است!

نگاه به او عبادت است!

مرگ جاهلی و عذابی سخت برای دشمن اوست.

او تا آخرین لحظات با پیامبر (ص) همراه بوده و اسرار نهانی را از آن حضرت دریافت نموده و سپس تجهیز آن بزرگوار را بر عهده داشته است.

و اولین کسی که در قیامت بر پیامبر (ص) وارد می شود.

اینها همه فضائلی است که در روایات معتبر اهل تسنن آمده و به علی (ع) اختصاص دارد و هیچ یک از صحابه در این فضیلت‌ها با او شریک نیست، و ناگفته روشن است که قاتل چنین شخصیت با عظمتی در نهایت پستی و رذالت است و اصلاً قابل قیاس با قاتل دیگران نیست.

افزون بر آن، چنین مطلب مهمی درباره هیچ کسی نقل نشده که قاتل او شقی‌ترین مردم باشد!

اما کسانی که ایمان و اعتقاد به کلمات نورانی پیامبر (ص) ندارند، قاتل علی (ع) را با قاتل دیگر صحابه برابر و یکسان دانسته و می‌گویند:

ما امیدواریم که ابن ملجم جهنمی باشد ولی احتمال می‌دهیم که خدا از او درگذرد. او مانند قاتل عثمان، قاتل زبیر، قاتل طلحه، قاتل عمار و ... و قاتل [امام] حسین (ع) است، گرچه ما از همه آنها متنفریم ولی امر آنها را به خدا واگذار می‌کنیم.^۱

۱. قال الذهبي: وابن ملجم عند الروافض أشقى الخلق في الآخرة. وهو عندنا أهل السنة ممن نرجو له النار، ونجوز أن الله يتجاوز عنه، لا كما يقول الخوارج والروافض فيه. وحكمه حكم قاتل عثمان، وقاتل الزبير، وقاتل طلحة، وقاتل سعيد بن جبیر، وقاتل عمار، وقاتل خارجة،

فضیلت ۳۶ / شقی ترین مردم قاتل علی علیه السلام / ۱۴۴۵

و شگفت تر آن که برخی ابن ملجم را مجتهدی دانسته اند که نتیجه استنباط او این شده که کشتن امیر مؤمنان علیه السلام کار درستی است و بر این مطلب ادعای اتفاق نیز نموده اند! ^۱ و بر مبنای آنها باید بر این کار یک پاداش هم داشته باشد! ^۲

نگارنده گوید: با قطع نظر از روایاتی که در اشقی الناس بودن ابن ملجم گذشت، بدون شک او از خوارج و مارقین بوده ^۳ و نیازی به تکرار روایات و اقوال عامه درباره آنها نیست، با اسناد معتبر گذشت که از خوارج به «شرّ الخلق و الخلیقة»، سگ های جهنم و ... یاد شده است.

پس باید تبریک گفت به امثال ابن حزم که - در دفاع از دشمنان امیر مؤمنان علیه السلام و یاری آنان سنگ تمام نهاده! - علاوه بر اجتهاد ناکثین و مارقین قائل به اجتهاد سگ های جهنم و ... نیز شده اند!

→ و قاتل الحسین علیه السلام]. فکل هؤلاء نبراً منهم ونبغضهم فی الله ، و نکل أمورهم إلى الله عزّ وجلّ .
(تاریخ الإسلام ۳ / ۶۵۴)

وقال فی موضع آخر: قاتل طلحة فی الوزر، بمنزلة قاتل علی علیه السلام]. (سیر اعلام النبلاء ۱ / ۳۶)
۱. قال ابن حزم (المتوفی ۴۵۶): ولا خلاف بین أحد من الأمة فی أن عبد الرحمن ابن ملجم لم یقتل علیاً علیه السلام إلا متأولاً مجتهداً مقدراً أنه علی صواب . (المحلّی ۴۸۴/۱۰، ومراجعته شود به الجوهر النقی للمارذینی (المتوفی ۷۴۵) ۵۸/۸ .
وفی المغنی لابن قدامة ۸۵/۱۰ - ۸۶: لم یُحکم بکفر ابن ملجم مع قتله أفضل الخلق فی زمنه متقرّباً بذلك .

وزاد فی الشرح الكبير لابن قدامة ۷۶ / ۱۰: ولا یکفر المادح له علی ذلك أيضاً المتمنی مثل فعله وهو عمران بن حطان. وقد روی البخاری عنه - أي عن عمران بن حطان - فی صحیحته.
قال ابن حجر: وممن عاب علی البخاری إخراج حدیثه الدارقطنی، فقال: عمران متروک لسوء اعتقاده وخبث مذهبه. (الإصابة ۵ / ۲۳۴)

۲. كما قال ابن حزم: فمعاویة... مخطئٌ مأجور مرّة؛ لأنه مجتهد. (الفصل فی الملل و... ۴ / ۸۸ - ۸۹)
۳. إِنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ مُلْجَمٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمَارِقِينَ قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا علیه السلام]. (مجموعه الفتاوی لابن تیمیة ۲۵ / ۳۰۶)

و البته برخی از عامه قول به اجتهاد ابن ملجم را هذیان دانسته‌اند.
قال الآلوسی: وقد أشارت الأخبار بل نطقت بأن قاتل الأمير (ع) كان مستحلاً قتلته،
بل معتقداً الثواب عليه... وكون فعله كان عن شبهة تنجيه مما لا شبهة في كونه ضرباً
من الهذيان، ولو كان مثل تلك الشبهة منجياً من عذاب مثل هذا الذنب فليفعل
الشخص ما شاء، ﴿سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾ [النور (۲۴): ۱۶].^۱

وقال الشنقيطي: وحجة من قال بكفره قویة للحديث الدالّ على أنه أشقى الآخرين،
مقروناً بقاتل ناقة صالح المذكور في قوله: ﴿إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَاهَا﴾ [الشمس (۹۱): ۱۲]،
وذلك يدلّ على كفره.^۲

تذکر:

روایات دیگری در اخبار پیامبر (ص) از شهادت امیرمؤمنان (ع) رسیده که در
پیوستها ذکر می‌شود.^۳

۱. تفسیر الآلوسی ۱۶۸ / ۸.

۲. أضواء البيان للشنقيطي ۱۲۷ / ۳، و مراجعه شود به الغدير ۱ / ۳۲۳.

۳. رجوع شود به همین دفتر، صفحه ۱۵۸۴.

اسرار نهانی

همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات

□ [۹۰۷ / ۱] به سند صحیح از همسر با وفا و گرامی پیامبر ﷺ ام سلمه نقل شده که: والذی أحلف إن کان علی [علیه السلام] لأقرب الناس عهداً برسول الله ﷺ . قالت: عدنا رسول الله ﷺ غداة بعد غداة، يقول: «جاء علی» [مراراً، قالت:] وأظنّه کان بعثه فی حاجة [لحاجة]، فجاء بعد، فظننت [فظنناً] أن له حاجة، فخرجنا من البيت، فقعدنا عند الباب، فکنت من أدناهم إلى الباب، فأکبّ علیه علی [علیه السلام] فجعل یسارّه ویناجیه، ثم قبض ﷺ یومه ذلك فكان أقرب الناس به عهداً .

یعنی: ام سلمه سوگند یاد می کرد که آخرین کسی که با پیامبر ﷺ ملاقات و گفتگو داشت علی ﷺ بود. سپس این چنین ادامه داد: هر روز صبح به عیادت آن حضرت می رفتیم، روزی مکرّر می فرمود: «علی آمد»؟ گمان می کنم او را برای انجام کاری فرستاده بود، لحظاتی گذشت و امیر مؤمنان ﷺ از راه رسید، احساس کردیم که پیامبر ﷺ با آن حضرت کاری دارد لذا از اتاق بیرون رفتیم و پشت درب نشستیم، من از همه به در نزدیک تر بودم. علی ﷺ در آغوش پیامبر ﷺ قرار گرفت و سخنانی آهسته و سری بین آن دو بزرگوار ردّ و بدل شد و پس از آن پیامبر ﷺ قبض روح شد، پس او تا آخرین لحظات با پیامبر ﷺ همراه بود .

سند روایت

گذشته از آن که این روایت در مسند احمد نقل شده^۱ و برای اعتبارش کافی است،^۲ حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) و شمس‌الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸) این روایت را صحیح دانسته^۳ و هیثمی و دیگران نیز حکم به اعتبار آن کرده‌اند.^۴ این حدیث در بسیاری از منابع عامه آمده است.^۵

مفاد حدیث

این حدیث دلالت بر ارتباط خاص و ویژه امیرمؤمنان (ع) با پیامبر (ص) دارد که

۱. مسند أحمد ۶ / ۳۰۰.
۲. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۰ - ۱۱ نکته شماره ۷.
۳. المستدرک ۳ / ۱۳۸ - ۱۳۹.
۴. مجمع الزوائد ۹ / ۱۱۲. قال: رواه أحمد، وأبو يعلى إلا أنه قال فيه: كان رسول الله (ص) يوم قبض في بيت عائشة... والطبراني باختصار، ورجالهم رجال الصحيح غير أم موسى، وهي ثقة. فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۵۳ شماره ۱۱۷۱ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض) وصلى الله بن محمد عباس در تعليقه اش حکم به صحت آن کرده است.
- السنن الكبرى للنسائي ۴ / ۲۶۱ و ۵ / ۱۵۴، كتاب الوفاة للنسائي ۵۲، خصائص أميرالمؤمنين (ع) ۱۳۰ - ۱۳۱، و حويني نیز حکم به حسن و اعتبار آن نموده است. (الحلي بتخريج خصائص علي (ع) [ص ۱۳۳ شماره ۱۵۰] (با خصائص نسائي توسط دارالكتاب العربي به طبع رسیده است).
۵. فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۳۲۲ - ۳۲۳ شماره ۲۹۴، المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۴۹۴، مسند أبي يعلى ۱۲ / ۳۶۴، ۴۰۴، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۹۳ - ۳۹۵ (با اسناد متعدد)، ذكر أخبار إصبهان ۱ / ۲۵۰، مسند ابن راهويه ۴ / ۱۲۹ - ۱۳۰، المعجم الكبير للطبراني ۲۳ / ۳۷۵، اتحاف الخيرة المهرة ۲۰۲ / ۲۰۷، جواهر المطالب ۱ / ۱۷۵ - ۱۷۶، البداية والنهاية ۷ / ۳۹۷، كنز العمال ۱۳ / ۱۴۶، سبل الهدى والرشاد ۱۲ / ۲۵۵، ينابيع المودة ۲ / ۱۶۳، و رجوع شود به سلسله الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي (ع) برواية أهل السنة ۱۳۶.

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۴۹

هیچ یک از صحابه از آن بهره‌ای نداشته است .

حضرت علیؓ همان‌گونه که در تمام عمر گام به گام با آن حضرت همراه بود، در آخرین لحظات نیز در کنار بستر ایشان قرار گرفته و اسراری نهانی بین آن دو بزرگوار ردّ و بدل شد. این مطلب آن قدر مشهور و مسلم است که - چنان‌که به زودی خواهد آمد - در برخی از منابع حدیثی عامه، ابواب مستقلاً به عنوان: «همراهی امیر مؤمنانؓ با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات» منعقد شده است.

واکنش مخالفان : جعل روایت برای دیگران !

الف) در برابر همراهی تا آخرین لحظات

در برابر این مطلب ، روایاتی ساخته شد که فضیلت همراهی با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات را به عایشه منتقل کند !

قالت عائشة : توفی النبی ﷺ فی بیتی و فی نوبتی و بین سحری و نحری و جمع الله بین ریقی و ریقہ !^۱ یعنی عایشه گفته : پیامبر ﷺ در خانه من و در نوبت من و بر سینه من جان داد، در حالی که - به اراده خدا - (لب بر لب او نهاده بودم و) آب دهان من و او یکی شده بود !

و پس از آن‌که تعارض آن را با روایات معتبر دیدند ناچار گفتند : روایاتی که درباره امیرالمؤمنینؓ نقل شده چون روایانش شیعه هستند قابل قبول نیست!^۲

۱. مراجعه شود به صحیح البخاری ۱۰۶/۲ و ۴۵/۴ و ۱۴۱/۵ - ۱۴۲، صحیح مسلم ۱۳۷/۷.

۲. وهذا الحدیث - أي ما رواه البخاری عن عائشة : مات ورأسه بین حاقتی و ذاقتی. (صحیح البخاری ۵ / ۱۳۹) - يعارض ما أخرجه الحاكم وابن سعد من طرق: أن النبي ﷺ مات ورأسه في حجر علي [ؓ]، وكل طريق منها لا يخلو من شيعي فلا يلتفت إليهم. (رجوع شود به فتح الباري

و در ضمن برخی از آن روایات، وصایت امیرالمؤمنین ﷺ را هم منکر شده‌اند!
عن الأسود ، قال : ذكروا عند عائشة أن علياً ﷺ [كان وصياً ، فقالت: متى أوصى
إليه وقد كنت مسندته إلى صدري - أو قالت : حجري - ، فدعا بالطست ، فلقد انخث
في حجري ، فما شعرت أنه قد مات ، فمتى أوصى إليه؟! وفي بعضها : فكيف أوصى
إلى علي؟!]

خلاصه آن که عایشه گفته : پیامبر ﷺ بر سینه من یا در دامان من جان داد ، کجا
به علی وصیت کرد !!

پاسخ از زبان ابن عباس و روایات خود عایشه

روی ابن سعد ، عن أبي غطفان ، قال : سألت ابن عباس : رأيت رسول
الله ﷺ توفي ورأسه في حجر أحد؟ قال : توفي وهو لمستند إلى صدر
علي ﷺ]. قلت : فإن عروة حدثني عن عائشة أنها قالت : توفي رسول
الله ﷺ بين سحري ونحري ! فقال ابن عباس : أتعقل؟! والله لتوفي

→ ١٠٦/٨ - ١٠٧ ، عمدة القاري ١٨ / ٦٦ ، شرح مسند أبي حنيفة للقاري (٢٥٥)
قال العيني : ولئن سلمنا فنقول : إنه يحتمل أن يكون علي ﷺ] آخرهم عهداً به ، وأنه لم يفارقه إلى
أن مات ، فأسندته عائشة بعده إلى صدرها فقبض !!
و مراجعه شود به الطبقات الكبرى ٢ / ٢٦٢ (ذكر من قال: توفي رسول الله ﷺ في حجر علي ابن
أبي طالب ﷺ] ، عمدة القاري ١٨ / ٧١ ، شرح ابن أبي الحديد ١٠ / ٢٦٧ - ٢٦٨ ، الصحيح من
سيرة النبي الأعظم ﷺ للسيد العاملي ٣٢ / ٣٣٢ ، الصحيح من سيرة الإمام علي ﷺ له أيضاً ٩ / ١٦ .
١ . مسند أحمد ٦ / ٣٢ ، صحيح البخاري ٣ / ١٨٦ و ٥ / ١٤٣ ، صحيح مسلم ٥ / ٧٥ ، سنن ابن ماجه ١
/ ٥١٩ ، المصنف لابن أبي شيبة ٧ / ٣٠٩ ، و مراجعه شود به سنن النسائي ١ / ٣٢ - ٣٣ و ٦ / ٢٤١ ،
الطبقات الكبرى لابن سعد ٢ / ٢٦٠ : «ذكر من قال : إن رسول الله ﷺ لم يوص ، وإنه توفي ورأسه
في حجر عائشة» .

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۵۱

رسول الله ﷺ وإنه لمستند إلى صدر علي [ع] ...

راوی می‌گوید: سخن عایشه را با ابن عباس در میان گذاشتم او (از شنیدن این سخن برآشفته و با عصبانیت به من) گفت: آیا عقل داری؟! (چگونه ممکن است سیدالانبیاء والمرسلین ﷺ بر سینه یک زن جان بسپارد!!) به خدا سوگند پیامبر ﷺ در حالی که به سینه علی ﷺ تکیه داده بود از دنیا رفت. سپس ابن عباس ادامه داد: و او بود که حضرت را غسل داد و ... ما در کنار پرده حضور داشتیم.^۱

جالب آن است که خدا حق را بر زبان خود عایشه جاری کرده و مکرر به این فضیلت امیرمؤمنان ﷺ اعتراف کرده است، چنان‌که خواهد آمد.^۲

ب) جعل روایت در برابر شواهد تبادل اسرار نهانی

در منابع عامه روایات ساختگی فراوان با مضامین گوناگون دیده می‌شود که:
عن علي [ع]: ما خصنا رسول الله ﷺ بشيء لم يعم به الناس كافة إلا ما في قراب سيفي هذا.^۳

و اما این‌که در صحیفه موجود در غلاف شمشیر حضرت چه نوشته بود اختلاف خیلی بالا گرفته؛ زیرا هر کسی در کنار آن حدیث جعلی در مورد محتوای آن صحیفه مطلبی گفته و جمع بین این روایات مشکل گردیده است،

۱. الطبقات الكبرى ۲/ ۲۶۳ - ۲۶۴، کنز العمال ۷/ ۲۵۳ - ۲۵۴.

۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰، ۱۴۶۵، روایات شماره ۹۱۴، ۹۲۳.

۳. صحیح مسلم ۸۵/۶ رجوع شود به فتح الباری ۱/ ۱۸۲ - ۱۸۳ و ۴/ ۷۳، عمدة القاری ۲/ ۱۶۰ - ۱۶۱ و ۱۰/ ۲۳۲.

والبته همه بالاتفاق دانش ویژه و خاص امیرالمؤمنین علیه السلام را نفی نمودند!^۱
و پیش از این گذشت که از آن حضرت پرسیدند: هل عهد إلیک رسول الله صلی الله علیه و آله
عهداً دون العامة؟ فقال: لا إلا هذا وأخرج من قراب سيفه ...^۲

پاسخ

مجموع احادیثی که در فضیلت دهم: «علی علیه السلام دروازه شهر علم و حکمت پیامبر صلی الله علیه و آله» گذشت و روایات متعدد و معتبر که تحت عنوان «شواهد روایی» خواهد آمد، مُشت دروغ پردازان را باز می کند.

عسقلانی پس از گزارش های متعدد درباره «ذوالثدیة» می نویسد:

طرق متعدد این حدیث مشتمل بر مطالب فراوانی است که علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله فرا گرفته، چه درباره خوارج و چه غیر آنان. این مطلب از علی علیه السلام ثابت است که پیشاپیش خبر داد که در آینده شقی ترین افراد او را به قتل می رسانند، و همان گونه که فرموده بود اتفاق افتاد و مطالب فراوان دیگر.^۳

و ابوالمعین میمون بن محمد نسفی (متوفی ۵۰۸) گفته:

ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله احکام و مطالبی را فقط به علی علیه السلام یاد داده باشد که می دانسته فقط او به آن نیاز پیدا می کند.^۴

۱. قال ابن حجر: والجمع بین هذه الأخبار أن الصحيفة المذكورة كانت مشتملة علی مجموع ما ذکر فنقل کل راو بعضها. (فتح الباری ۴ / ۷۳ و رجوع شود به عمدة القاری ۱۰ / ۲۳۳)
۲. المستدرک ۱۴۱/۲ و رجوع شود به السنن الكبرى للنسائی ۲۰۸/۵، سنن النسائی ۲۴/۸، شرح معانی الآثار للطحاوی ۳ / ۱۹۲، معرفة السنن والآثار للبيهقي ۶ / ۲۶۹، كنز العمال ۱۱ / ۳۲۷.
۳. فتح الباری ۱۲ / ۲۶۶.
۴. تبصرة الأدلة في اصول الدين ۲ / ۱۱۷۴.

شواهد روایی

این ارتباط خاص و ویژه تا آخرین لحظات ، و همچنین تبادل اسرار نهانی بین پیامبر ﷺ و امیر مؤمنان ﷺ از آثار دیگری نیز استفاده می شود .

الف) شواهد همراهی تا آخرین لحظات

مطلبی که عایشه گفته - که : پیامبر ﷺ ... بر سینه من جان داد - صرف ادعایی است که فقط مستند به خود اوست و هیچ شاهی برای آن ندارد ، ولی جان دادن پیامبر ﷺ در آغوش امیر مؤمنان ﷺ را عده ای روایت کرده اند ، مانند : امیرالمؤمنین ﷺ ، حضرت زین العابدین ﷺ ، ابن عباس ، ابورافع ، عمر ، عبدالله پسر عمرو بن العاص ، محمد فرزند ابوبکر ، شعبی ، صحابه دیگر و بلکه خود عایشه و اصحاب شورا نیز بدان اعتراف نموده اند !

پیش از این گذشت که در برخی از منابع حدیثی عامه ، ابواب مستقلی برای همراهی امیر مؤمنان ﷺ با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات منعقد شده ، چنان که نسائی (متوفی ۳۰۳) نوشته : « ذکر أحدث الناس عهداً برسول الله ﷺ »^۱

و محب طبری (متوفی ۶۹۴) چند باب منعقد ساخته :

ذکر أنه أقرب الناس عهداً بالنبی ﷺ یوم مات ،^۲

ذکر أنه أدخله النبى ﷺ فی ثوبه یوم توفى ، واحتضنه إلى أن قبض ،^۳

۱ . السنن الكبرى ۵ / ۱۵۴ .

۲ . ذخائر العقبی ۷۲ .

۳ . ذخائر العقبی ۷۲ .

ذکر اختصاصه بأقربیه العهد به یوم مات ،^۱

ذکر اختصاصه بإدخال النبی (ص) إیاه معه فی ثوبه یوم توفی ، واحتضانه إیاه إلی

أن قبض .^۲

وقریب به عنوان اخیر را باعونی شافعی (متوفی ۸۷۱) نیز ذکر نموده است.^۳

به روایات دیگری در این زمینه توجه فرماید :

شاهد اول

[۲ / ۹۰۸] عبدالله پسر عمرو بن العاص روایت می کند که : پیامبر (ص) در بیماری وفات فرمود : «ادعوا لی أخي» یعنی : برادرم را بگویید بیاید ، ابوبکر را صدا زدند ، آمد ، حضرت از او روی گردانید ، دو مرتبه فرمود : «ادعوا لی أخي» عمر را صدا زدند ، آمد ، باز حضرت صورت مبارک را از او برگرداند ، و برای مرتبه سوم قضیه درباره عثمان تکرار شد ، آخرین مرتبه که فرمود : «ادعوا لی أخي» را علی (ع) را خبر کردند ، نزد آن حضرت آمد ، پیامبر (ص) پارچه ای بر روی او انداخته و او را در آغوش گرفت ، هنگامی که علی (ع) بیرون آمد ، از او پرسیدند : پیامبر (ص) چه فرمود ؟ حضرت علی (ع) پاسخ داد : هزار باب از علم و دانش به من آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شود.^۴

۱ . الرياض النضرة ۳ / ۱۴۱ - ۱۴۲ .

۲ . الرياض النضرة ۳ / ۱۴۱ - ۱۴۲ .

۳ . جواهر المطالب ۱ / ۱۷۵ : «اختصاصه بإدخال النبی (ص) إیاه معه فی ثوبه یوم مات» .

ابن عساکر دمشقی (متوفی ۵۷۱) نیز پس از ذکر : «أن علیاً (ع) كان ألزم للنبي (ص) ...» روایاتی

مطرح کرده مناسب است مراجعه شود . (تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۹۳ - ۳۹۵)

۴ . تاریخ الإسلام للذهبی ۱۱ / ۲۲۴ - ۲۲۵ ، و رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۸۵ تعلیقه

جواهر المطالب ۱ / ۱۷۵ .

واکنش مخالفان در برابر شاهد اول

مخالفان ، متن این حدیث را غیر قابل قبول دانسته و درباره‌اش گفته‌اند:
هذا حدیث منکر ، یعنی: قابل قبول نیست، و سپس با تردید ابراز کرده‌اند: کأنه موضوع ، یعنی: شاید جعلی باشد.^۱
ولی در سند آن کسی که دروغگو و حدیث‌ساز باشد وجود ندارد .
عده‌ای با استناد به قول ابن عدی این روایت را منکر و مشککش را از ناحیه عبدالله بن لهیعه دانسته و او را به اتهام تشیع تضعیف کرده‌اند.^۲
و بنابر نقل کنانی ، ذهبی گفته : نقل این روایت و امثال آن باعث شده که ابن لهیعه متروک واقع شود!^۳

نگارنده گوید : عبدالله بن لهیعه ، قاضی مصر است و اساتید و شاگردان معروفی دارد . بزرگان اهل تسنن قسم یاد کرده‌اند که او راستگو و درستکار است.^۴ احمد بن حنبل درباره او گفته:

آیا در مصر کسی مثل او پیدا می‌شود؟! او از جهت کثرت روایت، دقت در ضبط احادیث و استواری بی نظیر است.^۵

۱ . سیر أعلام النبلاء ۲۴ / ۸ .

۲ . قال ابن عدی : وهذا هو حدیث منکر ، ولعل البلاء فيه من ابن لهیعة ؛ فإنه شدید الإفراط في التشیع ، وقد تكلم فيه الأئمة ، ونسبوه إلى الضعف . (الكامل لابن عدی ۲ / ۴۵۰ ، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۸۵ ، البداية والنهاية ۷ / ۳۹۶)

۳ . قال الذهبي : بهذا وشبهه استحق ابن لهیعة الترك . (تنزیه الشریعة ۱ / ۳۸۶)

۴ . سیر أعلام النبلاء ۸ / ۱۱ - ۳۱ ، وفي القول المسدد لابن حجر ۹۶ : والصواب أنه حسن الحدیث .

۵ . قال أحمد بن حنبل : من كان مثل ابن لهیعة بمصر ، في كثرة حدیثه ، وضبطه ، وإتقانه؟! (سیر أعلام النبلاء ۸ / ۱۳)

ابن عدی گرچه تضعیف ابن لهیعه را از دیگران نقل کرده^۱ ولی خودش احادیث او را نیکو دانسته^۲، و هیشمی در سرتاسر مجمع الزوائد بارها تصریح کرده که او حسن الحدیث است.

البانی در دفاع از او می‌گوید: از نقل این روایت - اشاره به روایت ۹۰۸ - لازم نمی‌آید که او شیعه باشد، چه رسد به شیعه افراطی، او فقط ناقل است!^۳

ذهبی - که تعصبش مشهور است و درباره روایات فضائل امیرمؤمنان علیه السلام و راویان آن به شدت برخورد می‌کند و گاهی نظرات متفاوت درباره یک روایت یا یک راوی از او دیده می‌شود!!^۴ - اینجا نیز دو گونه اظهار نظر کرده،

۱. الکامل ۴ / ۱۴۴.

۲. و عبد الله بن لهيعة له من الروايات والحديث أضعاف ما ذكرت، وحديثه أحاديث حسان، وما قد ضعفه السلف هو حسن الحديث، يكتب حديثه، وقد حدث عن الثقات الثوري وشعبة ومالك وعمرو بن الحارث والليث بن سعد... قال الشيخ: وهذا الذي ذكرت لابن لهيعة من حديثه وبيئت جزءاً من أجزاء كثيرة مما يرويه ابن لهيعة عن مشايخه، وحديثه حسن كأنه يستبان عن من روى عنه، وهو ممن يكتب حديثه. (الکامل ۴ / ۱۵۲ - ۱۵۴)

۳. سلسله الأحاديث الضعيفة ۱۴ / ۳۰۴ شماره ۶۶۲۷.

نگارنده گوید: مخالفان هرچا نیاز به احادیث او باشد از او نقل می‌کنند و به روایاتش استناد می‌کنند! ابن تیمیه برای اثبات روایتی می‌نویسد: ورواه ابن وهب وغيره عن ابن لهيعة عن مشرح، فهو ثابت عنه. (منهاج السنة ۶ / ۶۹)

۴. مانند نظرات متفاوت او درباره حدیث طبر که در دفتر نخست، صفحه ۱۱۲ - ۱۱۴ گذشت. یا اختلاف نظر او در مورد ابوالصلت هروی که در میزان الاعتدال ۶۱۶/۲ گفته: او مردی صالح و شایسته است جز آن که در تشیع خیلی سخت و محکم است.

ولی در تلخیص المستدرک می‌گوید: او نه ثقة است و نه امین! (المستدرک ۱۲۶/۳ - ۱۲۷) از جمله تناقضات ذهبی در مورد حدیث طبر آن است که در تعلیقه بر روایت حاکم (در المستدرک ۳ / ۱۳۰ - ۱۳۲) برای تضعیف روایت، درباره روای آن ابراهیم بن ثابت القصار

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۵۷

چنان که گذشت او نقل این روایت و امثال آن را باعث متروک واقع شدن ابن لهیعه دانسته!

ولی در جایی نوشته: من ندیدم کسی قبل از احمد بن عدی او را به تشیع نسبت داده باشد.^۱

و در جای دیگر گفته: او متهم به جعل حدیث نیست و شیعه افراطی هم نبوده بلکه از مشایخ راستگو است، سپس احتمال داده که رافضی‌ها این حدیث را در کتاب او وارد کرده و او نفهمیده باشد!^۲

ذهبی در جایی دیگر گفته: شاید مشکل این روایت از ناحیه راوی دیگر آن یعنی کامل بن طلحه باشد.^۳

نگارنده گوید: دیگران گفته‌اند که کامل هم راستگو است!^۴
نتیجه آن که حدیث معتبر است و هیچ اشکالی به آن وارد نیست.

→ می‌گوید: (ساقطاً) ولی در میزان الاعتدال ۱/ ۲۵: اظهار بی‌اطلاعی از حال او نموده و می‌نویسد:
ولا أعرف حاله جيداً!!

۱. وما رأيت أحداً قبله رماه بالتشيع . (تاريخ الإسلام للذهبي ۱۱ / ۲۲۴ - ۲۲۵)

۲. سير أعلام النبلاء ۸ / ۲۶ .

۳. تاريخ الإسلام ۱۱ / ۲۲۵ .

۴. الكشف الحثيث ۱۶۰: قلت: كامل صدوق .

نگارنده گوید: گرچه ابوداود گفته: من کتاب‌های کامل را دور ریختم، ولی ابوحاتم او را بی‌اشکال دانسته و احمد نیز گفته: کسی حجّتی برای تضعیف او ندارد.

البانی می‌گوید: به نظر می‌رسد همان‌گونه که احمد و دیگران گفته‌اند او ثقه باشد و سخن ابوداود پذیرفته نیست؛ زیرا دلیلی برای تضعیفش ذکر نکرده، حافظ عسقلانی هم در تقریب بر همین عقیده است و ابن حبان نیز احادیث او را صحیح دانسته، نتیجه این‌که او راستگو است.
(سلسلة الأحاديث الضعيفة ۱۴ / ۳۰۴ - ۳۰۵ شماره ۶۶۲۷)

تأیید بخش اخیر شاهد اول

فخر رازی در تفسیرش این مطلب را پذیرفته و تأیید کرده و گفته است :

[۳ / ۹۰۹] قال علي (ع) : عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ ، وَاسْتَنْبَطْتُ

مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ^۱.

□ [۴ / ۹۱۰] متقی هندی (متوفی ۹۷۵) در ضمن روایت معتبری از

ابن عباس نقل کرده که: پیامبر (ص) به حضرت علی (ع) هزار هزار کلمه آموخت که از هر کلمه هزار مطلب دیگر دانسته می شود.^۲

□ [۵ / ۹۱۱] متقی هندی در ضمن روایت معتبر دیگری از امیر مؤمنان (ع)

نقل کرده: پیامبر (ص) هزار باب از علم و دانش به من آموخت که از هر بابی هزار درب دیگر گشوده می شود.^۳

متقی هندی ذیل دو حدیث گذشته گفته است : در سند آن اجلح است که

صدوق و راستگو است ولی شیعه سرسختی بوده است!

۱ . تفسیر الرازی ۲۳ / ۸ .

۲ . عن ابن عباس قال : إن علياً (ع) خطب الناس فقال : يا أيها الناس ! ما هذه المقالة السيئة التي تبلغني عنكم ؟ والله ! لتقتلن طلحة والزبير ، ولتفتحن البصرة ، ولتأتينكم مادة من الكوفة ستة آلاف وخمس مائة وستين أو خمسة آلاف وست مائة وخمسين .

قال ابن عباس : فقلت : الحرب خدعة .

قال : فخرجت فأقبل أسأل الناس : كم أنتم ؟ فقالوا كما قال . فقلت : هذا مما أسرّه إليه رسول الله (ص) : إنه علّمه ألف ألف كلمة ، كل كلمة تفتح ألف كلمة . (كنز العمال ۱۳ / ۱۶۴ - ۱۶۵ : [رواه]

الإسماعيلي في معجمه ، وفيه الأجلح ، صدوق شيعي جلد)

۳ . عن علي (ع) ، قال : عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَلْفَ بَابٍ ، كُلُّ بَابٍ يَفْتَحُ أَلْفَ بَابٍ . (كنز العمال

۱۳ / ۱۱۴ - ۱۱۵ : [رواه] أبو أحمد الفرضي في جزئه ، وفيه الأجلح أبو حجية ، قال في المغني : صدوق شيعي جلد ، [ورواه] أبو نعيم في الحلية ، ورجوع شود به نظم درر السمطين ۱۱۳ ، فتح

الملك العلي ۴۸ ، مطالب السؤل ۱۶۰ ، معارج الوصول ۴۷ ، ينابيع المودة ۱ / ۲۲۲ ، ۲۳۱)

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۵۹

تذکر

از بعضی روایات استفاده می‌شود که پاره‌ای از این مطالب، اطلاع از امور غیبی و وقایع آینده بوده، کلام در این زمینه فراوان است، به یک روایت بسنده می‌شود.

□ [۹۱۲ / ۶] به سند صحیح از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود: هیچ گروه سیصد نفری نیست - تا روز قیامت - که خروج نماید مگر آن‌که اگر بخواهم می‌توانم فرمانده و دعوت‌کننده‌اش را نام ببرم.^۱

شاهد دوم

[۹۱۳ / ۷] ابن سعد در طبقات نقل کرده که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری وفات فرمود: «ادعوا لی أخی» بگویند برادرم بیاید که من با او کار دارم، هنگامی که نزد آن حضرت رفتم فرمود: «نزدیک بیا» به آن حضرت نزدیک شدم، پیامبر صلی الله علیه و آله به من تکیه نموده و با من صحبت می‌فرمود به گونه‌ای که آب دهان مبارکش (را احساس می‌کردم و) به من اصابت می‌نمود. در آن حال اجل پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و در دامان من سنگین گردید (و جان داد).^۲

شاهد سوم

[۹۱۴ / ۸] عایشه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام وفات فرمود: «ادعوا لی

۱. عن علي عليه السلام، قال: ما من ثلاث مائة تخرج إلا ولو شئت سميت سائقها وناعقها إلى يوم القيامة.

[رواه] نعيم بن حماد في الفتن، وسنده صحيح. (كنز العمال ۱۱ / ۲۷۱)

۲. الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۲۶۳.

حبیبی» یعنی: دوستم را بگویند بیاید با او کار دارم». ابوبکر را صدا زدند - و بنا بر نقلی من او را صدا زدم - هنگامی که او آمد حضرت نگاهی به او کرد و سرش را بر بالش گذاشت. دو مرتبه فرمود: «ادعوا لی حبیبی» این دفعه عمر را صدا زدند، حضرت (سرش را بلند کرد و) نگاهی به او کرد و باز سر مبارکش را بر بالش گذاشت، و برای بار سوم فرمود: «ادعوا لی حبیبی»، [این دفعه من گفتم: وای بر شما! علی بن ابی طالب را صدا کنید، پیامبر صلی الله علیه و آله با کس دیگری کار ندارد]،^۱ علی را صدا زدند، هنگامی که علی آمد پیامبر صلی الله علیه و آله او را در بر گرفت و رواندازش را بر روی خود و او انداخت و در آغوش علی جان سپرد.^۲

شاهد چهارم

[۹ / ۹۱۵] در منابع متعدد آمده است که راوی گوید: من از مدینه تا شام با ابن عباس همسفر بودم، از او پرسیدم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله وصیت فرمود (یا نه)؟ او پاسخ داد: حضرت در بیماری پیش از وفات در خانه عایشه بستری بود، فرمود: «ادعوا لی علیاً» یعنی: به علی بگویند بیاید که با او کار دارم، عایشه گفت: به ابوبکر نگویم بیاید؟ فرمود: بیاید، حفصه گفت: به عمر نگویم بیاید، فرمود: بیاید، ام‌الفضل (زن عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) گفت: به عباس نگویم بیاید، فرمود: بیاید. هر سه نفر حاضر شدند، هنگامی که حضرت سر مبارک را بلند کرد و علی علیه السلام را ندید سکوت اختیار کرده و حرفی نزد. عمر رو به حاضرین کرد و گفت: بلند شوید، اگر حضرت با ما کاری داشت می‌گفت. این مطلب سه بار اتفاق افتاد.^۳

۱. قسمت بین دو گروه به نقل از ابن عساکر و خوارزمی است.

۲. مراجعه شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۹۳، المناقب للخوارزمی ۶۸، ینابیع المودة ۱۶۳/۲.

۳. دلائل النبوة للبيهقي ۷ / ۲۲۶ - ۲۲۷ و رجوع شود به مسند أحمد ۱ / ۳۵۶، سنن ابن ماجه ←

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۶۱

این روایت در مسند احمد و الأحادیث المختارة که حکم به اعتبار هر دو شده موجود است.^۱

تحریف آشکار در شاهد چهارم

از ضمیمه این شواهد - بویژه چهار شاهد گذشته و مؤیداتش - به روایت معتبر ام سلمه - روایت شماره ۹۰۷ - معلوم می شود که پس از آمدن امیر مؤمنان علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آن حضرت از دنیا رفت .

ولی کسانی که سعی در کتمان، توجیه و انکار فضائل امیر مؤمنان علیه السلام داشته اند، برای کم رنگ کردن این فضیلت آشکار دست به خیانتی بزرگ زده و روایاتی را در توصیه پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز جماعت با ابوبکر جعل نموده و برخی از آنان این دروغ را به روایت گذشته - شاهد چهارم - ضمیمه نموده اند.

با توجه به آنچه گفته شد ، روشن می شود که هدف آنان از این تحریف، انکار وصایت امیر مؤمنان علیه السلام است به این شرح که وانمود کنند توصیه دروغین پیامبر صلی الله علیه و آله به نماز جماعت با ابوبکر - که آن را اشاره به خلافتش دانسته اند - بعد از مطالبی است که با امیر مؤمنان علیه السلام در میان نهاده شده ، بویژه که در آخر روایت آمده: پس پیامبر صلی الله علیه و آله بدون آن که وصیتی کند از دنیا رفت .^۲

→ ۱ / ۳۹۱ ، الأحادیث المختارة ۹ / ۴۹۶ - ۴۹۸ ، حدیث ۴۸۳ - ۴۸۴ ، المعجم الكبير للطبراني ۸۹ / ۱۲ ، إمتاع الأسماع ۱۴ / ۴۸۲ - ۴۸۳ .

تذکر: روایت در سنن ابی داود ۳۳۹ / ۲ آمده ولی کلام اخیر عمر از آن حذف شده است !!

۱ . رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۱۰ - ۱۱ نکته شماره ۷ .

۲ . فمات رسول الله صلی الله علیه و آله ولم یوص . دلائل النبوة للبيهقي ۷ / ۲۲۷ ، المعجم الكبير للطبراني ۱۲ / ۸۹ ، شرح معاني الآثار للطحاوي ۱ / ۴۰۵ ، إمتاع الأسماع ۱۴ / ۴۸۳ .

پاسخ به یک اشکال مهم

ممکن است گفته شود: چگونه شما بخشی از روایت را پذیرفته و بخشی دیگر از همان روایت را دروغ می‌دانید و انکار می‌کنید؟
در پاسخ گوئیم: تفکیک در حجیت امری شایع است؛ در آینده در این زمینه توضیح بیشتری خواهد آمد.^۱

شاهد پنجم

[۱۰ / ۹۱۶] قال أمير المؤمنين علیه السلام - مخاطباً لأصحاب الشوری - : أفیکم أحد تولی غمض رسول الله صلی الله علیه و آله غیري ؟ قالوا : اللهم لا .
قال : أفیکم أحد آخر عهده [عهد] برسول الله صلی الله علیه و آله حین [حتی] وضعه فی حفرة غیري ؟ قالوا : اللهم لا .^۲ امیرمؤمنان علیه السلام به اصحاب شورا فرمود : آیا در بین شما کسی جز من هست که چشمان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را (هنگام جان دادن) برهم نهاده باشد؟ همه پاسخ دادند : نه . فرمود : آیا در بین شما کسی جز من هست که آخرین کسی باشد که از پیامبر صلی الله علیه و آله جدا شده باشد و تا هنگام دفن با آن حضرت همراه باشد؟ باز همه پاسخ دادند : نه .

شاهد ششم

[۱۱ / ۹۱۷] كعب الاحبار از عمر بن الخطاب پرسید : ماكان آخر ما تكلم به رسول الله صلی الله علیه و آله ؟ آخرین سخن پیامبر صلی الله علیه و آله چه بود ؟

۱ . رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۷۲۳ ، پیوست هشتم : «تفکیک در حجیت» .

۲ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۳۵ ، کنز العمال ۵ / ۷۲۶ .

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۶۳

عمر گفت: از علی بی‌پرس! کعب‌الاحبار از آن حضرت سؤال کرد، امیرمؤمنان ﷺ در پاسخ فرمود: من پیامبر ﷺ را به سینه‌ام چسباندم، آن حضرت سرش را به دوش من گذاشت و دو مرتبه سفارش به نماز کرده و فرمود: «الصلاة .. الصلاة ..» [و پس از آن جان داد].^۱

شاهد هفتم

[۱۲ / ۹۱۸] ابن سعد در طبقات از حضرت زین العابدین ﷺ نقل می‌کند که فرمود: قبض رسول الله ﷺ ورأسه في حجر علي [ﷺ].^۲ یعنی: پیامبر ﷺ در حالی جان داد که سر مبارکش در دامن امیرمؤمنان ﷺ بود.

شاهد هشتم

[۱۳ / ۹۱۹] و نیز ابن سعد از ابی غطفان روایت کرده که ابن عباس گفت: توفي ﷺ وهو لمستند إلى صدر علي [ﷺ]، یعنی پیامبر ﷺ در حالی از دنیا رفت که به سینه امیرالمؤمنین ﷺ تکیه داده بود.^۳

شاهد نهم

[۱۴ / ۹۲۰] قال ابن عباس : جاء ملك الموت إلى النبي ﷺ في مرضه الذي قبض فيه فاستأذن ، ورأسه في حجر علي رضوان الله عليه [ﷺ].^۴

۱. الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۲۶۳، كنز العمال ۷ / ۲۵۲ - ۲۵۳.

۲. الطبقات الكبرى ۲ / ۲۶۳.

۳. الطبقات الكبرى ۲ / ۲۶۳ - ۲۶۴، كنز العمال ۷ / ۲۵۳ - ۲۵۴.

۴. المعجم الكبير للطبراني ۱۲ / ۱۱۰، مجمع الزوائد ۹ / ۳۵.

بنابر روایت طبرانی ابن عباس می‌گوید: هنگامی که ملک الموت در بیماری وفات شرفیاب محضر مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله شد اجازه ورود گرفت، در آن حال سر مبارکش در دامان امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

شاهد دهم

□ [۹۲۱ / ۱۵] عن ابن عباس أن النبي صلی الله علیه و آله لما ثقل - وعنده عائشة وحفصة - إذ دخل علي صلی الله علیه و آله [صلی الله علیه و آله] فلما رآه النبي صلی الله علیه و آله رفع رأسه ، ثم قال : «ادن مني ، اذن مني» ، فأسنده إليه ، فلم يزل عنده حتى توفي ... ۱. طبرانی و دیگران از ابن عباس روایت کرده‌اند که: حال پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری وفات سخت شد. عایشه و حفصه حضور داشتند که امیرالمؤمنین علیه السلام از راه رسید، تا چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت افتاد سر مبارکش را بلند نموده و فرمود: «بیا نزدیک من، بیا نزدیک من!» او را در بر گرفت و در همان حال از دنیا رفت.

شاهد یازدهم

[۹۲۲ / ۱۶] وعن أبي رافع ، قال : توفي رسول الله صلی الله علیه و آله ورأسه في حجر علي بن أبي طالب رضی الله عنه ، وهو يقول لعلي رضی الله عنه : «الله الله وما ملكت أيمانكم ، الله الله والصلاة» ، فكان ذلك آخر ما تكلم به رسول الله صلی الله علیه و آله . ۲.

۱. مراجعه شود به المعجم الكبير للطبراني ۱ / ۲۳۰ ، المعجم الأوسط للطبراني ۳ / ۱۹۵ - ۱۹۶ ، قال الهيثمي : روى ابن ماجه بعضه ، رواه الطبراني في الأوسط والكبير ، وفيه يزيد بن أبي زياد ، وهو حسن الحديث على ضعفه ، وبقية رجاله ثقات. (مجمع الزوائد ۹ / ۳۶)

۲. قال الهيثمي : رواه البزار ، وفيه غسان بن عبد الله ولم أجد من ترجمه ، وبقية رجاله ثقات. (مجمع الزوائد ۱ / ۲۹۳)

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۶۵

ابورافع می‌گوید: پیامبر ﷺ در حالی جان داد که سر مبارکش در دامن امیرمؤمنان ﷺ بود. و به علی ﷺ سفارش بردگان و سفارش نماز را نمود، و این آخرین مطلبی بود که بر زبان مبارکش جاری گشت.

شاهد دوازدهم

[۱۷ / ۹۲۳] راوی می‌گوید: مادر و خاله‌ام نزد عایشه رفته و از او درباره علی ﷺ پرسیدند، او گفت: چه می‌پرسید از کسی که پیامبر ﷺ در دست او جان داد، سپس او دستش را بر صورتش کشید.^۱

و بنابر روایتی گفت: ولقد سالت نفس رسول الله ﷺ في يده، فردّها إلى فيه.^۲

شاهد سیزدهم

[۱۸ / ۹۲۴] عن الشعبي، قال: توفي رسول الله ﷺ ورأسه في حجر علي [ﷺ]، وغسله علي [ﷺ]، والفضل محتضنه، وأسامة يناول الفضل الماء.^۳

۱. عن جمیع بن عمیر: ان أمه وخالته دخلتا علی عائشة، فقالتا: یا أم المؤمنین أخبرینا عن علی، قالت: أي شيء تسألن عن رجل وضع [یده] من رسول الله ﷺ موضعاً فسالت نفسه في يده، فمسح بها وجهه.. واختلفوا في دفنه فقال: إن أحبّ البقاع إلى الله مكان قبض فيه نبيه .
قالتا: فلم خرجت علیه؟! قالت: أمر قضي، ووددت أن أفديه ما علی الأرض من شيء. (مسند أبي يعلى ۸ / ۲۷۹ - ۲۸۰، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۹۴، مجمع الزوائد ۹ / ۱۱۲، قال ابن کثیر: وهذا منکر جداً، وفي الصحيح ما یردّ هذا، والله أعلم. (البداية والنهاية ۳۹۷/۷)
نگارنده گوید: قیل: مرتبة الحديث مقبول، قريب من الحسن، بل لعله حسن. (سلسلة الأحادیث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي ﷺ برواية أهل السنة والجماعة ۱۴۰)

۲. رواه الزمخشري في ربيع الابرار ۲ / ۱۶۷ والأبشيهي في المستطرف ۱ / ۲۴۲.

۳. الطبقات الكبرى ۲ / ۲۶۳.

شعبی نیز می‌گوید: پیامبر (ص) در حالی جان داد که سر مبارکش در دامن امیرمؤمنان (ع) بود. و غسل آن حضرت نیز به دست مبارک علی (ع) انجام شد ...

شاهد چهاردهم

[۱۹ / ۹۲۵] امیرمؤمنان (ع) پس از دفن شبانه فاطمه (ع) رو به سوی قبر پیامبر (ص) نموده و فرمود: السلام عليك يا رسول الله ... فلقد وسدتك في ملحودة قبرك، وفاضت بين نحري وصدري نفسك، ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة (۲)]: ۱۵۶. ۱. سلام بر تو ای رسول خدا! من خودم تو را در میان قبرت نهادم، و تو بر سینه من جان دادی ...

شاهد پانزدهم

* در روایت شماره ۲۷۲ گذشت که: قالت لیلی الغفاریة : ... فقال النبي (ص): «يا عائشة، دعي لي أخي؛ فإنه أول الناس بي إسلاماً، وآخر الناس بي عهداً عند الموت، وأول الناس بي لقاء يوم القيامة».

پیامبر (ص) به عایشه فرمود: برادرم علی را رها کن ... او اولین کسی است که به من ایمان آورد و آخرین کسی است که هنگام جان دادن در کنار من خواهد بود و اولین کسی خواهد بود که فردای قیامت با من دیدار می‌کند.

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۶۷

شاهد شانزدهم

* در روایت شماره ۳۳۱ گذشت که برخی از صحابه همراهی آن حضرت با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات را در ضمن ابیاتی آورده‌اند که:

وأقرب الناس عهداً بالنبی ومن جبریل عون له فی الغسل والکفن

شاهد هفدهم

* و در روایت شماره ۳۴۳ گذشت که در نامه محمد بن ابی بکر به معاویه آمده: تو خود را با علی علیه السلام برابر می‌دانی در حالی که او وارث پیامبر ﷺ، وصی (و جانشین) او، پدر فرزندان او، اولین پیرو او، و کسی است که تا آخرین لحظات در کنار پیامبر ﷺ بود!

شاهد هجدهم

[۹۲۶ / ۲۰] قال سعد: أنا دخلنا علی رسول الله ﷺ فی الیوم الذی قبض فیهِ وهو یسارّ علیاً [۱]، ولقد خرجت نفس رسول الله ﷺ وهو یسارّه. ۱

سعد بن ابی وقاص در ضمن روایتی می‌گوید: همان روزی که پیامبر ﷺ از دنیا رحلت نمود شرفیاب محضر مبارکش شدیم، آن حضرت با علی [علیه السلام] مخفیانه صحبت می‌کرد و در همان حال روح از بدن مبارکش مفارقت نمود.

۱. مسند الشاشی ۱ / ۱۴۵. سند این روایت نیکو و معتبر است. (رجوع شود به کتاب أسانید فضائل امیر المؤمنین علیه السلام للشیخ باسم الحلی ۱ / ۳۲۰ - ۳۲۱)

شاهد نوزدهم

[۹۲۷ / ۲۱] در ضمن روایتی - که بخشی از آن ساختگی است ، ولی از باب الزام و بنابر تفکیک در حجیت می توان به آن بر عامه احتجاج نمود^۱ - آمده است : امیرمؤمنان (ع) فرمود : سر پیامبر (ص) (بر دست من و) بین بازو و ذراعم بود بود ، در حالی که سفارش به نماز، زکات و (مراعات حال) بردگان می نمود ... و دستور به شهادتین: لا إله إلا الله، وأن محمداً عبده ورسوله می داد، جان سپرد.^۲

۱ . رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۷۲۳ ، پیوست هشتم : «تفکیک در حجیت» .
۲ . عن علي (ع) : [ع] : إن رسول الله (ص) لما ثقل ... فكان رأسه بين ذراعي وعضدي، فجعل يوصي بالصلاة والزكاة ، وما ملكت أيمانكم ، قال كذلك .. حتى فاضت نفسه، وأمر بشهادة لا إله إلا الله ، وأن محمداً عبده ورسوله .. حتى فاضت نفسه ... (الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۲۴۳ ، كنز العمال ۷ / ۲۵۵ و رجوع شود به البحر الزخار ۹ / ۳۲۹)

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۶۹

ب) شواهد تبادل اسرار نهانی

آثار و اخباری در صحبت‌های خصوصی پیامبر ﷺ و امیرمؤمنان ﷺ وارد شده که به نحوی مؤید حدیث گذشته امّ سلمه است .

شاهد اول

□ [۲۲ / ۹۲۸] به سند معتبر از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده است که روز طائف پیامبر ﷺ امیرمؤمنان ﷺ را صدا زده و در گوش او مطالبی فرمود، مردم گفتند: نجوی (سخن مخفیانه و در گوشی) پیامبر ﷺ با پسر عمویش طولانی شد. حضرت فرمود: « ما انتَجَيْتُهُ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ انتَجَاهُ » یعنی: من با او نجوی نکردم، خدا با او نجوی نمود .

ترمذی در سنن و بغوی در مصابیح السنة این حدیث را معتبر و نیکو دانسته‌اند^۱ و در بسیاری از منابع دیگر عامه نیز نقل شده است.^۲

ترمذی می‌گوید: مراد آن است که خداوند به من دستور داده که با او نجوی (و سخن درگوشی) داشته باشم.^۳ و دیگر شارحین نوشته‌اند: یعنی آنچه را که

۱. سنن الترمذی ۵ / ۳۰۳، مصابیح السنة ۴ / ۱۷۵ (دار المعرفه) ۲ / ۴۵۱ (دار الکتب العلمیة)
۲. السنة لابن أبي عاصم ۵۸۴، شرح ابن أبي الحديد ۷ / ۲۴ و ۹ / ۱۷۳، ذخائر العقبی ۸۵، الرياض النضرة ۳ / ۱۷۰، کنز العمال ۱۱ / ۵۹۹، ۶۲۵ و ۱۳ / ۱۳۹، تاریخ بغداد ۷ / ۴۱۴، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، شواهد التنزیل ۲ / ۳۲۵، المناقب لابن المغازلی ۱۲۳، ۱۲۵، أسد الغابة ۴ / ۲۷، ذکر أخبار إصبهان ۱ / ۱۴۱، البداية والنهاية ۷ / ۳۹۳، مطالب السؤل ۹۱، الفصول المهمة ۱ / ۲۳۱، ینابیع المودة ۱ / ۱۸۳ - ۱۸۴ و ۲ / ۴۹۴، النهاية لابن الأثیر ۵ / ۲۵، لسان العرب ۱۵ / ۳۰۸، تاج العروس ۲۰ / ۲۲۱.
۳. ومعنى قوله: «ولكن الله انتجاه»، يقول: إن الله أمرني أن أتجني معه. (سنن الترمذی ۵ / ۳۰۳)

من از جانب پروردگار مأمور بودم به نحو نجوی (و در گوشی) به او رساندم.^۱
طیبی شارح مشکاة می نویسد: آن مطالب، اسراری الهی و اموری غیبی بود
که پیامبر صلی الله علیه و آله علی را مخزن آن قرار داد.^۲

[۲۳ / ۹۲۹] وقال امیر المؤمنین علیه السلام - في مناشدته يوم الشورى - : فَأَنْشُدْكُمْ بِاللَّهِ
أَتَعْلَمُونَ أَنَّهُ صلی الله علیه و آله [ناجانی يوم الطائف دون الناس ، فأطال ذلك ، فقلتم : نجاه دوننا ،
فقال : « ما أنا انتجيتُهُ بل الله انتجاه » غيري ؟ قالوا : اللهم نعم .^۳

روایت قبل به کیفیت های مختلف از جابر نقل شده : ... فقالوا - أو فقبل له ،
أو فقال الناس - : قد طالت مناجاتك ... و گونه های دیگر که ذکر آن مناسب است :
[۲۴ / ۹۳۰] لَمَّا أَنْ كَانَ يَوْمَ [غزوة] الطائف خلا رسول الله صلی الله علیه و آله بعلي عليه السلام فَنَاجَاهُ
طَوِيلًا ، وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ يَنْظُرَانِ وَالنَّاسُ ، قَالَ : ثُمَّ انصرف إلينا ، فقال الناس : قد طالت
مناجاتك اليوم يا رسول الله ، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله : « ما أنا انتجيتُهُ ، ولكن الله انتجاه ».^۴
وفي لفظ : ... وأطال مناجاته ، فرأى الكراهية في وجوه رجال ، فقالوا : قد أطال

-
۱. المفاتيح في شرح المصابيح ۶ / ۳۱۴ - ۳۱۵ ، شرح مصابيح ابن الرومی ۶ / ۴۴۲ .
 ۲. شرح الطیبی علی المشکاة ۱۲ / ۲۸۸۷ و رجوع شود به حاشیه السهارنفوری ۲ / ۴۷۷ .
قال الطیبی : كان ذلك أسراراً إلهية وأموراً غيبية جعله من خرائطها . انتهى .
قال القاري : ان الظاهر أن الأمر المتناجى به من الأسرار الدنيوية المتعلقة بالأخبار الدينية من أمر
الغزو ونحوه . (مراجعہ شود به مرقاة المفاتيح ۹ / ۳۹۴۱ ، تحفة الأحوذی ۱۰ / ۱۵۹)
 ۳. المناقب لابن المغازلي ۱۱۹ (چاپ اسلامیه ۱۱۷) .
 ۴. تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۱۶ - ۳۱۷ ، و رجوع شود به ۴۲ / ۳۱۵ ، المعجم الكبير للطبرانی ۲ /
۱۸۶ ، المناقب لابن المغازلي ۱۲۳ ، ۱۲۵ و قريب به همين مضمون در كنز العمال ۱۳ / ۱۳۹ به
نقل از جندب بن ناجية ياناجية بن جندب .
مرتبة الحديث : حسن ، صحيح لغيره . (سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام
علي عليه السلام برواية أهل السنة والجماعة ۲۷۸)

مناجاته منذ اليوم ... ١.

وفي لفظ آخر : فقال أصحابه : ما أكثر ما يناجيه ... ٢.

وفي لفظ رابع : فقال بعض أصحابه : لقد أطال نجوى ابن عمه ... ٣.

وفي لفظ خامس : فقال أحد الرجلين : لقد أطال نجواه لابن عمه ! فلما بلغ ذلك

النبي ﷺ قال ﷺ : «ما أنا انتجيتُه، ولكن الله انتجاه» . ٤.

وفي لفظ سادس : فقال له أبو بكر: يا رسول الله، لقد طالت مناجاتك علياً منذ

اليوم. ٥.

وفي لفظ سابع : فلحق أبا بكر [أبو بكر ظ] وعمر، فقالا: طالت مناجاتك علياً

يا رسول الله ! قال : «ما أنا أناجيه، ولكن الله انتجاه» . ٦.

از آنچه گذشت معلوم می شود که این فضیلتِ اختصاصی امیرمؤمنان ﷺ که یقیناً به فرمان خداوند بوده، باعث حساسیت دیگران شده و واکنش نشان داده اند یعنی نتوانسته اند از اظهار احساسات ناپسند خویش خودداری نمایند؛ لذا لب به اعتراض گشوده و به همدیگر یا حتی به خود پیامبر ﷺ گفته اند: چقدر سخن مخفیانه شما با علی طول کشید!؟

١ . تاریخ مدینه دمشق ٤٢ / ٣١٦ . وفي رواية : فانتجاه، وأطال نجواه حتى كره قوم من الصحابة

ذلك ، فقال قائل منهم : لقد أطال اليوم نجوى ابن عمه ... (شرح ابن أبي الحديد ٩ / ١٧٣)

٢ . تاریخ مدینه دمشق ٤٢ / ٣١٥ .

مرتبة الحديث : حسنٌ ، لا بأس به . (سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام

علي ﷺ برواية أهل السنة والجماعة ٢٨١)

٣ . تاریخ مدینه دمشق ٤٢ / ٣١٦ .

٤ . المناقب لابن المغازلي ١٢٤ وفي رواية الحافظ الاصفهاني (المتوفى ٤٣٠) : فقال أحد الرجلين

لآخر : لقد طالت نجواه لابن عمه ! (ذكر أخبار إصبيان ١ / ١٤١)

٥ . المعجم الكبير ٢ / ١٨٦ ، كنز العمال ١٣ / ١٣٩ .

٦ . تاریخ مدینه دمشق ٤٢ / ٣١٥ .

ملا علی قاری در شرح مشکاة می نویسد: (فقال الناس): أي المنافقون أو عوام الصحابة. ^۱ یعنی معترضین از منافقین یا عوام صحابه بوده‌اند!
ولی در برخی از منابع تصریح شده که این معترض چه کسی بوده ... !!

شاهد دوم

[۲۵ / ۹۳۱] قال رسول الله (ص): صاحب سرّی علی بن ابي طالب. ^۲
پیامبر (ص) فرمود: صاحب سرّ من علی بن ابي طالب است.

شاهد سوم

* در روایت شماره ۴۹۷ گذشت که ابن عباس گفته: بین ما این سخن ردّ و بدل می شد که پیامبر (ص) هفتاد عهد با علی (ع) در میان گذاشت که به هیچ کس دیگری ابراز نفرمود.

شاهد چهارم

□ [۲۶ / ۹۳۲] روایتی به تعابیر گوناگون نقل شده و ضیاء مقدسی آن را به این عبارت نقل کرده است که امیرمؤمنان (ع) در ضمن روایتی فرمود: وأشهد أنّهُ ممّا كان يُسرُّ إليّ: «لتخضبنّ هذه من دم هذه»، یعنی لحيته من دم رأسه. ^۳

۱. مرقاة المفاتیح ۹ / ۳۹۴۱، تحفة الأحوذی ۱۰ / ۱۵۹.

۲. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۱۷.

۳. الأحادیث المختارة ۲ / ۲۶ حدیث ۴۰۵ (قال في التعليقة: وإسناده صحيح) و رجوع شود به الأحادیث المختارة ۲ / ۸۲ حدیث ۴۵۹ و صفحه ۴۰۴ حدیث ۷۹۲، تاریخ مدینه دمشق ۴۸ / ۳۷۶.

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۷۳

یعنی: گواهی می‌دهم از جمله اسراری که پیامبر ﷺ با من در میان گذاشت آن بود که محاسنم از خون سرم خضاب می‌گردد.
و عبارت: «مَمَّا كَانَ يُسِرُّ إِلَيَّ» حاکی از اسرار دیگری است که بیان نشده.

شاهد پنجم

□ [۲۷ / ۹۳۳] سیوطی در ضمن روایتی معتبر از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده که فرمود: عهد إليّ أن لا أموت حتّى أوّمر ، ثمّ تختضب هذه من هذه .^۱
یعنی: پیامبر ﷺ با من چنین عهد نمود که من از دنیا نمی‌روم تا آن‌که سرکار آیم (و عهده‌دار خلافت گردم) سپس محاسنم از خون سرم خضاب شود .
* در فضیلت ۳۶: «شقی‌ترین مردم قاتل علی علیه السلام» روایاتی به معنای دو روایت قبل گذشت.

شاهد ششم

□ [۲۸ / ۹۳۴] در ضمن روایتی که حاکم و ذهبی حکم به صحت آن کرده‌اند آمده است: إن ممّا عهد إليّ النبي ﷺ أن الأمة ستغدر بي بعده .^۲ از جمله اموری که پیامبر ﷺ قبلاً به من خبر داد آن بود که امت پس از آن حضرت به من نیرنگ زده و پیمان‌شکنی خواهد نمود .

۱ . جامع الأحادیث ۱۶ / ۲۸۱ ثم قال: رجاله ثقات .

۲ . المستدرک ۳ / ۱۴۰ .

وفي رواية: ... سمعت علياً عليه السلام يقول - على المنبر - : والله لعهد النبي الأمي إليّ أن الأمة ستغدر بي . قال البزار: وهذا الحديث قد رواه غير واحد عن ، حبيب ، عن ثعلبة ، عن علي عليه السلام ، فطر بن خليفة وغيره . (البحر الزخار ۳ / ۹۱)

نکته‌ای که در این روایت نهفته، استفاده از تعبیر «عهد» و «مما» است. از موارد کاربرد لفظ «عهد» جایی است که متضمن وصیت و سفارشی بوده و یا در آن مورد شرط و تعهدی در کار باشد. و لفظ «مما» که ترکیبی از «من» و «ما» است مفید معنای «بعض» است یعنی این یکی از عهدهای آن حضرت است و موارد دیگری نیز وجود داشته که در این روایت متعرض آن نشده‌اند. در کلام عسقلانی نیز اعتراف به این حقیقت دیده می‌شود.^۱

تأیید شاهد ششم

□ [۹۳۵ / ۲۹] عن علي بن أبي طالب علیه السلام، قال: والله إنه لعهد النبي الأمي صلی الله علیه و آله: «أن الأمة ستعذر بك بعدي».^۲

وفي لفظ: إن مما عهد إلي رسول الله صلی الله علیه و آله: «أن الأمة ستعذر بك بعدي».^۳

۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۴۸۵.

۲. قال البوصیری (المتوفی ۸۴۰): رواه أبو بكر بن أبي شيبة بإسناد حسن. (اتحاف الخيرة المهرة ۲۰۰/۷، و رجوع شود به البحر الزخار ۳ / ۹۱، المطالب العالیة لابن حجر ۳۷۸/۸ (طبعة دارالکتب العلمیة، بیروت) البداية والنهاية ۲۴۴/۶ و ۳۶۰/۷، كنز العمال ۲۹۷/۱۱، ۶۱۷؛ مجمع الزوائد ۱۳۷/۹، تاریخ مدینة دمشق ۴۲/۴۴۷ - ۴۴۸، كفاية الطالب اللیب للسیوطي ۲ / ۱۳۸، سبل الهدی والرشاد ۱۰ / ۱۵۰.

۳. تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۴۴۸، البداية والنهاية ۷ / ۳۶۰، دلایل النبوة ۶ / ۴۴۰. قال البیهقی: فإن صحّ هذا فيحتمل أن يكون المراد به -والله أعلم- في خروج من خرج عليه في إمارته، ثم في قتله. (دلایل النبوة ۶ / ۴۴۰) بخاری در مورد ثعلبة بن یزید راوی این حدیث اشکال کرده و گفته: في حديثه نظر، لا يتابع في حديثه. (التاریخ الكبير ۲ / ۱۷۴، تهذیب الكمال ۴ / ۳۹۹) نگارنده گوید: ابن حبان او را در الثقات ۴/۹۸ ذکر کرده و نسائی در مسند علی علیه السلام او را توثیق

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۷۵

وفي لفظ ثالث: إن ممّا عهد إليّ النبي ﷺ أن الأمة ستغدر بي من بعده.^۱
امیر مؤمنان ﷺ سوگند یاد نمود که پیامبر ﷺ به من فرمود: مردم پس از من به تو خیانت کرده و پیمان شکنی خواهند کرد.

بسیاری از راویان حدیث این روایت را نقل کرده‌اند.^۲

□ [۳۰ / ۹۳۶] در روایتی که حاکم و ذهبی حکم به صحت آن کرده‌اند آمده:
امیر مؤمنان ﷺ فرمود: قال لي رسول الله ﷺ: «إن الأمة ستغدر بك بعدي، وأنت تعيش على ملّتي، وتقتل على سنّتي، من أحبّك أحبّتي، ومن أبغضك أبغضني، وإن هذه ستخضب من هذا». یعنی لحيته من رأسه.^۳

یعنی: پیامبر ﷺ به من فرمود: پس از من، امت به تو نیرنگ خواهد زد. حیات تو بر دین و آیین من خواهد بود و در حالی که بر سنّت و روش من ثابت قدم هستی کشته می شوی، کسی که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هرکس بغض و کینه تو را به دل داشته باشد مرا مبعوض داشته است.
سپس اشاره فرمود که محاسن تو از خون سرت خضاب خواهد شد.

→ نموده (تهذیب الکمال ۳۹۹/۴) و ابن عدی گفته: من در روایاتش حدیث منکری ندیده‌ام.
(میزان الاعتدال ۳۷۱/۱)

اما این که بخاری گفته: لا يتابع في حديثه . پاسخش آن است که عقيلي گفته: «ان هذه الأمة ستغدر بي»، وقد روي هذا من غير هذا الوجه بأسانيد تقارب هذا. (ضعفاء العقيلي ۹ / ۴) و اسناد متعدد و معتبر آن را در شماره‌های ۹۳۴ - ۹۳۶ ملاحظه فرمودید.

وقال الندوي: الحديث صحيح، رجال الدولابي [الكنى والأسماء ۱ / ۱۰۴ طبعة حيدرآباد] لهذا الحديث ثقات. (سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي ﷺ برواية أهل السنة والجماعة ۳۲۳ - ۳۲۴ به نقل از نبؤات الرسول ﷺ للندوي ۱۱۱)

۱. المستدرک ۱۴۰/۳، کنز العمال ۲۹۷/۱۱ (به نقل از ابن ابی شیبہ، حارث، بزار، مستدرک، بیهقی).

۲. شرح ابن ابی الحدید ۱۰۷/۴ و ۴۵/۶.

۳. المستدرک ۱۴۲ / ۳ - ۱۴۳.

□ [۹۳۷ / ۳۱] در روایت دیگری که حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) و ذهبی (متوفی ۷۴۸) آن را بنابر شرط بخاری و مسلم صحیح دانسته‌اند آمده است: قال النبي ﷺ لعلي (ع): «أما إنك ستلقى بعدي جهداً» قال: في سلامة من ديني؟ قال: «في سلامة من دينك»^۱. یعنی: پیامبر ﷺ به حضرت امیر (ع) فرمود: پس از من به زحمت می‌افتی (و از امت رنج فراوان خواهی دید)، علی (ع) عرض کرد: دینم سالم خواهد ماند؟ پیامبر ﷺ فرمود: آری، با دینی سالم.

□ [۹۳۸ / ۳۲] عن علي بن أبي طالب (ع)، قال: بينما رسول الله ﷺ آخذ بيدي ونحن نمشي في بعض سكك المدينة إذ أتينا على حديقة، فقلت: يا رسول الله، ما أحسنها من حديقة! قال: «لك في الجنة أحسن منها»، ثم مررنا بأخرى، فقلت: يا رسول الله ما أحسنها من حديقة! قال: «لك في الجنة أحسن منها»، حتى مررنا بسبع حدائق، كل ذلك أقول: ما أحسنها، ويقول: «لك في الجنة أحسن منها»، فلما خلا له الطريق اعتنقني، ثم أجهدش باكياً، قال: قلت: يا رسول الله، ما يبكيك؟! قال: «ضعائن في صدور أقوام لا يبدونها لك إلا من بعدي».

قال: قلت: يا رسول الله، في سلامة من ديني؟ قال: «في سلامة من دينك»^۲.

۱. المستدرک ۳ / ۱۴۰، کنز العمال ۱۱ / ۶۱۷، کفایة الطالب للیبیب للسیوطی ۲ / ۱۳۸، سبل الهدی والرشاد ۱۰ / ۱۵۰.

۲. مسند ابي يعلى ۱ / ۴۲۷ و مراجعه شود به كشف الأستار ۳ / ۱۸۳. در تعلیقه المطالب العالیة لابن حجر، تحقیق عبدالله بن ظافر بن عبد الله الشهري ۱۶ / ۱۰۵ (طبع الرياض) شواهدی برای آن ذکر کرده و گفته: بمجموع هذه الشواهد يرتقي إلى درجة الحسن لغيره. نگارنده گوید: این روایت که معروف به «روایت حدائق سبعة» است، با کمی اختلاف و زیاده و نقصان در مصادر فراوان آمده، به عنوان نمونه مراجعه شود به المعجم الكبير للطبراني ۱۱ / ۶۰-۶۱، معجم الصحابة للبعوي ۴ / ۳۶۵، تاریخ بغداد ۱۲ / ۳۹۴، تاریخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، الرياض النضرة ۳ / ۱۸۴، المناقب للخوارزمي ۶۵، جواهر المطالب ۱ / ۲۳۰، مجمع الزوائد

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۷۷

وفي رواية: قال ﷺ: «ضغائن في صدور قوم لا يبدونها لك حتى يفقدوني»، فقال عليؑ: يا رسول الله، أفلا أضع سيفي على عاتقي فأبئد خضراءهم! قال: «بل تصبر»، قال: فإن صبرت! قال: «تلاقى جهداً»، قال: أفي سلامة من ديني؟ قال: «نعم»، قال: فإذا لا أبالي^۱.

خلاصه آنکه پیامبر ﷺ با امیرمؤمنانؑ دست در دست یکدیگر نهاده و در کوجه‌های مدینه قدم می‌زدند، به باغ و بستانی رسیدند، امیرمؤمنانؑ عرضه داشت: بستان زیبایی است! پیامبر ﷺ فرمود: «تو بهتر از آن را در بهشت داری»، این مطلب هفت بار تکرار شد، پس از آن، در مکانی خلوت پیامبر ﷺ امیرمؤمنانؑ را در آغوش کشید و شروع کرد به گریه کردن! علیؑ عرض کرد: چه چیز شما را به گریه آورده؟ رسول خدا ﷺ فرمود: «گروهی از تو کینه‌ها در دل دارند و آشکار نخواهند کرد تا آنکه من از دنیا بروم».

سپس پیامبر ﷺ به آن حضرت دستور صبر داده و بشارت داد که دینت سالم خواهد ماند.

→ ۱۱۸ / ۹ ، مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر ۲ / ۳۱۳ شماره ۱۹۲۲، کنز العمال ۱۳ / ۱۷۶ ،
ینابیع المودة ۱ / ۱۳۴ .

بوصیری در اتحاف الخیرة المهرة ۲۰۷/۷ گفته: رواه الحاكم وصححه .
البتة حاکم ذیل آن را ذکر نکرده و فقط صدر روایت را این گونه نقل کرده: عن أبي عثمان النهدي،
قال: إن علياًؑ [عليه السلام] قال: بينما رسول الله ﷺ أخذ بيدي - ونحن في سلك المدينة - إذ مررنا
بحديقة، فقلت: يا رسول الله، ما أحسنها من حديقة، قال: «لك في الجنة أحسن منها» .
(المستدرک ۳ / ۱۳۹ حاکم و ذهبی آن را صحیح دانسته‌اند)
و نیز مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنینؑ لأحمد بن حنبل ۲۷۳ شماره ۲۳۱، فضائل الصحابة
لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۰۹ شماره ۱۱۰۹ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، وصی الله ابن محمد
عباس در تعلیقه‌اش نیز حکم به صحت آن نموده است .
۱ . شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۱۰۷ - ۱۰۸ .

چند نکته مهم درباره شاهد ششم و روایات پس از آن

نکته اول: تعیین وظیفه!

برخی از این روایات جنبه اخباری داشته و برای آگاهی از آینده است ولی برخی دیگر علاوه بر اطلاع از احوال و اوضاع آینده، جهت انشایی نیز داشته و وظیفه امیرمؤمنان علیه السلام را در آن شرایط بیان کرده‌اند مانند فرمایش: «بل تصبر» در روایت گذشته و روایاتی که در پاورقی آمده است.^۱

۱. رجوع شود به دفتر سوم، صفحه ۱۰۱۰ - ۱۰۲۵: روایات عهد و فرمان به مبارزه با ناکثین، قاسطین و مارقین، شماره‌های ۷۰۲-۷۲۶ و صفحه ۱۰۶۵ - ۱۰۷۱، روایات شماره ۷۸۳-۷۸۹. در روایت شماره ۷۲۱ گذشت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلي علیه السلام: «إن الله قد كتب عليك جهاد المفتونين، كما كتب عليّ جهاد المشركين... فكن جليس بيتك حتى تقلدها فإذا قلدها جاشت عليك الصدور، وقلبت لك الأمور، تقاتل حينئذ على تأويل القرآن، كما قاتلت على تنزيله، فليست حالهم الثانية بدون حالهم الأولى».

و در روایت شماره ۷۲۳: قال رسول الله صلی الله علیه و آله «... وتجاهد أمتي على كل من خالف القرآن ممن يعمل في الدين بالرأي، ولا رأي في الدين، إنما هو أمر من الرب ونهيه».

صفحه ۱۰۳۰، روایت ۷۲۸ به سند معتبر گذشت که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «در آینده بین تو و عایشه حادثه‌ای اتفاق می‌افتد... و در ادامه فرمان داد که: «إذا كان ذلك فارددها إلى مأمنها، یعنی: هرگاه این واقعه رخ داد عایشه را به پناهگاهش بازگردان».

و در روایت معتبر شماره ۷۲۹ پیامبر صلی الله علیه و آله از خروج برخی از همسرانش خبر داد، عایشه خنده‌اش گرفت، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «ببین حميرا، تو آن زن نباشی!» سپس به امیرمؤمنان علیه السلام فرمان مدارا با او را داده و فرمود: «إن وليت من أمرها شيئاً فارق».

و رجوع شود به دفتر سوم صفحه ۱۲۹۳ - ۱۳۰۵، نکته‌های اول و سوم و صفحه ۱۳۲۸ روایت شماره ۸۵۰ که آخر همین بخش به عنوان شاهد نهم خواهد آمد.

و نیز رجوع شود به همین دفتر، صفحه ۱۴۸۰ - ۱۴۸۱، روایات شماره ۹۳۹ - ۹۴۲ و بیان ابن حجر عسقلانی که صفحه ۱۴۸۴ - ۱۴۸۵ به عنوان شاهد هفتم خواهد آمد.

وروي عن علي علیه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إنها ستكون فتن [فتنة] وسيحاج [وستحاج]»

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۷۹

لذا امیر مؤمنان علیه السلام تمام برنامه‌اش را مطابق دستور الهی دانسته و می‌فرماید:

من گمراه نگشته و دیگران را نیز گمراه نکرده‌ام و آنچه با من در میان گذاشته شده و بر آن عهد بسته‌ام فراموش ننموده‌ام. من راه و روش روشنی را می‌پیمایم که پروردگارم برای پیامبر علیه السلام و آن حضرت برای من به روشنی بیان فرموده است. هر کس خواهد از من پیروی کند و هر کس خواهد مرا رها نماید.^۱

نکته دوم: دین سالم!

این مطلب در روایات متعدد آمده که پیامبر علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام بشارت داد که: «دین تو سالم خواهد ماند».^۲

و یا فرمود: «حیات تو بر دین و آیین من خواهد بود و در حالی که بر سنت و روش من ثابت قدم هستی کشته می‌شوی».^۳

و روشن است که معنا ندارد هم امیرالمؤمنین علیه السلام دینش سالم باشد هم کسی که با آن حضرت مبارزه می‌کند و می‌خواهد آن حضرت را به قتل برساند و ...!!!

→ قومك»، قلت: يا رسول الله، فما تأمرني؟ قال: «اتبع الكتاب» أو قال: «احكم بالكتاب».
(المعجم الأوسط للطبراني ۲ / ۲۹ - ۳۰، المعجم الصغير للطبراني ۲ / ۷۸، كفاية الطالب اللبيب للسيوطي ۲ / ۱۳۸، كنز العمال ۱۱ / ۲۹۱ - ۲۹۲، سبل الهدى والرشاد ۱۰ / ۱۵۱)
۱. مراجعه شود به المعيار والموازنة ۶۱، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۳، ۳۹۶، ۵۳۴، شرح ابن أبي الحديد ۱ / ۲۶۵ و ۵ / ۲۴۹، كنز العمال ۱۳ / ۱۶۴.
۲. در روایت معتبر از المستدرک ۳ / ۱۴۰، كنز العمال ۱۱ / ۶۱۷، كفاية الطالب اللبيب للسيوطي ۲ / ۱۳۸، سبل الهدى والرشاد ۱۰ / ۱۵۰ گذشت.
۳. در روایت معتبر از المستدرک ۳ / ۱۴۲ - ۱۴۳ گذشت.

نکته سوم : تشخیص پیمان شکنی امت !

نکته دیگر آن که پیمان شکنی امت - در این روایت (شاهد ششم) و احادیث مشابه - چه بود؟! گرچه مطلب برای اهلش روشن است ولی در برخی از روایات عامه نیز به آن تصریح شده است .

[۳۳ / ۹۳۹] روی ابن الاثیر ، عن علي (ع) ، قال: قال رسول الله (ص): «يا علي ، إنما أنت بمنزلة الكعبة، توّتى و لا تأتي ، فإن أتاك هؤلاء القوم فسلموها إليك - يعني الخلافة - فاقبل منهم ، و إن لم يأتوك فلا تأتهم حتى يأتوك». یعنی : پیامبر (ص) فرمود: یا علی تو به منزله کعبه هستی که دیگران باید به دنبال تو آیند نه آن که تو به دنبال آنها بروی . اگر این قوم خلافت را تسلیم تو کردند بپذیر وگرنه صبر کن تا خودشان نزد تو آیند .^۱

□ [۳۴ / ۹۴۰] وروی أحمد و البخاري ، عن علي (ع) ، قال : قال رسول الله (ص) : «إنه سيكون اختلاف وأمر - أو أمر - فإن استطعت أن تكون السلم فافعل» .^۲
پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود : در آینده اختلافات و اموری پیش می آید در حدّ امکان رفتار مسالمت آمیز داشته باش .

[۳۵ / ۹۴۱] وروی الزبير بن بكار في الموفقيات ، قال : لما بايع بشير بن سعد أبا بكر و ازدحم الناس على أبي بكر فبايعوه مرّ أبو سفيان بن حرب بالبيت الذي فيه

۱ . أسد الغاية ۴ / ۳۱ .

۲ . قال البخاري ، قاله لي محمد بن أبي بكر ، عن فضيل بن سليمان ، عن محمد بن أبي يحيى عن اياس . (التاريخ الكبير ۱ / ۴۴۰ - ۴۴۱) .

مسند أحمد ۹۰/۱ ، كتاب السنة لعبد الله بن أحمد حنبل ۵۴۵/۲ شماره ۱۲۶۴ ، تفسير ابن كثير ۳۳۵/۲ . قال الهيثمي : رواه عبد الله ، ورجاله ثقات . (مجمع الزوائد ۷ / ۲۳۴) احمد محمد شاکر نیز در تعليقه مسند أحمد ۱ / ۴۶۹ شماره ۶۹۵ (طبعة دار الحديث ، القاهرة) گفته : إسناد صحیح .

علی بن ابی طالب ﷺ فوق و آنشد:

بنی هاشم لا تطمعوا الناس فیکم
فما الأمر إلا فیکم و الیکم
أبا حسن فاشدد بها کفّ حازم
وأيّ امرئ یرمی قصیا ورأیها
ولا سیما تیم بن مرة أو عدي
ولیس لها إلا أبو حسن علی
فإنک بالأمر الذی یرتجى ملي
منیع الحمی والناس من غالب قصي

فقال علی ﷺ لأبی سفیان : إنک تريد أمرا لسنا من أصحابه ، وقد عهد إليّ رسول الله ﷺ عهداً فأنا علیه .^۱

ابوسفیان با خواندن اشعاری می خواست بنی هاشم و بویژه امیرالمؤمنین ﷺ را تحریک به درگیری و مبارزه با ابوبکر نماید. حضرت به او فرمود : ما از آنچه تو دنبال آن هستی بیگانه ایم، پیامبر ﷺ با من عهدی بسته که من بر آن پیمان استوار و به آن وفادارم .

[۹۴۲ / ۳۶] وروي عن الفضل بن العباس أنه قال - في ضمن كلام له - : وإنا لنعلم أنّ عند صاحبنا عهداً هو ينتهي إليه .^۲ فضل بن عباس در ضمن سخنی خطاب به مخالفان گفت : ما می دانیم که نزد صاحب ما - یعنی امیرالمؤمنین ﷺ - عهد و برنامه ای است [از جانب خدا و پیامبر ﷺ] که بر طبق آن عمل می نماید .

مستفاد از این روایات آن است که : پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین ﷺ فرمان می دهند که در اختلافی که بین امت واقع می شود در حدّ امکان رفتار مسالمت آمیز داشته باشد .

۱ . شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۱۷ - ۱۸ به نقل از زبیر بن بکار در الموقیّات .

۲ . شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۲۱ به نقل از زبیر بن بکار در الموقیّات .

این روایات بر وظیفه حضرت پس از رحلت و شهادت پیامبر (ص) دلالت دارد، به چند قرینه :

الف) در روایات شماره ۹۳۴ - ۹۳۶ گذشت که: **إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ (ص)**: «ان الأمة ستعذر بك بعدي». وفي لفظ: **إِنْ مِمَّا عَهْدَ إِلَيَّ النَّبِيِّ (ص) أَنْ الْأُمَّةَ سَتَعْدُرُ بِي مِنْ بَعْدِهِ**. پیامبر (ص) خبر داد که امت پس از آن حضرت به من نیرنگ زده و پیمان شکنی خواهد نمود. «بعدي و یا بعده» در این روایات - و هم چنین روایات پس از آن - مانند «بعدي» در روایات: «وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مَوْمِنٍ بَعْدِي»، «وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي» و «أُولَى النَّاسِ بِكُمْ [وَلِيِّكُمْ] بَعْدِي» است. بدین معنا که نیرنگ و پیمان شکنی از هنگام رحلت پیامبر (ص) شروع شده و تا آخر عمر امیرمؤمنان (ع) ادامه خواهد داشت. و البته مخالفان تأکید بر تضعیف یا توجیه این روایات دارند و پذیرفتن آن برایشان دشوار آمده و وجه آن نیز روشن است!^۱

ب) بنا بر روایت ابن اثیر، پیامبر (ص) فرمود: یا علی تو به منزله کعبه هستی که دیگران باید به دنبال تو آیند ... اگر این قوم خلافت را تسلیم تو کردند بپذیر وگرنه صبر کن تا خودشان نزد تو آیند.

ج) بنا بر روایت زبیر بن بکار، امیرمؤمنان (ع) به ابوسفیان می فرماید: «من تابع پیمان پیامبر (ص) هستم» و معلوم است که حضرت در آنجا سکوت فرمود.

د) با توجه به روایاتی که در تأیید مبارزات امیرالمؤمنین (ع) گذشت،^۲ وظیفه آن حضرت پس از خلافت ظاهری، مبارزه با مخالفین (ناکثین، قاسطین و مارقین) بود، پس امر به رفتار مسالمت آمیز مربوط به جریان سقیفه است.

۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۴۷۴ پاورقی ۳.

۲. رجوع شود به دفتر سوم صفحه ۱۰۱۰: «عهد و فرمان به مبارزه با ناکثین، قاسطین و مارقین».

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۸۳

و تفاوت وظیفه آن حضرت در این دو برهه از زمان ناشی از تفاوت شرایط بوده است؛ زیرا در جریان سقیفه، حضرت نیروی کافی برای مبارزه نداشت ولی پس از خلافت ظاهری اعوان و انصار فراوان پیدا کرده بود.

البته برخی از مخالفین - به جهت انکار نص در خلافت - ادعا کرده‌اند:

کسی مانند علی علیه السلام [۱] با توجه به شجاعت و صلابتش در دین و وجود یاران فراوان و همراهی بیشتر مهاجرین و انصار و بزرگان صحابه، ممکن نیست که از حق مسلم خودش چشم‌پوشی کرده و تسلیم خلافت ضعیفی تهیدست و بی‌یار و یاور - یعنی ابوبکر - گردد. اگر نصی در کار بود با آنها مبارزه می‌کرد همان‌گونه که پس از خلافت ظاهری با تمام قوا در برابر مخالفانش ایستاد و بسیاری از آنان را نابود کرد و حمایت از دین را بر تقیه ترجیح داد.^۱

اشکال

ادعای وجود یاران فراوان برای آن حضرت، ادعایی بی‌اساس است که - گذشته از روایات پیمان‌شکنی امت - واقعیت تاریخ برخلاف آن شهادت می‌دهد. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام یاران فراوان داشت چگونه آن حضرت را مجبور به بیعت با ابوبکر نمودند؟!

چرا در خطبه شقشقیه فرمود: ... وطفقت أرتي بين أن أصول بيد جذاء أو أصبر

۱. قال التفتازاني: ... وأن مثل علي عليه السلام [۱] - مع صلابته في الدين وبسالته وشدة شكيمته وقوة عزيمته وعلو شأنه وكثرة أعوانه وكون أكثر المهاجرين والأنصار والرؤساء الكبار معه - قد ترك حقه وسلم الأمر لمن لا يستحقه من شيخ من بني تميم ضعيف الحال، عديم المال، قليل الأتباع والأشباع، ولم يقم بأمره وطلب حقه كما قام به حين أفضى النوبة إليه، وقاتل من نازعه بكلتا يديه حتى فني الخلق الكثير والجم الغفير وأثر على التقية الحمية في الدين والعصية للإسلام والمسلمين ... (شرح المقاصد ۲۶۰ / ۵ ورجوع شود به ۲۵۸ / ۵)

علی طخیه عمیاء ... فرأیت أنّ الصبر علی هاتا أحجی ... أری تراثی نهياً ...
چرا شب‌ها حضرت زهرا (ع) را بر مرکبی سوار می نمود و دستان حسن و حسین (ع) را می گرفت و خانه یاران پیامبر (ص) را دقّ الباب می نمود و حق خویش را بدانها یادآور می شد و آنان را به یاری می طلبید؛ لیکن پاسخ می شنید: کار از کار گذشته و ما با ابوبکر بیعت کرده ایم؛ چرا زودتر ما را نخواندی؟! حضرت می فرمود: آیا جنازه پیامبر (ص) را بر زمین نهاده و به نزاع در خلافت برمی خاستم؟! و برخی وعده یاری می دادند، ولی به عهد خود وفا نکردند.^۱ در اثری دیگر به صورت گسترده به این موضوع پرداخته ایم.^۲

شاهد هفتم

ابن حجر عسقلانی روایت پیامبر (ص) در وصف خوارج را نقل کرده که:
[۳۷ / ۹۴۳] «... یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الرمیة ... آیتهم رجل إحدى یدیه - أو قال : ثدییه - مثل ثدی المرأة - أو قال : مثل البضعة تدردر - یخرجون علی حین فرقة من الناس» .

قال أبو سعید : أشهد سمعت من النبی (ص) وأشهد أن علیاً (ع) قتلهم وأنا معه.^۳

۱. رجوع شود به الامامة والسیاسة ۱۹/۱، شرح ابن ابی الحدید: ۴۷/۲ و ۱۳/۶ و ۱۴/۱۱ و ۳۹/۱۸، دائرة المعارف لفرد و جدی ۷۵۹/۳، موسوعة آل النبی (ص) لعائشة بنت الشاطی ۶۱۴، تراجم سیدات بیت النبوة ۶۱۳-۶۱۴، فاطمه بنت محمد (ع) لعمر أبو النصر ۱۱۷-۱۱۸، السیدة فاطمة الزهراء (ع) لدکتر بیومی مهرا ۱۳۷ الصدیق أبو بکر لمحمد حسین هیکل ۶۵، أهل البيت (ع) لتوفیق أبو علم ۱۶۷، وعلام النساء لکحاله ۱۱۴/۴.
۲. رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمه (ع) بویژه صفحه ۱۵۸-۱۵۹ روایت های ۶-۷، و صفحه ۴۴۶-۴۵۰، ۴۵۲-۴۵۸، ترجمه اش هجوم به خانه صدیقه طاهره (ع) ۱۷۰-۱۷۲، ۱۷۵-۱۸۰.
۳. صحیح البخاری ۵۲/۸-۵۳، و مراجعه شود به صحیح البخاری ۱۷۹/۴ و ۱۱۱/۷، ←

فضیلت ۳۷ / اسرار نهانی / همراه با پیامبر ﷺ تا آخرین لحظات / ۱۴۸۵

عسقلانی پس از گزارش های متعدد درباره «ذوالثدیة» می نویسد :

در این حدیث - غیر از فواید گذشته - منقبت عظیمی برای علی علیه السلام وجود دارد و اثبات می کند که او امام برحق بوده، او در جنگ با اهل جمل و صفین و غیره مبارزاتش صحیح و درست بوده است . طرق متعدد این حدیث - یعنی حدیث «ذوالثدیة» - مشتمل بر مطالب فراوانی است که علی علیه السلام از پیامبر ﷺ فراگرفته، چه درباره خوارج و چه غیر آنان . این مطلب از علی علیه السلام ثابت است که پیشاپیش خبر داد که در آینده شقی ترین افراد او را به قتل می رسانند ، و همان گونه که فرموده بود اتفاق افتاد و مطالب فراوان دیگر ^۱.

شاهد هشتم

پیش از این گذشت که در روایات اهل تسنن - با الفاظ و تعبیر مختلف - نقل شده است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : پیامبر ﷺ از من پیمان گرفت که با ناکثین و قاسطین و مارقین مبارزه نمایم ^۲.

→ صحیح مسلم ۱۱۲/۳ - ۱۱۳ و ...

۱ . وفي هذا الحديث من الفوائد غير ما تقدم منقبة عظيمة لعلی علیه السلام ، وأنه كان الإمام الحق ، وأنه كان علی الصواب في قتال من قاتله في حروبه في الجمل وصفین وغيرهما ... اشتملت طرق هذا الحديث على أشياء كثيرة كان عنده عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم ، عَلِمَ بِهَا مِمَّا يَتَعَلَقُ بِقِتَالِ الْخَوَارِجِ وَغَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا ذَكَرَ ، وَقَدْ ثَبِتَ عَنْهُ أَنَّهُ كَانَ يُخْبِرُ بِأَنَّهُ سَيَقْتُلُهُ أَشَقَى الْقَوْمِ ، فَكَانَ ذَلِكَ فِي أَشْيَاءَ كَثِيرَةٍ ! (فتح الباري ۱۲ / ۲۶۶)

وقال ابن الأثير : ولعلی علیه السلام في قتال الخوارج وغيرها آيات مذكورة في التواريخ ، قد أتينا علی ذكرها في الكامل في التاريخ . (أسد الغابة ۴ / ۳۳)

۲ . رجوع شود به عنوان «عهد و فرمان به مبارزه با ناکثین ، قاسطین و مارقین» صفحه ۱۰۱۰ .

و در روایت شماره ۱۱۱ مطلب به صورت واضح بیان شده که:

قال علی بن ربیعۃ : سمعت علیاً (ع) علی المنبر وأتاه رجل ، فقال : یا امیر المؤمنین ! ما لی أراک تستحلّ [تستحیل] الناس استحالة [استحلال] الرجل إبله ؟ أبعهد من رسول الله (ص) أو شیئاً رأیته ؟ قال : «والله ! ما کذبتُ و لا کذبتُ ، و لا ضللتُ و لا ضلّ بی ، بل عهد من رسول الله (ص) عهده إلیّ ﴿وَقَدْ خَابَ مَنْ أَفْتَرَى﴾ [طه (۲۰): ۶۱] ، عهد إلیّ النبی (ص) أن أقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین .» .

شاهد نهم

در ضمن روایت شماره ۸۵۰ گذشت که ام سلمه وارد منزل شد ، دید پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین (ع) آهسته و درگوشی با یکدیگر صحبت می کنند ، امیرالمؤمنین (ع) می پرسید: پس من انجام دهم ، کار را تمام کنم ؟ پیامبر (ص) می فرمود : «آری» .

پس از آن پیامبر (ص) - در ضمن کلامی - فرمود : «جبرئیل از جانب خدا فرمانی برای من آورده بود که به علی سفارش کنم پس از من آن را انجام دهد. من بین آن دو بودم ، جبرئیل در جانب راست من و علی در جانب چپ من قرار گرفته بود. جبرئیل دستور داد که من به علی فرمان دهم و آنچه را تا روز قیامت اتفاق می افتد برای او بیان نمایم» .

علیؑ تنها وصی پیامبر ﷺ

اهمیت وصیت در دین اسلام قابل انکار یا تشکیک نیست. همان‌گونه که هر کسی نسبت به آینده بازماندگان خویش نگران است و از صلاح اندیشی‌های لازم برای آنها دریغ ندارد، قطعاً خدا هم برای آینده امت پس از رحلت پیامبر ﷺ برنامه‌ای داشته، و آن حضرت آن را به مردم ابلاغ فرموده است.^۱

□ [۱ / ۹۴۴] عن أبي أيوب الأنصاري: ان رسول الله ﷺ قال لفاطمة رضي الله عنها [ع]: «أما علمت أن الله عز وجل أطلع إلى أهل الأرض فاختار منهم أباك فبعثه نبياً، ثم اطلع الثانية فاختار بعلك، فأوحى إليّ فأنكحته واتخذته وصياً».^۲

۱. قال القاضي عياض (المتوفى ۵۴۴): وينظر فيما يحتاج إليه من وصية فيمن يخلفه أو أمر يعهده، وهذا نبينا ﷺ المغفور له ما تقدم وما تأخر... وأوصى بالتقلين بعده: كتاب الله وعترته، وبالأَنْصار عيته، ودعا إلى كُتْب كتاب لثلاثاً تَضَلُّ أُمَّته بعده إما في النَّصِّ على الخلافة أو الله أعلم بمراده [!!!] ثم رأى الإمساك عنه أفضل وخيراً. (الشفاء بتعريف حقوق المصطفى ﷺ ۲ / ۲۰۹، وتبعه الصالحی (المتوفى ۹۴۲) في سبل الهدى والرشاد ۱۲/۱۹) در پیوست ۷: «نیاز به نص و انکار آن» توضیح بیشتری در این زمینه خواهد آمد.

۲. المعجم الكبير ۴ / ۱۷۱ - ۱۷۲.

و رجوع شود به المناقب لابن المغازلي ۱۰۶، المناقب للخوارزمي ۲۹۰، الفصول المهمة لابن الصباغ ۲ / ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ نقلاً عن الدارقطني صاحب الجرح والتعديل عن أبي سعيد الخدري.

وفي لفظ: «ان الله تعالى اطّلع اطلاعة إلى أهل الأرض فاخترني منهم فبعثني نبياً مرسلًا ثم اطّلع اطلاعة فاختر منهم بعلك فأوحى إليّ أن أزوجه إياك وأتخذه وصياً»^۱.

ابوایوب انصاری نقل می‌کند که پیامبر (ص) به حضرت فاطمه (ع) فرمود: مگر نمی‌دانی که خداوند تعالی توجّهی به اهل زمین نمود و از میان آنان پدرت را انتخاب نموده و او را به پیامبری مبعوث فرمود، پس از آن دیگر بار توجّهی به آنان نموده و از بین آنان شوهرت را برگزید و به من وحی فرمود که تو را به ازدواج او درآورم و او را وصی خویش قرار دهم.

□ [۲ / ۹۴۵] طبرانی به سند صحیح نقل کرده است که: هنگام احتضار پیامبر (ص)، صفیه همسر آن حضرت عرض کرد: ای پیامبر خدا، هر یک از همسران تو خانواده‌ای دارند که پناهنده‌اش باشد ولی شما خانواده مرا [که از یهودیان خیر بودند] از من دور کرده‌ای، اگر برای شما اتّفاقی افتاد (و از دنیا رفتی) من چه کنم (و به چه کسی پناه برم)؟ حضرت فرمود: به علی بن ابی طالب (رجوع نما)^۲.

□ [۳ / ۹۴۶] نظیر همین روایت را بوصیری به نقل از ابن ابی شیبّه به سند صحیح نقل کرده و در آن آمده است: صفیه پرسید: سفارش مرا به چه کسی می‌فرمایی؟ فرمود: «أوصي بكِ إلى علي» یعنی: به علی بن ابی طالب^۳.

۱. المناقب للخوارزمي ۱۱۲، ينابيع المودة ۱ / ۲۴۰ و ۳ / ۲۶۹.

۲. عن ذؤيب: إن النبي (ص) لما حضر قالت صفية: يا رسول الله، لكل امرأة من نسائك أهل تلجأ إليهم، وإنك أجليت أهلي، فإن حدثت حدثت فإلى من؟ قال: «إلى علي بن أبي طالب». (المعجم الكبير ۴ / ۲۳۰).

۳. روى البوصيري، عن صفية، قالت: قمت إلى النبي (ص)، فقلت: إنه ليس من أزواجك إلا ←

اعتبار سند روایات وصیت

هیثمی دربارهٔ روایت اول می‌نویسد: این روایت را طبرانی با اسناد متعدد نقل کرده که یکی از آن‌ها معتبر و نیکو است.^۱

روایت دوم را هیثمی در باب وصیت پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنینؑ نقل کرده و سند آن را صحیح دانسته است.^۲

روایت سوم را بوصیری از ابن ابی شیبیه نقل و حکم به صحت سند آن کرده است، چنان‌که در پاورقی گذشت.

تألیف مستقل

خاصه و عامه در وصی بودن امیرمؤمنانؑ تألیف مستقل دارند، برخی با نام *إثبات الوصية* و برخی با نام‌های دیگر، مانند *العقد الثمین فی إثبات وصایة امیر المؤمنینؑ اثر قاضی شوکانی*.^۳

→ لها قرابة وعشيرة، فإلی من توصی بی؟ قال: «أوصی بك إلی علی». رواه أبو بكر بن أبي شيبة بسند صحيح. (اتحاف الخيرة المهرة ۱۹۹/۷)

۱. قال الهيثمي: رواه الطبراني، وله في الصغير عن أبي أيوب أيضاً... رواه بأسانيد وأحدها حسن. (مجمع الزوائد ۸ / ۲۵۳)

۲. باب فيما أوصى به ﷺ [ﷺ]: ثم قال: رواه الطبراني، ورجاله رجال الصحيح. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۱۲ - ۱۱۳، و مراجعه شود به فیض القدير ۴/۴۷۳)

۳. قال: اعلم أن جماعة من المبغضين للشيعة عدوا قولهم: إنَّ علياًؑ وصي لرسول الله ﷺ من خرافاتهم، وهذا إفراط وتعتت ياباه الإنصاف، وكيف يكون الأمر كذلك وقد قال بذلك جماعة من الصحابة كما ثبت في الصحيحين أن جماعة ذكروا عند عائشة أن علياً وصي، وكما في غيرهما، واشتهر الخلاف بينهم في المسألة وسارت به الركبان! (الحق المبين في تخريج أحاديث العقد الثمين ۴۰ - ۴۱)

میرزا نجم‌الدین طهرانی عسکری (ع) نیز در کتاب: **علی (ع) والوصیة والخلافة** به جمع‌آوری روایات عامه در وصیت پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) پرداخته است.

واکنش مخالفان

گرچه روایات فراوان بر وصایت امیرالمؤمنین (ع) دلالت دارد ولی مانند دیگر فضائل آن حضرت با آن برخوردهای مختلفی شده است.

برخی، روایات وصیت را از اصل انکار کرده و یا آن را جعلی و ساختگی شمرده‌اند و به ویژه در منابعی چون صحیحین به طور جدی با آن مقابله شده است. عده‌ای دیگر به تضعیف آن روایات پرداخته‌اند. و بعضی هم آن را به گونه‌ای توجیه کرده و به تحریف معنوی آن دست زده‌اند.

واکنش اول: انکار وصیت

* در ضمن روایتی ساختگی که صدر آن گذشت به ابن عباس نسبت داده‌اند که پیامبر (ص) بدون آن‌که وصیتی کند از دنیا رفت.^۱

* بخاری و دیگران نقل کرده‌اند که طلحة بن مصرف از عبدالله بن ابی‌اوفی پرسید: آیا پیامبر (ص) وصیت نمود؟ او پاسخ داد: نه، طلحة گفت: چگونه ممکن است که وصیت بر مردم واجب باشد و خود آن حضرت وصیت نکند؟! عبدالله پاسخ داد: او مردم را به پیروی از قرآن وصیت نمود.^۲

۱. فمات رسول الله (ص) ولم یوص. (مسند أحمد ۱/۳۵۷، المعجم الكبير ۱۲/۸۹، السنن الكبرى ۳/۸۱، شرح معانی الآثار ۱/۴۰۵، تاریخ مدینة دمشق ۸/۱۸ - ۱۹، إمتاع الأسماع ۱۴/۴۸۳، دلائل النبوة للبيهقي ۲۲۷/۷)

۲. سألت عبدالله بن أبي أوفى: هل كان النبي (ص) أوصى؟ فقال: لا، فقلت: كيف كتب علي ←

اشکال

آیا ممکن است کسی هنگام وصیت به سفارش پیروی از قرآن اکتفا نماید؟! روشن است وصیتی که بر مردم واجب است این نیست . چگونه ممکن است پیامبر صلی الله علیه و آله به این مطلب اجمالی اکتفا نماید و آینده امت را نادیده بگیرد؟! آری همه اشکالاتی که بر ندای باطل : *حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ* وارد شده بر این سخن پوچ نیز وارد است.^۱

* پیش از این گذشت که : نزد عایشه گفتند علی وصی است، عایشه (برآشف و) گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله بر سینه من - یا در دامان من - جان داد ، کجا به علی وصیت کرد؟!^۲

اشکال

از این روایت ظاهر می شود که وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام امری معروف و مشهور بین توده مردم و صحابه بوده تا جایی که آن را نزد دشمن کینه توزی چون عایشه ذکر نموده اند .
و البته هیچ ضرورتی ندارد که حضرت در آخرین لحظات عمر شریف و در دامان عایشه وصیت فرموده باشد!^۳

→ الناس الوصية أو أمروا بالوصية؟! قال: أوصى بكتاب الله . (صحيح البخاري ۳ / ۱۸۶ و ۵ / ۱۴۴ و

۶ / ۱۰۷، سنن الدارمي ۲ / ۴۰۳، السنن الكبرى للبيهقي ۶ / ۲۶۶)

۱. رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۲۲۸ - ۲۲۹ .

۲. صفحه ۱۴۵۰ «ذکروا عند عائشة أن علیاً علیه السلام [صلی الله علیه و آله] کان وصياً» .

۳. في حاشية السندي على سنن النسائي ۶ / ۲۴۱: ولا يخفى أن هذا لا يمنع الوصية قبل ذلك ولا يقتضي أنه مات فجأة بحيث لا تمكن منه الوصية ولا تتصور فكيف وقد علم أنه صلی الله علیه و آله علم بقرب

بویژه که روایات دیگر صریحاً دلالت بر آن دارد که پیامبر (ص) در کنار علی (ع) جان سپرد.^۱

قال ابن عباس: والله لتوفي رسول الله (ص) وإنه لمستند إلى صدر علي (ع) [يعني: به خدا سوگند پیامبر (ص) در حالی که به سینه علی (ع) تکیه داده بود از دنیا رفت.^۲ و خدا حق را بر زبان خود عایشه جاری کرده و مکرر به این فضیلت امیرمؤمنان (ع) اعتراف کرده است.^۳

واکنش دوم: تضعیفات سندی

قاری به نقل از صغانی - بدون هیچ مستندی - حدیث وصایت را جعلی و ساخته دست شیعه دانسته و به آنان جسارت و نفرین نموده است.^۴ بعضی دیگر با اشکال در برخی از روایان به تضعیف روایات وصیت پرداخته‌اند با آن‌که روایات در این زمینه بسیار است و گذشته از اعتبار برخی از آن آثار - چنان‌که گذشت - از مجموع آنها علم به صدور حاصل می‌شود.

→ أجله قبل المرض ثم مرض أياماً .

قال الوشثاني الأبي: لا يتقرر ما ذكرت دليلاً على أنه لم يوص، لاحتمال أن يكون أوصى قبل ذلك. (المحسن السبط (ع) ۲۷۳ - ۲۷۵ به نقل از إكمال إكمال المعلم شرح صحيح مسلم ۴ / ۳۵۲)
۱. رجوع شود به فضیلت ۳۷: «اسرار نهانی / همراه با پیامبر (ص) تا آخرین لحظات» و شواهد همراهی تا آخرین لحظات .

۲. الطبقات الكبرى ۲ / ۲۶۳ - ۲۶۴، كنز العمال ۷ / ۲۵۳ - ۲۵۴ .

۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۴۵۹ - ۱۴۶۰، ۱۴۶۵، روایات شماره ۹۱۴، ۹۲۳ .

۴. قال القاري: حديث: «وصيي وموضع سري وخليفتي في أهلي وخير من أخلف بعدي علي بن أبي طالب» موضوع على ما قاله الصغاني في الدر الملتقط. قلت: وهو من مفتريات الشيعة الشنيعة، قاتلهم الله أنى يؤفكون وكيف يأفكون. (الأسرار المرفوعة ۳۶۱)

مثلاً ذهبی در روایتی به وجود قیس بن میناء اشکال کرده ^۱.
ابن الجوزی برای روایتی دو سند ذکر کرده و در هر دو اشکال کرده
به: محمد بن حمید رازی، سلمة بن الفضل و ... ^۲.
هیثمی درباره روایتی می نویسد: در سند روایت ناصح بن عبدالله
وجود دارد که روایات او به جهت متروک بودنش اعتباری ندارد ^۳.

پاسخ

عمده اشکال در این افراد به جهت محبت امیرالمؤمنین علیه السلام و نقل روایات
فضائل است و گرنه برخی از آنان توثیق هم دارند.
مثلاً گفته اند: قیس بن میناء مذهب بدی دارد ^۴ (پس مشکل آنها عقیده اوست).
احمد بن حنبل و یحیی بن معین هر دو محمد بن حمید رازی را ستوده اند ^۵.
یحیی بن معین و ابن سعد هر دو سلمة بن الفضل را توثیق نموده اند ^۶.
ناصح به تشیع متهم شده ولی او را به صلاح و عبادت ستوده اند ^۷.

۱. میزان الاعتدال ۳ / ۳۹۸، و رجوع شود به المغنی ۲ / ۲۲۳، لسان المیزان ۴ / ۴۸۰.

۲. الموضوعات لابن الجوزی ۱ / ۳۷۶.

۳. وفی إسناده ناصح بن عبد الله، وهو متروک. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۱۳ - ۱۱۴)

۴. لسان المیزان ۴ / ۴۸۰.

۵. قال أحمد بن حنبل: لا يزال بالري علم ما دام بها محمد بن حميد - يعني الرازي - حياً. وعن أبي
خيثمة، قال: سئل يحيى بن معين عن محمد بن حميد الرازي فقال: ثقة، ليس به بأس، ذا رأي
كيس. (تاريخ أسماء الثقات لعمر بن شاهين ۲۰۸)

۶. وقال الذهبي: سلمة بن الفضل الرازي الأبرش، الإمام قاضي الري ... وثقه ابن معين ... وقال:
كان يتشيع ... وقال ابن سعد: ثقة، يقال: إنه من أخشع الناس في صلاته. قلت: كان قويا في
المغازي. (سير أعلام النبلاء ۹ / ۴۹ - ۵۰)

۷. وهو في جملة متشيعي أهل الكوفة، وهو ممن يكتب حديثه. (تهذيب الكمال ۲۹ / ۲۶۱ - ۲۶۳)
وكان من العابدين، ذكره الحسن بن صالح فقال: رجل صالح، نعم الرجل! (میزان الاعتدال ۴ / ۲۴۰)

تذکر

خواهد آمد که مراد آنها از شیعه آن است که کسی محبت امیرمؤمنان (ع) را داشته و حضرت را بر دیگران مقدم بدارد (گرچه آن حضرت را خلیفه چهارم بدانند) و بنابر تعریفی دیگر: معتقد باشد به ترجیح آن حضرت بر عثمان و آن که حضرت در جنگ‌ها برحق بوده است.^۱

بخاری در ترجمه مالک بن مالک روایتی شبیه روایات ۹۴۵-۹۴۶ نقل کرده و گفته: از او جز این روایت نقل نشده و هیچ کس این روایت را نقل نکرده!^۲

اشکال

ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده، و از کلام ابن حبان در کتاب دیگرش معلوم می‌شود که روایات دیگری نیز در فضائل امیرمؤمنان (ع) از او نقل شده^۳ و از روایات ۹۴۵-۹۴۶ معلوم شد که روایت با اسناد صحیح دیگر نقل شده است!

واکنش سوم: تحریف لفظی

پیش از این اشاره کردیم که در تفسیر طبری - و هم چنین سه کتاب ابن کثیر - از نقل کلام پیامبر (ص) «وصی و خلیفتی فیکم» اجتناب شده و عبارت به «أخی و کذا و کذا» تحریف شده است.^۴

۱. دفتر پنجم صفحه ۱۹۷۷ به نقل از مقدمه فتح الباری ۴۶۰، تهذیب التهذیب ۸۱/۱ - ۸۲.
۲. عن صفیة بنت حی، قالت: قلت: یا رسول الله، لیس من نسائك أحد إلا ولها عشيرة تلجأ إليها غیري، فإن حدث بك حدث فإلی من؟ قال: «إلی علی».
ولا يعرف مالک إلا بهذا الحدیث الواحد، ولم يتابع علیه. (التاریخ الکبیر ۷ / ۳۱۱)
۳. رجوع شود به: الثقات لابن حبان ۵ / ۳۸۸، المجروحین لابن حبان ۳ / ۳۶.
۴. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۵۸۸، روایت شماره ۳۷۷.

واکنش چهارم : تحریف معنوی

طبرانی پس از نقل روایت شماره ۹۴۹ - که به زودی خواهد آمد - به توجیه دلالت آن پرداخته، می‌گوید:

قوله: «وصی» یعنی أنه أوصاه في أهله لا بالخلافة. ^۱ یعنی این‌که حضرت فرمود: «فإن وصی... علی بن أبی طالب». مراد آن است که سفارشات مربوط به خاندانش را به علیؑ فرموده نه این‌که او جانشین حضرت در خلافت باشد.

عاصمی (از علمای قرن چهارم) نیز پس از نقل روایت شماره ۹۷۹ که در آن آمده: (وأشهد أنك وصی رسول الله) و ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) پس از روایت شماره ۹۸۱ قریب همین عبارت را دارند.^۲

محب طبری چنین اظهار کرده است که :

مراد از وارث بودن علیؑ ، میراث قرآن و سنت است نه ارث متعارف. و مقصود از وصیت نیز همین‌گونه است (و وصیت به جانشینی و خلافت نیست) یعنی پیامبرﷺ ، علیؑ را سفارش کرد که مصحلت مسلمانان را در هر حال رعایت نماید خلیفه باشد یا نه ، و اولی الامر را نیز مساعدت و یاری کند. و از همین باب است سفارش به رعایت حال عرب، وصیت به قربانی .

۱ . المعجم الكبير للطبراني ۶ / ۲۲۱ .

۲ . أراد بقوله : (وصی رسول الله) وصیته في أمر أهل بيته خاصة لا في أمر جميع أمته عامة! (العسل المصنّف من تهذيب زين الفتى للعاصمي ۱ / ۱۷۳ - ۱۷۴)
والوصاية المذكورة وصاية خاصة وليست الوصاية التي هي الخلافة الكبرى كما هو واضح من قوله : «علی أهله وفي أهله» . (تطهير الجنان لابن حجر ۳۵۲) (ضمیمه الصواعق المحرقة با تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف)

و ممکن است گفته شود : مراد از وصیت (وصیت به موارد جزئی مانند) وصیت به بازگرداندن امانات به صاحبان آن یا وصیت به محافظت خانواده حضرت در غزوة تبوک یا وصیت به پرداخت دیون و انجام وعده‌های آن حضرت یا وصیت به تغسیل آن حضرت باشد (نه وصیت به معنای جانشینی).^۱

ابن ابی‌الحدید معتزلی در این باره می‌نویسد :

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را «وصی پیامبر» می‌گفتند ؛ از آن روی که پیامبر صلی الله علیه و آله هر چه اراده فرموده بود به او سفارش و وصیت نموده بود . اصحاب ما (یعنی معتزله) منکر این لقب (و این مطلب) نیستند ولی نه این‌که آن حضرت را جانشین و خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله بدانند بلکه می‌گویند: پیامبر صلی الله علیه و آله برای اموری که پس از او اتفاق می‌افتاد به آن حضرت توصیه فرموده بود.^۲

پاسخ

پاسخ آن است که : نیازی به حمل مطلق بر مقید نیست که این ادله همگی مثبت هستند و با هم دیگر تنافی ندارند، و از امور مهم و فراوانی که به آن حضرت واگذار شده ، به راحتی معلوم می‌شود که آن مطلقات به قوت و اطلاق خود باقی و حضرت در تمامی امور وصی و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله است.

۱ . الرياض النضرة ۳ / ۱۳۸ - ۱۳۹ .

۲ . شرح ابن ابی‌الحدید ۱ / ۱۲ - ۱۳ .

وقال في شرح قوله صلی الله علیه و آله: «وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاةُ»: «أَمَّا الْوَصِيَّةُ فَلَا رَيْبَ عِنْدَنَا أَنَّ عَلِيًّا علیه السلام كَانَ وَصِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَإِنْ خَالَفَ فِي ذَلِكَ مَنْ هُوَ مَنْسُوبٌ عِنْدَنَا إِلَى الْعِنَادِ . وَلَسْنَا نَعْنِي بِالْوَصِيَّةِ النَّصَّ وَالْخَلَاةَ وَلَكِنْ أُمُورًا أُخْرَى لَعَلَّهَا إِذَا لَمَحَتْ أَشْرَفَ وَأَجَلَّ . وَأَمَّا الْوَرَاةُ فَلِإِمَامِيَّةِ يَحْمِلُونَهَا عَلَى مِيرَاثِ الْمَالِ وَالْخَلَاةِ ، وَنَحْنُ نَحْمِلُهَا عَلَى وِرَاةِ الْعِلْمِ . (شرح ابن ابی‌الحدید ۱ / ۱۳۹ - ۱۴۰)

واکنش پنجم : حذف و کتمان روایت

در روایت شماره ۹۵۱ از سلمان فارسی خواهد آمد که پیامبر فرمود: فوالذي نفسي بيده لأنا خير النبيين، وإن وصيي لخير الوصيين، وسبطاي خير الأسباط. اولین منبعی که این روایت را نقل کرده سیره ابن إسحاق (متوفی ۱۵۱) است.^۱

ابن هشام (متوفی ۲۱۸) که - سیره او برگرفته از سیره ابن إسحاق است - از نقل این روایت امتناع نموده و دلیل آن هم روشن است؛ زیرا در مقدمه کتابش می نویسد:

وتارك بعض ما ذكره ابن إسحاق في هذا الكتاب ... وبعض يسوء بعض الناس ذكره. یعنی: من قسمتی از مطالب ابن إسحاق را در این کتاب نخواهم آورد... (از جمله) چیزهایی که نقل آن برای برخی مردم ناخوشایند باشد.

پس یا خودش این روایت را کتمان نموده یا مشایخش آن را برای او نقل نکرده و کتمان نموده اند!

واکنش ششم : جعل روایت در برابر روایت وصیت

در برابر روایات وصیت، روایتی ساخته شد که: العباس وصيي ووارثي. ولی عامه نیز آن را ساختگی دانسته اند.^۲

در برابر روایات معتبر شماره ۹۴۵ - ۹۴۶ نیز روایتی جعل شد که: أتت امرأة

۱. سیره ابن إسحاق (السير والمغازي) ۲ / ۱۰۵.

۲. الموضوعات لابن الجوزي ۲ / ۳۰ - ۳۱، فيض القدير ۴ / ۴۹۱.

النبي (ص) فأمرها أن ترجع إليه، قالت: أرأيت إن جئت ولم أجدك - كأنها تقول الموت - قال: إن لم تجدني فأني أبا بكر. ١ يعني: زني نزد پیامبر (ص) آمد، حضرت به او فرمود که بعداً به آن حضرت رجوع نماید، گفت: اگر شما نبودى - يعنى اگر از دنيا رفته باشى - فرمود: به ابوبكر مراجعه كن .

روایاتی دیگر در وصایت امیرالمؤمنین (ع)

روایات فراوانی در مصادر اهل تسنن وجود دارد که دلالت بر «وصی» بودن امیرالمؤمنین (ع) دارد که از مجموع آن آثار، اطمینان به صدور آن حاصل می شود.

□ [۴ / ۹۴۷] عن بریده، قال: قال رسول الله (ص): لكل نبي وصي ووارث - وفي لفظ: إن لكل نبي وصياً ووارثاً - ، وإن علياً وصيي ووارثي . ٢

[۵ / ۹۴۸] عن سلمان ، قال النبي (ص) : وصيي علي بن أبي طالب . ٣

[۶ / ۹۴۹] عن سلمان ، قال : قلت : يا رسول الله ، لكل نبي وصي فمن وصيكَ؟ فسكت عني ، فلما كان بعد رأني فقال: «يا سلمان» فأسرعت إليه قلت: لبيك ، قال: «تعلم من وصي موسى»؟ قلت: نعم، يوشع بن نون ، قال: «لم»؟ قلت: لأنه كان أعلمهم، قال: «فإن وصيي، وموضع سرِّي ، وخير من أترك بعدي ، وينجز عدتي ، ويقضي ديني علي بن أبي طالب» . ٤

۱ . صحيح البخاري ۴ / ۱۹۱ و رجوع شود به صحيح مسلم ۷ / ۱۱۰ .

۲ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۹۲ ، مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۱۶۷ ، قال المحب الطبري في الرياض النضرة ۳ / ۱۳۸: خرّجه البغوي في معجمه . و رجوع شود به ذخائر العقبى ۷۱ - ۷۲ ، جواهر المطالب ۱ / ۱۰۷ . وفي كفاية الطالب للكنجي الشافعي : هذا حديث حسنٌ ۲۶۰ .

و نیز اعتبار آن را بنگرید در آسانید فضائل امیر المؤمنین علی (ع) للشيخ باسم الحلبي ۲ / ۲۰۹ .

۳ . میزان الاعتدال ۳ / ۳۹۸ ، لسان المیزان ۴ / ۴۸۰ .

۴ . المعجم الكبير للطبراني ۶ / ۲۲۱ ، مجمع الزوائد ۹ / ۱۱۳ - ۱۱۴ و مراجعه شود به كنز العمال ۱۱ / ۶۱۰ ، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۲۹۱ .

وفي روايات أخرى : ... فإن وصيي ووارثي ، يقضي ديني ، وينجز موعودي [موعدي] علي بن أبي طالب .^١

[٩٥٠ / ٧] عن أنس ، قال : ... فلما نزلت ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ [النصر (١١٠): ١] وعلمنا أن رسول الله ﷺ نعت إليه نفسه قلنا لسلمان : سل رسول الله ﷺ : من نسند إليه أمورنا، ويكون مفزعنا ، ومن أحب الناس إليه ، فلقبه فسأله فأعرض عنه، ثم سأله فأعرض عنه ، فخشي سلمان أن يكون رسول الله ﷺ قد مقتته ووجد عليه، فلما كان بعد لقيه ، قال : «يا سلمان ، يا أبا عبد الله ، ألا أحدثك عما كنت سألتني» ؟ فقال : يا رسول الله ، إني خشيت أن تكون قد مقتني ووجدت عليّ ! قال : «كلا يا سلمان ، إن أخي، ووزيري ، وخليفتي في أهل بيتي ، وخير من تركت بعدي، يقضي ديني، وينجز موعدي علي بن أبي طالب» .^٢

[٩٥١ / ٨] عن سلمان الفارسي : أنه سأل رسول الله ﷺ وقال : يا رسول الله ، إنه ليس من نبي إلا وله وصي وسبطان. فمن وصيك وسبطاك ؟ فسكت رسول الله ﷺ لم يرجع شيئا ، فانصرف سلمان يقول : يا ويله ! يا ويله ! كلما لقيه ناس من المسلمين قالوا: مالك سلمان الخير ؟ فيقول : سألت رسول الله ﷺ عن شيء فلم يرد عليّ فخفت أن يكون من غضب . فلما صلى رسول الله ﷺ الظهر قال : «أدن يا سلمان»، فجعل يدنو ويقول : أعوذ بالله من غضبه وغضب رسوله ، فقال : « سألتني عن شيء لم يأتي فيه أمر ، وقد أتاني أن الله قد بعث أربعة آلاف نبي ، وكان [لهم] أربعة آلاف وصي ، وثمانية آلاف سبط ، فوالذي نفسي بيده لأنا خير النبيين ، وإن وصيي لخير الوصيين ، وسبطاي خير الأسباط» .^٣

١ . مراجعه شود به فضائل اميرالمؤمنينؑ لابن حنبل ٢٢٥ شماره ١٧٤ ، الرياض النضرة ١٣٨/٣ ، جواهرالمطالب ١٠٧/١ ، ينابيع المودة ٢٣٥/١ و ١٦٣/٢ ، ٢٣١ ، شواهدالتنزيل ٩٨/١ - ٩٩ ، ٤٨٨ -

٤٨٩ ، واعتبار آن را بنگريد در أسانيد فضائل أمير المؤمنينؑ للشيخ بالحلي ٢ / ٢٠٩ .

٢ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٥٦ - ٥٨ .

٣ . سيرة ابن إسحاق (السير والمغازي) ٢ / ١٠٥ ، العسل المصفى من تهذيب زين الفتى ٢ / ٣٩٢ .

[٩٥٢ / ٩] عن ابن عباس : أن رسول الله (ص) اعتمر وكان بينه وبين أهل مكة عهد أن لا يخرج أحداً من أهله، فلما قضى رسول الله (ص) عمرته خرج من مكة ومرّ رسول الله (ص) بابنة حمزة بن عبد المطلب فقالت : يا رسول الله، إلى من تدعني ؟ فلم يلتفت للعهد الذي بينه وبين أهل مكة ، ومرّ بها زيد بن حارثة فقالت : إلى من تدعني ؟ فلم يلتفت إليها، ومرّ بها جعفر فناشدته فلم يلتفت إليها، ثم مرّ بها علي بن أبي طالب (ع) فقالت: يا أبا حسن إلى من تدعني ؟ فأخذها علي (ع) فألقاها خلف فاطمة (ع) فلما نزلوا أدنى منزل أتى زيد علياً (ع) فقال : أنا أولى بها منك ، أنا مولى نبي الله (ص) ، قال علي (ع) : أنا أولى بها منك ، قال جعفر : أنا أولى بها ، خالتها عندي أسماء بنت عميس الخثعمية ، فلما علت أصواتهم بعث إليهم رسول الله (ص) فلما أتوه قال : «أما أنت يا جعفر فأنت تشبه خلقي وخلقي ، وأما أنت يا علي ، فأنا منك وأنت وصيّي، وأما زيد فمولاي ومولاكم ، فادفع الجارية إلى خالتها، وهي أولى بها»^١.

[٩٥٣ / ١٠] قال النبي (ص) :... فإن جبرئيل أتاني من الله تعالى يأمر [بأمر وأمر] أن أوصي به علياً من بعدي ... إن الله عزّ وجلّ اختار من كل أمة نبياً ، واختار لكل نبي وصياً ، فأنا نبي هذه الأمة ، وعلي وصي في عترتي وأهل بيتي وأمتي من بعدي^٢.

[٩٥٤ / ١١] عن ابن عباس ، قال : كنت جالسا مع فتية من بني هاشم عند النبي (ص) إذ انقضّ كوكب فقال النبي (ص) : «من انقضّ هذا النجم في منزله فهو الوصي من بعدي» فقام فتية من بني هاشم فنظروا فإذا الكوكب قد انقضّ في منزل علي (ع) ، قالوا يا رسول الله : قد غويت في حبّ علي ! فأنزل الله تعالى : «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ...» [النجم (٥٣) : ١-٧].^٣

این روایت به گونه ای دیگر نیز نقل شده است :

١ . مسند أبي يعلى ٤ / ٣٤٤ - ٣٤٥ .

٢ . المناقب للخوارزمي ١٤٦ - ١٤٧ ، فرائد السمطين ١ / ٢٧٠ ، ينابيع المودة ١ / ٢٣٥ .

٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٩٢ ، شواهد التنزيل ٢ / ٢٧٨ ، كفاية الطالب ٢٦١ .

[١٢ / ٩٥٥] قال عبد الله بن عباس : بينا أنا عند النبي ؑ في مسجده بعد العشاء الآخرة ، وعنده جماعة من أصحابه إذا انقض نجم فقال : من انقض هذا النجم في حجرته فهو الوصي من بعدي ، فوثبت الجماعة ، فإذا النجم قد انقض في حجرة علي ؑ ، فقالوا : لقد ضل محمد في حب علي ! فأنزل الله ﴿ وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴾ [النجم (٥٣) : ١ - ٢].^١

[١٣ / ٩٥٦] عن أنس ، قال : أهدي لرسول الله ﷺ بساطاً ... فقال لي : «يا أنس ابسطه» فبسطته ثم قال : «ادع العشرة» فدعوتهم ، فلما دخلوا أمرهم بالجلوس على البساط ثم دعا علياً ؑ فواجه طويلاً ، ثم رجع علي ؑ فجلس على البساط ، ثم قال : يا ريح احملينا ! فحملتنا الريح ، قال : فإذا البساط يدف بنا دفاً ثم قال : يا ريح ضعينا ، ثم قال : تدررون في أي مكان أنتم ؟ قلنا : لا ، قال : هذا موضع أصحاب الكهف والرقيم ، قوموا فسلموا على إخوانكم ، قال : فقمنا رجلاً رجلاً فسلمنا عليهم ، فلم يردوا علينا ، فقام علي بن أبي طالب ؑ فقال : السلام عليكم معاشر الصديقين والشهداء ، قال : فقالوا : عليك السلام ورحمة الله وبركاته ، قال : فقلت : ما بالهم ردوا عليك ولم يردوا علينا ؟ فقال لهم علي ؑ : ما بالكم لم تردوا على إخواني ؟ فقالوا : إنا معاشر الصديقين والشهداء لا نكلّم بعد الموت إلا نبياً أو وصياً ، قال : يا ريح احملينا فحملتنا تدف بنا دفاً ثم قال : يا ريح ضعينا فوضعهم فإذا نحن بالحرّة ، قال : فقال علي ؑ : ندرك النبي ﷺ في آخر ركعة ، فطوينا وأتينا وإذا النبي ﷺ يقرأ في آخر ركعة : ﴿ أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ﴾^٢.

[١٤ / ٩٥٧] عن ياسر الخادم ، عن علي الرضا ، عن أبيه ، عن آبائه ؑ ، عن رسول الله ﷺ قال : «يا علي ، أنت حجة الله ، وأنت باب الله ، وأنت الطريق إلى الله ، وأنت النبا العظيم ، وأنت الصراط المستقيم ، وأنت المثل الاعلى ، وأنت إمام

١ . شواهد التنزيل ٢ / ٢٨٠ .

٢ . مناقب علي بن أبي طالب ؑ لابن المغازلي ١٩٢ - ١٩٤ ، ينابيع المودة ١ / ٢٢٧ .

المسلمين، وأمير المؤمنين ، وخير الوصيين ، وسيد الصديقين . يا علي ، أنت الفاروق الأعظم ، وأنت الصديق الأكبر ، وإن حزبك حزبي وحزبي حزب الله ، وإن حزب أعدائك حزب الشيطان»^١.

[١٥ / ٩٥٨] قال رسول الله ﷺ : يا علي ، أنت أخي ووارثي ووصيي^٢.

[١٦ / ٩٥٩] وقال ﷺ : ... وهذا علي وصيي ، وقاضي عداتي ، والذائد عن

حوضي المنافقين^٣.

[١٧ / ٩٦٠] عن أبي سعيد الخدري قال : سمعت النبي ﷺ يقول : لما أن كانت ليلة أسرى بي جبرئيل أدخلني الجنة ، فأتاني بسفرجلة من سفرجلها ، ففككتها - أو قال: فكسرتها - فخرجت منها حوراء فقالت : السلام عليك يا أحمد ، السلام عليك يا محمّد ، السلام عليك يا رسول الله . فقلت : من أنت ؟ فقالت : أنا الراضية المرضية ، خلقتني الله من ثلاثة أنواع : أعلاي من المسك الأذفر ، ووسطي من العنبر الأشهب ، وأسفلي من الكافور الأبيض ، عُجنتُ بماء الحيوان ، فقال لي صاحب العرش : «كوني» فكنت ؛ خلقتني الجبار لأخيك ووصيك علي بن أبي طالب^٤.

[١٨ / ٩٦١] عن ابن عمر ، قال : بينما رسول الله ﷺ جالس ذات يوم بسبطحاء مكة إذ هبط عليه جبرئيل الروح الأمين فقال : يا محمّد ، إنّ ربّ العرش يقرأ عليك السلام ويقول لك : «لما أخذ ميثاق النبيّين أخذ ميثاقك في صلب آدم ، فجعلك سيّد الأنبياء ، وجعل وصيك سيّد الأوصياء علي بن أبي طالب»^٥.

[١٩ / ٩٦٢] قال رسول الله ﷺ : ما مرت ليلة أسري بي بشيء من ملكوت

١ . ينابيع المودة ٣ / ٤٠٢ .

٢ . ينابيع المودة ١ / ٣٧٠ .

٣ . ينابيع المودة ١ / ٢٤٢ .

٤ . العسل المصنّى من تهذيب زين الفتى ٢ / ١٧١ .

٥ . العسل المصنّى من تهذيب زين الفتى ١ / ١٣٢ .

فضيلت ٣٨ / على ؑ تنها وصى پیامبر ؑ / ١٥٠٣

السماء وعلى شيء من ملكوت الحجب فوقها إلا وجدتها مشحونة بكرام ملائكة الله تعالى يناجونني: «هنيئاً لك يا محمد ، إنك أفضل النبيين ، وعلياً أفضل الوصيين»^١.

[٢٠ / ٩٦٣] وقال علي ؑ - خطاباً لجمع من الصحابة في خلافة عثمان - :
أَشُدُّكُمْ اللهُ ، أتعلمون أن رسول الله ﷺ قام خطيباً - لم يخطب بعد ذلك - فقال :
«يا أيها الناس ، إنني تارك فيكم الثقلين : كتاب الله وعترتي أهل بيتي ، فتمسكوا بهما
لن تضلوا ، فإن اللطيف الخبير أخبرني وعهد إليّ أنّهما لن يتفرقا حتى يردا عليّ
الحوض» فقام عمر بن الخطاب شبه المغضب فقال : يا رسول الله ، أكل أهل بيتك ؟
قال : « لا ، ولكن أوصيائي منهم ، أولهم أخي ، ووزيري ، ووارثي ، وخليفتي في
أمّتي ، ووليّ كلّ مؤمن بعدي ، هو أولهم ، ثمّ ابني الحسن ، ثمّ ابني الحسين ، ثمّ تسعة
من ولد الحسين واحد بعد واحد حتى يردوا عليّ الحوض ، هم شهداء الله في أرضه ،
وحجّته على خلقه وخزّان علمه ، ومعادن حكمته . من أطاعهم أطاع الله ومن عصاهم
عصى الله» ؟ فقالوا كلّهم : نشهد أن رسول الله ﷺ قال ذلك .^٢

[٢١ / ٩٦٤] قال رسول الله ﷺ : ... وهو أوّل من آمن بي وصدّقني ، وأوّل من
وحدّ الله معي ؛ وإنّي سألت ذلك ربّي عزّ وجلّ فأعطانيه ، فهو سيّد الأوصياء .^٣

[٢٢ / ٩٦٥] وقال : من أحبّ أن يمسي في رحمة الله ، ويصبح في رحمة الله ،
فلا يدخلنّ قلبه شكٌّ بأنّ ذريّتي أفضل الذريّات ، ووصيّي أفضل الأوصياء .^٤

[٢٣ / ٩٦٦] قال عتبة [عقبة] بن عامر : بايعنا رسول الله ﷺ على قول أن لا إله إلاّ
الله وحده لا شريك له ، وأنّ محمّداً نبيّه ، وعلياً وصيّه ؛ فأبي من الثلاثة تركناه كفرنا .^٥

١ . مقتل الحسين ؑ للخوارزمي ٩٦ / ١ .

٢ . فرائد السمطين ٣١٧ / ١ .

٣ . ينابيع المودّة ١٩٧ / ١ .

٤ . ينابيع المودّة ٢٦٧ / ٢ به نقل از مودّة القربى ، المودّة الثانية عن خالد بن معدان .

٥ . ينابيع المودّة ٢٨٠ / ٢ به نقل از مودّة القربى ، المودّة الرابعة .

[٢٤ / ٩٦٧] عن أبي ذر الغفاري ، قال : قال رسول الله ﷺ : أنا خاتم الأنبياء وأنت يا علي ، خاتم الأوصياء [إلى يوم الدين] .^١

[٢٥ / ٩٦٨] وقال ﷺ : أتاني جبرئيل وقد نشر جناحيه ، فإذا فيها مكتوب علي أحدهما : لا إله إلا الله ، محمد النبي ؛ وعلى الآخر : لا إله إلا الله ، علي الوصي .^٢

[٢٦ / ٩٦٩] عن أنس ، قال : قال رسول الله ﷺ : إذا كان يوم القيامة يؤتى بمنبر طوله ثلاثون ميلاً ، ثم ينادي منادٍ من بطنان العرش : أين محمد حبيب الله ؟ فأجيب ، فيقال لي : ارق ، فرقيت فأكون في أعلاه ؛ ثم ينادي الثانية : أين وصيه علي بن أبي طالب ؟ [فيجيب] فيقال : ارق ، فرقي فيقف دوني ، فيعلم جميع الخلق أن محمداً سيّد المرسلين وأن علياً سيّد الوصيين .^٣

[٢٧ / ٩٧٠] عن علي عليه السلام : قال رسول الله ﷺ : إن الله تعالى جعل لكل نبي وصياً ، جعل شيئاً وصي آدم ، ويوشع وصي موسى ، وشمعون وصي عيسى ، وعلياً وصي ، ووصي خير الأوصياء في البدأ ، وأنا الداعي وهو المضيء .^٤

[٢٨ / ٩٧١] عن علي عليه السلام ، قال : خرجت مع رسول الله ﷺ ذات يوم نمشي في طرقات المدينة ، إذ مررنا بنخيل من نخيلها ، فصاحت نخلة بأخرى : هذا النبي المصطفى وعلي المرتضى .

ثم جناهما ، فصاحت ثانية بثالثة : هذا موسى وأخوه هارون .

ثم جناهما ، فصاحت رابعة بخامسة : هذا نوح وإبراهيم .

ثم جناهما ، فصاحت سادسة بسابعة : هذا محمد سيّد النبيين وهذا علي سيّد

١. فرائد السمطين ١ / ١٤٧ ، ينابيع المودة ٢ / ٧٣ .

٢. المناقب للخوارزمي ١٤٨ ، مقتل الحسين عليه السلام للخوارزمي ١ / ٣٨ .

٣. فضائل الثقلين من كتاب توضيح الدلائل للإيجي ٣٤٦ .

٤. ينابيع المودة ٢ / ٢٨٠ .

فضيلت ٣٨ / على تنها وصى پیامبر ﷺ / ١٥٠٥

الوصيين . فتبسم النبي ﷺ ثم قال : « يا علي ، إنما سمي نخل المدينة : صيحاناً لأنه صاح بفضلتي وفصلك »^١ .

[٩٧٢ / ٢٩] عن جابر بن عبد الله الأنصاري ، قال : كنت يوماً مع النبي ﷺ في بعض حيطان المدينة ويد عليّ ﷺ في يده ؛ فمرّ بنخل فصاح النخل : هذا محمد سيّد الأنبياء ، وهذا عليّ سيّد الأوصياء أبو الأئمة الطاهرين .

ثم مررنا بنخل فصاح النخل : هذا محمد رسول الله ﷺ وهذا علي سيف الله . فالتفت النبي ﷺ إلى عليّ ﷺ فقال : « يا علي ، سمّه : الصيحاني » .
قال : فسمي من ذلك اليوم بـ : الصيحاني^٢ .

[٩٧٣ / ٣٠] عن سلمان : أن النبي ﷺ قال لعليّ ﷺ : يا علي ، تختم باليمين تكن من المقرين ... بالعقيق الأحمر ؛ فإنه جبل أقرّ لله بالوحدانية ، ولي بالنبوة ، ولك بالوصية ولولده بالإمامة ، ولمحببك بالجنة ولشيعة ولدك بالفردوس^٣ .

[٩٧٤ / ٣١] دخل الأعمش على المنصور ... ثم قال : حدّثني الصادق ، قال : حدّثني الباقر ، قال : حدّثني السّجّاد ، قال : حدّثني الشهيد ، قال : حدّثني التقيّ ، وهو الوصيّ أمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب ﷺ ، قال : حدّثني النبي ﷺ ، قال : « أتاني جبريل ﷺ فقال : تختموا بالعقيق فإنه أوّل حجر شهد لله بالوحدانية ، ولي بالنبوة ولعليّ بالوصية ، ولولده بالإمامة ، ولشيعة بالجنة »^٤ .

[٩٧٥ / ٣٢] عن سعيد بن جبير ، قال : خطبنا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه ﷺ على منبر الكوفة بعد رجوعه من محاربة الخوارج وصعد المنبر ،

١ . المناقب للخوارزمي ٣١٢ - ٣١٣ ، كفاية الطالب ٢٥٥ .

٢ . نظم درر السمطين ١٢٤ - ١٢٥ ، ينابيع المودة ١ / ٤٠٩ ، فرائد السمطين ١ / ١٣٧ - ١٣٨ .

٣ . المناقب للخوارزمي ٣٢٦ .

٤ . مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ٢٢٧ - ٢٢٨ .

فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال : « أيها الناس ، أنا أول المؤمنين ، وأنا أول الصديقين ، وأنا الصديق الأكبر ، ووصي خير البشر ، وابن عمه ، وقاضي دينه »^١.

[٩٧٦ / ٣٣] قال علي عليه السلام : معاشر الناس أنا أخو رسول الله صلى الله عليه وآله ووصيه ، ووارث علمه ، خصني وحباني بوصيته ، واختارني من بينهم ، وزوجني ابنته بعدما خطبها عدّة فلم يزوجهم ، وإنما زوجنيها بأمر ربّه تعالى ، فوهب لي منها ذرية طيبة ، فمن أُعطي مثل ما أُعطيْتُ؟!^٢

[٩٧٧ / ٣٤] قال علي عليه السلام : [أقولنّ قولاً لم يقله أحد قبلي ولا يقوله بعدي إلاّ كذّاب ،] أُعطيْتُ ثلاثاً لم يعطها أحد قبلي : ورثت نبيّ الرحمة ، وزوجت خير نساء هذه الأُمّة ، وأنا خير الوصيين^٣.

[٩٧٨ / ٣٥] في خبر الراهب ونزوله من صومعته إلى علي عليه السلام في مسيره إلى صفين : وأقبل إلى علي عليه السلام فأسلم على يديه . . ثم قال : يا أمير المؤمنين إن عندنا كتابا توارثنا عن آبائنا . . . عيسى بن مريم عليه السلام كتبه . . . فقرأه الراهب على علي عليه السلام فإذا فيه : بسم الله ، إنه باعث في الأميين رسولاً منهم . . . فإذا توفاه الله اختلفت أمته من بعده . . . فيمّر رجل من أمته بشاطئ هذا النهر يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر ويقضي بالحق . . . ومن أدرك ذلك العبد الصالح فلينصره فإنه وصي خاتم الأنبياء ، والقتل معه شهادة . . . ثم أقبل هذا الراهب على علي عليه السلام فقال : يا أمير المؤمنين إنني صاحبك لا أفارقك . . . حتى صار إلى صفين فقاتل فقتل^٤.

١. العسل المصنّف من تهذيب زين الفتى ٢ / ٤٢٣ .

٢. المناقب للخوارزمي ٢٢٢ .

٣. العسل المصنّف من تهذيب زين الفتى ٢ / ٣٩٠ ، فرائد السمطين ١ / ٣١١ .

٤. الفتوح لأحمد بن أعثم الكوفي ٢ / ٥٥٦ - ٥٥٧ در برخی از منابع عبارت : «فإنه وصي خاتم الأنبياء صلى الله عليه وآله» حذف شده است ، رجوع شود به البداية والنهاية ٧ / ٢٨٣ ، ينابيع المودة ٣ / ٤٠٧ ، المناقب للخوارزمي ٢٤٣ ، وقعة صفين ١٤٧ ، شرح ابن أبي الحديد ٣ / ٢٠٥ - ٢٠٦ ، المعيار والموازنة ١٣٤ - ١٣٥ . قال القندوزي : ورواه أيضاً إبراهيم بن ديزيل الهمداني في كتاب صفين .

[٣٦ / ٩٧٩] عن أنس، قال: أقبل يهودي بعد وفاة النبي ﷺ حتى دخل المسجد، فقال: أين وصي محمد؟ ... فقال علي: « وما تقول يا يهودي؟ » فقال: أسألك عن أشياء لا يعلمها إلا نبي أو وصي نبي. فقال له: « قل يا يهودي ». فردّ اليهودي المسائل ... فقال اليهودي: أشهد أن لا إله إلا الله، وأنّ محمداً رسول الله، وأشهد أنّك وصي رسول الله. وقال المسلمون لعلي بن أبي طالب [ؑ]: يا مفرّج الكرب^١.

[٣٧ / ٩٨٠] قال رسول الله ﷺ: «أنا دعوة أبي إبراهيم»، قلنا: يا رسول الله، وكيف صرّت دعوة أبيك إبراهيم؟ قال: «أوحى الله عزّ وجلّ إلى إبراهيم: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾، فاستخفّ إبراهيم الفرح قال: يا ربّ! ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ [البقرة (٢): ١٢٤] أئمة مثلي؟! فأوحى الله إليه أن يا إبراهيم اني لا أعطيك عهداً لا أفي لك به، قال: يا ربّ ما العهد الذي لا تفي لي به. قال: لا أعطيك لظالم من ذرّيتك. قال إبراهيم عندها: ﴿أَجْنِبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ * رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّنَا كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [إبراهيم (١٤): ٣٦]، قال النبي ﷺ: فَانْتَهتِ الدَّعْوَةُ إِلَيَّ وَإِلَى عَلِيِّ، لَمْ يَسْجُدْ أَحَدٌ مِّنَّا لِحَصْنِمْ قَطُّ، فَاتَّخَذَنِي اللَّهُ نَبِيًّا، وَاتَّخَذَ عَلِيًّا وَصِيًّا^٢.

[٣٨ / ٩٨١] عن سعيد بن كوز، قال: كنت مع مولاي يوم الجمل، فأقبل فارس فقال: يا أم المؤمنين، فقالت عائشة: سلوه من هو؟ قيل: من أنت؟ قال: أنا عمار بن ياسر، قالت: قولوا له: ما تريد؟ قال: أنشدك بالله الذي أنزل الكتاب على رسول الله ﷺ في بيتك أتعلمين أن رسول الله ﷺ جعل علياً وصياً على أهله وفي أهله؟ قالت: اللهم نعم، قال: فمالك؟! قالت: أطلب بدم عثمان أمير المؤمنين، قال: فتكلم،^٣

١. العسل المصنّف من تهذيب زين الفتى ١ / ١٧٢ - ١٧٣.

٢. مناقب علي بن أبي طالب ؑ لابن المغازلي ٢٢٤.

٣. راوى نحواسته يا نتوانسته مطالبى راكه عمار گفته نقل كند، تفصيل سخنان او در دفتر ←

ثم جاء فوارس أربعة ، فهتف بهم رجل منهم، قال: تقول عائشة: ابن أبي طالب ورب الكعبة ، سلوه ما يريد ، قالوا : من أنت؟ قال : أنا علي بن أبي طالب ، قالت : سلوه ما يريد ، قالوا : ما تريد؟ قال : أشدك بالله الذي أنزل الكتاب على رسول الله (ص) في بيتك أتعلمين أن رسول الله (ص) جعلني وصياً على أهله وفي أهله؟ قالت : اللهم نعم ، قال : فما لك؟! قالت : أطلب بدم أمير المؤمنين عثمان ، قال: أريني قتلة عثمان .

ثم انصرف ، والتحم القتال .^۱

[۳۹ / ۹۸۲] حدّثنا أسلم^۲ قال : حدّثني محمد بن عبد الله بن سعيد وغيره ، قال: حدّثنا معلى بن عبد الرحمن، قال : حدّثنا شريك، عن جابر، عن عطاء ، قال : سألت جابر بن عبد الله : ما كانت منزلة علي بن أبي طالب رضوان الله عليه [ص] فيكم؟ قال : منزلة الوصي ، كان رسول الله (ص) إذا شوور واستؤمر.^۳

* و در روایت شماره ۱۷ گذشت : ... فهو باب علمي ووصيي .

* و در روایت شماره ۴۲ : يا فاطمة ، ونحن أهل بيت قد أعطانا الله سبع خصال لم يعط أحد قبلنا ولا يعطى أحد بعدنا : أنا خاتم النبيين ، وأكرم النبيين على الله ، وأحبّ المخلوقين إلى الله عزّ وجلّ ، وأنا أبوك ، ووصيي خير الأوصياء وأحبّهم إلى الله .

* و در روایت شماره ۵۳ : ... وخاتم الوصيين .

→ سوم ، صفحه ۱۱۵۳ - ۱۱۵۴ به نقل از مروج الذهب ۲ / ۳۶۱ - ۳۶۲ گذشت .
 ۱ . مجمع الزوائد ۷ / ۲۳۷ - ۲۳۸ ، قال الهيثمي : رواه الطبراني ، وسعيد بن كوز وأسباط بن عمرو الراوي عنه لم أعرفهما ، وبقيّة رجاله ثقات .
 ۲ . الملقب بـ : بحشل (المتوفى ۲۹۲) ، قال الذهبي : هو الحافظ الصدوق ، محدّث واسط ، وصاحب تاريخها ، أبو الحسن أسلم بن سهل بن سلم بن زياد بن حبيب الواسطي الرزاز . قال خميس الحافظ : ... وهو ثقة ، ثبت ، امام ، يصلح للصحيح . (تذكرة الحفاظ ۲ / ۶۶۴)
 ۳ . تاريخ واسط لأسلم بن سهل الرزاز الواسطي ۱ / ۱۵۳ .
 نگارنده گوید : به نظر می رسد جمله اخير سقط و افتادگی داشته یا تصحيف شده باشد.

فضيلت ٣٨ / علي ؑ تنها وصى پیامبر ﷺ / ١٥٠٩

* و در روایت شماره ٧١: ... وإني أوصيت إلى علي ، وهو أفضل من أتركه من بعدي .

* و در روایت شماره ٢٣٥: يا علي ، أنت أخي ، وصفيي، ووصيي

* و در روایت شماره ٢٥١: وعلي بن أبي طالب وصيي أفضل الأوصياء .

* و در روایت شماره ٣٠٢: في احتجاج سيد الشهداء ؑ: ألسنت ابن بنت نبيكم وابن وصيّه؟!

* و در روایت شماره ٣٤٣: في كتاب محمد بن أبي بكر إلى معاوية : ... تعدلُ نفسك بعليّ [ؑ] وهو وارث رسول الله ﷺ ووصيّه وأبو ولده؟!

* و در روایت شماره ٣٧٧: فَأَيُّكُمْ يُؤَاوِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ ؟

إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا .

* و در روایت شماره ٣٧٨: وَمَنْ يُوَاخِنِي [منكم] وَيُوَاوِرُنِي وَيَكُونُ وَلِيِّي وَوَصِيِّي بَعْدِي ، وَخَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَيَقْضِي دِينِي ؟ فَسَكَتَ الْقَوْمُ، وَأَعَادَ ذَلِكَ ثَلَاثًا، كُلَّ ذَلِكَ يَسَكَتُ الْقَوْمُ، وَيَقُولُ عَلِيٌّ [ؑ]: أَنَا فَقَالَ : أَنْتَ .

* و در روایت شماره ٣٨٠: يا بني عبد المطلب كونوا في الإسلام رؤوساً ولا تكونوا أذناباً ، فمن منكم يبإيعني على أن يكون أخي ووزيري ووصيي وقاضي ديني ومنجز عداتي ؟

* و در روایت شماره ٣٨١: يا بني عبدالمطلب ! إنه لم يبعث الله نبياً إلا جعل له من أهله أخصاً ووزيراً ووصياً وخليفة في أهله ، فمن يقوم منكم يبإيعني على أن يكون أخي ووزيري ووصيي وخليفتي في أهلي .

* و در روایت شماره ٣٨٦: أَيُّكُمْ يَقْضِي دِينِي وَيَكُونُ خَلِيفَتِي وَوَصِيِّي مِنْ بَعْدِي ؟ ... قَالَ ﷺ : أَنْتَ يَا عَلِي ، أَنْتَ يَا عَلِي .

* و در روایت شماره ٤٥١ : قال الله تعالى : اخترت لك علياً فاتخذته خليفة ووصياً .

* و در روایت شماره ٦٢٤ : لك في هذا المسجد مالي وعليك فيه ما عليّ ، وأنت وارثي ووصيّي ، تُقضي ديني وتُجزّ عِداتي .

* و در پاورقی بعد از روایت شماره ٦٥٨ : خطبنا الحسن بن علي بن أبي طالب [رضي الله عنه] ، فحمد الله وأثنى عليه ، وذكر [أن] أمير المؤمنين علياً [رضي الله عنه] خاتم الأوصياء ، ووصي [خاتم] الأنبياء ، وأمين الصديقين والشهداء .

* و در روایت شماره ١٠٣٩ خواهد آمد : فينادى منادٍ من بطنان العرش : ... هذا علي بن أبي طالب ، وصي رسول رب العالمين ، وأمير المؤمنين ، وقائد الغر المحجلين في جنات النعيم» .

* و در روایت شماره ١٠٤٤ : واختار لي وصياً ، واخترت ابن عمّي وصيّي .
* و در روایت شماره ١٠٤٩ : لم يبعث الله نبياً إلا جعل له من أهله أخاً ووزيراً ووصياً وخليفة في أهله ، فمن يقوم منكم يبايعني على أن يكون أخي ووزير وصي وخليفتي في أهلي .

* و در روایت شماره ١١٥٤ : در اشعار منسوب به امام شافعی آمده است :
وصيُّ المصطفى حقاً إمامُ الانس والجنتّة

* و در روایت شماره ١٣٢٥ : عليٌّ وذريته يختمون الأوصياء إلى يوم الدين .

* و در روایت شماره ١٣٧٨ : إن خلفائي وأوصيائي وحجج الله على الخلق بعدي اثنا عشر ، أولهم أخي وآخرهم ولدي .

* و در روایت شماره ١٤٠١ : يا فاطمة إن الله عزّ وجلّ أطلع إلى الأرض اطلاعة فاختار منها أباك فبعثه نبياً ، ثمّ أطلع إليها ثانية فاختار منها بعلك فأوحى إليّ فأنكحته واتخذته وصياً .

فضیلت ۳۸ / علیؑ تنها وصی پیامبرﷺ / ۱۵۱۱

* و در روایت شماره ۱۴۲۱: هذا وصی، وموضع سرّی، وخیر من أترك بعدی.

* و در روایت شماره ۱۵۶۲: من سرّه [من أراد] أن یجوز علی الصراط كالریح العاصف، ویلج الجنة بغير حساب فلیتول ولیّی ووصیّی وصاحبی وخیفّتی علی أهلی علی بن أبی طالب.

* روایات فراوان بالالتزام دلالت بر وصایت علیؑ دارد، مانند روایت فضیلت ۳۷: اسرار نهانی و هم‌چنین شواهد تبادل اسرار نهانی، روایات تجهیز، روایات فضیلت ۳۹ و شواهدش: «علیؑ پرداخت کننده دیون پیامبرﷺ».

* ابن ابی‌الحدید اشعاری فراوان در وصیت آن حضرت نقل کرده و گفته: اشعاری که در آن تعبیر «وصی» برای علیؑ بکار رفته بسیار فراوان است^۱ گرچه او وصیت را به معنای خلافت نمی‌داند ولی می‌گوید: با تأمل و دقت معلوم می‌شود که این جایگاه به مراتب از خلافت شرافتش بیشتر است!^۲

۱. والاشعار التي تتضمن هذه اللفظة كثير [ة] جداً. (شرح ابن ابی‌الحدید ۱ / ۱۵۰)
۲. أما الوصية فلا ريب عندنا أن علیاًؑ كان وصی رسول الله ﷺ، وإن خالف في ذلك من هو منسوب عندنا إلى العناد، ولسنا نعني بالوصية النص والخلافة، ولكن أموراً أخرى لعلها - إذا لمحت - أشرف وأجل. (شرح ابن ابی‌الحدید ۱ / ۱۳۹ - ۱۴۰)

تجهیز پیامبر (ص)

از جمله شواهد وصیت، روایاتی است که دلالت دارد تجهیز - یعنی غسل و کفن و دفن - پیامبر (ص) بنا بر وصیت آن حضرت، توسط امیرمؤمنان (ع) انجام شد.

□ [۹۸۳ / ۴۰] در روایتی - که هیثمی حکم به اعتبار آن کرده - آمده است:

فقلنا : یا رسول الله ، فمن یغسلک إذا ؟ قال : «رجال أهل بیتی الأذنی فالأذنی ... ولیبدأ بالصلاة علیّ رجال أهل بیتی ثم أنتم بعد» ... قلنا : یا رسول الله ، فمن یدخلک قبرک منّا ؟ قال : «رجال أهل بیتی مع ملائکة کثیرة یرونکم من حیث لا ترونهم» .

از پیامبر (ص) پرسیدیم : چه کسی شما را غسل می دهد ؟ فرمود : کسانی از مردان خاندانم که به من نزدیک ترند ... پس از آن نیز اول آنها بر من نماز بگزارند سپس شما ...» .

پرسیدند : چه کسی شما را در قبر گذاشته و به خاک می سپارد؟ فرمود : مردان خاندانم با فرشتگان فراوان که شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید^۱.

گرچه در این روایت لفظ «رجال أهل بیتی» نقل شده ولی در روایات دیگر - چه در روایات وصیت پیامبر (ص) و چه در بیان گزارش های حاکی از واقعه تجهیز آن حضرت - به نام مبارک امیرمؤمنان (ع) تصریح شده است .

در این زمینه روایات فراوان نقل شده است ، مانند روایات ذیل :

[۹۸۴ / ۴۱] أوصی النبی (ص) علیاً (ع) أن یغسله ، فقال علی (ع) : یا رسول الله ، أخی أن لا أطیق ذلك . قال : «إنک ستعان» .

۱ . قال الهیثمی : رجاله رجال الصحیح غیر محمد بن إسماعیل بن سمرة الأحمسی ، وهو ثقة . (مجمع الزوائد ۲۵/۹)

فضيلت ٣٨ / علي ؑ تنها وصى پیامبر ؑ / ١٥١٣

فقال علي ؑ: فوالله ما أردت أن أقلب من رسول الله ؑ عضواً إلا قلب لي.^١
[٩٨٥ / ٤٢] قال ابن حجر: قال علي ؑ: أوصى النبي ؑ ألا يغسله أحد
غيري.^٢

[٩٨٦ / ٤٣] وقال ابن سعد: أخبرنا عبد الصمد بن النعمان البزاز، قال: أخبرنا
كيسان أبو عمر القصار، عن مولاة يزيد بن بلال، قال: قال علي ؑ: أوصى
النبي ؑ ألا يغسله أحد غيري؛ فإنه لا يرى أحد عورتي إلا طمست عيناه.
قال علي ؑ: فكان الفضل وأسامة يناولاني الماء من وراء الستر - وهما معصوبا
العين - فما تناولت عضواً إلا كأنما يقلبه معي ثلاثون رجلاً حتى فرغت من غسله.^٣

[٩٨٧ / ٤٤] عن أبي سعيد الخدري وأنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ:
يا علي أنت تبيّن لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدي، يا علي، أنت تغسل جثتي، وتؤدّي
ديني، وتواريني في حفرتي، وتفي بذمتي، وأنت صاحب لوائي في الدنيا وفي
الآخرة.^٤

[٩٨٨ / ٤٥] عن أنس بن مالك، قال: قال رسول الله ﷺ لعلي ؑ: «أنت
تغسلني، وتواريني في لحدي، وتبيّن لهم بعدي».^٥

١. تاريخ مدينة دمشق ١٢٩/١٣، الرياض النضرة ١٣٩/٣، ذخائر العقبى ٧١، كنز العمال ٢٤٩/٧.
٢. تلخيص الحبير ١١٦/٥.
٣. الطبقات الكبرى لابن سعد ٢/٢٧٧ - ٢٧٨، و مراجعه شود به البداية والنهاية ٥/٢٨٢، إمتاع
الأسماع ٥٧٤/١٤، دلائل النبوة للبيهقي ٧/٢٤٤، السيرة النبوية لابن كثير ٤/٥٢٠، كفاية الطالب
الليب للسيوطي ٢/٢٧٦، سبل الهدى والرشاد ١٢/٣٢٢، حواشي الشرواني ٣/١٠٠، نيل
الأوطار للشوكاني ٤/٥٩.
٤. المناقب للخوارزمي ٣٢٩، و رجوع شود به كنز العمال ١١/٦١٢ وسبل الهدى والرشاد ١١/
٢٩٥.
٥. تاريخ مدينة دمشق ٣٨٧/٤٢.

شواهد تجهيز

در برخی از روایات لفظ وصیت یا امر به تجهیز نیست ولی وقوع آن به دست امیرالمؤمنین ﷺ گزارش شده است ، مانند روایات آینده :

[٩٨٩ / ٤٦] عن عبد الله بن الحارث بن نوفل : أن علياً [ﷺ] غسّل النبي ﷺ ، وعلى النبي ﷺ قميص ، وبهد علي [ﷺ] خرقة يتبع بها تحت القميص .^١

[٩٩٠ / ٤٧] عن جابر بن عبد الله الأنصاري : أن كعب الأحمار قام زمن عمر ، فقال - ونحن جلوس عند عمر - : ... فمن غسّله ... ؟ قال : سل علياً ، قال : فسأله ، فقال : كنت أغسّله ، وكان العباس جالسا ، وكان أسامة وشقران يختلفان إليّ بالماء .^٢

□ [٩٩١ / ٤٨] عن ابن عباس : أن النبي ﷺ لما ثقل وعنده عائشة وحفصة إذ دخل عليّ [ﷺ] فلما رآه النبي ﷺ رفع رأسه ثم قال : «ادن منّي اذن منّي» ، فأسنده إليه ، فلم يزل عنده حتى توفّي ، فلما قضى قام علي [ﷺ] وأغلق الباب ، وجاء العباس ومعه بنو عبد المطلب فقاموا على الباب ، فجعل علي [ﷺ] يقول : «بأبي أنت طبت حياً وطبت ميتاً» ، وسطعت ريح طيبة لم يجدوا مثلها ... قال علي [ﷺ] : أدخلوا عليّ الفضل بن العباس ، فقالت الأنصار : نشدناكم بالله ونصيبتنا من رسول الله ﷺ ، فأدخلوا رجلاً منهم يقال له : أوس بن حول ، يحمل جرة بإحدى يديه ، فسمعوا صوتا في البيت : لا تجردوا رسول الله ﷺ واغسلوه كما هو في قميصه ، فغسّله علي [ﷺ] ... من تحت القميص ، والفضل يمسك الثوب عنه ، والأنصاري ينقل الماء ، وعلى يد علي [ﷺ] خرقة يدخل يده تحت القميص .^٣

١. كنز العمال ٧ / ٢٥٢ .

٢. الطبقات الكبرى لابن سعد ٢ / ٢٦٣ ، كنز العمال ٧ / ٢٥٢ - ٢٥٣ .

٣. مراجعه شود به المعجم الكبير للطبراني ١ / ٢٣٠ ، المعجم الأوسط ٣ / ١٩٥ - ١٩٦ ، إمتاع الأسماع

فضیلت ۳۸ / علیؑ تنها وصی پیامبرؐ / ۱۵۱۵

[۹۹۲ / ۴۹] وفي رواية: ثم خلّوا بينه وبين أهل بيته فغسله علي بن أبي طالب [ع].^۱

[۹۹۳ / ۵۰] عن ابن عباس ، قال : قال رسول الله ﷺ : «أعطاني ربّي عزّ وجلّ في عليّ ﷺ خصالاً في الدنيا وخصالاً في الآخرة ، أعطاني به في الدنيا أنه صاحب لوائي عند كل شديدة وكراهية ، وأعطاني به في الدنيا أنه غامضي وغاسلي ودافني ، وأعطاني به في الدنيا أنه لن يرجع بعدي كافراً ، وأعطاني به في الآخرة أنه صاحب لواء الحمد ، يقدمني به ، وأعطاني به في الآخرة أنه متكأي في طول الجسر يوم القيامة ، وأعطاني به أنه عون لي على حمل مفاتيح الجنة» .^۲

* و در روایت شماره ۳۱۳ گذشت که : روی الحاکم عن ابن عباس ، قال : لعلي [ع] أربع خصال ليست لأحد [غيره] : وهو الذي غسله وأدخله قبره .
ابن عباس گفت : امیرالمؤمنینؑ را ویژگی هایی است که هیچ کس در آن با او مشترک نیست : او پیامبرؐ را غسل داد و به خاک سپرد .

* و در روایت شماره ۳۳۱ در ضمن ابیاتی در مدح امیرمؤمنانؑ گذشت :
وأقرب الناس عهداً بالنبی ومن جبریل عون له فی الغسل والکفن
* و در روایت شماره ۱۴۷۰ خواهد آمد : قال ﷺ - فی مناشدته یوم الشوری - :
نَشَدْتُكُمْ بِاللّٰهِ أَفِيكُمْ أَحَدٌ وَلِي غَمَضَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَعَ الْمَلَائِكَةِ غَيْرِي؟ قَالُوا: اللّٰهُمَّ لَا.

→ ۵۷۲/۱۴ ، قال الهيثمي : روی ابن ماجة بعضه ، رواه الطبراني في الأوسط والكبير ، وفيه يزيد بن أبي زياد ، وهو حسن الحديث على ضعفه ، وبقية رجاله ثقات . (مجمع الزوائد ۳۶/۹)
۱ . مسند أبي يعلى ۸ / ۳۷۱ ، مجمع الزوائد ۹ / ۳۳ .
۲ . تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۳۰ - ۳۳۱ .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَفِيكُمْ أَحَدٌ وَلِي غَسَلَ النَّبِيَّ (ص) مَعَ الْمَلَائِكَةِ يَقْلِبُونَهُ لِي كَيْفَ أَشَاءُ غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا .

قال : نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَفِيكُمْ أَحَدٌ كَانَ آخِرَ عَهْدِهِ بِرَسُولِ اللَّهِ (ص) حَتَّى وَضَعَهُ فِي حَفْرَتِهِ غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللَّهُمَّ لَا .^۱

واکنش مخالفان در برابر روایات تجهیز

واکنش اول : منکر دانستن

برخی از مخالفان روایت گذشته طبقات ابن سعد - روایت شماره ۹۸۶ - را نقل و آن را منکر یا عجیب و غریب دانسته‌اند!^۲

واکنش دوم : جعل روایت برای دیگران

برخی روایاتی ساختند که دیگران نیز در غسل^۳ یا در دفن^۴ مشارکت داشته‌اند؛ لذا ابن تیمیه ادعا می‌کند که عباس و فرزندان او در این فضیلت شریک هستند و اختصاص به امیرالمؤمنین (ع) ندارد.^۵

۱ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۳۱ - ۴۳۳ .

۲ . قال الذهبي : هذا منكر جداً . (میزان الاعتدال ۳ / ۴۱۷ - ۴۱۸)

وقال ابن كثير : هذا غريب جداً . (البداية والنهاية ۵ / ۲۸۲ ، السيرة النبوية ۴ / ۵۲۰)

۳ . غسَّله علي (ع) والعباس والفضل وغيرهم . (ضعفاء العقيلي ۴ / ۱۳)

وغسَّله العباس وعلي (ع) والفضل وأسامة وشقران مولاه (ع) وأعينهم معصوبة . (حاشية الدسوقي ۱ / ۴۱۵)

۴ . ودخل القبر أبو بكر الصديق وعلي بن أبي طالب (ع) وابن عباس ... ودفن رسول الله (ص) . (المعجم الكبير ۳ / ۶۴)

۵ . وأما غسله وإدخاله قبره فاشترك فيه أهل بيته كالعباس وأولاده . (منهاج السنة ۵ / ۶۶)

با آن که در روایات شماره ۹۹۰ - ۹۹۱ تصریح شد که دیگران فقط آب می‌آوردند یا لباس را گرفته بودند تا امیرالمؤمنینؑ بدن پیامبرﷺ را بشوید^۱ ولی گفته شد که دیگران هم آب بر بدن حضرت می‌ریختند (و در غسل مشارکت داشتند).^۲ و روایتی ساخته شد که اولین کسی که بر جنازه آن حضرت نماز خواند عباس بود.^۳

با آن که بنابر روایت شماره ۹۸۳ پیامبرﷺ درباره انجام این وظایف فرمود: «رجال أهل بيتي الأذنی فالأذنی» یعنی کسانی از مردان خاندانم که به من نزدیک‌ترند که اشاره به امیرالمؤمنینؑ است که در روایات بدان تصریح شده. و در روایات تصریح شده که ابوبکر در مراسم دفن پیامبرﷺ شرکت نکرد.^۴

تذکر

با توجه به مجموع روایاتی که در تجهیز پیامبرﷺ و شواهد آن گذشت ممکن است که تعبیر به: «رجال أهل بيتي الأذنی فالأذنی» در روایت شماره ۹۸۳

۱. وكان أسامة وشقران يختلفان إليّ بالماء ... يا : والأنصاري ينقل الماء....

۲. وأسامة بن زيد يصبّ عليه الماء. (مسند أبي يعلى ۸ / ۳۷۱، مجمع الزوائد ۹ / ۳۳)

وولي عليّ [ع] غسلته ... والعباس يصبّ الماء. (الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۲۸۰)
فقبض رسول الله ﷺ فغسله علي بن أبي طالب [ع] وابن عباس يصبّ عليه الماء. (المعجم الكبير ۶۴/۳)

وأقام عليّ [ع] وعباس وابناه الفضل وقتم وأسامة بن زيد يتولون تجهيز رسول الله ﷺ فغسله عليّ [ع] مسنده إلى ظهره ، والعباس وابناه يقلّبونه معه ، وأسامة وشقران يصبّان الماء وعليّ [ع] يدلّك من وراء القميص لا يفضي إلى بشرته. (تاريخ ابن خلدون ۲ / ق ۲ / ۶۳)

۳. أول من صلّى عليه العباس بن عبد المطلب وبنو هاشم ، ثم خرجوا ، ثم دخل عليه المهاجرون ثم الأنصار . (إمتاع الأسماع ۱۴ / ۵۸۲ ، نهاية الأرب ۱۸ / ۳۹۲)

۴. رجوع شود به صفحه آینده پاورقی ۱.

تحریف لفظی کلام پیامبر (ص) باشد، و احتمال دارد که شرایط راویان به گونه‌ای نبوده که بتوانند نام آن حضرت را ذکر کنند.

واکنش سوم : جعل حدیث : دستور ابوبکر !

از آن روی که ابوبکر به نزاع در امر خلافت مشغول بود^۱ و نمی‌شد گفت که او در تجهیز حضرت مشارکت داشته است، لذا گفتند: به دستور ابوبکر [!] خاندان پدری پیامبر (ص) آن حضرت را غسل دادند.^۲

واکنش چهارم : آرزوی بازگشت زمان !

گرچه عایشه درباره آخرین لحظات عمر پیامبر (ص) مطالبی متناقض و بر خلاف واقع گزارش نمود، ولی از آنجا که تجهیز آن حضرت به دست مبارک امیرالمؤمنین (ع) - که همه دیده بودند - برای او قابل انکار نبوده، آرزو می‌کرد که زمان به عقب برمی‌گشت تا خودش [برخلاف وصیت پیامبر (ص) !!] متکفل تغسیل حضرت می‌گردید!!^۳

۱. روی ابن ابی شیبہ (المتوفی ۲۳۵)، عن عروة أنه قال: إن أبا بكر وعمر لم يشهدا دفن النبي (ص)، وكانا في الأنصار [يعني في سقيفة بني ساعدة الذين هم من الأنصار] فدفن قبل أن يرجعا. (المصنّف ۵۶۸/۱۴، جامع الأحاديث ۲۶۷/۱۳، كنز العمال ۶۵۲/۵)

۲. روی ابن المنذر، عن أبي بكر: أنه أمرهم أن يغسل النبي (ص) بنو أبيه وخرج من عندهم. (تلخيص الحبير لابن حجر ۵/ ۱۱۶، نيل الأوطار للشوكاني ۴/ ۵۹)

۳. قالت عائشة: وایم الله لو استقبلت من أمري ما استدبرت ما غسل رسول الله (ص) إلا نسأوه. وفي لفظ: غير نسأه. (المستدرک ۳/ ۶۰، السنن الكبرى ۳/ ۳۸۷، مسند أحمد ۶/ ۲۶۷، سنن أبي داود ۲/ ۶۷، مسند أبي داود الطيالسي ۲۱۵، سنن ابن ماجه ۱/ ۴۷۰، السنن الكبرى ۳/ ۳۹۸)

علی عَلَيْهِ السَّلَامُ پرداخت کننده دیون پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

□ [۱ / ۹۹۴] به سند صحیح از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده که فرمود: «علیُّ یقضي دینی». یعنی: علی بدهی مرا پرداخت می کند.

□ [۲ / ۹۹۵] عن علي عليه السلام: [عليه السلام]: أن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قال: «من يقضي ديني، وينجز وعدي، وأدعو الله أن يجعله معي يوم القيامة»؟! أو كلمة تشبهها. اميرمؤمنان عليه السلام از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل می کند که فرمود: چه کسی حاضر است بدهی های مرا بپردازد و وعده های مرا عملی کند تا من دعا کنم خدا او را در قیامت همراه من قرار دهد؟

اعتبار روایات

روایت اول در صحاح الأحادیث مقدسی ها آمده،^۱ و البانی نیز مکرر حکم به اعتبار آن کرده است.^۲

۱. صحاح الأحادیث فیما اتفق علیه أهل الحدیث ۴۵۴ / ۵، شماره ۱۹۵۵۹ (تحقیق و تعلیق دکتر حمزة أحمد الزین).

۲. السراج المنیر فی ترتیب أحادیث صحیح الجامع الصغیر ۶۸۹ / ۲ - ۶۹۱، کتاب صحیح الجامع الصغیر وزوائد ۷۵۴ / ۲ شماره ۴۰۹۲.

روایاتی مشابه آن نیز در منابع دیگر عامه آمده است.^۱
بوصیری (متوفی ۸۴۰) و متقی هندی (متوفی ۹۷۵) حکم به اعتبار روایت دوم کرده‌اند و متقی هندی می‌گوید: این روایت در المصنف ابن ابی شیبیه نقل شده ولی در المصنف یافت نشد!^۲

مفاد روایات

ظاهر حدیث دوم و روایات دیگر - شماره‌های ۳۷۱ - ۳۷۲، ۳۷۸ - ۳۸۷ که در دفتر دوم گذشت - آن است که این مطلب در آغاز تبلیغ رسالت مطرح شده و کسی جز امیرمؤمنان (ع) به آن پاسخ مثبت نداده است.

ناگفته پیداست که پرداخت دیون پیامبر (ص) دلالت بر کمال اختصاص و پیوند امیرمؤمنان (ع) با آن حضرت دارد بلکه تأیید و تأکید وصایت امیرمؤمنان (ع) است. به همین جهت مناوی (متوفی ۱۰۳۱) در تأیید روایت: «علي يقضي ديني» روایت صفیه - شماره ۹۴۵ - ۹۴۶ - را نقل و حکم به صحت آن نموده، یعنی از آن، وصایت امیرمؤمنان (ع) را برداشت کرده است.^۳

→ در سلسله الأحادیث الصحيحة ۴ / ۶۳۳ شماره ۱۹۸۰ دو روایت ذکر کرده و گفته: فإذا ضمّ هذا إلى الذي قبله ارتقى الحديث بمجموعهما إلى درجة الحسن.

۱. برای نمونه مراجعه شود به تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۶ - ۵۷، ۳۳۱، شواهد التنزیل ۱ / ۹۸ - ۹۹، ۴۸۸ - ۴۸۹، الرياض النضرة ۳ / ۱۳۸ - ۱۳۹، ذخائر العقبی ۷۱، مجمع الزوائد ۹ / ۱۱۳، المعجم الكبير ۴ / ۱۶، نظم در السمطين ۹۸، الجامع الصغير ۲ / ۱۷۸، كنز العمال ۱۱ / ۶۰۴، ۶۱۱ - ۶۱۲ و ۱۳ / ۱۵۴، سبل الهدی والرشاد ۱۱ / ۲۹۱، ۲۹۷، فیض القدير ۴ / ۴۷۲.

۲. قال البوصيري: قال أبو بكر بن أبي شيبة: حدثنا يحيى بن آدم، عن شريك، عن الأعمش، عن المنهال، عن عباد بن عبد الله، عن علي [ع] ... هذا إسناد رجاله ثقات. (إتحاف الخيرة المهرة ۱۰۳۳ طبعه الرشد، الرياض) و رجوع شود به كنز العمال ۷ / ۲۴۹.

۳. فیض القدير ۴ / ۴۷۳.

شواهد روايي

[٣ / ٩٩٦] قال رسول الله ؑ: : أعطيت في علي خمس خصال لم يعطها نبي في أحد قبلي : أما خصلة منها فإنه يقضي ديني ويواري عورتي ، وأما الثانية فإنه الذائد عن حوضي، وأما الثالثة فإنه متكائي في طريق الجسر يوم القيامة، وأما الرابعة فإن لوائي معه يوم القيامة وتحتة آدم وما ولد ، وأما الخامسة فإنني لا أخشى أن يكون زانياً بعد إحصان ولا كافراً بعد إيمان .^١

[٤ / ٩٩٧] عن أبي رافع : ان رسول الله ؑ قال - لعلي ؑ [قبل موته - : «تُبْرَى ذِمَّتِي، وتُقْتَل [وتقبل] على سنتي» .^٢

[٥ / ٩٩٨] عن أبي أيوب، قال: سمعت رسول الله ؑ يقول - لعلي ؑ [- : «إِنَّ لَكَ لِأَضْرَاساً ثَوَاقِبَ : أُمِرْتُ بِتَزْوِيجِكَ مِنَ السَّمَاءِ، وَقَتْلِكَ الْمُشْرِكِينَ يَوْمَ بَدْرٍ، وَتَقَاتِلَ مِنْ بَعْدِي عَلَى سُنَّتِي، وَتُبْرَى ذِمَّتِي» .^٣

[٦ / ٩٩٩] عن عائشة بنت سعد، قالت: سمعت أبي يقول: سمعت رسول الله ؑ يوم الجحفة فأخذ بيد علي ؑ، فخطب فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال : «أيها الناس إني وليكم»، قالوا : صدقت يا رسول الله ، ثم أخذ بيد علي ؑ ففرعها فقال : «هذا وليي، ويؤدِّي عني ديني ، وأنا موالي من والاه ، ومعادي من عاداه» .^٤

١ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ٣٣١ ، كنز العمال ١٣ / ١٥٤ .
٢ . البحر الزخار ٩ / ٣٢٢ ، كشف الأستار ٣ / ٢٠٣ ، مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر ٢ / ٣٠٩ ، شماره ١٩٢٩ . قال الهيثمي: رواه البزار، وفيه جماعة ضعفاء، وقد وثقوا . (مجمع الزوائد ٩ / ١٣٨)
٣ . تاريخ مدينة دمشق ٤٢ / ١٣١ ، مناقب علي بن أبي طالب ؑ لابن المغازلي ١٠٥ .
٤ . خصائص أمير المؤمنين ؑ للنسائي ٤٧ - ٤٨ ، اين مطلب با اندكي تغيير در - دفتر نخست، صفحه ٣١٢ ، روايت شماره ١٩٥ - روايات غدیر گذشت .

[۷ / ۱۰۰۰] عن حبشي بن جنادة ، قال : قال رسول الله (ص) : « لا يقضي ديني غيري أو علي »^۱.

[۸ / ۱۰۰۱] عن أنس ، عن النبي (ص) قال : « علي يقضي ديني »^۲.

[۹ / ۱۰۰۲] عن سلمان ، قال النبي (ص) : « علي بن أبي طالب ينجز عداتي ويقضي ديني »^۳.

[۱۰ / ۱۰۰۳] قال رسول الله (ص) : علي منّي وأنا منه ، ولا يؤدّي عني إلا أنا أو علي . وفي لفظ : « لا يقضي عني ديني إلا أنا أو علي »^۴.

* و در روایت شماره ۲۶۴ گذشت : وأنت أخي ووزيری، وخیر من أترك بعدي، تقضي ديني وتنجز موعدي.

* و در روایت شماره ۳۷۱ به سند معتبر گذشت: من یضمن عني ديني ومواعيدي ويكون معي في الجنة ويكون خليفتي في أهلي ؟ ... فقال علي (ص): أنا .

* و در روایت شماره ۳۷۲ به سند معتبر و نیز در روایت شماره ۳۸۶

۱. المعجم الكبير للطبراني ۴ / ۱۶ ، كنز العمال ۱۱ / ۶۱۲ ، و رجوع شود به نظم درر السمطين ۹۸ .

۲. كنز العمال ۱۱ / ۶۰۴ ، قال الهيثمي : رواه البزار ، وفيه ضرار بن سرد ، وهو ضعيف . (مجمع الزوائد ۹ / ۱۱۳)

نگارنده گوید: درباره او گفته شده: كان متعبدا . كان فقيها عالما بالفرائض . صاحب قرآن وفرائض ، صدوق يكتب حديثه . (المجروحين لابن حبان ۱ / ۳۸۰ - ۳۸۱ ، الجرح والتعديل للرازي ۴ / ۴۶۵ - ۴۶۶ ، تهذيب الكمال ۱۳ / ۳۰۳ ، تهذيب التهذيب ۴ / ۴۰۰)

۳. كنز العمال ۱۱ / ۶۱۱ به نقل از ابن مردويه و ديلمی .

۴. رجوع شود به مسند أحمد ۴ / ۱۶۴ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۴۵ - ۳۴۶ ، البداية والنهاية ۲۳۲ / ۵ .

فضیلت ۳۹ / علی علیه السلام برداخت کننده دیون پیامبر صلی الله علیه و آله / ۱۵۲۳

گذشت که: ایکم یقضي [عنی] دینی؟ ... [قال علی علیه السلام]: [قلت: أنا ... ، فقال: أنت یا علی، أنت یا علی .

* و در روایت شماره ۳۷۸: وَمَنْ يُوَازِنِي [منكم] ويوازرنی ویکون ولیی ووصیی بعدی ، وخیفتمی فی اهلی ویقضی دینی؟ ... وأعاد ذلك ثلاثاً، كل ذلك يسکت القوم، وبقول علی: أنا فقال: أنت .

* و در روایت شماره ۳۸۰: فمن منكم يتابعني علی أن يكون أخي ووزیری ووصیی وینجز عداتی وقاضی دینی؟ ... وفي اليوم الثاني أعاد علیهم القول، ثم قال: ... فمن منكم يبايعني علی أن يكون أخي ووزیری ووصیی وقاضی دینی ومنجز عداتی؟ ... فقام علی بن أبی طالب علیه السلام فبايعه بينهم

* و در روایت شماره ۳۸۲: علی یقضي دینی وینجز بوعدی .

* و در روایت شماره ۳۸۳: لا یؤدی أحد عني دینی إلا علی .

* و در روایت شماره ۳۸۴: من یضمن عني دینی ویقضی عداتی ویکون معی فی الجنة؟ أو نحو ذلك قلت: أنا.

* و در روایت شماره ۳۸۵: علی یقضي دینی وینجز موعدی .

* و در روایت شماره ۳۸۷: من یضمن عني دینی ومواعیدی ویکون معی فی الجنة ویکون خلیفتمی فی اهلی؟ فعرض ذلك علی أهل بيته ، فقال علی علیه السلام: أنا.

فقال رسول الله صلی الله علیه و آله : علی یقضي عني دینی وینجز مواعیدی .

* و در روایت شماره ۸۹۲ به سند معتبر از ابو یعلی و دیگران آمده : والله لأرضینک! أنت أخي وأبو ولدی ، تقاتل عن [علی] سنتی ، وتبرئ ذمتی .

* و در روایت شماره ۸۹۳ : تقضی دینی ، وتنجز موعدی ، وتبرئ ذمتی .

* و در روایت شماره ۹۸۷: یا علی، أنت ... وتؤدي دینی ... وتفي بذمتی

* و در روایات شماره ۹۴۹ - ۹۵۰ ، ۱۰۴۶ : یقضي دینی، وینجز موعدي [موعودي] علي بن أبي طالب .

* و در روایت شماره ۱۱۸۸ خواهد آمد : أنت تؤدّي دینی .

* و در روایت شماره ۱۱۸۹ : وأنت تُبرئ ذمّتي ... وأنت تقضي دینی، وأنت تُنجز وعدي .

* و در روایت شماره ۱۴۷۰ قال (ع) - يوم السوری - : نَشَدْتُكُمْ بِاللّهِ أَفِيكُمْ أَحَدٌ قَضَى عَنْ رَسُولِ اللّهِ (ص) بَعْدَهُ دِيُونَهُ وَمَوَاعِيدَهُ غَيْرِي ؟ قَالُوا : اللّهُمَّ لَا .

واکنش مخالفان

واکنش اول : منکر دانستن متن

بزار پس از نقل روایت : «علي يقضي ديني» بدون هیچ دلیلی متن آن را منکر و غیر قابل قبول دانسته است.^۱

پاسخ

شواهد متعدد برای این متن وجود دارد ، پس دلیلی برای منکر دانستن آن نیست .

واکنش دوم : جعل روایت برای دیگران

در برابر این فضیلت نیز روایتی ساخته شد از ابوهریره و پسر عمرو بن العاص که ابوبکر و عمر پرداخت کننده دیون و وعده های پیامبر صلی الله علیه و آله هستند .

عن أبي هريرة وعبد الله بن عمرو ، قالوا : ابتاع النبي صلی الله علیه و آله من أعرابي فلائص إلى أجل فقال : يا رسول الله ، أرأيت إن أتى عليك أمر الله فمن يقضيني مالي ؟ قال : أبو بكر يقضي عني ديني وينجز عدااتي ، قال : فإن قبض أبو بكر فمن يقضي عنك ؟ قال : عمر ، يحذو حذوه ويقوم مقامه ، لا تأخذه في الله لومة لائم ، قال : فإن مات عمر ؟ قال : فإن استطعت أن تموت فمت .^۲

البته عامه خود این روایت را قابل اعتماد ندانسته اند .^۳

۱ . كشف الأستار ۳ / ۱۹۷ مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر ۲ / ۳۰۹ .

۲ . كنز العمال ۱۱ / ۲۵۳ .

۳ . الكامل لابن عدي ۳ / ۳۰ .

علی علیه السلام در قیامت

در آینده خواهد آمد که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «برخی از اصحاب من پس از آن که از آنها جدا شوم دیگر مرا نخواهند دید». و هم چنین روایات فراوان دلالت صریح دارد که عده‌ای از صحابه، از آن حضرت جدا شده و در جرگه اصحاب شمال و جهنمیان قرار خواهند گرفت.^۱

ولی روایات فراوان حاکی از شأن والای امیرالمؤمنین علیه السلام در قیامت است که به اندکی از آن آثار اکتفا می‌شود.

اولین کسی که در قیامت بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شود

□ [۱۰۰۴ / ۱] طبرانی (متوفی ۳۶۰) به سند معتبر از سلمان نقل کرده است که:

أَوَّلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَرُوداً عَلَى نَبِيِّهَا أَوْلُهَا إِسْلَاماً عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

یعنی: اولین کسی که از این امت (در قیامت) بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد می‌شود، اولین مسلمان است که علی بن ابی طالب علیه السلام باشد.

هیثمی حکم به اعتبار سند این روایت نموده است.^۲

۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۷۲۰.

۲. المعجم الكبير ۶/ ۲۶۵، مجمع الزوائد ۹/ ۱۰۲: رواه الطبرانی، و رجاله ثقات.

□ [۲ / ۱۰۰۵] و در برخی از روایات بجای «عَلَى نَبِيِّهَا» تعبیر: «عَلَى الْحَوْضِ» آمده است: **أَوَّلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَرُوداً عَلَى الْحَوْضِ ۱** **أَوَّلُهَا إِسْلَاماً عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ ۲**. در تعلیقه المطالب العالیة ابن حجر حکم به اعتبار آن شده است. ۳

[۳ / ۱۰۰۶] و در برخی از منابع روایی بجای «أَوَّلُهَا» لفظ: «أَوَّلُكُمْ» این گونه آمده است: **أَوَّلُكُمْ وَرُوداً عَلَى [وَارِداً عَلَيَّ] الْحَوْضِ أَوَّلُكُمْ إِسْلَاماً عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ ۴**. یعنی: اولین کسی که از شما بر من در کنار حوض کوثر وارد می شود، اولین مسلمان است که علی بن ابی طالب باشد.

شواهد روایی دیگر

[۴ / ۱۰۰۷] روی ابن عباس عن النبي (ص) أنه قال: « هذا أول من يصفحني يوم القيامة ». ۵. ابن عباس نقل کرده که پیامبر (ص) با اشاره به علی (ع) فرمود: این

۱. ممکن است عبارت: «عَلَى الْحَوْضِ» یا «عَلَى الْحَوْضِ» خوانده شود.
۲. رجوع شود به المصنف لابن ابی شیبیه ۵۰۳/۷ و ۳۵۰/۸، الأحاد والمثانی ۱۴۹/۱، الاوائل لابن ابی عاصم ۳۵، الاوائل للطبرانی ۷۸-۷۹، الاستیعاب ۱۰۹۰/۳-۱۰۹۱، التمهید ۲/۳۰۵، تاریخ مدینة دمشق ۴۰/۴۲-۴۱، اسد الغابة ۴/۱۸، الرياض النضرة ۳/۱۱۰، ذخائر العقبی ۵۸، شرح ابن ابی الحدید ۴/۱۱۷، الإكمال لابن ماکولا ۷/۱۲۷، تهذیب الکمال ۲۰/۴۸۰، توضیح المشتبه ۳۲۸/۶، الوافی بالوفیات ۲۱/۱۷۸، بغية الطلب ۳/۱۱۸۷، نظم درر السمطين ۸۲، کنز العمال ۱۳/۱۴۴، السيرة الحلیبة ۱/۴۳۲.
۳. المطالب العالیة لابن حجر ۱۶/۷۷ (تحقیق عبد الله بن ظافر الشهري، طبع الرياض) وقال الشهري في التعليق عليه: ... إسناده ابن أبي شيبه حسن.
۴. المستدرک ۳/۱۳۶، الاستیعاب ۳/۱۰۹۱، التمهید لابن عبد البر ۲/۳۰۵، الرياض النضرة ۳/۱۱۰، الإكمال لابن ماکولا ۷/۱۲۷، العثمانية للجاحظ ۲۹۱، شرح ابن ابی الحدید ۴/۱۱۷ و ۱۳/۲۲۹، بغية الباحث للهيثمي ۲۹۵، کنز العمال ۱۱/۶۱۶.
۵. كتاب الأوائل للطبراني ۶۶.

اولین کسی است که در قیامت با من (روبرو شده و) مصافحه می نماید .

* پیش از این ، روایت : «أول من يصافحني يوم القيامة»^۱ با اسناد متعدد به نقل از ابوذر ، سلمان ، ابن عباس ، ابولیلی غفاری و حذیفه از منابع مختلف گذشت ،^۲ ولی مخالفان سعی کرده اند که هر کدام را به گونه ای تضعیف نمایند^۳

۱ . رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۱۹۳ روایت شماره ۹۸ و دفتر دوم ، صفحه ۲۹۶ - ۲۹۸ ، روایات شماره : ۲۶۴ - ۲۶۹ .

۲ . مانند : أنساب الأشراف ۲ / ۱۱۸ - ۱۱۹ ، العثمانية للجاحظ ۲۹۰ ، كشف الأستار ۳ / ۱۸۳ ، تاریخ بغداد ۹ / ۴۶۰ ، كتاب الأوائل للطبرانی ۶۶ ، المعجم الكبير ۶ / ۲۶۹ ، تاریخ مدينة دمشق ۴۲ / ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۵۰ ، مجمع الزوائد ۹ / ۱۰۲ ، الاستيعاب ۴ / ۱۷۴۴ ، شرح ابن أبي الحديد ۱۳ / ۲۲۸ ، أسد الغابة ۵ / ۲۸۷ ، الإصابة ۷ / ۲۹۴ ، نظم درر السمطين ۸۲ ، جامع الأحاديث (جمع الجوامع) للسيوطي ۱۰ / ۱۸۰ ، كنز العمال ۱۱ / ۶۱۶ ، فيض القدير ۴ / ۴۷۲ ، ينابيع المودة ۱ / ۲۴۴ .

۳ . تضعیف به اسحاق بن بشر . (الاستيعاب ۴ / ۱۷۴۴ ، اسد الغابة ۵ / ۲۸۷ ، میزان الاعتدال ۱ / ۱۸۶ - ۱۸۸ ، لسان الميزان ۱ / ۳۵۵ - ۳۵۷ ، الإصابة ۷ / ۲۹۴ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۵۲ - ۳۵۳) تضعیف به عمرو بن سعید . (مجمع الزوائد ۹ / ۱۰۲)

تضعیف به داهر بن یحیی . (تاریخ مدينة دمشق ۴۲ / ۴۳)

ولی در پاورقی میزان الاعتدال ۲ / ۳ گفته : وإنما البلاء من ابنه عبد الله فإنه متروك .

تضعیف به عبد الله بن داهر . (تاریخ مدينة دمشق ۴۲ / ۴۲ ، میزان الاعتدال ۲ / ۴۱۶ - ۴۱۷ ، لسان الميزان ۳ / ۲۸۳)

البته کنانی از ابن حجر نقل کرده که صالح بن محمد درباره ابن داهر گفته : إنه شيخ صدوق ، سپس گفته : فلعل الآفة من غيره ، والله أعلم . (تنزيه الشريعة ۱ / ۳۵۲ - ۳۵۳)

تضعیف به محمد بن عبید الله . (تاریخ الإسلام ۴۶ / ۳۹۱ ، تنزيه الشريعة ۱ / ۳۵۲ - ۳۵۳) بآن که ابن حبان او را در کتاب الثقات توثیق نموده ، و ابن ماجه نیز از وی روایت کرده است . (تهذيب الكمال ۲۶ / ۳۸)

تضعیف به عباد بن یعقوب . (الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۵)

البته باید توجه داشت که عباد بن یعقوب از راویان صحیح بخاری است !

تضعیف به علی بن هاشم . (الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۵)

حتی اگر راوی آن راستگو باشد مانند: عبدالله بن داهر، علی بن هاشم، ابوالصلت هروی یا حتی عباد بن یعقوب که از راویان صحیح بخاری است!

* در روایت شماره ۲۷۲ گذشت که: ... وأول الناس بي تقياً يوم القيامة. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: برادرم علی ... اولین کسی خواهد بود که فردای قیامت با من دیدار می کند.

و برخی از روایات دلالت دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام اولین کسی است که در قیامت محشور می شود.

[۱۰۰۸ / ۵] قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلي عليه السلام: إنك لأول من ينفصّ التراب عن رأسه يوم القيامة. ۱

[۱۰۰۹ / ۶] وقال صلی الله علیه و آله: أنا سيّد ولد آدم ، وعلي سيّد العرب ، وإنه لأول من ينفصّ الغبار عن رأسه يوم القيامة ... ۲.

→ و علمای رجال علی بن هاشم را توثیق کرده و به صدق و راستگویی ستوده اند بلکه جماعتی از پیشوایان علم حدیث از او روایت کرده اند ، ولی باز مشککش آن است که: در تشیع زیاده روی می کند و احادیث غیر قابل قبولی را - آن هم از مشاهیر - نقل می کند! (الکامل لابن عدی ۱۸۳/۵، تهذیب الکمال ۱۶۳/۲۱ - ۱۶۹، تهذیب التهذیب ۳۴۲/۷ - ۳۴۳) تضعیف به أبو الصلت الهروي . (الموضوعات لابن الجوزي ۱ / ۳۴۵) صدق و راستگویی او را ذهبی و ابن حجر تصدیق نموده اند . (میزان الاعتدال ۲ / ۶۱۶، تقریب التهذیب ۱ / ۶۰۰)

۱. الإصابة ۷ / ۲۲۰ - ۲۲۱ .

۲. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۰۵ - ۳۰۶ .

فضيلت ٤٠ / علي ؑ در قيامت / ١٥٣١

همراه با پیامبر ﷺ

□ [١٠١٠ / ٧] عن علي [ؑ]، قال: قال رسول الله ﷺ لفاطمة [ؑ]: «إني وإياك وهذا - يعنيني - وهذين - الحسن والحسين - يوم القيامة في مكان واحد». ^١
وفي لفظ: «... إني وإياك - يعني فاطمة - وهذين وهذا الراقد - يعني علياً [ؑ] - في مكان واحد يوم القيامة». ^٢
وفي لفظ آخر: «... في مكان واحد في الجنة». ^٣

وقال الحاكم النيسابوري: حدثنا أبو سعيد الخُدري: ان النبي ﷺ دخل على فاطمة رضي الله عنها [ؑ] فقال: «إني وإياك وهذا النائم - يعني علياً [ؑ] - وهما - يعني الحسن والحسين [ؑ] - لفي مكان واحد يوم القيامة». ^٤

١. مسند أبي يعلى ١ / ٣٩٣، تاريخ مدينة دمشق ١٣ / ٢٢٧ - ٢٢٨.

٢. مسند أحمد ١ / ١٠١، فضائل امير المؤمنين ؑ لأحمد بن حنبل ٣٣٤ شماره ٣٠٦، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ٨٦٢/٢ شماره ١١٨٣ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، السنة لابن أبي عاصم ٥٨٤، أمالي المحاملي ٢٠٦، و رجوع شود به المعجم الكبير للطبراني ٢٢ / ٤٠٦، تاريخ مدينة دمشق ١٣ / ٢٢٧ و ١٤ / ١٦٣ - ١٦٤ (ترجمة الإمام الحسن ؑ لابن عساكر ١١٨، ترجمة الإمام الحسين ؑ لابن عساكر ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣)، الرياض النضرة ٣ / ١٨٣، ذخائر العقبى ٢٥، أسد الغابة ٥ / ٢٦٩، ٥٢٣، البداية والنهاية ٨ / ٢٢٦، جواهر المطالب ١ / ٢٢٨، كنز العمال ١١ / ٦١٥ و ٩٩ / ١٢ و ١٣ / ٦٣٩.

برخی از راویان آن را با تردید این گونه نقل کرده اند:

«إني وإياك وهذين - وأحسبه قال: وهذا الراقد يعني علياً [ؑ] - يوم القيامة في مكان واحد». (مسند أبي داود الطيالسي ٢٦، المعجم الكبير للطبراني ٣ / ٤١،، تاريخ مدينة دمشق ١٤ / ١٦٣ (ترجمة الإمام الحسين ؑ لابن عساكر ١٦١)، تهذيب الكمال ٦ / ٤٠٣ - ٤٠٤)

ممکن است اظهار تردید به جهت شرایط خاص و احساس خطر از ناحیه حکام جور باشد.

٣. تاريخ مدينة دمشق ١٤ / ١٦٤، ترجمة الإمام الحسين ؑ لابن عساكر ١٦٧.

٤. قال الحاكم: هذا حديث صحيح الإسناد. ذهبى نیز در حکم به صحت با او موافقت نموده است. (المستدرک ٣ / ١٣٧)

خلاصه آن که پیامبر (ص) به حضرت فاطمه (ع) فرمود: من و تو و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین (ع) در قیامت - و بنابر روایتی در بهشت - در یک مکان با همدیگر هستیم .

احمد محمد شاکر و البانی حکم به اعتبار سند روایت اول - به کیفیت دوم^۱ - و حاکم و ذهبی حکم به صحت روایت دوم نموده‌اند.

[۱۰۱۱ / ۸] قال رسول الله (ص): «أنا وهذا - يعني علياً (ع) - نجىء يوم القيامة كهاتين» و جمع بين إصبعيه السبابتين.^۲ یعنی: من و علی در قیامت وارد می‌شویم مانند این دو - اشاره به انگشت سبّابه دست راست و چپ در کنار هم - .

[۱۰۱۲ / ۹] عن عبد الله بن عمر ، قال : لَمَّا طَعَنَ عُمَرُ وَأَمْرٌ بِالشُّورَى دَخَلَتْ عَلَيْهِ حَفْصَةُ ابْنَتُهُ فَقَالَتْ لَهُ : يَا أَبْتَ إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ هَؤُلَاءِ السُّتَةَ لَيْسُوا بِرِضَا ، فَقَالَ: سَدُّونِي سَدُّونِي ، فَلَمَّا أَنْ سَدَّوهُ قَالَ : مَا عَسَى أَنْ تَقُولُوا [يَقُولُوا] فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ سَمِعْتَ النَّبِيَّ (ص) يَقُولُ لَهُ : «يَا عَلِيُّ ، يَدُكَ فِي يَدِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، تَدْخُلُ مَعِيَ حَيْثُ أَدْخُلُ».^۳

خلاصه آن که پس از ضربت خوردن عمر ، دخترش حفصه نزد او آمد و گفت: مردم خیال می‌کنند که این شش نفر پسندیده نیستند. عمر (عصبانی شد

۱ . احمد محمد شاکر در تعلیقه مسند أحمد ۱ / ۵۱۰ شماره ۷۹۲ (طبعة دار الحديث، القاهرة) گفته: إسناده صحيح .

البانی نیز حکم به صحت آن کرده است . (سلسلة الأحاديث الصحيحة ۷/ق ۹۴۲/۲، حدیث شماره ۳۳۱۹) .

۲ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۶۷ .

۳ . تاریخ مدینه دمشق ۳۵ / ۴۲۸ - ۴۲۹ و رجوع شود به ۳۴۹/۵۳ ، المعجم الأوسط ۳/۲۸۸ ، و رجوع شود به فضائل الخلفاء الراشدين لأبي نعيم ۱۸۲ .

فضیلت ۴۰ / علیؑ در قیامت / ۱۵۳۳

و) گفت: درباره علی چه می‌توانند بگویند؟! از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «ای علی در قیامت دست تو در دست من است و هر جایی که من وارد شوم تو همانجا خواهی بود».

روایات عامه از پیامبر ﷺ در این زمینه فراوان است، مانند روایات ذیل:

[۱۰ / ۱۰۱۳] سألت الله - يا علي - فيك خمساً... أنك أول من تنشق عنه الأرض يوم القيامة وأنت معي، معك لواء الحمد وأنت تحمله بين يدي، تسبق به الأولين والآخرين، وأعطاني فيك أنك وليّ المؤمنين بعدي.^۱

[۱۱ / ۱۰۱۴] وفي رواية: أنا أول من تنشق الأرض عنه [يوم القيامة] وأنت معي.^۲

[۱۲ / ۱۰۱۵] وفي رواية: يا علي، أول من تنشق الأرض عنه محمد ﷺ] ثم أنت.^۳

[۱۳ / ۱۰۱۶] وقال ﷺ: أيها الناس، إني سألت الله في علي خصلة فأعطاني بواحدة سبعاً: سألته أن يُحشر يوم القيامة معي، فأعطاني.

ثم قال: أنا أول من يخرج من القبر وهو معي، أنا أول من يُسقى من الرحيق المختوم وهو معي، أنا أول من يشفع الخلق وهو معي، أنا أول من يجوز الصراط وهو معي، أنا أول من يقرع باب الجنة وهو معي، أنا أول من يعانق الحور العين وهو معي، أنا أول من ينظر إلى رحمة الله وهو معي.^۴

[۱۴ / ۱۰۱۷] وقال ﷺ: يا علي، إني سألت ربي عزّ وجلّ فيك خمس خصال

۱. مراجعه شود به تاریخ بغداد ۵ / ۱۰۰، كنز العمال ۱۱ / ۶۲۵، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۲۹۶.

۲. المناقب للخوارزمي ۶۲، ۳۵۹، ينابيع المودة ۱ / ۴۰۵.

۳. المناقب للخوارزمي ۱۱۳، ينابيع المودة ۱ / ۴۲۵.

۴. العسل المصقّى من تهذيب زين الفتى ۲ / ۳۶۳.

فأعطاني : أمّا الأولى فإني سألت ربّي أن تنشقّ عني الأرض وأنفضّ التراب عن رأسي وأنت معي [فأعطاني] ، وأمّا الثانية فسألته أن يوقّني عند كفة الميزان وأنت معي فأعطاني، وأمّا الثالثة فسألته أن يجعلك حامل لوائي ، وهو لواء الله الأكبر عليه المفلحون والفائزون بالجنة فأعطاني ، وأمّا الرابعة فسألته ربّي أن تسقي أمّتي من حوضي فأعطاني ، وأمّا الخامسة فسألته ربّي أن يجعلك قائد أمّتي إلى الجنة فأعطاني ، فالحمد لله الذي من به عليّ .^١

[١٥ / ١٠١٨] وقال ﷺ : ... وإني وأنت والحسن والحسين وفاطمة وعقيل وجعفر في الجنة إخواناً على سرر متقابلين، أنت معي وشيعتك في الجنة، ثم قرأ رسول الله ﷺ : ﴿إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر (١٥) : ٤٧].^٢

* و در روایت شماره ٣٧١ به سند معتبر گذشت که: پیامبر ﷺ فرمود: من یضمن عني ديني ومواعيدي ويكون معي في الجنة ويكون خليفتي في أهلي ؟ ... فقال علي [ﷺ]: أنا .

* در ادامه روایت شماره ٤٠٢ - که در منابع فراوان نقل شده - آمده است: وأنت معي في قصري مع فاطمة ابنتي، وأنت أخي ورفيقي ثم تلا رسول الله ﷺ : ﴿إِخْوَانًا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر (١٥) : ٤٧].^٣

١ . المناقب للخوارزمي ٢٩٣ - ٢٩٤ ، فراند السمطين ١ / ١٠٦ ، كنز العمال ١٣ / ١٥٢ .

٢ . المعجم الأوسط للطبراني ٧ / ٣٤٣ ، مجمع الزوائد ٩ / ١٧٣ .

٣ . فضائل امير المؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ٢٤٩ - ٢٥١ ، ٢٩١ - ٢٩٢ شماره ٢٠٧ ، ٢٥٩ ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ٢ / ٧٩٢ ، ٨٢٩ شماره ١٠٨٥ ، ١١٣٧ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، ما روي في الحوض والكوثر لابن مخلد (جزء بقي بن مخلد) ١٢٥ - ١٢٦ ، الثقات لابن حبان ١٤١ / ١ - ١٤٢ ، الأحاد والمثاني ٥ / ١٧٢ ، المعجم الكبير للطبراني ٥ / ٢٢١ ، تاريخ مدينة دمشق ٢١ / ٤١٥ و ٤٢ / ٥٣ ، الرياض النضرة ١ / ٢٥ و ٣ / ١٣٨ ، المناقب للخوارزمي ١٥٢ ، سير أعلام

فضيلت ٤٠ / علي ﷺ در قيامت / ١٥٣٥

* و در روايت شماره ٤٠٩ گذشت : [أبشر] يا علي ، إنك تُكسى إذا كسيتُ ، وتُدعى إذا دعيتُ ، وتحيى إذا حييتُ .

* و در روايت ٩٩٣ گذشت : وأعطاني به في الآخرة أنه صاحب لواء الحمد يقدمني به ، وأعطاني به في الآخرة أنه متكأي في طول الجسر يوم القيامة ، وأعطاني به أنه عون لي على حمل مفاتيح الجنة .

* و در روايت شماره ٩٩٦ : ... وأما الثالثة فإنه متكأي في طريق الجسر يوم القيامة .

* و در ضمن روايت شماره ١١٨٨ : وأنت [غداً] في الآخرة أقرب الناس مني ... وأنت أول داخل الجنة من أمتي ... وأن الله عزوجل أمرني أن أبشرك أنك وعترتك في الجنة .

* در ضمن روايت شماره ١٣٧٥ : أنا أول من تنشق الأرض عنه وأنت معي . وقال له: أنا عند الحوض وأنت معي .

وقال له: أنا أول من يدخل الجنة وأنت معي ، تدخلها والحسن والحسين وفاطمة .
* و در ضمن روايت شماره ١٥٢٥ : أُعطيْتُ في عليٍّ خمساً هنَّ أحبُّ إليَّ من الدنيا وما فيها : أمّا واحدة فهو تكأني [تكأي] بين يدي الله عزوجل حتى يفرغ من الحساب ، وأمّا الثانية فلواء الحمد بيده ، آدم ﷺ ومن ولد تحته ، وأمّا الثالثة فواقف على عُقْرِ حوضي يسقي من عرف من أمتي .

* و در روايت شماره ١٥٦٥ : أنا أول من تنشق الأرض عنه يوم القيامة وأنت معي ، ومعنا لواء الحمد ، وهو بيدك ، تسير به أمامي ، تسبق به الأولين والآخرين .

→ النبلاء / ١ / ١٤٢ ، نظم درر السمطين ٩٥ ، الدر المثنور ٤ / ٣٧١ ، كنز العمال ١٦٧/٩ ، ١٧٠ و ١٠٦/١٣ ، وفاء الوفا للسمهودي ١ / ٢٦٨ ، ينابيع المودة ١ / ١٥٩ ، فتح الملك العلي ٤٨ .

ساقی کوثر

روایات متعدد از پیامبر (ص) نقل شده که ساقی حوض کوثر امیرالمؤمنین (ع) است، مانند:

□ [۱۶ / ۱۰۱۹] عن علي بن أبي طلحة ، قال : حججنا فمررنا على الحسن بن علي (ع) بالمدينة ومعنا معاوية بن حديج ، فقيل للحسن (ع) : إن هذا معاوية بن حديج [حديج] الساب لعلي (ع) ، فقال : عليّ به ، فأُتي به فقال : أنت الساب لعليّ؟! فقال : ما فعلت ، فقال : والله إن لقيته - وما أحسبك تلتقاه - يوم القيامة لتجده قائماً على حوض رسول الله (ص) يزود عنه رايات المنافقين ، بيده عصا من عوسج ،^۱ حدّثنيه الصادق المصدوق (ع) «وَقَدْ حَابَ مَنْ افْتَرَى» [طه (۲۰): ۶۱].^۲

وفي لفظ : «... يزود الكفار والمنافقين عن حوض رسول الله (ص)».^۳

در ضمن روایتی معتبر آمده است که امام مجتبی (ع) به کسی که به امیرالمؤمنین (ع) جسارت و بی ادبی کرده بود فرمود: پدرم در قیامت در کنار حوض پیامبر (ص) با عصایی خاردار می ایستد و کفار و منافقین را از آن دور می نماید.^۴

۱. العَوْسَجُ : شجر كثير الشوك . (لسان العرب ۲ / ۳۲۴)

نام درختی است از دسته (البَادِنَجَانِيَات) که دارای شاخه های خاردار و شکوفه های رنگارنگ است ، درخت تمشک . (فرهنگ ابجدی ۱۳۲ ، ۶۲۹)

۲. المستدرک ۳ / ۱۳۸ و رجوع شود به کتاب السنة لابن أبي عاصم ۳۴۶ ، مسند ابی یعلی ۱۲ / ۱۴۱ ، المعجم الكبير ۳ / ۹۲ ، تاریخ مدینه دمشق ۲۷ / ۵۹ - ۲۸ ، سیر اعلام النبلاء ۲۹ / ۳ .

۳. المعجم الكبير ۳ / ۸۲ ، تاریخ مدینه دمشق ۵۹ / ۲۸ ، الصواعق المحرقة ۱۷۴ ، و مراجعه شود به أنساب الأشراف ۳ / ۱۰ ، مجمع الزوائد ۹ / ۱۳۰ - ۱۳۱ قال الهيثمي : رواه الطبراني بإسنادين في أحدهما علي بن أبي طلحة مولى بنى أمية ولم أعرفه . وبقية رجاله ثقات .

۴. شگفتا از ذهبی که از مفاد کلام امام مجتبی (ع) غفلت یا تغافل نموده و می نویسد: کان هذا - یعنی

فضیلت ۴۰ / علیؑ در قیامت / ۱۵۳۷

حاکم نیشابوری حکم به اعتبار سند روایت - به کیفیت اول - نموده است.^۱
در روایات دیگری نیز از امیرالمؤمنینؑ به عنوان صاحب حوض ، یاور پیامبرؑ در کنار حوض و مانند آن یاد شده چنانکه ملاحظه می فرمایید :

[۱۷ / ۱۰۲۰] قال رسول الله ﷺ: علي بن أبي طالب صاحب حوضي يوم القيامة.^۲

[۱۸ / ۱۰۲۱] علي بن أبي طالب معي غداً في القيامة علي حوضي.^۳

[۱۹ / ۱۰۲۲] أُعْطِيتَ فِي عَلِيٍّ خَمْسًا ... وَأَمَّا الثَّالِثَةُ فَوَاقِفٌ عَلَيَّ عَقْرُ حَوْضِي،

يَسْقِي مِنْ عَرَفٍ مِنْ أُمَّتِي.^۴

[۲۰ / ۱۰۲۳] والرابعة فإنه عوني علي حوضي.^۵

[۲۱ / ۱۰۲۴] ... وَأَمَّا الثَّانِيَةُ فَإِنَّهُ الذَّائِدُ عَنْ حَوْضِي.^۶

→ معاوية بن حُديج [خديج] - عثمانياً، وقد كان بين الطائفتين من أهل صفين ما هو أبلغ من السب: السيف، فإن صحَّ شيء، فسبيلنا الكف والاستغفار للصحابة، ولا نحب ما شجر بينهم، ونعوذ بالله منه، ونتولى أمير المؤمنين علياً [ؑ]. (سير أعلام النبلاء ۳ / ۳۹)

آیا او توجه ندارد که حضرت با استناد به فرمایش پیامبرؑ به همین صحابی می فرماید: تو بر حوض کوثر وارد نمی شوی تا پدرم را ببینی! و بر فرض که او را ببینی امثال تو را با چو بدستی از نوشیدن از کوثر منع می نماید. آری حبّ الشیء یعمی ویصم ﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحجّ (۲۲): ۴۶].

۱. قال الحاكم النيسابوري: هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. (المستدرک ۳ / ۱۳۸)

۲. المعجم الأوسط ۱ / ۶۷، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۲۹۰، مجمع الزوائد ۱۰ / ۳۶۷، قال الهيثمي: وفيه ضعفاء وثقوا.

۳. تاریخ بغداد ۱۴ / ۱۰۲.

۴. فضائل امیرالمؤمنینؑ لأحمد بن حنبل ۲۸۹ شماره ۲۵۵، فضائل الصحابة لابن حنبل ۲ / ۸۲۱ - ۸۲۲ شماره ۱۱۲۷ (طبعة دار ابن الجوزی، الرياض)، الرياض النضرة ۳ / ۱۷۳ - ۱۷۴،

ذخائر العقبی ۸۶، شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۷۲ - ۱۷۳، جواهر المطالب ۱ / ۲۱۰.

۵. حلیة الأولیاء ۱۰ / ۲۱۱.

۶. تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۳۱، کنز العمال ۱۳ / ۱۵۴.

[٢٢ / ١٠٢٥] يا علي ، معك يوم القيامة عصا من عصي الجنة ، تذود بها المنافقين عن حوضي [الحوض] .^١

[٢٣ / ١٠٢٦] والذي نفسي بيده إنك لذواد عن حوضي - يوم القيامة - تذود البعير الضالّ عن الماء بعضا لك من عوسج ، كأنني أنظر إلى مقامك من حوضي .^٢

[٢٤ / ١٠٢٧] ... وأنت على حوضي ، تذود عنه الناس .^٣

وفي لفظ : وأنت تذود الناس عن حوضه [حوضي] .^٤

[٢٥ / ١٠٢٨] أنت الذائِدُ عن حَوْضِي يومَ القيامةِ ، تَدُوْدُ عنه الرجال كما يُدَادُ البَعِيرُ الصَادُ .^٥

[٢٦ / ١٠٢٩] أخرج رسول الله ﷺ أناساً من المسجد ، وقال : «لا ترقدوا في مسجدي هذا» ... فخرج الناس ، وخرج علي [ﷺ] ، فقال لعلي : «ارجع ؛ فقد أحلّ لك فيه ما أحلّ لي ، كأنني بك تذودهم على الحوض ، وفي يدك عصا عوسج» .^٦

١ . المعجم الصغير ٨٩/٢ ، الرياض النضرة ١٨٦/٣ ، ذخائر العقبى ٩١ ، جواهر المطالب ٢٣٣/١ ، الصواعق المحرقة ١٧٤ ، مجمع الزوائد ١٣٥/٩ ، قال الهيثمي : رواه الطبراني في الأوسط ، وفيه سلام بن سليمان المدايني وزيد العمي وهما ضعيفان وقد وثّقوا ، وبقية رجالهما ثقات . وأورد عليه : أن سلام بن سليمان روى عنه الترمذي والنسائي ، وقال النسائي - المتعنت في توثيق الرجال - : حدّثنا سلام بن سليمان ثقةً مدائنيّ ، مات بدمشق .

وأما زيد العمي ، هو ابن الحواري ، أبو الحواري ، قاضي هراة ، فقد روى عنه الأربعة في السنن ، وقد حدّث عنه شعبة والثوري ، ووثّقه الحسن بن سفيان الفسوي ، وذكره ابن شاهين في جملة الثقات ، وسئل عنه أبو داود فقال : ما سمعت إلا خيراً . وقال أحمد : صالح ، وقال الدارقطني : صالح . (سلسلة الأحاديث الصحيحة والحسنة في فضائل الإمام علي ﷺ برواية أهل السنة ٤٣٥)

٢ . وفي لفظ: لتذودنّ ... رجالاً كما يذاد البعير الضالّ (تاريخ مدينة دمشق ١٣٩/٤٢ - ١٤٠)

٣ . المعجم الأوسط ٣٤٣/٧ ، مجمع الزوائد ١٧٣/٩ .

٤ . تاريخ مدينة دمشق ٣٥/٣٣٨ ، كنز العمال ١٣/١٤٥ .

٥ . النهاية لابن الأثير ٣/٦٥ ، الفائق للزمخشري ٢/٢٧٠ ، لسان العرب لابن منظور ٢٦٢/٣ .

٦ . تاريخ المدينة لابن شبة ٣٨/١ .

فضيلت ٤٠ / عليؑ در قيامت / ١٥٣٩

[٢٧ / ١٠٣٠] عن أبي هريرة وجابر بن عبد الله ، قالوا : قال رسول الله ﷺ : علي ابن أبي طالب صاحب حوضي يوم القيامة .^١

[٢٨ / ١٠٣١] عن أنس ، عن النبي ﷺ : ينادي يوم القيامة لعلي بن أبي طالب أربعة منادٍ ويسمونه بأربعة أسماء :

يا علي بن أبي طالب ، جعلت الميزان بيدك فرجح من شئت واخفض من شئت .
ويا أسد الله ، جعلت حوض محمد ﷺ بيدك فاسق من شئت واحبس من شئت .
ويا سيف الله على أعدائه ، اذهب إلى الصراط فاحبس عليها من شئت وجوز من شئت .

ويا ولي الله ، اذهب إلى باب الجنة فأدخل من شئت واصرف عنها من شئت ؛ فإنه لا يدخلها إلا من أحبك بقلبه .^٢

[٢٩ / ١٠٣٢] وقال ﷺ : يا فاطمة ، إني غداً مُقِمٌ [مُقِيمٌ ظ] علياً على حوضي ، يسقي من عرف من أمتي .^٣

□ [٣٠ / ١٠٣٣] وقال ﷺ لعلي [ؑ] : ... أنت عوناً لي على عُقر حوضي .^٤

[٣١ / ١٠٣٤] وعن عليؑ قال : إني أذود عن حوض رسول الله ﷺ بيدي هاتين القصيرتين الكفار والمنافقين .^٥

وفي لفظ : لأذودن بيدي هاتين القصيرتين عن حوض رسول الله ﷺ رايات الكفار

١ . المعجم الأوسط للطبراني ١ / ٦٧ ، المناقب للخوارزمي ٣١٠ ، سبل الهدى والرشاد ١١ / ٢٩٠ .

قال الهيثمي : رواه الطبراني في الأوسط ، وفيه ضعف وثقوا . (مجمع الزوائد ١٠ / ٣٦٧)

٢ . العسل المصنفي من تهذيب زين الفتى ٢ / ٤٠٤ .

٣ . مناقب علي بن أبي طالب ﷺ لابن المغازلي ٢٤٢ في ضمن حديث الأعمش والمنصور .

٤ . السنة للخلال ٢ / ٣٤٩ شماره ٤٦٤ محقق كتاب گفته : إسناده صحيح .

٥ . المعجم الأوسط ٥ / ٢٢٥ ، مجمع الزوائد ٩ / ١٣٥ ، كنز العمال ١٣ / ١٥٧ .

١٥٤٠ / فضائل اميرالمؤمنين ﷺ / ج ٤

والمناققين ، كما تزداد غريبة الإبل عن حياضها .^١

* و در روایت ٩٥٩ گذشت : وهذا علي... والذائد عن حوضي المنافقين .

* و در روایت شماره ١٠١٧ : وأما الرابعة فسألت ربّي أن تسقي أمتي من حوضي فأعطاني .

* و در ضمن روایت شماره ١١٨٨ خواهد آمد : وأنت غداً على الحوض خليفتي ، تذود عنه المنافقين ، وأنت أول من يرد عليّ الحوض .

* و در روایت شماره ١٣٢٧ : علي بن أبي طالب معي غداً في القيامة على حوضي .

١ . فضائل اميرالمؤمنين ﷺ لأحمد بن حنبل ٣٠٧ - ٣٠٨ ، شماره ٢٧٩ ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ٨٤٣ / ٢ شماره ١١٥٧ (طبعة دار ابن الجوزي ، الرياض) ، الرياض النضرة ٣ / ١٨٦ ، جواهر المطالب ١ / ٢٣٣ .

واکنش مخالفان

واکنش اول : جعل روایت در برابر آن

مخالفان در برابر این فضیلت روایتی ساختند که خلفا را هم در این مطلب شریک نمایند .

عن أنس ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : لِحوضي أربعة أركان : الركن الأول في يدي أبي بكر الصديق ، والثاني في يدي عمر الفاروق ، والثالث في يدي عثمان ذي النورين ، والرابع في يدي علي بن أبي طالب عليه السلام .^۱

و البته اهل تسنن نیز آن را تکذیب کرده و جعلی دانسته‌اند.^۲

و نیز به دروغ به پیامبر صلى الله عليه وسلم نسبت داده‌اند که فرمود: أما ترضى - يا أبا بكر - أنك كنت معي في الغار، وأنت صاحب علي الحوض؟!^۳

واکنش دوم : تحریف معنوی

اسحاق بن راهویه درباره حدیث معتبر شماره ۱۰۳۳ : «أنت عوناً لي علي عُقر حوضي» می‌گوید: این (یاری) در دنیاست ، دفاع از آن ، دعوت به آن ، تبیین آن و مانند آن ولی همه مربوط به دنیاست.^۴

نگارنده گوید : ظاهراً مراد او دفاع ، دعوت و تبیین حوض کوثر باشد ، ولی روشن است - به خصوص به قرینه بقیه روایات - که مراد حضرت در این روایات کمک و یاری در نوشتن از حوض کوثر در آخرت است .

۱ . تاریخ مدینه دمشق ۱۵۷ / ۳۰ و ۱۳۲ / ۳۹ ، الرياض النضرة ۱ / ۵۳ .

۲ . رجوع شود به تنزیه الشریعة ۴۰۶ .

۳ . تاریخ الطبری ۲ / ۳۸۲ - ۳۸۳ .

۴ . هو فی الدنیا، یذود عنه ، یدعو إلیه ، ویبیین لهم ، ونحو ذلك الكلام إلا أنه فی الدنیا . (السنة للخلال ۳۴۹)

پرچمدار پیامبر صلی الله علیه و آله در قیامت

□ [۱۰۳۵ / ۳۲] قال النبي صلی الله علیه و آله: ... يا أبا برزة علي بن أبي طالب ... وصاحب رأيي في القيامة [وصاحب لوائي، ومعني] على مفاتيح خزائن رحمة [جنة] ربّي عز وجل^۱.
یعنی: فردای قیامت علی بن ابی طالب پرچمدار من و با من، کلیددار خزائن رحمت - یا بهشت - پروردگار من است .

[۱۰۳۶ / ۳۳] وعن علي علیه السلام، قال: كسرت يد علي علیه السلام يوم أحد ، فسقط اللواء من يده، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: «ضعوه في يده اليسرى، فإنه صاحب لوائي في الدنيا والآخرة». ^۲ در جنگ احد دست امیرمؤمنان علیه السلام شکست و پرچم افتاد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: پرچم را در دست چپ او بگذارید که او در دنیا و آخرت پرچمدار من است.

نگارنده گوید: اختصاص حضرت به پرچمداری در جنگها در روایت شماره ۳۱۳ گذشت و در روایات دیگر نیز آمده^۳ و از

۱. حلیة الأولیاء ۱ / ۶۶، قال الكنجدی: هذا حدیث حسن . (کفایة الطالب ۲۱۵) و رجوع شود به : تاریخ بغداد ۱۴ / ۱۰۲، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۳۳۰، المناقب للخوارزمی ۳۱۲، مطالب السؤل ۹۹. وفي رواية: بيد علي مفاتيح خزائن رحمة ربّي . (شرح ابن أبي الحديد ۹ / ۱۶۸)
۲. الرياض النضرة ۳ / ۱۵۶، جواهر المطالب ۱ / ۱۹۰، ینابیع المودة ۲ / ۱۶۷ .
۳. قال ابن عباس: كان علي أخذاً راية رسول الله صلی الله علیه و آله يوم بدر، قال الحكم: يوم بدر والمشاهد كلها. (مراجعہ شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۲۶۷ شماره ۲۲۸، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۰۷ شماره ۱۱۰۶ (الطبعة الثالثة، دار ابن الجوزی، الرياض)، المعجم الكبير للطبراني ۱۱ / ۳۱۱، الرياض النضرة ۳ / ۱۵۶، جواهر المطالب ۱ / ۱۸۹)
عن قتادة: أن علي بن أبي طالب علیه السلام كان صاحب لواء رسول الله صلی الله علیه و آله يوم بدر وفي كل مشهد. (الطبقات الكبرى ۳ / ۲۳، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۷۴، تاریخ الإسلام للذهبي ۳ / ۶۲۵)
وقال الحاكم: مرّ سعد بن أبي وقاص برجل يشتم علياً علیه السلام - والناس حوله في المدينة - فوقف

فضیلت ۴۰ / علی علیه السلام در قیامت / ۱۵۴۳

عنوان‌هایی که محبّ طبری انتخاب کرده نیز معلوم می‌شود.^۱

[۳۴ / ۱۰۳۷] قال أنس بن مالك : سألت رسول الله صلی الله علیه و آله ، فقلت : بأمي وأمي من صاحب لواءك يوم القيامة ؟ قال : «صاحب لوائي في دار الدنيا» ، وأوماً إلى علي بن أبي طالب علیه السلام .^۲ انس از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: فردای قیامت چه کسی پرچمدار شماست؟ حضرت فرمود: «همان کسی که در دنیا پرچمدار من بوده است» و اشاره به علی علیه السلام فرمود .

[۳۵ / ۱۰۳۸] عن جابر بن سمرة ، قال : قالوا : يا رسول الله ، من يحمل رايتك يوم القيامة ؟ قال : «ومن عسى [يحسن] أن يحملها يوم القيامة إلا من كان يحملها في الدنيا: علي بن أبي طالب» .^۳ از پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیدند فردای قیامت چه کسی پرچمدار شماست؟ حضرت فرمود: کیست که در قیامت [نیکو] پرچمداری من نماید جز همان کسی که در دنیا پرچمدار من بوده: علی بن ابی طالب .

این مطلب در برخی از روایات - در بیان وقایع روز قیامت - به عنوان «صاحب لواء الحمد» و مانند آن نیز نقل شده است .

→ علیه، وقال: يا هذا، علي ما تشتم علي بن أبي طالب؟! ألم يكن أول من أسلم؟! ... ألم يكن صاحب راية رسول الله صلی الله علیه و آله في غزواته؟ (قال الحاكم: هذا حديث صحيح علي شرط الشيخين ولم يخرجاه، وأقرّه الذهبي . (المستدرک ۳/ ۴۹۹ - ۵۰۰، إمتاع الأسماع ۱۲ / ۳۵) و رجوع شود به دفتر ششم، صفحه ۲۴۲۶

۱. الرياض النضرة ۳ / ۱۵۶، ۱۷۳، ذخائر العقبی ۸۶ .

۲. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۷۵

نگارنده گوید: سند این روایت نیکو و معتبر است، مراجعه شود به سلسله الأحادیث الصحیحة والحسنة في فضائل الإمام علي علیه السلام بروایة أهل السنة صفحة ۴۰۶ - ۴۰۹ .

۳. حدیث خیثمة ۱۹۹، المعجم الكبير للطبراني ۲ / ۲۴۷، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۷۴ - ۷۵، الرياض النضرة ۳ / ۱۷۲، المناقب للخوارزمي ۳۵۸، عمدة القاري ۱۶ / ۲۱۶، جواهر المطالب ۱ / ۱۸۲، کنز العمال ۱۳ / ۱۳۶ .

[۱۰۳۹ / ۳۶] عن ابن عباس : قال رسول الله ﷺ : يأتي على الناس يوم القيامة وقت ما فيه راكب إلا نحن أربعة ، فقال له العباس ... عمّه : فذاك أبي وأمي ومن هؤلاء الأربعة ؟ قال : أنا على البراق ، وأخي صالح على ناقة الله التي عقرها قومه ، وعمي حمزة أسد الله على ناقتي العضاء ، وأخي علي بن أبي طالب على ناقة من نوق الجنة مدبجة الجنيين ، عليه حلتان خضراوان من كسوة الرحمان ، على رأسه تاج من نور ، لذلك التاج سبعون الف ركن ، على كل ركن ياقوتة حمراء تضيء للراكب مسيرة ثلاثة أيام ، ويده لواء الحمد ينادي : « لا إله إلا الله ، محمد رسول الله » فيقول الخلائق : من هذا ؟ أملك مقرب ، أم نبي مرسل ، أم حامل عرش ؟ فينادي منادٍ من بطنان العرش : « ليس بملك مقرب ولا نبي مرسل ولا حامل عرش ، هذا علي بن أبي طالب ، وصي رسول رب العالمين ، وأمير المؤمنين ، وقائد الغر المحجلين في جنات النعيم »^۱.

در ضمن روایت گذشته پیامبر ﷺ - پس از بیان آنکه در قیامت فقط چهار نفر سواره هستند - فرمود : برادرم علی (ع) ، سوار بر ناقه‌ای بهشتی ، در حالی که دو حله سبزرنگ از جامه‌های رحمانی بر تن و تاجی از نور بر سر... و لوائ حمد را به دست دارد با ندای : « لا إله إلا الله ، محمد رسول الله » (وارد می شود). مردم (شگفت زده) می پرسند : آیا این فرشته مقرب است یا پیامبر مرسل یا حامل عرش ؟! از عرش ندایی می رسد : « این نه فرشته مقرب است نه پیامبر مرسل و نه حامل عرش ، این علی بن ابی طالب، وصی فرستاده پروردگار جهانیان ، امیر مؤمنان، و پیشوای روسفیدان در جنات نعیم است ».

۱. رجوع شود به تاریخ بغداد ۱۱ / ۱۱۴ ، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۲۶ - ۳۲۷ ، المناقب للخوارزمي ۳۵۹ - ۳۶۰ ، كفاية الطالب للكنجي ۱۸۴ . قال الخطيب البغدادي - وكذا ابن الجوزي في الموضوعات ۱ / ۳۹۵ - : ابن لهيعة ذاهب الحديث .
نگارنده گوید : در مورد اعتبار ابن لهيعة رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۴۵۵ - ۱۴۵۶ .

و در برخی از منابع در آخر روایت افزوده شده :

... وقائد الغر المحجلین إلی جنان ربّ العالمین، أفلح من صدّقه ، وخاب من کذّبه .
ولو أن عابداً عبد الله بین الرکن والمقام ألف عام وألف عام حتی یکون کالشنّ
البالي ولقی الله مبغضاً لآل محمد اکبّه الله علی منخره فی نار جهنم .^۱

یعنی: او پیشوای روسفیدان به سوی باغ‌های بهشت پرودگار عالمیان است .
هر کس او را تصدیق نماید رستگار شود و هر کس او را تکذیب نماید زیانکار
گردد . اگر عابدی بین رکن و مقام، هزار سال عبادت خدا را بنماید تا مانند
مشکی پوسیده شود ولی هنگامی که به ملاقات خدا رود کینه‌خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله
را در دل داشته باشد خدا او را با صورت در آتش جهنم اندازد .

[۳۷ / ۱۰۴۰] عن ابن عباس أنه سئل عن قول الله: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ﴾ [المائدة (۵): ۹] ، قال : سألت قوم النبي صلی الله علیه و آله ، فقالوا: فیمن نزلت هذه الآية یا
نبي الله ؟ قال : «إذا کان يوم القيامة عُقد لواء من نور أبيض فینادي منادٍ : لیقم سید
المؤمنین ومعه الذین آمنوا بعد بعث محمد صلی الله علیه و آله ، فیقوم علی بن أبی طالب، فیعطی
اللواء من النور الأبيض بیده، تحته جمیع السابقین الأولین من المهاجرین و الأنصار،
لا یخالطهم غیرهم حتی یجلس علی منبر من نور ربّ العزة، ویعرض الجمیع علیه
رجلاً رجلاً فیعطی أجره ونوره، فإذا أتى علی آخرهم قیل لهم : قد عرفتم منازلکم من
الجنة، إن ربکم تعالی یقول : لکم عندي ﴿مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ [المائدة (۵): ۹] - یعنی
الجنة - ، فیقوم علی بن أبی طالب، والقوم تحت لوائه حتی یدخلهم الجنة» .^۲

۱. رجوع شود به تاریخ بغداد ۱۳ / ۱۲۳ - ۱۲۴، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۲۶ - ۳۲۸ .

۲. شواهد التنزیل ۲ / ۲۵۲ - ۲۵۳ .

خلاصه آن که از پیامبر (ص) پرسیدند آیه شریفه گذشته درباره چه کسی نازل شده است؟ حضرت فرمود: در قیامت پرچمی از نور سفید قرار داده شود و منادی ندا دهد: سرور و آقای اهل ایمان و کسانی که پس از بعثت پیامبر (ص) ایمان آورده‌اند به همراه او برخیزند. علی بن ابی طالب بلند شده و آن پرچم نورانی سفید را به دست گیرد، تمام پیشگامان مهاجرین و انصار زیر آن پرچم قرار گیرند و کسی دیگر با آنان نباشد. او بر منبر نورانی پرودگار نشیند و تک تک آنان بر او عرضه شوند و پاداش و نور خویش را دریافت نمایند. پس از آن که این کار به پایان رسد به آنان گفته شود: جایگاه خویش را در بهشت شناختید، پرودگارتان می‌فرماید: برای شما نزد من آمرزش و پاداش عظیمی است، یعنی بهشت. سپس علی بن ابی طالب بلند شود و همه آنان زیر پرچمش باشند تا آنها را وارد بهشت نماید.

* و در ضمن روایت شماره ۴۰۹ گذشت که پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: یا علی، انه أول من يدعی به من أمتي يدعی بك لقرابتك مني ومنزلتك عندي، فیدفع إلیك لوائی، وهو لواء الحمد، یستبشر به آدم و جمیع من خلق الله عزوجل من الأنبياء والمرسلین، فیستظلون بظلّ لوائی ...

یا علی، اولین کسی که از امت من در قیامت فراخوانده می‌شود تو هستی، به جهت خویشاوندی با من و قرب و منزلتی که نزد من داری. در قیامت لوائی من که همان پرچم حمد است به دست تو داده می‌شود. تو بین دو صف (از مردم) - در حالی که امام حسن (ع) در جانب راست تو و امام حسین (ع) در جانب چپ تو هستند - سیر می‌کنی، از حضرت آدم (ع) تا دیگر پیامبران (ع) همه خوشحالند که در سایه آن پرچم هستند. از حله‌های سبز رنگ بهشتی بر تو بپوشانند و منادی از تحت عرش مرا ندا دهد که: «ای محمد، چه پدر خوبی داری حضرت

فضیلت ۴۰ / علیؑ در قیامت / ۱۵۴۷

ابراهیم، و چه برادر خوبی علی! بشارت باد تو را ای علی، تو را بخوانند هنگامی که مرا می خوانند، عطا نمایند هنگامی که مرا عطا نمایند، و جامه بپوشانند هنگامی که مرا جامه بپوشانند.

- * و در روایت ۹۸۷ گذشت: وأنت صاحب لوائي في الدنيا وفي الآخرة.
- * و در روایت ۹۹۳: وأعطاني به في الآخرة أنه صاحب لواء الحمد، يقدمني به.
- * و در روایت ۹۹۶: وأما الرابعة فإن لوائي معه يوم القيامة وتحتة آدم وما ولد.
- * و در روایت ۱۰۱۳ آمده: انك أول من تشقّ عنه الأرض يوم القيامة وأنت معي، معك لواء الحمد وأنت تحمله بين يدي، تسبق به الأولين والآخرين.
- * و در روایت ۱۵۲۶: وأما الثانية فلواء الحمد بيده، آدم ﷺ ومن ولد تحتة.

ابوحفص ابن شاهین (متوفی ۳۸۵) - که او را با تعبیری چون: امام، حافظ، مفید، مکرر، ثقه، امین که هیچ کس به اندازه او تصنیف نداشته ستوده‌اند،^۱ در شرح مذاهب اهل تسنن و حافظ ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰) در فضائل الخلفاء الراشدين - روایتی نقل کرده‌اند که ذکر آن مناسب است.

[۱۰۴۱ / ۳۸] ألا ترضى - يا علي - إذا جمع الله الناس في صعيد واحد عراة حفاة مشاة قد قطع أعناقهم العطش، فكان أول من يدعى إبراهيم، فيكسى ثوبين أبيضين، ثم يقوم عن يمين العرش، ثم تفجر لي مذهب [شعب] من الجنة إلى الحوض، حوض أعرض مما بين بصرى وصنعاء، فيه عدد نجوم السماء قدحان من فضة، فأشرب وأتوضأ، ثم أكسى ثوبين أبيضين، ثم أقوم عن يمين العرش، ثم تدعى فتشرب وتتوضأ، ثم تكسى ثوبين أبيضين، فتقوم معي، ثم لا أدعى لخير إلا دُعيت له.^۲

۱. تذكرة الحفاظ ۳ / ۹۸۷ - ۹۸۸.

۲. شرح مذاهب أهل السنة لابن شاهين ۱۵۶ شماره ۱۱۱، فضائل الخلفاء الراشدين لأبي نعیم ۶۲ شماره ۴۶.

پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: آیا خوشنود نمی شوی که (فردای قیامت) هنگامی که خدا همه را در سرزمینی عریان ، پابرهنه و پیاده جمع (و محشور) نماید در حالی که از تشنگی به ستوه آمده‌اند، ابتدا حضرت ابراهیم فراخوانده و دو جامه سفید بر تن او پوشانده شود و در جانب راست عرش بایستد، سپس برای من از بهشت شعبه‌ای به سوی حوض کوثر باز شود که حوضی است عریض تر از فاصله بصری (از سرزمین‌های شام) و صنعاء (یمن) ... من از آن بنوشم و وضو بگیرم و دو جامه سفید بر تن من پوشانده شود، سپس در جانب راست عرش بایستم ، سپس تو را فراخوانده و تو نیز از حوض کوثر بنوشی و وضو بگیری ، سپس دو جامه سفید بر تن تو پوشانده شود و در کنار من بایستی ، و پس از آن من برای هیچ خیری خوانده نشوم مگر آن‌که تو نیز خوانده شوی .

این روایت حاکی از جایگاه ویژه امیر مؤمنان علیه السلام در قیامت است که آن حضرت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از همه برتر است و هیچ کس با او قابل قیاس نیست؛ لذا حافظ ابن شاهین و حافظ ابونعیم درباره آن نگاشته‌اند: این فضیلتی است ویژه امیر مؤمنان علیه السلام که هیچ کس در آن با او مشترک نیست .

فضیلت ۴۰ / علی علیه السلام در قیامت / ۱۵۴۹

علی علیه السلام دارای گنج بهشتی

□ [۱۰۴۲ / ۳۹] اهل تسنن به سند صحیح روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود :

يا علي ، إن لك في الجنة كنزاً ، وإتک ذو قرنیها ، فلا تتبع النظرة النظرة فإنما لك الأولى وليست لك الآخرة .^۱

اعتبار سند روایت

* این روایت در مسند احمد، صحیح ابن حبان و الأحادیث المختارة نقل شده، و گذشت که اعتبار روایات کتب مذکور پذیرفته شده است.^۲

* حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵)، ذهبی (متوفی ۷۴۸)، هیثمی (متوفی ۸۰۷)، احمد محمد شاکر و ... حکم به صحت آن کرده‌اند.^۳

این حدیث در منابع معتبر دیگر نیز نقل شده است.^۴

۱. مسند أحمد ۱ / ۱۵۹، صحیح ابن حبان ۱۲ / ۳۸۱، الأحادیث المختارة ۲ / ۱۰۸.

۲. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۰ - ۱۱ نکته شماره ۷.

۳. المستدرک ۳ / ۱۲۳، وقال الهیثمی : رواه البزار والطبرانی فی الأوسط، ورجال الطبرانی ثقات. (مجمع الزوائد ۴ / ۲۷۷) احمد محمد شاکر در تعلیقه مسند أحمد ۲ / ۱۶۶ شماره ۱۳۷۳ (طبعة القاهرة) گفته: إسناده صحیح. و در تعلیقه الأحادیث المختارة ۲ / ۱۰۸ آمده: إسناده حسن.

۴. مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۲۰۴ - ۲۰۵ شماره ۱۵۰، المصنف لابن أبي شیبة ۳ / ۴۱۰ و ۴۹۸ / ۷، البحر الزخار ۳ / ۱۰۴، كشف الأستار ۴ / ۱۵۹، المعجم الأوسط ۱ / ۲۰۹، شرح معانی الآثار للطحاوی ۳ / ۱۵، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۳۲۴ - ۳۲۵، الرياض النظرة ۳ / ۱۸۳، الفائق للزمخشري ۳ / ۷۹، عمدة القاري ۲۰ / ۱۱۹، سبیل الهدی والرشاد ۱۱ / ۲۹۵، كنز العمال ۵ / ۴۶۸ و ۱۱ / ۶۲۷.

توضیح مفاد روایت

در این روایت پیامبر (ص) به امیرمؤمنان (ع) فرموده: ای علی، تو را در بهشت گنجی است، و تو ذوالقرنین آن هستی

برخی بر این عقیده‌اند که مراد از بخش اخیر روایت آن است که هر دو سوی بهشت در اختیار توست، همان‌گونه که ذوالقرنین بر شرق و غرب جهان سیطره داشت، امیرمؤمنان (ع) نیز اختیار تمام بهشت را دارد.

ابن اثیر (متوفی ۶۰۶) این معنا را پذیرفته و عبدالعظیم منذری (متوفی ۶۵۶) نیز این احتمال را ترجیح داده است.^۱

۱. همین معنا از بحر الفوائد (معانی الأخبار کلاباذی) نیز نقل شده است. (فضائل امیرالمؤمنین (ع) [علاء عبید ۳۳۴])

در برابر آن، ابو عبید هروی گفته: مراد آن است که ای علی، تو ذوالقرنین این امت هستی، و از امت اسلام با ضمیر «ها» تعبیر شده است. وجه تشبیه آن حضرت به ذوالقرنین آن است که همان‌گونه که ذوالقرنین بر دو طرف سرش ضربت خورد، امیرمؤمنان (ع) نیز دو ضربت بر دو طرف سر مبارکش اصابت نمود یکی از ناحیه عمرو بن عبدود و دیگری از ابن ملجم.

البته نظریه سومی هم هست که مراد از «القرنین» امام حسن و امام حسین (ع) هستند. قال المنذری (المتوفی ۶۵۶): «وانك ذو قرنيها» أي ذو قرني هذه الأمة، وذلك لأنه كان له شجستان في قرني رأسه: إحداهما من ابن ملجم لعنه الله، والأخرى من عمرو بن ود.

وقيل: معنا إنك ذو قرني الجنة أي ذو طرفيها ومليكها، الممكن فيها، الذي يسلك جميع نواحيها، كما سلك الإسكندر جميع نواحي الأرض شرقاً وغرباً، فسَمِّي: ذا القرنين - على أحد الأقوال -، وهذا قريب، وقيل غير ذلك. (الترغيب والترهيب للمنذري ۳ / ۳۵ - ۳۶)

وقال ابن الأثير: «وانك ذو قرنيها»، أي طرفي الجنة وجانيها.

قال أبو عبید: وأنا أحسب أنه أراد ذو قرني الأمة، فأضمر.

وقيل: أراد الحسن والحسين (ع). (النهاية ۴ / ۵۱ - ۵۲، و رجوع شود به غریب الحدیث لابن سلام ۷۸/۳ - ۷۹، الزاهر في معاني كلمات الناس ۶۲۶، لسان العرب ۱۳ / ۳۳۲، لسان العرب ۱۳/۳۳۳، القاموس المحيط ۴ / ۲۵۸، تاج العروس ۱۸ / ۴۴۷)

واکنش مخالفان

واکنش اول : حذف و تقطیع

دنباله روایت گذشته مربوط به نهی از نگاه به نامحرم بود که: «فلا تتبع النظرة النظرة فإنما لك الأولى وليست لك الآخرة». یعنی: اگر نگاهت به نامحرم افتاد، چشمت را فروبسته و از ادامه نگاه پرهیز نما که نگاه دوم بر تو روا نیست. عده‌ای از راویان یا نویسندگان اهل تسنن، فقط بخش اخیر روایت را نقل کرده و از نقل بخش نخست روایت - که مشتمل بر فضیلت امیر مؤمنان علیه السلام بوده - امتناع کرده‌اند.^۱ با آن که روایت را به همان سندی نقل کرده‌اند که مشتمل بر فضیلت حضرت است!

مقایسه کنید روایتی را که در مسند احمد نقل شده با روایت سنن دارمی.^۲ در برخی از کتب لغت نیز تحریفی رخ داده و آن این که «کنزاً» تبدیل به «بیئاً» شده، به نظر می‌رسد که این نیز برای کاستن از اهمیت مطلب بوده است.^۳

۱. مراجعه شود به مسند أحمد ۳۵۱/۵، ۳۵۳، ۳۵۷، سنن ابی داود ۴۷۶/۱، سنن ترمذی ۱۹۱/۴، السنن الکبری للبیهقی ۷ / ۹۰ و ...

۲. مسند أحمد ۱ / ۱۵۹: حدّثنا عبد الله، حدّثني أبي، حدّثنا عفان، حدّثنا حماد بن سلمة، حدّثنا محمد بن إسحاق، عن محمد بن إبراهيم التيمي، عن سلمة بن [عن] أبي الطفيل، عن علي بن أبي طالب عليه السلام [عليه السلام]: ان النبي صلى الله عليه وآله قال له: «يا علي، إن لك كنزاً من الجنة وإنك ذو قرنيها، فلا تتبع النظرة النظرة، فإنما لك الأولى وليست لك الآخرة».

سنن الدارمي ۲ / ۲۹۸: أخبرنا أبو الوليد الطيالسي، حدّثنا حماد بن سلمة، عن محمد بن إسحاق، عن محمد بن إبراهيم، عن سلمة، عن أبي الطفيل، عن علي عليه السلام [عليه السلام]، قال: قال صلى الله عليه وآله: «لا تتبع النظرة النظرة؛ فإن الأولى لك والآخرة عليك».

۳. رجوع شود به النهاية ۴ / ۵۱ - ۵۲، غريب الحديث ابن سلام ۷۸/۳ - ۷۹، الزاهر في معاني كلمات الناس ۶۲۶، لسان العرب ۱۳ / ۳۳۲ - ۳۳۳، القاموس المحيط ۴ / ۲۵۸، تاج العروس ۴۴۷/۱۸.

واکنش دوم انکار صحت

بنخاری ، گذشته از حذف صدر و ذیل روایت - برای کتمان فضائل مولا! - بدون هیچ دلیلی صحت آن را انکار کرده، با آنکه سند او همان سندی است که حاکم، ذهبی، هیشمی و احمد محمد شاکر حکم به صحت آن کرده‌اند.^۱

۱. سلمة بن أبي الطفيل، عن أبيه، روى عن فطر، وقال حماد بن سلمة: عن ابن إسحاق، عن محمد ابن إبراهيم، عن سلمة بن أبي الطفيل، عن علي (ع): [ع] قال لي النبي (ص): «إن لك كنزاً في الجنة». حدثني خليفة، نا عبد الأعلى، عن ابن إسحاق، عمّن سمع أبا الطفيل، عامر بن واثلة، عن بلال: قال النبي (ص): «إن لك كنزاً في الجنة». قال أبو عبد الله: ولا يصح. (التاريخ الكبير ۴ / ۷۷)

پیوست‌ها

هنگام جمع‌آوری فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام مطالب یا روایاتی به نظر رسید که ضمیمه نمودن آن به کتاب مناسب یا لازم بود و در این بخش بدان می‌پردازیم.

۱

ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته

علی علیه السلام تنها وزیر پیامبر صلی الله علیه و آله

در آثار متعدد - مانند فضیلت‌های ۸ و ۹ - پس از بیان برادری امیرالمؤمنین علیه السلام و ... منصب وزارت نیز برای آن حضرت ذکر شده ، مانند روایات ذیل :

[۱۰۴۳ / ۱] عن أسماء بنت عمیس : سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول : «اللهم أقول كما قال أخي موسى : اللهم ﴿أَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي﴾ علياً [علي] أخي ، ﴿أَشْدُدْ بِهِ أَرْزِي * وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا﴾» [طه (۲۰) : ۲۹ - ۳۵] .^۱

۱ . مراجعه شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۳۰۹ شماره ۲۸۰ (تحقیق محقق طباطبائی) ، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۴۴ شماره ۱۱۵۸ (طبعة دار ابن الجوزی ،

اسماء بنت عمیس می‌گوید: شنیدم که پیامبر (ص) این گونه دعا می‌کرد: خدایا! من از تو همان درخواستی را دارم که برادرم موسی داشت: خدایا برای من وزیری از خاندانم قرار ده، علی برادرم را، به واسطه او پشتم را محکم و استوار ساز و او را در کارم شریک نما تا تو را فراوان تسبیح و بسیار یاد نمایم که تو بر حال ما بینایی .

[۱۰۴۴ / ۲] ... إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَانِي عَلَى الْأَنْبِيَاءِ ، فَاخْتَارَنِي وَاخْتَارَنِي وَصِيًّا ، وَاخْتَرْت ابْنَ عَمِّي وَصِيًّا ، يَشُدُّ عَضْدِي كَمَا يَشُدُّ عَضْدَ مُوسَى بِأَخِيهِ هَارُونَ ، وَهُوَ خَلِيفَتِي وَوَزِيرِي ، وَلَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَكَانَ عَلِيٌّ نَبِيًّا وَلَكِنْ لَا نَبُوَّةَ بَعْدِي^۱ .

پیامبر (ص) فرمود : خداوند مرا بر انبیا برگزید (و ترجیح داد)، مرا انتخاب نمود و برای من وصی اختیار فرمود، من پسر عموم را وصی خویش قرار دادم تا (یار و یاور و) قوت بازویم باشد همان‌گونه که هارون برادر حضرت موسی قوت بازویش بود. علی جانشین و وزیر من است ، و اگر قرار بود پس از من پیامبری باشد آن پیامبر علی بود ، ولی پس از من نبوتی نیست.

[۱۰۴۵ / ۳] عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ ، أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ (ص) يَقُولُ : «إِنَّ أَخِي وَوَزِيرِي وَخَيْرَ مَنْ أَخْلَفَهُ بَعْدِي عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»^۲ .

[۱۰۴۶ / ۴] وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ : «إِنَّ أَخِي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي

→ الرياض)، تاريخ مدينة دمشق ۵۲/۴۲، المعيار والموازنة للإسكافي ۷۱، شواهد التنزيل ۱ / ۵۶، ۲۳۰، ۴۷۸ - ۴۸۰، ۴۸۲ - ۴۸۳، الرياض النضرة ۱۱۸/۳، ذخائر العقبى ۶۳ - ۶۴، نظم درر السمطين ۸۷، تفسير آلوسی ۱۶ / ۱۸۶.

۱. ينابيع المودة ۲ / ۲۸۸ به نقل از مودة القربى، المودة السادسة .

۲. المناقب للخوارزمي ۱۱۲ .

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۵۵

في أهلي وخير من أترك بعدي ، يقضي ديني ، وينجز موعدي علي بن أبي طالب»^۱.

وفي لفظ : إن خليلي ووزيرني وخليفتي في أهلي ، وخير من أترك بعدي ، [و]ينجز موعدي ، ويقضي ديني علي بن أبي طالب^۲.

وفي لفظ آخر : إن خليلي ووزيرني وخير من أخلف بعدي ، يقضي ديني ، وينجز موعودي علي بن أبي طالب^۳.

از سلمان و انس - با قدری زیاده و نقصان - نقل شده که پیامبر ﷺ فرمود:

برادرم، وزیرم، جانشین من در بین خاندانم، بهترین کسی که پس از خویش بجای می‌گذارم که بدهی مرا پرداخت می‌نماید، و به وعده‌هایم عمل می‌کند علی بن ابی طالب است .

[۱۰۴۷ / ۵] عن النبي ﷺ في ضمن حديث : اللهم وأنا محمد نبيك و صفيك ،

اللهم فاشرح لي صدري، ويسر لي أمري، واجعل لي وزيراً من أهلي، علياً أخي^۴.

در ضمن روایتی آمده است که پیامبر ﷺ به درگاه خداوند عرض نمود:

خدایا من محمد پیامبر و برگزیده تو هستم . خدایا به من شرح صدر عنایت کن (و سندهام را گشاده ساز)، و کارم را آسان نما، و برای من وزیری از خاندانم قرار ده (یعنی) برادرم علی را .

۱. شواهد التنزیل ۱ / ۴۸۸ .

۲. شواهد التنزیل ۱ / ۴۸۹ ، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۷ .

۳. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۷ .

۴. شواهد التنزیل ۱ / ۲۲۹ - ۲۳۱ .

* و در روایت شماره ۲۵ گذشت که امیرالمؤمنین (ع) در ضمن مناشده‌ای فرمود: **إِنِّي لِأَخُو رَسُولِ اللَّهِ [و] وَزِيرُهُ .**

* و در روایت شماره ۲۳۵ گذشت: **يا علي، أنت أخي، وصفيي، ووصيي، ووزيري، وأمييني، مكانك مني مكان هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي .**

* و در روایت شماره ۲۶۴: **وأنت أخي ووزيري، وخير من أترك بعدي، تقضي ديني وتنجز موعدتي .**

* و در روایت شماره ۳۷۵: **فأيكم يبإيعني علي أن يكون أخي وصاحبي ووارثي؟ و پس از بيعت با امیرالمؤمنین (ع) فرمود: أنت أخي، وصاحبي، ووارثي، ووزيري .**

* و در روایت شماره ۳۷۷: **أنا يا نبي الله أكون وزيرك عليه .**

* و در روایت شماره ۳۸۰: **يا بني عبدالمطلب إن الله لم يبعث رسولاً إلا جعل له من أهله أخاً ووزيراً ووارثاً ووصياً ومنجزاً لعداته وقاضياً لدينه، فمن منكم يتابعني علي أن يكون أخي ووزيري ووصيي وينجز عداتي وقاضي ديني؟ ... في اليوم الثاني أعاد عليهم القول، ثم قال: ... فمن منكم يبإيعني علي أن يكون أخي ووزيري ووصيي وقاضي ديني ومنجز عداتي؟ ... فقام علي بن أبي طالب (ع) فبإيعه بينهم .**

* و در روایت شماره ۳۸۱: **يا بني عبدالمطلب! إنه لم يبعث الله نبياً إلا جعل له من أهله أخاً ووزيراً ووصياً وخليفة في أهله، فمن يقوم منكم يبإيعني علي أن يكون أخي ووزيري ووصيي وخليفتي في أهلي .**

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۵۷

* و در ضمن روایت شماره ۴۰۲ بنابر روایت ابن مخلد قرطبی (متوفی ۲۷۶) چنین آمده است: والذي بعثني بالحق ما أخرتك إلا لنفسي ، فأنت عندي بمنزلة هارون من موسى ، غير أنه لا نبي بعدي ، وأنت أخي ووزير ووارثي^۱.

* و در روایت شماره ۸۹۳ گذشت: أنت أخي ووزير

* و در روایت شماره ۹۵۰: إن أخي، ووزير، وخليفتي في أهل بيتي، وخير من تركت بعدي، يقضي ديني، وينجز مواعيدي علي بن أبي طالب.

* و در روایت شماره ۱۰۴۹ خواهد آمد: يا بني عبدالمطلب! إنه لم يبعث الله نبياً إلا جعل له من أهله أخاً ووزيراً ووصياً وخليفة في أهله، فمن يقوم منكم يباعدني علي أن يكون أخي ووزير ووصيي وخليفتي في أهلي ... فقام علي [عليه السلام] ... فبايعه علي ما شرط له .

* و در روایت شماره ۱۴۹۳ عن النبي ﷺ ... في حديث المعراج: [قال الله تعالى:] « وإني لم أبعث نبياً إلا جعلت له وزيراً، وإنك رسول الله وإن علياً وزيرك».

* و در شعر حسان بن ثابت در مدح آن حضرت گذشت که :

فأقضى بها دون البرية كلها علياً ، وسمّاه : الوزيرَ المُوَاحِيا^۲

۱ . ما روي في الحوض والكوتر لابن مخلد (جزء بقي بن مخلد) ۱۲۵ - ۱۲۶ .

۲ . در دفتر دوم، صفحه ۷۴۵ - ۷۴۶ به نقل از عمدة القاري ۱۶ / ۲۱۶ گذشت و رجوع شود به المناقب لابن المغازلي ۱۵۴ ، الفصول المهمة لابن الصباغ ۲۱۷/۱ ، إحقاق الحق ۳۰ / ۲۰۴ .

علی (ع) تنها وارث پیامبر (ص)

* پیش از این در فضیلت شماره ۷ روایت شماره ۳۲۲ گذشت که به سند صحیح روایت شده که از قثم - برادر ابن عباس - پرسیدند: چه شد که در بین شما فقط علی (ع) وارث پیامبر (ص) گردید؟! او پاسخ داد:

لأنه كان أولنا به لُحوقاً ، وأشدنا به لُزوقاً . یعنی : چون او اولین کسی بود که به پیامبر (ص) گروید و ارتباط او با آن حضرت از همه بیشتر و به ایشان نزدیکتر بود.

ذهبی در حکم به صحت این روایت با حاکم موافقت کرده است .^۱

* و در روایت شماره ۲۳۴ از پیامبر (ص) گذشت : ... وأنت وصيي ووارثي .

* و در روایت شماره ۳۷۵ گذشت که پیامبر (ص) به بستگان نزدیکش فرمود: فأيكم يبایعني علي أن يكون أخي وصاحبي ووارثي ؟ و پس از بیعت با امیرالمؤمنین (ع) به آن حضرت فرمود: أنت أخي ، وصاحبي ، ووارثي ، ووزيري . علی (ع) پس از نقل مطالب گذشته فرمود: فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي .

* و در روایت شماره ۳۸۰: يا بني عبد المطلب إن الله لم يبعث رسولاً إلا جعل له من أهله أخاً ووزيراً ووارثاً ووصياً ومنجزاً لعداته وقاضياً لدينه ، فمن منكم يتابعني [يبایعني] ؟ ... فقام علي بن أبي طالب (ع) فبايعه بينهم .

* و در روایت شماره ۴۰۲: والذي بعثني بالحق ما أخرجتني إلا لئنفسني فأنت عندي بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبي بعدي ، وأنت أخي [ووزيري] ووارثي .

۱ . المستدرک ۱۲۵/۳ ، کنز العمال ۱۳ / ۱۴۳ و رجوع شود به تاریخ مدینه دمشق ۳۹۲/۴۲ .

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۵۹

* و در روایت شماره ۶۲۴: لک فی هذا المسجد مالی وعلیک فیہ ما علیّ، وأنت وارثی ووصیّی، تُقْضی دینی و تُجْزُ عِداتی .

* و در روایت شماره ۶۳۶ - به سند صحیح - از امیرمؤمنان علیه السلام گذشت که: والله إنّی لأخوه، وولّیّه، واین عمّه، ووارثه، فمن أحقّ به منّی؟!

* و در روایت شماره ۹۴۷: لکل نبی وصی و وارث - وفي لفظ: إن لکل نبی وصیاً و وارثاً -، وإن علیاً وصی و وارثی .

* و در روایت شماره ۹۴۹ فإن وصی و وارثی، یقْضی دینی، وینجز موعودی [موعدی] علی بن اَبی طالب .

* و در روایت شماره ۹۵۸: یا علی، أنت أخی و وارثی ووصیّی .

* و در روایت شماره ۹۷۷: قال علی علیه السلام لأقولنّ قولاً لم یقله أحد قبلی ولا یقوله بعدي إلاّ کذاب: أُعْطیت ثلاثاً لم یعْطها أحد قبلی: ورثت نبیّ الرحمة

و در روایت شماره ۳۴۳ در نامه محمد بن ابی بکر به معاویه گذشت که: تو خود را با علی علیه السلام برابر می دانی و هو وارث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ووصیّه و أبو ولده، در حالی که او وارث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، وصیّ (و جانشین) او، و پدر فرزندان اوست!

* و در ضمن روایت مفصل شماره ۱۱۸۸ - ۱۱۸۹ خواهد آمد: ولکن حسبک أن تكون منّی وأنا منك، ترثنی وأرثک .

باقیمانده حنوط پیامبر صلی الله علیه و آله

تأیید مطلب گذشته به اینکه باقیمانده حنوط پیامبر صلی الله علیه و آله نزد امیر مؤمنان علیه السلام بود.
□ [۱۰۴۸ / ۶] عن هارون بن سعد [عن أبي وائل]، قال: كان عند علي عليه السلام [مسك فأوصى [فوصى] أن يحنط به، وقال علي عليه السلام]: وهو فضل حنوط رسول الله صلی الله علیه و آله.^۱

واکنش مخالفان در برابر فضائل گذشته

واکنش اول: تحریف لفظی روایت

چنان که در پاورقی روایت شماره ۳۷۴ - ۳۷۵ ملاحظه فرمودید،^۲ روایت را احمد بن حنبل و نسائی به یک سند صحیح نقل کرده اند، ولی در نقل احمد بن حنبل جمله: «أنت أخي، وصاحبي، ووارثي، ووزيري» از کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و جمله: «فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي» از کلام امیر مؤمنان علیه السلام حذف شده است!!

عده ای دیگر از کسانی که آن قضیه را نقل کرده اند نیز وراثت را - که در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و کلام امیر مؤمنان علیه السلام بوده - از قلم انداخته اند.^۳

۱. المستدرک ۳۶۱/۱، و رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۱۴۴ شماره ۶۶، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۶۹۱ شماره ۹۴۳ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، السنن الكبرى للبيهقي ۳ / ۴۰۵ - ۴۰۶، معرفة السنن والآثار للبيهقي ۳ / ۱۳۸، دلائل النبوة للبيهقي ۷ / ۲۴۹، الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۲۸۸، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۵۶۳، أسد الغابة ۴ / ۳۹، الرياض النضرة ۳ / ۲۳۷، ذخائر العقبى ۱۱۵، الدراية في تخريج أحاديث الهداية لابن حجر ۱ / ۲۳۰، البداية والنهاية ۵ / ۲۸۵، إمتاع الأسماع ۱۴ / ۵۸۰، كنز العمال ۱۳ / ۱۹۱، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۳۰۷ و ۱۲ / ۳۲۴.

قال النووي: إسناد حسن. (نصب الراية للزيلعي ۲ / ۳۰۷، تحفة الأحوذی ۴ / ۶۰)

۲. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۵۸۴ - ۵۸۵.

۳. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۵۸۱ - ۵۹۵، روایات شماره ۳۷۱ - ۳۸۷.

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۶۱

و در فضیلت ۱۷ «تنها یار ثابت قدم» گذشت که در روایت حاکم «وارثه» تبدیل به «وارث علمه» شده و در برخی منابع لفظ «وارث» حذف شده است!^۱

واکنش دوم : تحریف معنوی روایت

حاکم پس از روایت صحیح ۲۳۲۲ به نقل از اسماعیل قاضی می‌گوید:

فقط علی رضی الله عنه دانش را از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارث برده نه دیگر بستگان!^۲

و در فضیلت ۳۸ «علی رضی الله عنه تنها وصی پیامبر صلی الله علیه و آله» گذشت که محب طبری چنین

اظهار کرده که :

مراد از ارث ، میراث قرآن و سنت است نه ارث متعارف.^۴

واکنش سوم : منکر دانستن روایت

در فضیلت ۸ «تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت» گذشت که ذهبی درباره

روایت شماره ۳۷۵ گفته: ابوصادق از ربیعہ حدیث غیر قابل قبولی نقل کرده که

در ضمن آن آمده: «علیُّ أخی و وارثی».^۵

۱ . المستدرک للحاکم ۳ / ۱۲۶ در مورد حذف «وارث» یا بخشی از روایت رجوع شود به أمالی

المحاملی ۱۶۲ - ۱۶۳ ، تاریخ مدینة دمشق ۵۶/۴۲ ، تفسیر ابن ابي حاتم الرازي ۷۷۷/۳ ، نظم درر

السمطین ۹۷ ، الدر المنثور ۲ / ۸۱ - ۸۲ ، فتح القدیر ۱ / ۳۸۸ .

۲ . از قثم - برادر ابن عباس - پرسیدند: چرا در بین شما فقط علی رضی الله عنه وارث پیامبر صلی الله علیه و آله گردید؟! گفت:

چون او اولین کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله گروید و ارتباط او با آن حضرت از همه بیشتر بود.

۳ . قال اسماعیل بن إسحاق: إن علیاً رضی الله عنه [وارث العلم من النبی صلی الله علیه و آله دونهم] . (المستدرک ۳ / ۱۲۶)

۴ . الرياض النضرة ۳ / ۱۳۸ - ۱۳۹ .

۵ . رجوع شود به میزان الاعتدال ۲ / ۴۵ ، المغنی ۱ / ۳۵۰ .

و در فضیلت ۱۷ «تنها یار ثابت قدم» گذشت که ذهبی درباره روایت شماره ۶۳۶: **والله إنِّي لأخوه، وولِيّه، وابن عمّه، ووارثه، فمن أحقّ به منِّي؟! گفته است:** این حدیث منکر است، و برخی از او تبعیت نموده‌اند.^۱

واکنش چهارم: تضعیف سندی

و نیز ذهبی درباره ربیعة بن ناجد [ناجد] - که در سند روایت ۳۷۵ واقع شده - اشکال کرده که او مجهول است و گفته: لا یکاد يُعرف، فیه جهالة!^۲ با آن که دیگران - مانند عجلّی و ابن حبان و ابن حجر - او را ثقة دانسته‌اند.^۳

واکنش پنجم: جعل روایت در برابر روایات وراثت و وزارت

در برابر روایات وراثت، روایتی ساخته شد که: **العباس وصيي ووارثي**.^۴ ولی عامه خود تصریح به ساختگی بودن آن کرده‌اند.^۵ و عده‌ای روایاتی ساختند که ابوبکر و یا ابوبکر و عمر وزیر پیامبر (ص) هستند، و اهل تسنن نیز برخی از آن روایات را معتبر نمی‌دانند.^۶

-
۱. میزان الاعتدال ۳/ ۲۵۵، تعلیقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲/ ۸۱۰ شماره ۱۱۱۰.
 ۲. رجوع شود به میزان الاعتدال ۲/ ۴۵، المغنی ۱/ ۳۵۰.
 ۳. رجوع شود به الثقات لابن حبان ۹/ ۲۲۹، معرفة الثقات للعجلّی ۱/ ۳۵۹، تهذیب الکمال ۹/ ۱۴۵ - ۱۴۶، تقریب التهذیب ۱/ ۲۹۸، تهذیب التهذیب ۳/ ۲۲۸.
 ۴. تاریخ بغداد ۱۳/ ۱۳۸، تاریخ مدینة دمشق ۲۶/ ۳۳۹ و ۶۰/ ۳۵۰، الجامع الصغیر ۲/ ۱۸۶، کنز العمال ۱۱/ ۶۹۹، ۷۰۲، سبل الهدی والرشاد ۱۱/ ۱۰۰.
 ۵. الموضوعات لابن الجوزي ۲/ ۳۰ - ۳۱، فیض القدير ۴/ ۴۹۱.
 ۶. أبو بکر وزیري. هذا حدیث موضوع، وکادح لیس بشئ. (الموضوعات لابن الجوزي ۱/ ۴۰۴) ان لكل نبی وزیرین من أهل السماء ووزیرین من أهل الأرض، وإن وزیري من أهل السماء جبریل ومیکائیل، وإن وزیري من أهل الأرض أبو بکر وعمر. تکلم یحیی بن معین فی تلید ورماه. (التاریخ الكبير للبخاري ۲/ ۱۵۹ و رجوع شود به شوارق النصوص ۲/ ۷۷۷ - ۷۹۵)

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۶۳

اعتراف ابوبکر به فضیلت هشتم : تنها پاسخ مثبت ...

[۱۰۴۹ / ۷] در منابع خاصه و عامه با قدری زیاده و نقصان آمده است که :
امیرمؤمنان علیه السلام و عباس پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ابوبکر آمدند . آن دو در مورد میراث پیامبر صلی الله علیه و آله نزاع داشتند ، ابوبکر به عباس گفت : تو را به خدا می‌دانی که پیامبر صلی الله علیه و آله از بین قبائل قریش فقط فرزندان عبدالمطلب را - که تو هم در میان آنها بودی - جمع کرد و فرمود :

خدا پیامبری را نفرستاد مگر آن‌که برای او برادر، وزیر، وصی و جانشینی در خاندانش قرار داد. اکنون کدام یک از شما با من بیعت می‌کند تا برادر، وزیر، وصی و جانشین من در خانواده‌ام باشد ؟
هیچ کس بلند نشد ، حضرت فرمود :

ای عبدالمطلب در اسلام پیشوا باشید نه دنباله‌رو دیگران . شما را به خدا کسی بلند شود و گرنه این امر در دیگران خواهد بود و شما پشیمان می‌شوید .

از بین شما (فقط) علی بلند شد و طبق همین شرط با او بیعت نمود ... عباس پاسخ داد : آری درست است . (غرض ابوبکر آن بود که به عباس بگوید : چرا آن روز پاسخ مثبت ندادی تا الان وارث پیامبر صلی الله علیه و آله باشی؟)^۱

۱ . روی ابن عساکر بسنده عن علي بن الحسين علیه السلام ، عن أبي رافع ، قال : كنت قاعداً بعد ما بايع الناس أبا بكر ، فسمعت أبا بكر يقول للعباس : أنشدك الله هل تعلم أن رسول الله صلی الله علیه و آله جمع بني عبد المطلب وأولادهم - وأنت فيهم - وجمعكم دون قریش ، فقال : «يا بني عبدالمطلب ! إنه لم يبعث الله نبياً إلا جعل له من أهله أخواً ووزيراً ووصياً وخليفة في أهله ، فمن يقوم منكم بيايعني على أن يكون أخي ووزيري ووصيي وخليفتي في أهلي» ، فلم يقم منكم أحد ، فقال : «يا بني

بنابر روایت علامه ابن شهر آشوب مازندرانی، ابوبکر افزود: عباس آن روز کجا بودی (و چرا پیش قدم نشدی)؟ عباس گفت: اگر چنین است، چرا تو بر علی مقدم شده و بر او فرمانروایی می کنی، در حالی که این مقام به او اختصاص دارد؟! ابوبکر [متوجه شد که این نزاع لفظی برای آن بوده که از او اعتراف بگیرند که جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام اختصاص دارد لذا] گفت: ای فرزندان عبدالمطلب آیا (به من) نیرنگ می زنید؟!^۱

با توجه به نقل اخیر، روشن شد که این نزاع صوری بود و آن دو می خواستند از ابوبکر اعتراف بگیرند که خودش می داند بیجا بر منصب خلافت تکیه زده و پیامبر صلی الله علیه و آله از آغاز وصی و جانشین خود را تعیین فرموده است.^۲

و جالب آن است که عمر نیز به این نکته اشاره کرده است.

یعقوبی می نویسد: ابن عباس با عمر بن خطاب گفتگویی در باب خلافت داشت، عمر احساس کرد که او می خواهد از عمر بر حقانیت

→ عبدالمطلب! كونوا في الإسلام رؤوساً ولا تكونوا أذناً، والله ليقومن قائمكم، أو لتكونن في غيركم، ثم لتندمن، «فقام علي عليه السلام من بينكم فبايعه علي ما شرط له، ودعاه إليه، أتعلم هذا له من رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال -العباس-: نعم. (تاریخ مدینه دمشق ۵۰/۴۲)

۱. وقال العلامة ابن شهر آشوب المازندراني: [روى] ابن عبد ربّه في العقد [الفرید]، بل روته الأمة بأجمعها، عن أبي رافع وغيره: أن علياً عليه السلام نازع العباس إلى أبي بكر في برد النبي صلی الله علیه و آله وسيفه وفرسه، فقال أبو بكر: أين كنت يا عباس حين جمع رسول الله صلی الله علیه و آله بني عبد المطلب وأنت أحدهم، فقال: «أَيْكُمْ يُؤازرنِي فيكون وصيّي وخليفتي في أهلي و ينجز موعدي ويقضي ديني»؟ فقال له العباس: فما أقعدك مجلسك هذا، تقدّمته و تأمّرت عليه؟! فقال أبو بكر: أغدراً يا بني عبد المطلب؟! (المناقب ۳ / ۴۹، بحار الأنوار ۳ / ۳۸)

۲. رجوع شود به بحار الأنوار ۱۰ / ۲۹۳، المناظرات في الإمامة للشيخ عبد الله الحسن ۱۴۴ به نقل از خاصه و عامه.

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۶۵

امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراف بگیرد؛ لذا به او گفت: ابن عباس از من دور شو! آیا می‌خواهی همان رفتاری که پدرت عباس و علی با ابوبکر داشتند با من تکرار کنی؟!^۱

مسلم نیشابوری در ضمن قضیه مفصلی - با اشاره به مطلب گذشته - از زبان عمر نقل می‌کند که: امیرمؤمنان علیه السلام و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر را دروغگو، گنهکار، نیرنگ‌باز، و خائن می‌دانستند!! در صحیح مسلم آمده است:

... فلما توفي رسول الله صلی الله علیه و آله قال أبو بكر: أنا وليّ رسول الله صلی الله علیه و آله، فجتما تطلب ميراثك من ابن أخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من أبيها، فقال أبو بكر: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ما نورث ما تركنا صدقة، فرأيتماه كاذباً آثماً غادراً خائناً، والله يعلم إنه لصادقٌ باؤٌ راشدٌ تابعٌ للحق .

ثم توفي أبو بكر وأنا وليّ رسول الله صلی الله علیه و آله ووليّ أبي بكر، فرأيتماني كاذباً آثماً غادراً خائناً، والله يعلم إنني لصادقٌ باؤٌ راشدٌ ...^۲

خلاصه مطلب آن‌که: عمر به امیرمؤمنان علیه السلام و عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: پس از پیامبر صلی الله علیه و آله [ابوبکر خود را ولی و جانشین حضرت می‌دانست، شما نزد او آمده یکی میراث برادرزاده‌اش را مطالبه می‌کرد و دیگری میراث همسرش را از ناحیه پدر. ابوبکر گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم، آنچه از ما باقی بماند صدقه

۱. قال ابن عباس: ذكرت هذا الأمر ... فقال - أي عمر -: إليك يا ابن عباس! أتريد أن تفعل بي كما

فعل أبوك وعلي بابي بكر يوم دخلا عليه؟ (تاريخ يعقوبي ۲ / ۱۵۸ - ۱۵۹،

۲. صحیح مسلم ۱۵۱/۵ - ۱۵۲ و مراجعه شود به کنز العمال ۲۴۲/۷، سبیل الهدی والرشاد

۳۷۱/۱۲، تاریخ الإسلام للذهبي ۲۶ / ۳، فتح الباری ۱۴۴ / ۶.

است ... اما شما ابوبکر را دروغگو، گنهکار، نیرنگ‌باز و خائن دانستید ...
پس از ابوبکر من ولی و جانشین پیامبر (ص) و جانشین ابوبکر شدم، شما
مرا نیز دروغگو، گنهکار، نیرنگ‌باز و خائن دانستید ...

تحریف روایت گذشته در مصادر اهل تسنن

عبدالرزاق صنعانی، ابن حبان و برخی دیگر مطلب را ناقص به این صورت
نقل کرده‌اند:

وَأنتما تزعمان أنه فيها ظالم ، فاجر... وَأنتما تزعمان أني فيها ظالم ، فاجر
... یعنی: شما ابوبکر را - و هم چنین مرا - ستمکار و گنهکار دانستید.^۱

بیهقی از آن هم کاسته و فقط قسمت :

وَأنتما تزعمان أنه فيها ظالم... وَأنتما تزعمان أني فيها ظالم...^۲.

را آورده، و از نقل بقیه آن امتناع نموده یعنی فقط به نقل لفظ «ستمکار» اکتفا
کرده است .

احمد بن حنبل آن را این‌گونه روایت کرده:

فقبضها أبو بكر يعمل فيها بما عمل به فيها رسول الله (ص) وَأنتما حينئذ -
وأقبل علي علي وعباس - تزعمان أن أبا بكر كذا [وكذا]... .

۱. المصنف لعبد الرزاق ۵ / ۴۷۰، صحيح ابن حبان ۱۴ / ۵۷۷، تاريخ المدينة لابن شبة ۱ / ۲۰۴،

شرح ابن أبي الحديد ۱۶ / ۲۲۲ .

۲. السنن الكبرى للبيهقي ۶ / ۲۹۸ .

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۶۷

یعنی شما خیال کردید ابوبکر چنین و چنان است.^۱

بخاری نیز در دو موضع آن را به کیفیت گذشته - (تزعمان أن أبا بكر [فیها] کذا [وکذا] ...) - نقل کرده^۲ و در دو موضع دیگر قسمت اخیر این گزارش به این صورت تغییر یافته است:

تذکران أن أبا بكر فیه کما تقولان . یعنی : شما می‌گفتید که ابوبکر در این مورد آن‌گونه است که شما می‌گویید.^۳

ابن عبدالبرّ و ابویعلی موصلی در مسند به صورت تقطیع شده و با کیفیتی متفاوت با موارد گذشته این‌گونه نقل نموده‌اند :

فرايتماه والله يعلم ...

فرايتماني والله يعلم ...

یعنی : شما فکر کردید که او ... خدا می‌داند ...

شما فکر کردید که من ... خدا می‌داند ...^۴

پس مطلبی که در صحیح مسلم به صورت واضح و روشن آمده است در بقیه مصادر از آن کاسته شده و با جملات مبهم و به صورت‌های گوناگون نقل شده ، بلکه در برخی از منابع اصلاً اشاره‌ای به آن نشده و این بخش از کلام عمر کاملاً حذف شده است!^۵

۱. مسند احمد ۱ / ۲۰۹ .

۲. صحیح البخاری ۶ / ۱۹۱ و ۸ / ۱۴۷ .

۳. رجوع شود به صحیح البخاری ۴ / ۴۲ - ۴۳ و ۵ / ۲۳ - ۲۴ .

۴. التمهید لابن عبدالبرّ ۸ / ۱۶۶ ، مسند أبي یعلی ۱ / ۱۶ .

۵. مانند مرآة الزمان ۴ / ۲۷۴ : الباب العاشر في طلب آل رسول الله ﷺ الميراث .

ابن حجر عسقلانی عذر آنها را چنین بیان نموده که: زُهری - راوی این روایت - گاهی به صراحت مطلب را گفته و گاهی به کنایه!

و البته او مطالبی را که در صحیح مسلم آمده، ثابت و مسلم می‌داند.^۱ ولی مهم آن است که حتی اگر بپذیریم که زُهری - راوی این روایت - خودش مطلب را متفاوت نقل کرده باشد، این تفاوت در نقل، حاکی از خفقان شدیدی است که حاکم بر اجتماع بوده و او به جهت حفظ وجهه و آبروی شیخین، صحابه و... حقائق تاریخی را تحریف نموده و مبهم و متفاوت نقل کرده است.

تذکر

ان شاء الله تعالی در آینده خواهد آمد که بخاری در موارد فراوان روایات را نقل به معنا کرده و از دقت در نقل برخوردار نیست،^۲ ولی در مواردی تعدد دارد مطابق میلش در مطلب تصرف نماید!

۱. فتح الباری ۶ / ۱۴۴.

۲. قال ابن حجر: وكان من رأي المصنف جواز اختصار الحديث والرواية بالمعنى ... وإيثار الأغمض على الأجلی [!!] (فتح الباری ۱ / ۱۴)
وقال أحمد بن أبي جعفر، والي بخارى: قال لي محمد بن إسماعيل: ربّ حديث سمعته بالبصرة كتبه بالشام، وربّ حديث سمعته بالشام كتبه بمصر! فقلت له: يا أبا عبد الله، بتمامه [بكمالہ]؟! فسكت [!!] (تاریخ بغداد ۲ / ۱۱، تاریخ مدینة دمشق ۵۲ / ۶۵، سیر أعلام النبلاء ۱۲ / ۴۱۱، مقدمة فتح الباری ۴۸۸، تغلیق التعلیق ۵ / ۴۱۷)

بیوست ۱ / ضمائ برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۶۹

علی علیه السلام برگزیده و امین پیامبر صلی الله علیه و آله

پیش از این - در قضیه نگهداری دختر حضرت حمزه علیه السلام نقل شد که پیامبر صلی الله علیه و آله برای هر یک از زید و جناب جعفر و علی علیه السلام ویژگی خاصی را بیان فرمود.^۱

این روایت به سند معتبر به گونه‌ای دیگر نیز نقل شده است :

□ [۸ / ۱۰۵۰] بزار روایت معتبری نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود :

«وَأَمَّا أَنْتَ يَا عَلِيُّ! فَصَفِيٌّ وَأَمِينٌ»، قال : رضیت یا رسول الله .^۲

یعنی : اما تو ای علی برگزیده و امین من هستی . امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: ای پیامبر خدا، من (به آنچه فرمودی) راضی و خوشنودم .

بنابر نقل سیوطی و متقی هندی عبارت : «أنت مَنِّي وأنا منك» نیز به آن ضمیمه شده است .^۳

جمله: «أَمَّا أَنْتَ يَا عَلِيُّ، فَصَفِيٌّ وَأَمِينٌ» به صورت مستقل نیز نقل شده است .^۴

۱ . رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۸۰۳ - ۸۰۴، روایت شماره ۵۹۲ .

۲ . مسند البزار ۳ / ۱۰۶ / ۸۹۱ .

قال الهيثمي : رواه البزار ، ورجاله ثقات . (مجمع الزوائد ۹ / ۱۵۶)

وقال الصاعدي : وهو كما قال . (فضائل الصحابة ۴ / ۳۴۳)

۳ . كنز العمال ۵ / ۵۷۹ .

۴ . السنة لابن أبي عاصم ۵۸۵، السنن الكبرى للنسائي ۱۲۸/۵، خصائص أميرالمؤمنين علیه السلام ۹۰ .

همسری برترین بانو

سزاوار است که به مناسبت فضیلت شماره ۱۹: «بیوند آسمانی» به چند مطلب مهم اشاره کنیم.

مطلب اول: همسری فاطمه (ع)

بدون شک ازدواج با برترین بانوی عالم هستی، حضرت زهرا (ع) از امتیارات خاص و ویژه امیرمؤمنان (ع) است. این حقیقتی است که در حدیث نبوی شریف: «لو لم یخلق علی ما کان لفاطمة کفو»^۱ بدان اشاره شده است.

* و در روایت شماره ۹۷۷ از امیرمؤمنان (ع) گذشت که: «لأقولنّ قولاً لم یقله أحد قبلي ولا یقوله بعدي إلا کذاب، أعطیت ثلاثاً لم یعطها أحد قبلي: ورثت نبی الرحمة، وزوجت خیر نساء هذه الأمة، وأنا خیر الوصیین».

یعنی من سخنی می‌گویم که هیچ کس پیش از من نگفته و کسی پس از من چنین ادعایی نخواهد داشت مگر کذاب! به من سه چیز داده شد که به هیچ کس پیش از من داده نشده: من وارث پیامبر رحمت هستم، افتخار همسری بهترین زنان این امت را دارم، و من بهترین اوصیا هستم.

نسائی در همین راستا بابی منعقد نموده با عنوان:

ذکر ما خُصّ به علی (ع) [دون الأولین والآخرین من فاطمة بنت رسول الله (ص)، وبضعة منه، وسيدة نساء أهل الجنة].^۲

این مطلب چندان اهمیت داشته که به عنوان یکی از مهم‌ترین آرزوهای عمر

۱. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۷۶، روایت شماره ۷۷.

۲. السنن الکبری للنسائی ۵ / ۱۴۳.

پیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۷۱

و پسرش در منابع معتبر و مهمّ عامه به ثبت رسیده که از شتران سرخ موی - که ثروت مهمّی نزد عرب بشمار می‌آمد - محبوب‌تر و ارزشمندتر بوده است!^۱

و در روایت شماره ۱۰۹۲ نیز خواهد آمد که سعد بن ابی وقاص گفته است:
ولأن أكون صهره على ابنته ولي منها من الولد ما له أحب إلي من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس .

مطلب دوم : خویشاوندی با پیامبر ﷺ

مطلب سوم : پدر فرزندان پیامبر ﷺ

□ [۱۰۵۱ / ۹] عن جابر بن عبد الله، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول لعلي [ع]:
«يا علي الناس من شجر شتي وأنا وأنت من شجرة واحدة».^۲

پیامبر ﷺ فرمود : ای علی مردم از درختان (و ریشه‌های) متفاوت هستند و من و تو از یک درخت (و یک ریشه) هستیم .

بنابر نقل دارقطنی (متوفی ۳۸۵) در احتجاج امیرالمؤمنین ع بر اصحاب شورا آمده است :

[۱۰۵۲ / ۱۰] نشدتكم بالله هل فيكم أحد أقرب إلى رسول الله ﷺ في الرحم
ومن جعله رسول الله ﷺ نفسه وأبناءه أبناءه ونساءه نساءه غيري؟! قالوا : اللهم لا .^۳

۱ . رجوع شود به همین دفتر ، صفحه ۱۶۴۱ ، پیوست شماره ۵ .
۲ . المستدرک ۲ / ۲۴۱ ، قال الحاكم : هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه . و رجوع شود به المعجم الأوسط ۴ / ۲۶۳ ، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۶۴ ، نظم درر السمطين ۷۹ ، الدر المنثور ۴ / ۴۴ ، تاریخ الخلفاء للسيوطي ۱۸۹ ، كنز العمال ۱۱ / ۶۰۸ ، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۲۹۶ .
۳ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۳۲ ، جواهر العقدين ۲ / ۱۵۰ ، الصواعق المحرقة ۱۵۶ ، ينابيع المودة ۲ / ۳۴۴ همه به نقل از دارقطنی صاحب سنن .

شما را به خدا سوگند ، آیا بین شما کسی جز من هست که نزدیکترین شخص به پیامبر (ص) در رحم (و خویشاوندی) باشد و حضرت او را به منزله خودش و فرزندان او را فرزندان خویش و همسرش را به منزله زنان خویش دانسته باشد؟! همه گفتند : نه .

وفي رواية ابن المغازلي : وإني لابن عم رسول الله (ص) وأخوه وشريكه في نسبه، وأبو ولده ، وزوج ابنته سيّدة ولده وسيّدة نساء أهل الجنّة .^۱

و نیز در افتخار به فرزندان فرمود : فَأَنْشُدُكُمْ بِاللّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ لَهُ سِبْطَانٌ مِثْلَ سَبْطِيّ - وفي رواية : ابنان مثل ابني^۲ - الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنّة غيري ؟ قالوا : اللهم لا .^۳

یکی از افتخارات امیرمؤمنان (ع) قرابت و خویشاوندی با پیامبر (ص) است، پدرش عموی پیامبر (ص)، همسرش دختر آن حضرت و پسرانش فرزندان آن بزرگوار هستند. در روایات معتبر و صحیح خاصّه و عامه آمده است:

□ [۱۰۵۳ / ۱] حضرت ختمی مرتبت (ص) فرمود: كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي.^۴ یعنی: هر خویشاوندی سببی و نسبی در قیامت منقطع (و بی ارزش) است جز خویشاوندی سببی و نسبی با من .

۱ . مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۱۱۴ (چاپ اسلامیه ۱۱۱) .

۲ . تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۳۱ - ۴۳۳ .

۳ . مناقب علي بن أبي طالب (ع) لابن المغازلي ۱۱۵ - ۱۲۰ (چاپ اسلامیه ۱۱۲ - ۱۱۸) .

۴ . المعجم الأوسط للطبراني ۶ / ۳۵۷ ، المعجم الكبير للطبراني ۳ / ۴۵ و ۱۱ / ۱۹۴ و ۲۰ / ۲۷ ، كنز العمال ۱۱ / ۴۰۹ و ۱۳ / ۶۲۴ و ۱۶ / ۵۳۱ .

قال الهيثمي : رواه الطبراني ، ورجاله ثقات . (مجمع الزوائد ۹ / ۱۷۳)

سبکی نیز حکم به صحّت این روایت نموده است . (طبقات الشافعية الكبرى ۱ / ۱۹۲)

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۷۳

[۱۰۵۴ / ۲] عن جابر بن عبد الله ، قال: سمعت علياً [ع] يُنشدُ رسول الله ﷺ -

وفي حديث أبي مسعود يُنشدُ ورسول الله ﷺ يسمع - :

أنا أخو المصطفى لا شك في نسبي معه ربّيت^۱ وسبطاه هما ولدي
جدّي وجدّ رسول الله منفرد وفاطم زوجتي لا قول ذي فند
صدّفته وجميع الناس في بهم من الضلالة والإشراك والنكد
فالحمد لله شكراً لا شريك له البرّ بالعبد والباقي بلا أمد

زاد الحداد : فتبسّم رسول الله ﷺ وقال : « صدقت يا علي » .^۲

یعنی : امیرمؤمنان علیه السلام در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله اشعاری خواند که :

من برادر پیامبر صلی الله علیه و آله هستم. شک و تردیدی در نسب من نیست . من با آن
حضرت پرورش یافته‌ام. دو نوّه او فرزندان من هستند.

پدربزرگ من و ایشان یکی است . و حضرت فاطمه علیها السلام (دختر پیامبر صلی الله علیه و آله)
همسر من است .

من زمانی پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق کردم که همه مردم در مشکلات و
گرفتاریهای ضلالت و شرک و سختی (و بدبختی) بودند .

پس ستایش و سپاس خدای بی شریک را که به بنده اش نیکی می کند. و او
برای همیشه باقی و جاوید است . پس از تمام شدن آن اشعار ، پیامبر صلی الله علیه و آله تبسّمی
نموده و فرمود: «راست گفתי ای علی» .

۱ . در برخی از مصادر : (ربّیت معه) بود .

۲ . تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۵۲۱ - ۵۲۲ ، و رجوع شود به ذکر أخبار إصبهان للحافظ أبي نعیم
الأصبهانی ۲ / ۹۹ ، المناقب للخوارزمي ۱۵۷ ، نظم درر السمطين ۹۶ ، معارج الوصول ۵۱ ، البداية
والنهاية ۸ / ۱۰ ، مطالب السؤل ۶۲ ، جواهر المطالب ۲ / ۱۳۲ ، ينابيع المودة ۱ / ۱۷۹ .

* در روایت معتبر شماره ۵۹۳ گذشت که : «أما أنت يا علي، فختي وأبو ولدي، وأنا منك وأنت مني» .

* و در روایت ۸۸۵ فرمود : «هذا أخي، وابن عمي، وصهري، وأبو ولدي» .

* و در روایت معتبر شماره ۸۹۲ فرمود : «أنت أخي وأبو ولدي...» .

که در این روایات پیامبر (ص) فرموده : ای علی تو پدر فرزندان من هستی .

* و اخیراً در روایت ۱۰۵۲ گذشت که - حضرت با اشاره به آیه شریفه

مباهله - فرمود : «هل فيكم أحد ... جعله رسول الله (ص) نفسه، وأبناءه أبناءه ... ؟»

* و در ضمن روایتی دیگر آمده که پیامبر (ص) فرمود : «وان ولدك ولدي»^۱ .

در روایات دیگر نیز تعبیر : «أبو ولدي» بکار رفته است .^۲

□ [۱۰۵۵ / ۳] پیامبر (ص) فرمود : فرزندان آدم همه به بستگان پدری منتسب

هستند جز فرزندان فاطمه که من پدرشان هستم .^۳

۱ . المناقب لابن المغازلي ۱۵۷ - ۱۵۸ ، المناقب للخوارزمي ۱۲۹ ، ينابيع المودة ۲۰۰/۱ ، ۳۹۲ .

۲ . السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۴۸ ، خصائص أمير المؤمنين (ع) للنسائي ۱۲۲ ، المعجم الأوسط للطبراني ۶ / ۳۰۰ ، المعجم الكبير للطبراني ۱ / ۱۶۰ ، المستدرک ۳ / ۲۱۷ ، تاریخ بغداد ۹ / ۶۴ ، تاریخ مدينة دمشق ۱۹ / ۳۶۲ و ۴۲ / ۵۵ ، الرياض النضرة ۳ / ۱۲۴ ، ذخائر العقبی ۶۶ - ۶۷ ، ۲۱۵ ، تهذیب الکمال ۲۴ / ۳۹۵ ، معانی القرآن للنحاس ۵ / ۴۰ ، تفسیر القرطبي ۱۳ / ۶۰ ، جواهر المطالب ۱ / ۷۰ ، المجموع للنووي ۱۵ / ۳۵۳ ، کنز العمال ۵ / ۲۹۱ و ۱۱ / ۶۳۹ ، ۷۵۵ ، و ۱۳ / ۲۵۵ ، نیل الأوطار للشوکاني ۶ / ۱۳۸ .

و في احتجاجه (ع) : «فأنشدتكم بالله ، هل فيكم أحد قال له رسول الله (ص) : «أنت أبو ولدي [وأنا

أبو ولدك] غيري ؟ قالوا : [اللهم] لا . (ينابيع المودة ۲ / ۳۴۴ - ۳۴۵)

۳ . قال رسول الله (ص) : «كل بني آدم ينتمون إلى عَصَبَةٍ - وفي رواية : لكل بني أم [أنثى] عَصَبَةٌ ينتمون إليهم - إلا ابني فاطمة فأنا وليهما وعصبتُهما» .

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۷۵

حاکم نیشابوری، سیوطی و ابن حجر مکی این روایت را معتبر دانسته‌اند.^۱

□ [۱۰۵۶ / ۴] و نیز فرمود: نسل هر پیامبری از صُلب و تبار اوست، ولی خدا

نسل مراد در صُلب و تبار علی بن ابی طالب قرار داده است.^۲

سخاوی تصریح به حجیت این روایت نموده است.^۳

عده‌ای از دانشمندان اهل تسنن، مانند سخاوی، ابن حجر هیتمی مکی، فتنی

→ وفي رواية: «إلا ولد فاطمة فأنا وليهم وأنا عصبتهم» .

(رجوع شود به مسند أبي يعلى ۱۰۹/۱۲، المعجم الكبير للطبراني ۴۴/۳ و ۴۲۳/۲۲، تاریخ بغداد

۱۱/ ۲۸۳- ۲۸۴، تاریخ مدینه دمشق ۳۶/ ۳۱۳ و ۱۴/ ۷۰، تهذیب الکمال ۱۹/ ۴۸۴، کنز العمال

۹۸/۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، الصواعق المحرقة ۱۸۷- ۱۸۸)

۱. المستدرک ۳/ ۱۶۴، الجامع الصغیر ۲/ ۲۷۸، فیض القدیر ۵/ ۲۳.

ابن حجر مکی نیز حکم به صحت آن نموده و افزوده: «وَهُمْ عترتي، خُلِقُوا من طينتي، ويُلُّ للمكذِّبين بفضلهم، من أحبهم أحبَّه الله ومن أبغضهم أبغضه الله». (المنح المكية ۵۳۵)

۲. جعل ذرية كل نبي في صلبه، وإن الله تعالى جعل ذريتي في صلب علي بن أبي طالب.

(المعجم الكبير للطبراني ۳/ ۴۴، و مراجعه شود به المناقب لابن المغازلي ۱۵۷- ۱۵۸، الجامع

الصغیر ۱/ ۲۶۲، کنز العمال ۱۱/ ۶۰۰، فیض القدیر ۲/ ۲۸۲، الصواعق المحرقة ۱۲۴)

و عن عبد الله بن العباس، قال: كنت أنا وأبي العباس بن عبد المطلب جالسين عند رسول الله ﷺ

إذ دخل علي بن أبي طالب [رضي الله عنه] فسلم فرد عليه رسول الله ﷺ، وبشَّ به، وقام إليه، واعتنقه،

وقبل بين عينيه، وأجلسه عن يمينه. فقال العباس: يا رسول الله، أتحب هذا؟ فقال النبي ﷺ: «يا

عم رسول الله، والله لله أشدَّ حباً له منِّي، إن الله جعل ذرية كل نبي في صلبه، وجعل ذريتي في

صلب هذا». (تاریخ بغداد ۱/ ۳۳۳، تاریخ مدینه دمشق ۴۲/ ۲۵۹، الرياض النضرة ۳/ ۱۲۶،

جواهر المطالب ۱/ ۷۳، الصواعق المحرقة ۱۵۶)

۳. نقل الشوكاني عن سخاوي في رسالته الموسومة بـ: الاسعاف بالجواب على مسألة الأشراف

بعد أن ساق حديث جابر بلفظ: «إن الله جعل ذرية كل نبي في صلبه وإن الله جعل ذريتي في

صلب علي بن أبي طالب» ما لفظه: وقد كنتُ سُئِلْتُ عن هذا الحديث وبسطُ الكلام عليه وبيئتُ

أنه صالح للحجة. (نبيل الأوطار ۶/ ۱۳۹)

و عجلونی گفته‌اند: اسناد مختلف این روایات یکدیگر را تقویت می‌کند و خدشه ابن الجوزی در صحت این روایات درست نیست.^۱

نسائی در همین راستا بابی منعقد نموده با عنوان: ذکر ما خُصَّ به علی بن اَبی طالب من الحسن والحسین (ع) [ابن رسول الله (ص) ...].^۲

و احمد بن عبد الله معروف به محب طبری نیز بخشی را اختصاص داده به: ذکر أن الله عزَّ وجلَّ جعل ذرية نبيه (ص) في صلب علي (ع).^۳

تذکر لازم

علمای اهل تسنن تصریح کرده‌اند که آیه شریفه: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ﴾ [المؤمنون (۲۳): ۱۰۱] مربوط به خویشاوندی دیگران است نه خویشاوندی پیامبر (ص).^۴

۱. قال السخاوي - بعد نقل بعض الروایات -: ... وبعضها يقوي بعضاً، وقول ابن الجوزي في العلل المتناهية: (إنه لا يصح) ليس بجيد. وفيه دليل لاختصاصه (ص) بذلك، كما أوضحته في بعض الأجوبة، بل وفي مصنفی في أهل البيت (ع) المسمى: استجلاب ارتقاء الغرف. (المقاصد الحسنة ۳۸۱، و رجوع شود به تذكرة الموضوعات ۹۹، كشف الخفاء ۲ / ۱۱۹) قاری در الأسرار المرفوعة ۲۶۵ و ابن حجر هيثمی مكی در الصواعق المحرقة ۲۳۶ - ۲۳۷ بر ابن الجوزی اشكال کرده و به احاديث و شواهد دیگری استناد نموده‌اند.

و نیز ابن حجر مكی گفته: وله طرق يقوي بعضها بعضاً، وقول ابن الجوزي ...: (إنه لا يصح) غير جيد، كيف وكثرة طرقه ربما توصله إلى درجة الحسن، بل صحَّ عن عمر ... سمعت: رسول الله (ص) يقول: «كل سبب ونسب ينقطع يوم القيامة ما خلا سببي ونسبي، وكل بني أثنى عصبتهم لأبيهم ما خلا ولد فاطمة فإني أنا أبوهم وعصبتهم». (الصواعق المحرقة ۱۵۶)

او در اثری دیگر گفته: كثرة طرقه ترقيه إلى درجة الحسن بل الصحة. (المنح المكية ۵۳۹)

۲. السنن الكبرى ۵ / ۱۴۸.

۳. ذخائر العقبی ۶۷، الرياض النضرة ۳ / ۱۲۶.

۴. در حاشیه رد المحتار لابن عابدین ۲ / ۲۱۵ آمده است: وأما قوله تعالى: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي

مطلب چهارم : برتری حضرت فاطمه علیها السلام

□ [۱۰۵۷ / ۵] روایت : «[إِنَّ] فاطمة سيّدة نساء أهل الجنة»^۱ و مانند آن را مهم‌ترین و معتبرترین کتب اهل تسنن مانند بخاری و مسلم - آن هم از کسی چون عایشه ! - نقل کرده‌اند و بدین ترتیب ناگزیرند که بپذیرند حضرت زهرا علیها السلام سرور بانوان اهل بهشت و برترین بانوان جهان است .

□ [۱۰۵۸ / ۶] إن النبي صلى الله عليه وآله قال - وهو في مرضه الذي توفي فيه - : «يا فاطمة ألا ترَضَيْنَ أن تكوني سيّدة نساء العالمين ، وسيّدة نساء هذه الأمة ، وسيّدة نساء المؤمنین»؟!^۲

وفي لفظ : أما ترَضَيْنَ أن تكوني سيّدة نساء أهل الجنة أو نساء المؤمنین؟^۳
وفي لفظ آخر : أما ترَضَيْنَ أن تكوني سيّدة نساء المؤمنین أو سيّدة نساء هذه الأمة؟^۴

→ الصُّورُ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ، فهو مخصوص بغير نسبه صلى الله عليه وآله النافع في الدنيا والآخرة .
و در روایات شیعه آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام به اصحاب شورا فرمود : نَشَدْتُكُمْ بالله هل سمعتم رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : «كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي» ، فأَيُّ سبب أفضل من سببي، وأَيُّ نسب أفضل من نسبي؟! إن أبي وأبا رسول الله لأخوان، وإن الحسن و الحسين ابني رسول الله صلى الله عليه وآله، وسيّدي شباب أهل الجنة ابناي ، وفاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله زوجتي ، سيّدة نساء أهل الجنة ، غيري ؟ قالوا : اللهم لا . (الخصال للشيخ الصدوق رحمته الله ۵۵۹ ، بحار الانوار ۳۱ / ۳۲۳)
۱ . صحیح البخاری ۴ / ۲۰۹ ، ۲۱۹ و رجوع شود به المستدرک ۳ / ۱۵۱ حاکم و ذهبی هر دو آن را صحیح دانسته‌اند و نیز رجوع شود به سلسله الأحادیث الصحیحة للألبانی ۳ / ۴۱۰ شماره ۱۴۲۴ و ۱۳ / ۴ شماره ۱۵۰۸ .
۲ . حاکم نیشابوری، ذهبی و البانی حکم به صحت روایات آن کرده‌اند ، رجوع شود به المستدرک ۳ / ۱۵۶ ، سلسله الأحادیث الصحیحة للألبانی ۶ / ۲ ق ۱۰۸۵ شماره ۲۹۴۸ .
۳ . صحیح البخاری ۴ / ۱۸۳ .
۴ . صحیح البخاری ۷ / ۱۴۲ ، صحیح مسلم ۷ / ۱۴۳ - ۱۴۴ .

یعنی: پیامبر (ص) در بیماری وفات فرمود: ای فاطمه آیا خوشنود نیستی که سرور زنان عالمیان، سرور زنان این امت و سرور بانوان اهل ایمان - و یا سرور بانوان اهل بهشت - باشی؟!

□ [۱۰۵۹ / ۷] وقال (ص): أفضل نساء أهل الجنة أربعة: خديجة بنت خويلد، وفاطمة بنت محمد (ص) ... ۱.

□ [۱۰۶۰ / ۸] وقال (ص): حسبك من نساء العالمين أربع: مريم بنت عمران، وآسية امرأة فرعون، وخديجة بنت خويلد، وفاطمة بنت محمد. ۲ و فرمود: برترین زنان بهشتی چهار نفرند - و بنابر روایتی: کافی است تو را (در شناخت) برترین زنان جهان (که بدانی آنها) چهار نفرند -: حضرت مریم دختر عمران، جناب آسیه همسر فرعون، حضرت خدیجه کبری و حضرت فاطمه [درود خدا بر آنان باد].
و به سند صحیح نقل شده که عایشه گفته:

□ [۱۰۶۱ / ۹] ما رأيت أفضل من فاطمة غير أبيها. ۳

□ [۱۰۶۲ / ۱۰] وفي رواية: ما رأيت أحداً قطُّ أصدق من فاطمة غير أبيها. ۴

یعنی: من برتر - و بنابر نقلی راستگوتر - از فاطمه ندیده‌ام، جز پدرش.
بزرگان عامه مانند: هیشمی (متوفی ۸۰۷) و صالحی شامی (متوفی ۹۴۲) حکم به صحت سند این روایت کرده‌اند. ۵

۱. المستدرک ۳ / ۱۶۰.

۲. المستدرک ۳ / ۱۵۷.

۳. المعجم الأوسط للطبرانی ۳ / ۱۳۷.

۴. مسند أبي يعلى ۸ / ۱۵۳.

۵. مجمع الزوائد ۲۰۱/۹، سبل الهدى والرشاد ۴۶/۱۱ و مراجعه شود به الاصابة ۲۶۴/۸.

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۷۹

□ [۱۰۶۳ / ۱۱] عده‌ای از اهل تسنن ، مانند غماری و کتانی روایت نبوی: «أحبُّ أهليَّ إليَّ فاطمة» - یعنی: در بین افراد خانواده‌ام فاطمه از همه نزد من محبوب‌تر است - را از روایات متواتر دانسته‌اند.^۱

ابن حجر (متوفی ۸۵۲) از سبکی نقل کرده که حضرت زهرا علیها السلام افضل و برتر از حضرت خدیجه علیها السلام و ... است.^۲

۱. اتحاف ذوي الفضائل المشتهرة ۱۶۹، شماره ۲۱۸.

قال الكتاني - نقلاً عن العزيزي في شرح الجامع - : ثبت ذلك في عدّة أحاديث أفاد مجموعها التواتر المعنوي .

وقال في التيسير - في شرح حديث: «أحبُّ أهل بيتي إليَّ الحسن والحسين» - ما نصّه: والحق أن فاطمة لها الأحبّية المطلقة، ثبت ذلك في عدّة أحاديث أفاد مجموعها التواتر المعنوي، وما عداها فعلى معنى «من» أو اختلاف الجهة .

وقد أخرج الترمذي وحسنه، والحاكم وصحّحه والطيالسي والطبراني والديلمي وغيرهم، عن أسامة بن زيد مرفوعاً: «أحبُّ أهليَّ إليَّ فاطمة». قال في التيسير: إسناده صحيح . (نظم المتناثر من الحديث المتواتر ۱۹۶)

و مراجعه شود به الأحاديث المختارة ۴ / ۱۶۰ - ۱۶۱، شماره ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ .

در دفتر نخست، صفحه ۱۰ - ۱۱ نکته شماره ۷ گذشت که روایات الأحاديث المختارة اعتبارش پذیرفته شده است .

۲. فتح الباری ۱۰۵/۷ .

وقال العسقلاني - أيضاً - : وقد ورد من طريق صحيح ما يقتضي أفضلية خديجة وفاطمة علیهما السلام . (فتح الباری ۶ / ۴۴۷)

وقال الصالحي الشامي في سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۱۶۱ - نقلاً عن غيره - : والذي نختاره وندين الله تعالى به أن فاطمة أفضل، ثم خديجة علیها السلام ...

قال المقرئ - في إقامة الدليل على ذلك - : وقوله علیها السلام : «فاطمة بضعة مني» فلا شرف أعلى منه إلا شرف أبيها المصطفى صلی الله علیه و آله ...

وقوله علیها السلام : «فاطمة سيدة نساء أهل الجنة» أعمّ وأظهر في التفضيل ...

سئل العالم الكبير أبو بكر بن داود بن علي : من أفضل خديجة أم فاطمة علیهما السلام ؟ فقال : ان

مناوی (متوفی ۱۰۳۱) گفته : حضرت زهرا علیها السلام نزد اهل تسنن ، از خلفا هم برتر است.^۱

نتیجه گیری از روایات

نکته اول : تنها همتای فاطمه علیها السلام

با توجه به آنچه در برتری حضرت فاطمه علیها السلام گفته شد، یکی از فضائل مهم و دلایل عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام ازدواج با آن بانوی گرامی است، چنانکه در مطلب اول گذشت .

شنقیطی ، استاد الازهر، می گوید : ضروری است که کسی را که خدا کفو و همتای سرور بانوان جهانیان قرار داده باشد، او بزرگ و آقای عرب و مهتر و سرور همه خاندان نبوت باشد.^۲

→ رسول الله صلی الله علیه و آله قال : «إن فاطمة بضعة مني ...» ولا أعدل ببضعة من رسول الله صلی الله علیه و آله أحد .

قال السهيلي : وهذا استقراء حسن ، وشهد لصحة هذا الاستقراء أن أبا لبابة حين ارتبط نفسه وحلف ألا يحلّه إلا رسول الله صلی الله علیه و آله ، فجاءت فاطمة رضي الله عنها علیها السلام [تحلّه ، فأبى من أجل قسمه ، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله : إنما «فاطمة بضعة مني» فحلّته .

قال السهيلي : هذا حديث يدلّ على أن من سبّها فقد كفر، وأن من صلّى عليها فقد صلّى على أبيها رسول الله صلی الله علیه و آله . (إمتاع الأسماع ۱۰ / ۲۷۳)

۱ . فیض القدير ۴ / ۵۵۵ و رجوع شود به تفسیر آلوسی ۲۲ / ۴ .

وقال آلوسی - بعد نقله الرواية الزائفة المجعولة التي ارتضاها : إن فضل عائشة على النساء كفضل الثريد على الطعام - : لكنني مع هذا لا أقول بأنها أفضل من بضعته صلی الله علیه و آله الكريمة فاطمة الزهراء علیها السلام .

(تفسیر آلوسی ۱۸ / ۱۳۲)

۲ . كفاية الطالب ۱۷۴ .

نکته دوم: فاطمه علیها السلام میزان شناخت حق از باطل

□ [۱۰۶۴ / ۱۲] مسلم است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: «خشم و غضب فاطمه غضب من و آزار او آزار من است»^۱ و گذشته از دلالت روایات معتبر، این نیز مسلم است که غضب و آزار پیامبر صلی الله علیه و آله غضب و آزار خداست و «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا» [الأحزاب (۳۳): ۵۷].

از این روایات - که اعتبارش نزد اهل تسنن تمام است - نتیجه می‌گیریم که: پیامبر صلی الله علیه و آله به روشنی الگوی آینده امت را معرفی فرمود تا مردم دچار گمراهی و انحراف نشوند، و با این معیار واضح و ملاک روشن، حق را از باطل تشخیص دهند؛ زیرا فاطمه علیها السلام است که رفتار و کردار و گفتارش بیانگر رضا و خوشنودی خدا و غضب اوست، اگر فاطمه علیها السلام بر کسی غضب کرد نمی‌توان او را خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله دانست و اگر سفارش کرد قبرش مخفی باشد، برای اعلام انزجار از کسانی است که حقیقت را پایمال هوا و هوس‌های خویش نمودند. دفن شبانه و مخفی بودن قبر حضرت فاطمه علیها السلام برای اعلام مخالفت با خلیفه در روایات و منابع مهم اهل تسنن مشاهده می‌شود.^۲

۱. بخاری مکرر این روایت را نقل کرده که: «فاطمة بضعة مني، فمن أغضبها أغضبني». (رجوع شود به صحیح البخاری ۲۱۰/۴، ۲۱۹).

و مسلم و دیگران روایت کرده‌اند که: «إِنَّمَا فَاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا» فاطمه پاره تن من و آزار او آزار من است. (صحیح مسلم ۱۴۱/۷؛ کنز العمال: ۱۰۷/۲، ۱۱۱ - ۱۱۲ و ...) ۲. مراجعه شود به المصنف لعبد الرزاق ۳ / ۵۲۱، الوافی بالوفیات ۳ / ۲۲۷ - ۲۲۸، كشف الغمة ۵۰۵/۱، بحارالانوار ۴۳ / ۱۹۰.

و بنگرید به نامه منصور عباسی (متوفی ۱۵۸) به نفس زکیه (الکامل للمبرد ۳ / ۱۴۹۱، العقد الفرید ۵ / ۸۳) (چاپ مکتبه النهضة المصرية)، تاریخ الطبری ۶ / ۱۹۸، تجارب الأمم ۳ / ۳۹۸،

سمهودی (متوفی ۹۱۱) یکی از اسباب مخفی بودن قبر آن بانوی گرامی را دشمنی و کینه آن حضرت نسبت به دستگاه خلافت می‌داند.^۱

ابن ابی الحدید پس از نقل کلام سید مرتضی می‌نویسد:

مخفی بودن قبر فاطمه زهرا (ع) و کتمان وفات او (تشییع شبانه پیکر پاک آن حضرت) و موفق نشدن ابوبکر برای خواندن نماز بر جنازه آن حضرت، همه نزد من ثابت و قوی است؛ حق همانی است که سید مرتضی گفته و روایاتی که بر آن دلالت دارد؛ بیشتر و صحیح‌تر است؛ در مورد خشم و غضب فاطمه (ع) نیز کلام او تمام می‌باشد.^۲

در منابع معتبر اهل تسنن در ضمن گزارشی از عایشه نقل کرده‌اند که:

فوجدت - أي فغضبت - فاطمة [ع] علی أبي بكر في ذلك فهجرته فلم تكلمه حتی توقیت، وعاشت بعد النبي ﷺ ستة أشهر فلما توقیت دفنها زوجها عليّ ﷺ ليلاً ولم يؤذن بها أبابكر وصلی علیها.^۳

→ الكامل لابن الأثير ۵/۵۳۹، تاريخ ابن خلدون ۴/۹؛ التذكرة الحمدونية ۳/۴۱۶ (چاپ دار صادر)، مواسم الأدب ۶۰) و نوشته‌های جاحظ (متوفی ۲۵۵) که از متعصبين علمای اهل تسنن است. (الرسائل السياسية ۴۶۷، شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۴۶) برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمه (ع) ۴۱۷ - ۴۳۱، و ترجمه آن هجوم به خانه حضرت صدیقه طاهره (ع) ۲۲۷ - ۲۳۴.

۱. وفاء الوفا ۳/۹۰۶.

۲. شرح ابن ابی الحدید ۱۶/۲۸۶.

۳. مراجعه شود به مسند احمد ۱/۹، صحیح البخاری ۵/۸۲ و ۳/۸، صحیح مسلم ۵/۱۵۴، السنن الكبرى للبيهقي ۶/۳۰۰، المصنف لعبد الرزاق ۵/۴۷۲، صحیح ابن حبان ۱۱/۱۵۳ و ۱۴/۵۷۳، الثقات لابن حبان ۲/۱۶۴ - ۱۶۵، تاريخ المدينة لابن شبة النميري ۱/۱۹۶ - ۱۹۷،

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۸۳

یعنی فاطمة زهرا علیها السلام بر ابوبکر خشمگین گردید و با او قهر نمود و تا آخر عمر با او سخن نگفت... هنگامی که از دنیا رفت علی علیه السلام او را شبانه به خاک سپرد و خود بر او نماز گزارد و ابوبکر را خبر نکرد.

نکته سوم: معرفی خلیفه با رفتار عملی

بنابر روایات فریقین کسی که بدون امام بمیرد، امام زمانش را نشناسد و یا بیعت او را نپذیرد به مرگ جاهلیت (و گمراه) از دنیا رفته است.^۱
آیا می‌شود سیده نساء أهل الجنة امامش را نشناسد و بیعتش نپذیرفته باشد؟!
آیا فاطمه علیها السلام با رفتارش نشان نداد چه کسی را خلیفه و امام خود می‌داند؟!

→ تاریخ الطبری ۲ / ۴۴۸، الطبقات الكبرى لابن سعد ۲ / ۳۱۵، مسند الشاميين للطبراني ۴ / ۱۹۸، شرح ابن أبي الحديد ۶ / ۴۶ و ۱۶ / ۲۱۸، نصب الراية للزيلعي ۲ / ۳۶۰، كفاية الطالب للكنجي ۳۷۰، نهاية الارب ۱۸ / ۳۹۶ - ۳۹۷، البداية والنهاية ۵ / ۳۰۶، السيرة النبوية لابن كثير ۴ / ۵۶۷، إمتاع الأسماع ۵ / ۳۷۸ و ۱۳ / ۱۵۷، شرح صحيح مسلم للنووي ۱۲ / ۷۶ - ۷۷، فتح الباري ۶ / ۱۳۹، عمدة القاري ۱۷ / ۲۵۸ و ۲۳ / ۲۳۲، كنز العمال ۵ / ۶۰۴ و ۷ / ۲۴۲، تاریخ الخمیس ۲ / ۱۷۴، الصواعق المحرقة ۱۵ (با قدری زیاده و نقصان).

۱. قال رسول الله ﷺ: «من مات بغير إمام مات ميتة جاهلية». (مسند أحمد ۴ / ۹۶ و رجوع شود به مسند أبي داود ۲۵۹، السنة لابن أبي عاصم ۴۸۹ (إسناده حسن)، مسند أبي يعلى ۱۳ / ۳۶۶، صحيح ابن حبان ۱۰ / ۴۳۴، المعجم الأوسط ۶ / ۷۰، المعجم الكبير ۱۹ / ۳۸۸، مسند الشاميين ۲ / ۴۳۸، جامع المسانيد لابن الجوزي ۱۵۹/۷، كنز العمال ۱ / ۱۰۳ و ۶ / ۶۵، الجامع الصحيح مما ليس في الصحيحين للوادعي ۴ / ۵۶۱، الصحيح المسند ... للوادعي ۲ / ۱۸۲)

«من خلع يداً من طاعة لقي الله يوم القيامة لا حجة له، ومن مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية». (صحيح مسلم ۶ / ۲۲، السنن الكبرى للبيهقي ۸ / ۱۵۶)

«من فارق الجماعة شبراً فمات - وفي لفظ: من خرج من السلطان شبراً - مات ميتة جاهلية». (رجوع شود به صحيح البخاري ۸ / ۸۷)، (۱۰۵)

و نیز رجوع شود به مسند أحمد ۱ / ۲۷۵، ۲۹۷، ۳۱۰ و ۲ / ۷۰، ۸۳، ۹۳، ۱۲۳، ۱۵۴، ۲۹۶، ۳۰۶، ۴۸۸ و ۳ / ۴۴۶ و ۴ / ۹۶ كنز العمال ۱ / ۳۸۵ و ۲ / ۲۰۷ - ۲۰۸.

خبر از شهادت امیر مؤمنان (ع)

از جمله معجزات پیامبر (ص) خبر از آینده امیر مؤمنان (ع)، مظلومیت و غربت آن حضرت، نیرنگ زدن امت به ایشان، معرفی قاتل آن حضرت و ... است - که در ضمن فضیلت‌های ۳۶-۳۷ گذشت^۱ - مناسب است روایاتی دیگر در اعلام شهادت امیر مؤمنان (ع) و خشم آن حضرت ذکر شود.

[۱۰۶۵ / ۱] عن أنس بن مالك ، قال : دخلت مع النبي (ص) على علي بن أبي طالب (ع) [ع] يعودة ، وهو مريض ، وعنده أبو بكر وعمر ، فتحوّلا حتى جلس رسول الله (ص) فقال أحدهما لصاحبه : ما أراه إلا هالك [هالكاً] ، فقال رسول الله (ص) : «إنه لن يموت إلا مقتولاً [مقتول] ، ولن يموت حتى يُملاً غيظاً»^۲.

[۱۰۶۶ / ۲] قال أنس : مرض علي بن أبي طالب (ع) [ع] فدخل عليه النبي (ص) فتحوّلتُ عن مجلسي فجلس النبي (ص) حيث كنت جالساً - وذكر كلاماً [!!!] - فقال رسول الله (ص) : «إن هذا لا يموت حتى يملاً غيظاً ، ولن يموت إلا مقتولاً»^۳.

[۱۰۶۷ / ۳] عن عمران بن حصين ، قال : مرض علي (ع) [ع] على عهد النبي (ص) فعاده النبي (ص) وعدناه معه ، فقال^۴ : يا رسول الله ، ما أرى علياً إلا لما به ، فقال : «والذي نفسي بيده لا يموت حتى يملاً غيظاً ، ويوجد من بعدي صابراً»^۵.

۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۴۷۲ - ۱۴۷۷، روایات شماره ۹۳۲ - ۹۳۸ و الهجوم علی بیت

فاطمة (ع) ۱۹ (الوحي يحذر ويخبر)، هجوم به خانه صدیقه طاهره (ع) ۱۱ (در آینه وحی).

۲. المستدرک ۳ / ۱۳۹، کفایة الطالب اللیب للسیوطی ۲ / ۱۲۴ و رجوع شود به شرح ابن

أبي الحديد ۴ / ۱۰۶.

۳. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۲۲.

۴. توجه شود که روایت سقط دارد، و قائل این سخن از آن حذف شده است !!!

۵. تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۲۲.

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۸۵

خلاصه مطلب آن‌که امیرمؤمنان علیه السلام به بستر بیمار افتاده بود، پیامبر صلی الله علیه و آله به عیادت آن حضرت تشریف بردند، عمر و ابابکر از جمله عیادت‌کنندگان بودند، یکی از آن دو به دیگری - و بنابر روایتی به پیامبر صلی الله علیه و آله - گفت: او از این بیماری جان سالم بدر نمی‌برد. پیامبر صلی الله علیه و آله [سوگند یاد نموده و] فرمود: «او از دنیا نمی‌رود مگر به کشته شدن، و نمی‌میرد تا آن‌که (او را به خشم آورند و) خشم تمام وجود او را فراگیرد و او را صبور یابند».

تحریف روایات گذشته

با مقایسه روایات گذشته، تحریف روایت دوم و سوم کاملاً مشهود است؛ زیرا در روایت دوم گفته شده: (و ذکر کلاماً) و کلام راوی نقل نشده است، و در روایت سوم نیز قائل (فقال: یا رسول الله) حذف شده است!

البته بنابر نقل بزرگان شیعه دامنه تحریف بسیار وسیع‌تر است و پیمان بر ولایت امیرمؤمنان علیه السلام و اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله به رفتار ناپسند شیخین با آن حضرت نیز در آن موجود بوده که از هر سه روایت گذشته حذف شده است.

شیخ ابوالصلاح حلبی (متوفی ۴۴۷) از انس بن مالک نقل کرده که:

عمر در آن مجلس - به اشاره ابوبکر - گفت: ای پیامبر خدا! شما درباره علی از ما پیمانی گرفته‌اید، لیکن تصور ما آن است که او از این بیماری جان سالم بدر نمی‌برد؛ اگر پیش آمدی روی داد، چه کسی را تعیین می‌نمایید؟ حضرت سکوت کرده تا آن‌که عمر - به اشاره ابوبکر - سخن خود را برای بار دوم و سوم تکرار کرد، آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله سر مبارک را بلند نمود و فرمود: «او با این بیماری نخواهد

مرد. او نمی میرد تا شما دو نفر او را به خشم آورید و به او نیرنگ
زنید و لیکن او را صبور و بردبار خواهید یافت»^١.

[١٠٦٨ / ٤] قال ابن عباس : قال علي عليه السلام [للنبي صلى الله عليه وآله] : إنك قلت لي - يوم أحد
حين أخرجت عني الشهادة واستشهد من استشهد - : «إن الشهادة من ورائك» قال [لي :
«ان ذلك كذلك »^٢ فكيف صبرك إذا خضبت هذه من هذه بدم » ؟ وأهوى بيده إلى
لحيته ورأسه ، فقال علي عليه السلام : [يا رسول الله ، أما إن تثبت لي ما أثبتت أمّا إذ بيّنت لي
ما بيّنت] فليس ذلك من مواطن الصبر ولكن من مواطن البشرية والكرامة^٣.

ورواه المتقي الهندي في ضمن رواية طويلة هكذا: «يا علي ، إن أمّتي سيفتتون
من بعدي»، قلت: يا رسول الله ، أليس قد قلت لي يوم أحد - حيث استشهد من
استشهد من المسلمين، وحنّنتُ على الشهادة فشقّ ذلك عليّ، فقلت لي - : «أبشر
يا صديق ؛ فإن الشهادة من ورائك» ؟ فقال لي : «فإن ذلك لكذلك ، فكيف صبرك إذا
خضبتُ هذه من هذا» ؟ - وأهوى بيده إلى لحيّتي ورأسي - فقلت: بأبي وأمي
يا رسول الله! ليس ذلك من مواطن الصبر ولكن من مواطن البشرية والشكر!^٤

١ . عن أنس بن مالك ، قال : مرض علي عليه السلام فتقل ، فجلستُ عند رأسه فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله - ومعه
الناس فامتلاً البيت - فقمّت من مجلسي فجلس فيه رسول الله صلى الله عليه وآله ، فغمز أبو بكر عمر فقام فقال : يا
رسول الله ، إنك كنت عهدت إلينا في هذا عهداً وأنا لا نراه إلّا لما به ، فإن كان شيء فإلى مَنْ ؟
فسكت رسول الله صلى الله عليه وآله فلم يجبه ، فغمزه الثانية فكذلك ، ثم الثالثة . فرفع رسول الله صلى الله عليه وآله رأسه ، ثم
قال : «إنّ هذا لا يموت من وجعه هذا ولا يموت حتّى تُمليه غيظاً ، وتوسّعه غدرًا ، وتجدهاه
صابراً» . (تقريب المعارف ٢٥٥ ، بحار الأنوار ٣٠ / ٣٨٩)

٢ . زياده از شرح ابن أبي الحديد .

٣ . رجوع شود به أسد الغابة ٤ / ٣٤ ، المعجم الكبير للطبراني ١١ / ٢٩٥ ، الأحاديث المختارة
١٢ / ١٢٥ ، شرح ابن أبي الحديد ٩ / ٢٠٥ ، مجمع الزوائد ٩ / ١٣٨ .

٤ . كنز العمال ١٦ / ١٩٤ به نقل از وكيع .

بیوست ۱ / ضمائم برخی از فضیلت‌های گذشته / ۱۵۸۷

مستفاد از دو روایت گذشته آن‌که: هنگامی که پیامبر ﷺ از آزمایش امت پس از خویش خبر داد و فرمود که آنها دچار فتنه می‌شوند، امیرمؤمنان ﷺ عرض کرد: روزی که عده‌ای به شهادت رسیدند، برای من گران آمد و محزون شدم که چرا به شهادت نرسیدم، شما به من فرمودی: «بشارت باد تو را ای صدیق، شهادت پیش روی تو است»، پیامبر ﷺ فرمود:

آری مطلب همان است که گفتم، صبرت چگونه است هنگامی که محاسنت از خون سرت خضاب گردد؟

امیرمؤمنان ﷺ عرض کرد: اگر آنچه شما فرمودی برای من ثابت بماند [و با دین سالم باشم تا به شهادت برسم] - و بنابر نقلی: از جهت آن‌که امر را بر من روشن فرمودی - دیگر جای صبر نیست بلکه مقام بشارت، کرامت و سپاس‌گذاری است.

[۱۰۶۹ / ۵] قدم علی علی [ﷺ] قوم من أهل البصرة من الخوارج، فیهم رجل يقال له: الجعد بن بعجة، فقال له: اتق الله يا علي؛ فإنك ميت، فقال علي [ﷺ]: بل مقتول [قتلاً] ضربةً علی هذا تُخْضِبُ هذه - یعنی لحيته ورأسه [من رأسه] - عهد معهودٌ وقضاء مقضي، «وَقَدْ خَابَ مَنِ أَفْتَرَى» [طه (۲۰): ۶۱].^۱

وفي لفظ: لا والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، ولكن مقتول من ضربة علی هذه تُخْضِبُ هذه، وأشار بيده إلى لحيته... إلى آخره.^۲

۱. مسند أحمد ۱ / ۹۱، فضائل امیرالمؤمنین ﷺ لأحمد بن حنبل ۱۲۷، شماره ۳۲، الاحادیث المختارة ۲ / ۸۲، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۵۴۴، صفة الصفوة لابن الجوزي ۱ / ۳۳۲، ذخائر العقبی ۱۱۲، تاریخ الإسلام للذهبي ۳ / ۶۴۷.

محقق کتاب الاحادیث المختارة گفته: إسناده حسن.

۲. دلائل النبوة للبيهقي ۶ / ۴۳۹، البداية والنهاية ۶ / ۲۴۴، مسند أبي داود ۲۳ و رجوع شود به

خوارج بصره نزد امیرمؤمنان (ع) آمدند، یکی از آنان گفت: ای علی تقوا پیشه کن که (بالاخره) تو می میری. حضرت فرمود:

بلکه کشته می شوم، ضربتی بر سرم زده می شود که محاسنم را خضاب نماید. عهدی (از جانب خدا و پیامبر (ص)) و قضایی است مسلم و هر کس افترا ببندد زیانکار گردد.

* و در روایت شماره ۱۳۷۵ خواهد آمد: وقال (ع): أخبرني جبرئيل (ع) انهم يظلمونه ، ويمنعونه حقه و يقاتلونه و يقتلون ولده، و يظلمونهم بعده .

* و در روایت شماره ۱۳۷۹: ذكر رسول الله (ص) لعلي (ع) ما يلقي من بعده، فبكي وقال: أسألك بحق قرابتي وبحق صحبتي إلا دعوت الله لي أن يقبضني الله، قال: «يا علي، تسألني أن أدعو الله لأجل مؤجل»! فقال: يا رسول الله، على ما أُقاتل القوم؟ قال: «على الإحداث في الدين».

* و در روایت شماره ۱۳۸۷: إنك لن تموت حتى تؤمر وتُملأ غيظاً، وتوجد من بعدي صابراً .

* و در روایت شماره ۱۶۰۰: «إنك امرؤ مستخلف ، وإنك مقتول ، وهذه مخضوبة من هذه»، لحيته من رأسه .

اظهار علاقه ویژه به امیرالمؤمنین علیه السلام در قالب دعا

علاقه خاص پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام از آثار فراوان استفاده می شود^۱ که بخشی از آن در دعاهای آن حضرت کاملاً مشهود است، چنانکه ملاحظه می فرمایید.

دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای سلامتی و شفای علی علیه السلام

از مشهورترین آن موارد، داستان جنگ خیبر است که امیرالمؤمنین علیه السلام به چشم درد شدید مبتلا شده بود و پس از دعای پیامبر صلی الله علیه و آله شفا یافته و تا آخر عمر از درد چشم و از سرما و گرما در امان بود. این مطلب به عبارات گوناگون در روایات معتبر عامه آمده است.

□ [۱۰۷۰ / ۱] ... فقال صلی الله علیه و آله: «أین علی بن ابي طالب»؟ فقالوا: یشتکی عینیه یا رسول الله، قال: «فأرسلوا إلیه فأتونی به»، فلما جاء بصق فی عینیه، ودعا له فبرأ

۱. مانند روایتی که در آن آمده است: «أقبلنا یوم بدر ففقدنا رسول الله صلی الله علیه و آله فنادت الرفاق بعضُها بعضاً: أفيكم رسول الله صلی الله علیه و آله؟ فوقفوا حتی جاء رسول الله صلی الله علیه و آله ومعه علي بن ابي طالب علیه السلام [صلی الله علیه و آله] فقالوا: یا رسول الله فقدناک! فقال: «إن أبا حسن وجد مغصاً فی بطنه فتخلفت علیه». (المعجم الكبير ۵ / ۴۶، تاریخ بغداد ۲ / ۴۳، المستدرک ۳ / ۲۳۲، الرياض النضرة ۳ / ۱۹۲ - ۱۹۳، ذخائر العقبی ۹۴، جواهر المطالب ۱ / ۲۴۱)

حتى كأن لم يكن به وجع^١.

[٢ / ١٠٧١] وفي رواية: فتفل في عينيه ، ودعا له بالشفاء ، وأعطاه الراية^٢.

[٣ / ١٠٧٢] وفي رواية أخرى: وجيء به يوم خيبر ، وهو أرمدم ، ما يبصر ، فقال:

يا رسول الله ، إني أرمدم! فتفل في عينيه ، ودعا له فلم يرمدم حتى قتل^٣.

□ [٤ / ١٠٧٣] وعن علي ﷺ: ... فتفل في عيني ، وقال: «اللهم أذهب عنه الحرّ

والبرد»، فما وجدتُ حرّاً ولا برداً منذ يومئذ^٤. أو: حتى يومي هذا^٥.

□ [٥ / ١٠٧٤] أو قال ﷺ: «اللهم اكفه الحرّ والبرد»! فما آذاني بعده حرّاً ولا برد^٦.

□ [٦ / ١٠٧٥] وعن علي ﷺ: ما رمدتُ ولا صدعتُ منذ مسح رسول الله ﷺ

وجهي وتفل في عيني يوم خيبر حين أعطاني الراية .

وفي لفظ: ما رمدتُ ولا صدعتُ منذ دفع رسول الله ﷺ إليّ الراية يوم خيبر^٧.

-
١. صحيح البخاري ٤ / ٢٠٧ ، ومراجعته شود به ٥ / ٧٧ ، صحيح مسلم ٧ / ١٢١ ، مسند أحمد ٥ / ٣٣٣ ، سنن سعيد بن منصور ٢ / ١٧٨ ، فضائل الصحابة للنسائي ١٦ ، السنن الكبرى للنسائي ٤٦ / ٥ ، ١٧٣ ، خصائص أمير المؤمنين ﷺ للنسائي ٥٦ ، مسند أبي يعلى ١٣ / ٥٢٣ ، ٥٣١ ، صحيح ابن حبان ١٥ / ٣٧٨ ، المعجم الكبير ٦ / ١٥٢ ، ١٦٧ ، ١٨٨ .
 ٢. كنز العمال ١٠ / ٤٦٨ .
 ٣. المستدرک ٣ / ١١٦ - ١١٧ .
 ٤. مسند أحمد ١ / ٩٩ ، ١٣٣ ، ومراجعته شود به سنن ابن ماجه ١ / ٤٣ ، السنن الكبرى للنسائي ١٠٩ / ٥ ، ١٥٢ ، خصائص أمير المؤمنين ﷺ للنسائي ٥٣ ، ١٢٧ ، تاريخ مدينة دمشق ١٠٧ / ٤٢ .
 ٥. خصائص امير المؤمنين ﷺ للنسائي ١٢٨ ، السنن الكبرى للنسائي ١٥٢ / ٥ ، عمدة القاري ٢٤٤ / ١٧ ، مجمع الزوائد ٩ / ١٢٢ ، قال: رواه الطبراني في الأوسط [٣٨١ / ٢] ، وإسناده حسن .
 ٦. كنز العمال ١٣ / ١٢١ - ١٢٢ به نقل از ١٠ مصدر ، از جمله ابن جرير طبري كه حكم به صحت آن نیز نموده است .
 ٧. مسند أبي داود الطيالسي ٢٦ ، مسند أبي يعلى ١ / ٤٤٥ ، أمالي المحاملي ١٧٠ ، دلائل النبوة ←

پیوست ۲ / اظهار علاقه ویژه به امیرالمؤمنین علیه السلام در قالب دعا / ۱۵۹۱

[۱۰۷۶ / ۷] قال العيني : قال علي علیه السلام : فوضع رأسي في حجره ، ثم بصق في ألية راحتيه ، ثم ذلك بها عيني ، ثم قال : «اللهم لا يشتكي حرّاً ولا قرّاً» .
قال علي علیه السلام : فما اشتكيت عيني لا حرّاً ولا قرّاً حتى الساعة .

وفي لفظ : دعا له بستّ دعوات : «اللهم أعنه واستعن [وأعن] به ، وارحمه وارحم به ، وانصره وانصر به ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه»^۱ .

برخی از روایات گذشته در صحیح بخاری، صحیح مسلم و صحیح ابن حبان آمده ؛ و ابن جریر طبری (متوفی ۳۱۰) ، هیشمی (متوفی ۸۰۷) و سیوطی (متوفی ۹۱۱) حکم به اعتبار برخی دیگر کرده اند که در پاورقی بدان اشاره شد .
در منابع عامه این روایت با الفاظ نزدیک به یکدیگر آمده است که :

→ للبيهقي ۴ / ۲۱۳ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۰۹ - ۱۱۰ ، تاريخ الإسلام للذهبي ۲ / ۴۱۳ و ۳ / ۶۲۶ ، البداية والنهاية ۷ / ۳۷۵ ، إمتاع الأسماع ۱۱ / ۲۸۸ - ۲۸۹ ، كفاية الطالب للبيب للسيوطي ۱ / ۲۵۲ ، السيرة الحلبية ۲ / ۷۳۵ ، كنز العمال ۱۲ / ۴۲۰ به نقل از منابع متعدد ، از جمله ابن جریر طبری که حکم به صحت آن نیز نموده است .

قال الهيثمي : رواه أبو يعلى واحمد باختصار ، ورجالهما رجال الصحيح غير أم موسى ، وحديثها مستقيم . (مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۲)

وقال السيوطي : وأخرج أحمد وأبو يعلى بسند صحيح . (تاريخ الخلفاء ۱۹۰)

۱ . عمدة القاري ۱۶ / ۲۱۶ . دعای اخیر به همین الفاظ در روایات دیگر از ابن عباس و ابوذر نقل شده: عن جعفر ، قال : سمعت أبا ذر - وهو مستند إلى الكعبة - وهو يقول : أيها الناس استنوا أحدتكم مما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول لعلي بن أبي طالب علیه السلام [كلمات لو تكون لي إحداهن أحب إلي من الدنيا وما فيها : سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وهو يقول : «اللهم أعنه ، واستعن به ، اللهم انصره ، وانتصر له ، فإنه عبدك وأخو رسولك» . (تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۵۴)

وعن ابن عباس ، قال : لما عقد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللواء لعلي علیه السلام [يوم خيبر دعا له هنيهة ، فقال : «اللهم أعنه ، وأعز به ، وارحمه وارحم به ، وانصره [وانصر ظ] به ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه» . (المعجم الكبير لطبراني ۱۲ / ۹۵ و مراجعه شود به المناقب للخوارزمي ۱۵۲ - ۱۵۳ ، كنز العمال ۱۱ / ۶۱۰ به نقل از طبرانی ، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۲۹۵)

□ [۱۰۷۷ / ۸] عن عبد الله بن مسلمة ، يقول : سمعت علياً علیه السلام يقول : أتى علي [إلي] رسول الله صلی الله علیه و آله وأنا شاك أقول : «اللهم إن كان أجلي قد حضر فأرحني ، وإن كان متأخراً فعافني [فارفعني] ، وإن كان بلاءً فصبرني» ، فضرب بيده صدري [فمسح بيده] وقال : «كيف قلت»؟! فأعدت عليه ، فقال : «اللهم اشفه [اللهم عافه]»، قال علي علیه السلام : «فما اشتكيت وجعي بعد ذلك» أو : «وجعي ذلك» .^۲

خلاصه آن که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله نزد من آمدند ، من (به شدت) بیمار بودم و می گفتم : خدایا اگر اجل من رسیده مرا راحت کن ، اگر اجل من به تأخیر افتاده مرا عافیت ده، و اگر این بیماری برای آزمایش من است

۱ . این قسمت روایت به تعابیر مختلف نقل شده، مانند : فـضـرب بـیـده صـدری ، و قال : «اللهم عافه واشفه» ... (مسند أبي يعلى ۱ / ۲۴۴)
فـمـسـح بـیـده ، ثم قال : «اللهم اشفه أو عافه» ، قال : فما اشتكيت وجعي ذاك بعد . (مسند أحمد ۱۲۸/۱)

۲ . ترمذی گفته : هذا حديث حسن صحيح . (سنن الترمذی ۵ / ۲۲۰ - ۲۲۱)
حاکم نیشابوری می نویسد : هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه . (المستدرک ۲ / ۶۲۰ - ۶۲۱)

ابن جریر طبری نیز حکم به صحت آن نموده است . (کنز العمال ۹ / ۲۰۷)
أحمد محمد شاکر در تعلیقه مسند أحمد ۱ / ۴۴۰ ، ۵۳۲ و ۵۵/۲ ، شماره ۶۳۷ - ۶۳۸ ، ۸۴۱ ، ۱۰۵۷ (طبعة دار الحديث ، القاهرة) گفته : إسناده صحيح .
وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۶۷ شماره ۱۱۹۲ (طبعة دار ابن الجوزی ، الرياض) گفته : رجاله ثقات .

این حدیث با قدری اختلاف و زیاده و نقصان در منابع ذیل نیز آمده : مسند أبي داود ۲۱ ، مسند أبي يعلى ۱ / ۳۲۸ ، مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي ۱۲۲ ، مسند أحمد ۱ / ۸۳ - ۸۴ ، ۱۰۷ ، فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۳۴۴ شماره ۳۱۴ ، المصنف لابن أبي شيبة ۵ / ۴۴۲ - ۴۴۳ ، السنن الكبرى للنسائي ۶ / ۲۶۱ - ۲۶۲ ، صحيح ابن حبان ۱۵ / ۳۸۸ - ۳۹۰ ، كتاب الدعاء للطبراني ۵۶۳ ، الأذکار النووية ۱۳۵ ، الرياض النضرة ۳ / ۱۹۳ ، دلائل النبوة ۶ / ۱۷۹ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۳۱۲ ، البداية والنهاية ۷ / ۳۹۲ ، إمتاع الأسماع ۱۱ / ۲۸۱ ، موارد الظمان ۷ / ۱۴۷ .

پیوست ۲ / اظهار علاقه ویژه به امیرالمؤمنین علیه السلام در قالب دعا / ۱۵۹۳

به من توفیق صبر عنایت فرما .

حضرت با دست مبارک بر سینه من کشید و برای عافیت و شفای من دعا فرمود ، پس از آن هیچ اثری از آن بیماری در وجود من باقی نماند .

ترمذی (متوفی ۲۷۹) ، ابن جریر طبری (متوفی ۳۱۰) ، حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) ، احمد محمد شاکر و وصی الله بن محمد عباس حکم به صحت یا اعتبار این روایت کرده‌اند که در پاورقی بدان اشاره شد .

خوشنودی پیامبر صلی الله علیه و آله از علی علیه السلام و خاندانش

□ [۱۰۷۸ / ۹] عن علي عليه السلام: أنه دخل على النبي صلی الله علیه و آله وقد بسط شملة فجلس عليها هو وعلي وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام، ثم أخذ النبي صلی الله علیه و آله بمجامعه ف عقد عليهم ، ثم قال : «اللهم ارض عنهم كما أنا عنهم راضٍ»^۱.

پیامبر صلی الله علیه و آله عبایی را پهن فرمود و خودش (و داماد گرامی و دختر عزیزش) علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بر آن نشستند سپس اطراف آن را گرفته و بر آنان بست و به درگاه خداوند عرضه داشت : «بارالها! از آنان راضی و خوشنود باش همان گونه که من از آنان خوشنودم» .

هیثمی (متوفی ۸۰۷) حکم به اعتبار این روایت کرده و دکتر صاعدی نیز آن را حَسَن و معتبر دانسته است.^۲

۱ . المعجم الأوسط للطبراني ۵ / ۳۴۸ .

۲ . قال الهيتمي : رواه الطبراني في الأوسط ، ورجاله رجال الصحيح غير عبيد بن طفيل وهو ثقة ، كنيته : أبو سيدان . (مجمع الزوائد ۹ / ۱۶۹ ، و رجوع شود به فضائل الصحابة للصاعدي ۴ / ۴۱۰)

پیوست ۲ / اظهار علاقه ویژه به امیرالمؤمنین علیه السلام در قالب دعا / ۱۵۹۵

اشتیاق پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار جمال علی علیه السلام

□ [۱۰ / ۱۰۷۹] روی الترمذی، عن أم عطية، قالت: بعث النبي صلی الله علیه و آله جيشاً فيهم علي علیه السلام، قالت: فسمعت رسول الله صلی الله علیه و آله - وهو رافع يديه - ويقول: «اللهم لا تمطني حتى تريني علياً»^۱.

وفي لفظ: : حتى تريني وجه علي بن أبي طالب^۲.

وفي لفظ آخر: حتى أرى علياً^۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را با لشکری به جنگ فرستاده بود، راوی می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله دست های مبارکش را به سوی آسمان بلند کرده و چنین دعا می کرد: خدایا تا صورت علی بن ابی طالب علیه السلام را به من نشان نداده ای اجل مرا نرسان.

ترمذی (متوفی ۲۷۹) و بغوی (متوفی ۵۱۶) و ... این حدیث را معتبر و نیکو دانسته اند.^۴

۱. سنن الترمذی ۳۰۶/۵ - ۳۰۷ و رجوع شود به کنی، جزء من التاريخ الكبير للبخاري ۲۰، فضائل امير المؤمنين علیه السلام لأحمد بن حنبل ۲۱۵ - ۲۱۶، ۲۷۷ شماره ۱۶۱، ۲۳۸، فضائل الصحابة لابن حنبل ۷۵۴/۲، ۸۱۴ شماره ۱۰۳۹، ۱۱۱۶ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، المعجم الأوسط ۴۸/۳، المعجم الكبير ۶۸ / ۲۵، ذخائر العقبی ۹۴، الرياض النضرة ۱۹۲/۳ (ذكر شفقتة صلی الله علیه و آله ورعايته ودعائه له)، تهذيب الكمال ۱۸۷/۳۳، كفاية الطالب للكنجي ۱۳۴، نظم درر السمطين ۱۰۰، تاريخ مدينة دمشق ۳۳۷/۴۲ و ۱۸۴/۲ و ۲۶۶/۱ و ۱۴۳/۳، جواهر المطالب ۲۴۱/۱ (محقق كتاب گفته: وللحديث مصادر وأسانيد آخر يجدها الطالب تحت الرقم: ۸۶۷ وتعليقه من ترجمة أمير المؤمنين علیه السلام من تاريخ دمشق ۲ / ۳۵۹ الطبعة الثانية)

۲. مناقب علي بن أبي طالب علیه السلام لابن المغازلي ۱۲۲.

۳. جواهر المطالب ۱ / ۲۴۱.

۴. قال الترمذی: هذا حديث حسن. (سنن الترمذی ۳۰۳ / ۵)، و رجوع شود به مصابيح السنة ۱۷۶/۴ (دار المعرفة) ۴۵۱/۲ (دار الكتب العلمية)، تهذيب الأسماء واللغات للنووي ۳۴۸/۱.

دعاهایی که با هیچ چیز قابل قیاس نیست!

□ [۱۱ / ۱۰۸۰] در مصادر فراوان روایت شده که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: پس از بازگشت از تشییع جنازه‌ای - اشاره به مراسم خاکسپاری حضرت ابوطالب (ع) - پیامبر (ص) برای من دعاهایی فرمود - و بنابر روایتی: به من مطلبی فرمود - که نزد من از (همه) دنیا، یا آنچه روی زمین است، یا ... بهتر و محبوب‌تر است.^۱ این روایت در مسند احمد نقل شده و برای اعتبار آن کافی است. البانی، احمد محمد شاکر و مصطفی بن العدوی نیز حکم به صحت و اعتبار آن کرده‌اند.^۲

-
۱. قال علي (ع): لَمَّا رَجَعْتُ إِلَى النَّبِيِّ (ص) - وَقَدْ دَفَنْتَهُ [يعني أباه] - قَالَ لِي قَوْلًا مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهِ الدُّنْيَا. (مسند أبي داود ۱۹، كنز العمال ۱۳ / ۱۷۷)
- عن علي (ع)، قَالَ: لَمَّا رَجَعْتُ إِلَى النَّبِيِّ (ص) قَالَ لِي كَلِمَةً مَا أَحَبُّ أَنْ لِي بِهَا الدُّنْيَا. (السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۵۲، خصائص أمير المؤمنين (ع) للنسائي ۱۲۶ - ۱۲۷)
- و در بعضی از مصادر: ... فدعا لي بدعوات ما يسرني بها حمر النعم. (السنن الكبرى للبيهقي ۳۰۴/۱ - ۳۰۵، المعجم الأوسط للطبراني ۶ / ۲۵۱، تاريخ مدينة دمشق ۶۶ / ۳۳۴)
- و در بعضی: حمر النعم و [أو] سودها. (مسند أحمد ۱ / ۱۰۳، ۱۲۹ - ۱۳۰، مسند أبي يعلى ۳۳۵ / ۱، نصب الراية ۲ / ۳۳۴)
- و در مصادر دیگر: دعا لي بدعوات ما يسرني أن لي بها ما على الأرض من شيء. (المصنف لعبد الرزاق ۶ / ۴۰، المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۴۹۹، دلائل النبوة للبيهقي ۲ / ۳۴۹، تاريخ الإسلام للذهبي ۱ / ۲۳۴، البداية والنهاية ۳ / ۱۵۴، كنز العمال ۱۴ / ۳۶، و نزدیک به همین عبارت در: المصنف لابن أبي شيبة ۳ / ۱۵۵، السنن الكبرى للبيهقي ۳ / ۳۹۸، الطبقات الكبرى لابن سعد ۱ / ۱۲۴، مسند أحمد ۱ / ۱۳۱، تاريخ مدينة دمشق ۶۶ / ۳۳۵، تهذيب الكمال ۲۹ / ۲۵۸، السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۵۲، كنز العمال ۱۳ / ۱۱۹)
۲. قال الألباني: وهذا سند صحيح، رجاله كلهم ثقات، رجال الشيخين غير ناجية بن كعب، وهو ثقة، كما في التقريب. (إرواء الغليل ۳ / ۱۷۰)
- احمد محمد شاکر در تعليقه مسند أحمد ۱ / ۵۱۸ و ۶۰/۲، ۶۷ شماره ۸۰۷، ۱۰۷۴، ۱۰۹۳ (طبعة دار الحديث، القاهرة) گفته: إسناده صحيح.
- و مراجعه شود به الصحيح المسند من فضائل الصحابة لمصطفى بن العدوی ۱۱۸.

خدا بر علم و دانشت بیفزاید !

[۱۰۸۱ / ۱۲] قال النبي ﷺ لعلي عليه السلام: «يا علي ، خذ الباب فلا يدخلنَّ عليَّ أحد ؛ فإن عندي زوراً من الملائكة ، استأذنوا ربهم أن يزوروني» ، فأخذ علي عليه السلام [الباب ، وجاء عمر فاستأذن فقال : يا علي ، استأذن لي على رسول الله ﷺ ، فقال علي عليه السلام : ليس على رسول الله ﷺ إذن ، فرجع عمر وظنَّ أن ذلك من سخطة من رسول الله ﷺ فلم يصبر عمر أن رجع ، فقال : يا علي ، استأذن لي على رسول الله ﷺ ، فقال : ليس على رسول الله ﷺ إذن ، فقال : ولم ؟ قال : لأن زوّاراً [زوّراً] من الملائكة عنده ، واستأذنوا ربهم أن يزوروه ، قال : وكم هم يا علي ؟ قال : ثلاث مائة وستون ملكاً ، ثم أمر النبي ﷺ عليّاً عليه السلام [بفتح الباب ، فذكر ذلك عمر لرسول الله ﷺ فقال : يا رسول الله ، إنه أخبرني أن زوّاراً [زوّراً] من الملائكة استأذنوا ربهم تبارك وتعالى أن يزوروك ، وأخبرني يا رسول الله ، أن عددهم ثلاث مائة وستين ملكاً ، فقال النبي ﷺ لعلي عليه السلام : «أنت أخبرت عمر بالزوّار» ؟ قال : نعم يا رسول الله ، قال : «وأخبرته بعدّتهم» ؟ قال : نعم ، قال : «فكم يا علي» ؟ قال : ثلاث مائة وستون ملكاً . قال : «وكيف علمت ذلك» ؟ قال : سمعت ثلاث مائة وستين نقلة [نغمة] ، فعلمت أنهم ثلاث مائة وستون ملكاً . فضرب رسول الله ﷺ على صدره ثم قال : «يا علي ، زادك الله إيماناً وعلماً» .^۱

خلاصه آن که: پیامبر ﷺ به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «عده‌ای از فرشتگان از پروردگار اجازه گرفته‌اند که مرا زیارت نمایند ، کنار درب باش تا کسی وارد نشود». عمر از راه رسید و اجازه خواست که نزد حضرت رود ، امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اجازه نیست. او برگشت و پیش خود فکر کرد که پیامبر ﷺ بر او

۱ . بغية الباحث عن زوائد مسند الحارث للهيتمي ۲۹۵ - ۲۹۶ ، المطالب العالیة ۱۶ / ۹۰ (چاپ دارالعاصمة) ، سبل الهدى والرشاد ۱۰/۲۴۵ - ۲۴۶ فی بعض آیات وقعت لعلي بن أبي طالب عليه السلام [۲۴۶] .

خشمگین هستند؛ لذا دوباره برگشت و اجازه گرفت ، امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: اجازه نیست . پرسید: چرا؟! حضرت فرمود: عده‌ای از فرشتگان از پروردگار اجازه گرفته‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت نمایند ، عمر از تعداد آنها پرسید، حضرت پاسخ داد: ۳۶۰ فرشته . پس از آن ، درب خانه باز شد. هنگامی که عمر خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید مطلب را به آن حضرت خبر داد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «یا علی از کجا تعداد آنان را دانستی؟! علی رضی الله عنه عرض کرد: چون ۳۶۰ مرتبه صدای (حرکت و) جابجا شدن را - وبنابر نقلی ۳۶۰ نغمه و صوت را - شنیدم ، فهمیدم که آنها ۳۶۰ فرشته هستند.

پیامبر صلی الله علیه و آله با دست مبارک بر سینه امیرمؤمنان علیه السلام زد و فرمود: «خدا بر علم و دانشت بیفزاید!»

پیوست ۲ / اظهار علاقه ویژه به امیرالمؤمنین علیه السلام در قالب دعا / ۱۵۹۹

دعاهای شب زفاف امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه علیهما السلام

در دعاهای مربوط به شب زفاف آن دوبرگوار آمده است :

[۱۰۸۲ / ۱۳] قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اللهم إنهما مني وأنا منهما ، اللهم كما أذبت عني الرجس وطهرتني فطهرهما

ثم قال لهما: قوما إلى بيتكما جمع الله بينكما، وبارك في سيركما، وأصلح بالكما.^۱
بارالها، این دو از من هستند و من از آنها، خدایا همان گونه که پلیدی را از من دور کرده و مرا پاک و پاکیزه قرار داده‌ای این دو را نیز پاک و پاکیزه قرار ده. سپس فرمود: بلند شوید و به خانه خویش روید، خداوند (بین شما توافق ایجاد نماید و) شما را به یکدیگر نزدیک نماید و در حرکت شما برکت قرار دهد و زندگانی و معیشت شما را اصلاح فرماید.

□ [۱۰۸۳ / ۱۴] قال صلی الله علیه و آله : اللهم إني أعيذها بك وذريتها من الشيطان الرجيم ...

اللهم إني أعيذه [بك] وذريته من الشيطان الرجيم .^۲

در روایتی دیگر آمده که پیامبر صلی الله علیه و آله از درگاه خداوند برای هر یک از آن دوبرگوار چنین درخواست نمود که:

بارالها، من او و نسلش را در پناه تو قرار دادم از شرّ شیطان رانده شده.

۱. المعجم الكبير ۲۲ / ۴۱۲ و ۲۴ / ۱۳۵، الأحاديث الطوال للطبراني ۱۴۰ - ۱۴۱ و رجوع شود به

المصنف لعبد الرزاق ۵ / ۴۸۹، مجمع الزوائد ۹ / ۲۰۸، نظم در السمطين ۱۸۸ .

۲. صحيح ابن حبان ۱۵ / ۳۹۵، المعجم الكبير للطبراني ۲۲ / ۴۱۰ .

دعاهایی دیگر

□ [۱۵ / ۱۰۸۴] عن رافع مولى عائشة ، قال : كنت غلاماً أخدم عائشة إذا كان النبي (ص) عندها، وإن النبي (ص) قال : «عادى الله من عادى علياً»^۱.

رافع غلام عایشه می گوید : نزد عایشه به خدمتگزاری او مشغول بودم که (شنیدم) پیامبر (ص) فرمود : هرکس با علی دشمنی کند خدا دشمن او باشد.
البانی حکم به صحت این روایت نموده است.^۲

[۱۶ / ۱۰۸۵] عن عمرو بن شراحيل ، قال : سمعت رسول الله (ص) يقول : «اللهم انصر من نصر علياً ، اللهم أكرم من أكرم علياً ، اللهم اخذل من خذل علياً»^۳.

پیامبر (ص) در دعای خویش به درگاه خداوند تعالی عرضه داشت :
بار الها، یاری نما هر کسی که علی را یاری کند .
بار الها، گرامی بدار هر کسی که علی را گرامی بدارد .
بار الها، خوار (و ذلیل نما و به حال خویش رها) کن هر کسی که دست از یاری علی بردارد .

[۱۷ / ۱۰۸۶] عن علي (ع) ، قال : قال رسول الله (ص) يوم الخندق : «اللهم إنك أخذت عبيدة بن الحارث يوم بدر ، وحمزة بن عبد المطلب يوم أحد ، وهذا عليٌّ فلا تدعني فرداً ، ﴿ وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴾ [الأنبياء (۲۱) : ۸۹]»^۴.

۱ . قال ابن الأثير : أخرجه ابن منده وأبو نعيم . (أسد الغابة ۲ / ۱۵۴ و مراجعه شود به الإصابة ۳۷۳/۲ ، الجامع الصغير ۲ / ۱۴۵ ، كنز العمال ۱۱ / ۶۰۱ ، فيض القدير ۴ / ۳۹۳)
۲ . رجوع شود به السراج المنير في ترتيب أحاديث صحيح الجامع الصغير ۲ / ۶۸۹ - ۶۹۱ .
۳ . مراجعه شود به المعجم الكبير للطبراني ۱۷ / ۳۹ ، أسد الغابة ۴ / ۱۱۴ ، الإصابة ۴ / ۵۳۵ ، كنز العمال ۱۱ / ۶۲۳ ، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۲۹۵ (با کمی اختلاف) .
۴ . المناقب للخوارزمي ۱۴۴ ، كنز العمال ۱۰ / ۴۵۶ .

پیوست ۲ / اظهار علاقه ویژه به امیرالمؤمنین علیه السلام در قالب دعا / ۱۶۰۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در نبرد خندق چنین دعا می‌کردند که: خدایا عبیده را در جنگ بدر و حمزه را در جنگ احد از من گرفتی، و این علی است (که برای من باقی مانده، او را محافظت فرما و از من بگیر و) مرا تنها مگذار ...

[۱۰۸۷ / ۱۸] إِنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا قَرَأَ: «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَأَعْيَةٌ» [الْحَاقَّةُ (۶۹): ۱۲]

قال: «اللهم اجعلها أذن عليّ»، وقيل له: «قد أجيبك دعوتك»^۱.

روایت شده پیامبر صلی الله علیه و آله آیه شریفه گذشته: (گوش شنوا آن را نگاه دارد و حفظ نماید) را قرائت فرمود و به درگاه خداوند عرضه داشت: خدایا این گوش شنوا را گوش علی قرار بده. از جانب حق تعالی خطاب آمد: دعایت مستجاب گردید.

[۱۰۸۸ / ۱۹] بنا بر روایات اهل تسنن، امام کاظم علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام از

امام حسین علیه السلام نقل می‌فرماید که هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله عطسه می‌کرد امیرالمؤمنین علیه السلام عرضه می‌داشت: «أعلى الله ذكرك يا رسول الله» یعنی: خدا نام و یادت را بلند مرتبه گرداند!

و هرگاه امیرالمؤمنین علیه السلام عطسه می‌کرد پیامبر صلی الله علیه و آله دعا می‌کردند که: «أعلى الله عقبك يا علي»^۲.

نگارنده گوید: اگر عبارت «عقبك» یا «عقبك» خوانده شود، ممکن است به این معنا باشد که: خدا سرانجام و پایان کارت را (عالی و) بلند مرتبه گرداند!

۱. شرح ابن أبي الحديد ۳۷۵/۱۸ - ۳۷۶ و رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۶۶۲، روایت شماره ۴۲۹ - ۴۳۰.

۲. المناقب للخوارزمي ۳۲۵.

و احتمال دارد که «عَقَبِكَ» یا «عَقَبِكَ» باشد ، به این معنا که : خدا نسل تو را (سرافراز و) بلند مرتبه گرداند !

[۲۰ / ۱۰۸۹] در گزارش هجرت از مکه به مدینه آمده است : پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که در بسترش بخوابد تا مشرکان متوجه خروج آن حضرت از مکه نگردند سپس در مدینه به ایشان ملحق شود ، امیرالمؤمنین علیه السلام روزها پنهان گشته و شبانه سیر می فرمود تا به مدینه رسید . پیامبر صلی الله علیه و آله با خبر گردید و فرمود : «به علی بگویند بیاید» عرض کردند : او توان راه رفتن ندارد ! حضرت خود نزد علی علیه السلام رفت ، هنگامی که دید پاهای مبارکش ورم کرده و خون از آن جاری است به گریه افتاد و او را در آغوش گرفت . پس از آن پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهان مبارکش را بادست به پاهای علی علیه السلام مالید و برای او دعا و درخواست عافیت نمود (آن حضرت صحت یافته و) پس از آن تا آخر عمر دیگر درد پا نداشت .^۱

* برخی از موارد دعای پیامبر صلی الله علیه و آله برای امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن فضیلت های پیشین گذشت ، مانند :

* روایت شماره ۱ : اللَّهُمَّ آتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ

* روایات شماره ۱ / ۵۱ ، ۹۳ - ۹۴ : اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ .

۱ . فخرج علي علیه السلام [علیه السلام] في طلبه بعد ما أخرج إليه أهله ، يمشي الليل ويكمن النهار حتى قدم المدينة ، فلما بلغ النبي صلی الله علیه و آله قدومه قال : «ادعوا لي علياً» قيل : يا رسول الله ، لا يقدر أن يمشي ، فأتاه النبي صلی الله علیه و آله فلما رآه اعتنقه وبكى رحمة لما بقدميه من الورم وكانتا تقطران دماً ففعل النبي صلی الله علیه و آله في يديه ومسح بهما رجله ، ودعا له بالعافية ، فلم يشكهما حتى استشهد صلی الله علیه و آله [علیه السلام] . (أسد الغابة ۱۹ / ۴ ، الكامل لابن الاثير ۲ / ۱۰۶ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۶۹)

پیوست ۲ / اظهار علاقه ویژه به امیرالمؤمنین علیه السلام در قالب دعا / ۱۶۰۳

* روایات فراوان : اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ، وانصر من نصره ، واخذل من خذله .^۱

وفي لفظ : وأحبّ من أحبّه ، وأبغض من يبغضه .^۲

وفي لفظ آخر : وأعن من أعانه .^۳

* روایت شماره ۴۲۹ : تلا رسول الله صلی الله علیه و آله هذه الآية : ﴿ وَتَعِيَهَا أذُنٌ وَأَعْيَتْهُ ﴾ فقال صلی الله علیه و آله : «سألت الله أن يجعلها أذنك يا علي». قال علي عليه السلام : [عليه السلام] : فما نسيت شيئاً بعد ذلك .

* روایت شماره ۴۷۵ : اللهم املأ قلبه علماً وفهماً وحكماً ونوراً .

* روایات ۵۳۹ - ۵۴۰ : اللهم ثبت لسانه واهد قلبه يا : ثبتك الله وسدّدك .

* روایت شماره ۵۷۷ : اللهم إنّه كان في طاعتك وطاعة رسّولك فأردّها - أي الشمس - عليه .

* روایت شماره ۶۵۹ : ما سألت الله شيئاً إلاّ سألتك لك مثله ، ولا سألت الله شيئاً إلاّ أعطانيه .

* روایت شماره ۶۶۰ : ما سألت الله عزّوجلّ من الخير شيئاً إلاّ سألتك لك مثله ... ولا استعذتُ الله من الشرّ إلاّ استعذتُ لك مثله .

۱ . در روایات فراوان با قدری تفاوت و زیاده و نقصان آمده رجوع شود به روایات شماره : ۹۴ ، ۱۳۱ ، ۱۳۵ ، (پاورقی) ، ۱۳۷ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۴۵ ، ۱۴۷ ، ۱۵۱ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۴ ، ۱۷۷ ، ۱۸۰ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۷ ، ۱۹۲ ، ۱۹۵ ، ۱۹۹ (پاورقی) ، ۲۰۰ (پاورقی) .

۲ . روایت شماره ۱۶۶ .

۳ . روایت شماره ۱۷۷ .

- * روایت شماره ۸۸۵: اللهم كبّ من عاداه في النار .
- * در روایت شماره ۱۰۱۳ سألت الله - يا علي - فيك خمساً
- * در روایت شماره ۱۰۱۶ إني سألت الله في علي خصلة فأعطاني بواحدة سبعاً .
- * در روایت شماره ۱۰۱۷ يا علي ، إني سألت ربي عزّ وجلّ فيك خمس خصال فأعطاني .

* در روایت شماره ۱۰۴۳ از اسماء بنت عمیس گذشت که پیامبر (ص) این گونه دعا می کرد: اللهم أقول كما قال أخي موسى : اللهم ﴿أَجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي﴾ علياً [علي] أخي ﴿أَشْدُدْ بِهِ أَرْزِي﴾ وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي * كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا * وَنَذْكُرَكَ كَثِيْرًا * إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا ﴿طه﴾ (۲۰): ۲۹-۳۵ .

* در روایت شماره ۱۱۲۶ خواهد آمد : سألت ربّي خلاص قلب علي وموازرته ومرافقته . یعنی: من از خدا درخواست نمودم که قلب علی را خالص گرداند و یاری و همراهی او را به من عنایت فرماید، و اجابت فرمود .

* در روایت شماره ۱۴۹۲: اللهم فاشرح لي صدري، ويسر لي أمري، واجعل لي وزيراً من أهلي، علياً أخي، اشدد به أزرني .

* شایان ذکر است که نسائی بخشی را اختصاص داده به :

ذکر ما خصّ به النبي (ص) علياً كرم الله وجهه [ص] من الدعاء^۱ .

و محب طبری نیز بابی منعقد کرده است با عنوان :

ذکر شفقتة (ص) و رعایتة و دعائه له [ص]^۲ .

۱. السنن الكبرى ۵ / ۱۵۲ ، خصائص أمير المؤمنين [ص] ۱۲۶ - ۱۲۷ .

۲. الرياض النضرة ۳ / ۱۹۲ .

برخی از ویژگی‌های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص

□ [۱۰۹۰ / ۱] در صحیح مسلم - که از معتبرترین کتب عامه است - نقل شده که معاویه به سعد بن ابی وقاص دستور داد که علی علیه السلام را سب کند و ناسزا گوید، ولی سعد (با آن که دست از یاری آن حضرت برداشته و خودش را کنار کشیده بود) از این کار امتناع ورزید، معاویه پرسید: چه چیزی باعث شده که از ناسزا گفتن به ابوتراب خودداری نمایی؟! سعد پاسخ داد: پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام سه مطلب فرموده که یادآوری آن موجب می شود هرگز به او ناسزا نگویم. اگر یکی از آن سه ویژگی به من اختصاص داشت از شتران سرخ مو برایم بهتر بود!

[اول :] پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبُوَّةَ بَعْدِي»، یعنی: آیا خوشنود نیستی که نسبت به من مانند هارون به موسی علیه السلام باشی؟! جز آن که پس از من دیگر پیامبری نخواهد بود .

[دوم :] در جنگ خیبر فرمود: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ» ... ففتح الله عليه ، یعنی: پرچم را به دست کسی خواهم داد که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند» ... و خدا پیروزی را به دست او قرار داد .

[سوم :] هنگامی که آیه مباهله نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و امام حسن

و امام حسین (ع) را دعوت کرد، و به درگاه خداوند عرضه داشت: «اللهم هؤلاء أهلي»، یعنی: خدایا اینها اهل (بیت) من هستند.^۱

سند روایت

گذشته از نقل این روایت در صحیح مسلم، برخی چون ترمذی، حاکم، ذهبی و ابن حجر عسقلانی حکم به صحت آن کرده‌اند.^۲

پیش از این گذشت که ابن ابی شیبیه، ابن ماجه قزوینی، ابن ابی عاصم و ضیاء مقدسی این مطلب را به سند صحیح نقل کرده‌اند و روایت آنان مشتمل است بر حدیث غدیر، حدیث منزلت و حدیث رایت، و عده‌ای از متأخرین عامه حکم به صحت آن کرده‌اند.^۳

-
۱. صحیح مسلم ۷/ ۱۲۰ - ۱۲۱، و رجوع شود به مسند أحمد ۱/ ۱۸۵، السنن الكبرى للنسائي ۵/ ۱۰۸، مسند سعد بن أبي وقاص ۵۱، أسد الغابة ۴/ ۲۶، الإصابة ۴/ ۴۶۸.
 ۲. مراجعه شود به سنن الترمذی ۵/ ۳۰۱ - ۳۰۲، قال الترمذی: هذا حديث حسن صحيح غريب من هذا الوجه. وقال في الإصابة ۴/ ۴۶۸: وأخرج الترمذی بسند قوي. وقال الحاكم في المستدرک ۳/ ۱۰۸: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ... وقال الذهبي: على شرط مسلم فقط.
 ۳. متن آن در دفتر نخست، صفحه ۲۶۰، روایت شماره ۱۳۲ - به نقل از المصنف لابن أبي شيبه ۷/ ۴۹۶، سنن ابن ماجه ۱/ ۴۵ و... - گذشت و گفته شد که: البانی حکم به صحت آن کرده (سلسله الأحاديث الصحيحة للالبانی ۴/ ۳۳۵) و دکتر سُعود صاعدی نیز آن را تأیید کرده است. (فضائل الصحابة ۶/ ۱۵۵ - ۱۵۶)
- در السنة لابن أبي عاصم ۵۹۶ و الأحاديث المختارة ۳/ ۲۰۷ نیز آمده و محقق کتاب الأحاديث المختارة گفته: إسناده صحيح.
- وصی الله ابن محمد عباس نیز در تعليقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲/ ۷۹۷ شماره ۱۰۹۳ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض) حکم به اعتبار آن نموده است.

پیوست ۳ / برخی از ویژگی‌های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص / ۱۶۰۷

تذکر مهم

در سومین ویژگی نقل شد که هنگام نزول آیه مباهله، پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را دعوت کرد، و سپس به درگاه خداوند عرضه داشت: «خدایا اینها اهل بیت (من هستند)».

این دعوت حاکی از انحصار اهل بیت در آنان است به شرحی که خواهد آمد.^۱

قضیه مباهله - به همین کیفیت - در روایات معتبر دیگر نیز آمده که به جهت نقل آن در صحیح مسلم، نیازی به استقصاء و تتبع آن دیده نمی‌شود و گرنه ترمذی، حاکم، ذهبی، البانی و... نیز حکم به صحت آن کرده‌اند.^۲

روایتی مشابه / تحریف به حذف

□ [۱۰۹۱ / ۲] ضیاء مقدسی این روایت را به کیفیتی دیگر نیز نقل کرده که: نزد معاویه از علی علیه السلام به بدی یاد شد، سعد بر او اعتراض کرد و گفت: برای علی علیه السلام چهار فضیلت است که اگر یکی از آنها برای من بود از شتران سرخ موی (که سرمایه مهمی نزد عرب بشمار می‌رفت) و یا از دنیا و آنچه در آن است بهتر بود.^۳ سپس مطلب شماره ۱ و ۲ یعنی حدیث منزلت و رایت را نقل کرده و مطلب سوم را حدیث غدیر دانسته و گفته: و فرمایش او که: «هر کس

۱. رجوع شود به همین دفتر، صفحه ۱۶۷۴ - ۱۶۸۰.

۲. رجوع شود به فضائل الصحابة للصاعدي ۴ / ۳۷۳ صاعدي خودش نیز آن را حسن و معتبر دانسته است.

۳. وبنابر روایت دیگران: أَحَبَّ إِلَيَّ مَنْ أَنْ يَكُونَ لِي مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ. (السنن الكبرى للنسائي ۱۴۵/۵، خصائص أمير المؤمنين علیه السلام للنسائي ۱۱۶، تاریخ مدینه دمشق ۱۱۹/۴۲، البدایة والنهاية ۳۷۶/۷)

من مولای او هستم (علی مولای اوست)» .

راوی در ادامه می گوید : مطلب چهارمی را که سعد گفت من فراموش کرده‌ام.^۱

پیش از این اشاره شد که مطلبی که راوی فراموش کرده - یا خود را به فراموشی زده! - بنابر نقل ابن ابی لیلی از سعد بن ابی وقاص حدیث طیر است.^۲ حال این پرسش پیش می آید که چرا در نقل صحیح مسلم و دیگران ، حدیث غدیر و حدیث طیر ذکر نشده ، آیا این از تحریفات امانت داران سنت نبوی نیست؟!

۱ . الأحادیث المختارة ۳ / ۱۵۱ ، ۲۰۷ ، و رجوع شود به السنة لابن أبي عاصم ۵۹۶ ، فضائل امیرالمؤمنین (ع) لأحمد بن حنبل ۲۵۷ شماره ۲۱۵ ، فضائل الصحابة لابن حنبل ۶۴۳/۲ ، ۶۶۳ ، متن روایت چنین است :

عن ربيعة الجرشى ، قال : ذكر علي (ع) عند معاوية - وفي بعض المصادر : عند رجل ! - وعنده سعد بن أبي وقاص ، فقال له سعد : أذكر علي عندك [أتذكر علياً]؟! إن له لمناقب أربع لأن يكون لي واحدة منهن أحب إلي من كذا وكذا .. - وذكر حمر النعم - ، قوله : «لأعطين الراية» ، وقوله : «بمنزلة هارون بن موسى» ، وقوله : «من كنت مولاه» ، ونسي سفيان الرابعة [واحدة] .

و هم چنین رجوع شود به المصنف لابن أبي شيبة ۴۹۶/۷ - ۴۹۷ ، سنن ابن ماجه ۴۵ / ۱ . بنابر اظهار محقق كتاب الأحاديث المختارة در ۳ / ۲۰۷ ، كلام مقدسى به جهت رطوبت كاغذ خوانا نبوده است ولى ما مى توانيم - با توجه به عبارت ناقصى كه محقق نقل کرده - آن را این چنین بازسازی كنيم : [نما نقلت الرواية بهذا السند لوجود قوله (ع) : «من كنت مولاه...» حسب ؛ فإن غيره قد ذكر في الصحيح .

يعنى : [من كه این روایت را با این سند در اینجا به عنوان استدراك نقل كردم] فقط [به جهت اشمال آن بر بخش] : «من كنت مولاه...» بود ؛ زیرا بقیه آن در صحیح (مسلم) آمده است .

۲ . ابن ابی لیلی ، عن سعد بن ابی وقاص : في علي بن أبي طالب (ع) [ثلاث خصال] : [قوله (ع) : «لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله» ، و حدیث الطیر ، و حدیث غدیر خم . (رجوع شود به حلیة الاولیاء ۴ / ۳۵۶ (چاپ دیگر ۴ / ۳۹۵) .

فضای بیان روایت توسط سعد

روایت صحیحی که ابن ماجه قزوینی نقل کرد، صریح در جسارت معاویه به مولاست، و روایت صحیح مسلم حاکی از آن است که معاویه به سعد بن ابی وقاص نیز دستور داد که علی علیه السلام را سب کرده و ناسزا گوید، چنان‌که بعضی از شارحان صحیح مسلم در توضیح: «أمر معاوية ... سعداً» بدان تصریح کرده‌اند.^۱ ولی سعد نپذیرفت، و دلیل امتناعش را ذکر کرد.

شواهد روایت سعد

روایاتی دیگر از سعد بن ابی وقاص در ویژگی‌های علی علیه السلام نقل شده که به ذکر متن آن اکتفا می‌شود. البته این نصوص غالباً با روایات گذشته مشترک است ولی در برخی به ویژگی‌های دیگری نیز اشاره شده، مانند:

دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله و فرزند داشتن از دختر آن حضرت،

بستن درب خانه‌ها به مسجد و باز گذاشتن درب خانه علی علیه السلام،

اجازه سکونت داشتن در مسجد،

مأموریت رساندن آیات آغازین سوره توبه پس از عزل ابوبکر.

[۱۰۹۲ / ۳] عن عبد الله بن أبي نجيح ، عن أبيه ، قال : لَمَّا حَجَّ معاوية أخذ بيد سعد ابن أبي وقاص فقال: يا أبا إسحاق ، إنا قوم قد أجفانا هذا الغزو عن الحج حتى كدنا أن ننسى بعض سننه فطف نطف بطوافك ، قال : فلَمَّا فرغ أدخله دار الندوة فأجلسه معه على سريره ، ثم ذكر علي بن أبي طالب علیه السلام [فوقع فيه ، فقال : أدخلتني

۱. أمره بسب علي علیه السلام [فأبى سعد أن يسب . (الكوكب الوهاج ۴۴۴/۲۳)

آثار حاکی از جسارت معاویه به مولا در منابع اهل تسنن فراوان آمده است. (رجوع شود به دفتر ششم، صفحه ۲۵۱۹: «ناسزاگویی معاویه برای حرمت شکنی»).

دارك ، وأجلستني على سريرك ، ثم وقعت في علي [ﷺ] تشتمه؟!
والله لأن يكون في [لي] إحدى خلاله الثلاث أحب إلي من أن يكون لي ما طلعت
عليه الشمس :

ولأن يكون قال لي ما قاله حين غزا تبوكاً : «ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة
هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي» أحب إلي مما طلعت عليه الشمس .

ولأن يكون قال لي ما قال له يوم خيبر: «لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله
ويحبه الله ورسوله، يفتح الله على يديه ليس بفرار» أحب إلي مما طلعت عليه الشمس.

ولأن أكون صهره على ابنته ولي منها من الولد ما له أحب إلي من أن يكون لي ما
طلعت عليه الشمس ، لا أدخل عليك داراً بعد هذا اليوم ، ثم نفذ رداءه ثم خرج .^١

[١٠٩٣ / ٤] ورواه المسعودي هكذا : عن ابن أبي نجيح ، قال : لما حج معاوية
طاف بالبيت ومعه سعد ، فلما فرغ انصرف معاوية إلى دار الندوة ، فأجلسه معه على
سريره ، ووقع معاوية في علي [ﷺ] وشرع في سبه ، فزحف سعد ثم قال : أجلستني
معك على سريرك ثم شرعت في سب علي [ﷺ] ، والله لأن يكون في خصلة واحدة من
خصال كانت لعلي [ﷺ] أحب إلي من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس :

والله لأن أكون صهراً لرسول الله ﷺ وأن لي من الولد ما لعلي [ﷺ] أحب إلي من
أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس .

والله لأن يكون رسول الله ﷺ قال لي ما قاله يوم خيبر : « لأعطين الراية غداً
رجلاً يحبه الله ورسوله ، ويحب الله ورسوله ، ليس بفرار يفتح الله على يديه » أحب

١ . رجوع شود به تاريخ مدينة دمشق ١١٩ / ٤٢ ، البداية والنهاية ٧ / ٣٧٦ - ٣٧٧ .

نسائي در السنن الكبرى ١٤٤ / ٥ - ١٤٥ نیز این روایت را به همین سند نقل کرده ولی ابتدای آن را
تا جمله : (وقعت في علي تشتمه!؟) که حاکی از دشنام معاویه است نیاورده است .

إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَكُونَ لِي مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ .

والله لأن يكون رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي ما قال له في غزوة تبوك : « ألا ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى ، إلا أنه لا نبي بعدي » أحبُّ إليَّ من أن يكون لي ما طلعت عليه الشمس ، وأيم الله لا دخلت لك داراً ما بقيت ، ثم نهض .

ووجدت في وجه آخر من الروايات ، وذلك في كتاب علي بن محمد بن سليمان النوفلي في الأخبار ، عن ابن عائشة وغيره : أن سعداً لما قال هذه المقالة لمعاوية ونهض ليقوم ضَرْطاً له معاوية ، وقال له : اقعدي حتى تسمع جواب ما قلت ، ما كنتُ عندي قطُّ الأم منك الآن ، فهلاً نصرته ، ولم قعدت عن بيعته ؟ فإني لو سمعت من النبي صلى الله عليه وآله مثل الذي سمعت فيه لكنتُ خادماً لعلي ما عشت !

فقال سعد : والله إني لأحقُّ بموضعك منك ، فقال معاوية : يا أبا علي ذلك بنو عذرة ، وكان سعد - فيما يقال - لرجل من بني عذرة .^١

[١٠٩٤ / ٥] عن خيثمة بن عبد الرحمن ، قال : سمعت سعد بن مالك - وقال له رجل : إن علياً يقع فيك ، انك تخلفت عنه - فقال سعد : والله إنه لرأي رأيته ، وأخطأ رأيي ، إن علي بن أبي طالب أعطي ثلاثاً لأن أكون أُعطيْتُ إحداهنَّ أحبُّ إليَّ من الدنيا وما فيها: لقد قال له رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدِير خم - بعد حمد الله والثناء عليه - : «هل تعلمون أني أولى بالمؤمنين» ؟ قلنا : نعم ، قال : «اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه ، وال من والاه ، وعاد من عاداه» .

وجيء به يوم خيبر ، وهو أرمَد ، ما يبصر ، فقال : يا رسول الله ، إنني أرمَد ، فتفل في عينيه ، ودعا له فلم يرمد حتى قتل ، وفتح عليه خيبر .

وأخرج رسول الله صلى الله عليه وآله عمّه العباس وغيره من المسجد ، فقال له العباس : تخرجنا

ونحن عصبتك وعمومتك وتسكن علياً؟! فقال: «ما أنا أخرجتكم وأسكنته ولكن الله أخرجكم وأسكنه»^١.

□ [١٠٩٥ / ٦] عن الحارث بن مالك: أتيت مكة، فلقيت سعد بن أبي وقاص، فقلت: هل سمعت لعلّي عليه السلام منقبة؟ قال: قد شهدت له أربعاً^٢، لأن تكون لي واحدة منهن أحب إلي من الدنيا أعمّر فيها مثل عمر نوح عليه السلام:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله بعث أبا بكر ببراءة إلى مشركي قريش، فسار بها يوماً وليلة، ثم قال لعلّي عليه السلام: «اتبع أبا بكر فخذها فبلغها، وردّ عليّ أبا بكر» فرجع أبو بكر، فقال: يا رسول الله، أنزل فيّ شيء؟! قال صلى الله عليه وآله: لا إلا خير، إلا أنه ليس يبلغ عني إلا أنا أو رجل مني» - أو قال: من أهل بيتي - .

قال: وكنا مع النبي صلى الله عليه وآله في المسجد، فنودي فينا ليلاً: ليخرج من المسجد إلا آل رسول الله صلى الله عليه وآله وآل علي عليه السلام، قال: فخرجنا نجرّ نعالتنا، فلما أصبحنا أتى العباس النبي صلى الله عليه وآله فقال: يا رسول الله، أخرجت أعمامك وأصحابك وأسكنت هذا الغلام؟! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما أنا أمرت بإخراجكم ولا إسكان هذا الغلام، إن الله هو أمر به».

قال: والثالثة: أن نبي الله صلى الله عليه وآله بعث عمر وسعداً إلى خيبر، فخرج سعد ورجع عمر، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله، ويحبه الله ورسوله» - في ثناء كثير أخشى أن أخطئ بعضه - فدعا علياً عليه السلام، فقالوا له: إنّه أرمد، فجيء به يقاد، فقال صلى الله عليه وآله له: «افتح عينيك»، فقال عليه السلام: لا أستطيع. قال: فتفل في عينيه من ريقه، ودلكها بإبهامه، وأعطاه الراية.

والرابعة: يوم غدير خم؛ قام رسول الله صلى الله عليه وآله فأبلغ، ثم قال: «يا أيها الناس! أليست

١. المستدرک ٣ / ١١٦ - ١١٧.

٢. ولي او در ادامه پنج فضیلت نقل کرده است!

پیوست ۳ / برخی از ویژگی‌های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص / ۱۶۱۳

أولى بالمؤمنين من أنفسهم» ؟ - ثلاث مرّات - قالوا : بلى . قال عليه السلام : «ادنُ يا عليّ»، فرفع يده ، ورفع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يده ، حتى نظرت إلى بياض إبطيه ، فقال : «من كنت مولاه فعليّ مولاه» حتى قالها ثلاث مرّات .

والخامسة من مناقبه : أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غزا على ناقته الحمراء ، وحلّف عليّاً عليه السلام ، فنفسّت ذلك عليه قريش ، وقالوا : إنّه إنّما حلّف أنّه استثقله ، وكره صحبته . فبلغ ذلك عليّاً عليه السلام ، قال : فجاء حتى أخذ بغرز الناقة فقال عليّ عليه السلام : زعمت قريش أنّك إنّما خلّفتني أنّك تستثقلني وكرهت صحبتي ! قال : وبكى عليّ عليه السلام .

قال : فنأدى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في الناس ، فاجتمعوا ، ثمّ قال : «أيّها الناس ! ما منكم أحد إلّا وله حائمة ، أما ترضى - ابن أبي طالب - أن تكون منّي بمنزلة هارون من موسى إلّا أنّه لا نبيّ بعدي» ؟ ! فقال عليّ عليه السلام : رضيت عن الله ورسوله .^۱

[۱۰۹۶ / ۷] حدّثنا عبد الرحمن بن محمد بن منصور الحارثي ، نا موسى بن داود ، أنا ابن لهيعة ، عن خالد بن يزيد ، عن سعيد بن أبي هلال ، قال : كان سعد بن مالك عند مروان ... فسبّ مروان عليّاً عليه السلام ، فقال سعد : أيّها الأمير إنّني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : «إن من حقّ المسلم على المسلم أن ينصح له» ، وإنّي أنّهاك عن سبّ عليّ عليه السلام . فقام مروان ، فقال سعد : اجلس ، وليس هذا بحين قيام ، أخبرك بأربع سبق لعليّ عليه السلام من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، لا ينبغي أحد منّا ينتحلهنّ :

دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ونحن رقود في المسجد - فينا أبو بكر وعمر - فجعل يوقظنا رجلاً رجلاً ويقول : «لا ترقدوا في المسجد ، ارقدوا في بيوتكم» حتى انتهى

۱ . رجوع شود به مسند الشاشي ۱ / ۱۲۶ - ۱۲۷ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۱۶ - ۱۱۸ ، جامع الأحاديث (جمع الجوامع) ۱۶ / ۵۰۳ .

قال الحافظ الكنجي : هذا حديث حسن ، وأطرافه صحيحة . (كفاية الطالب ۲۸۵ - ۲۸۷)
در السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۱۸ - ۱۱۹ فقط بخش مربوط به سدّ الابواب از آن نقل شده است .

إلى علي (ع) فقال: «يا علي، أما أنت فم؛ فإنه يحل لك فيه ما يحل لي».

وأشهد أن رسول الله (ص) بعث جيشاً أمر عليهم رجلاً فرجع وهم يقولون له وهو يقول لهم، فقال: «لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله ويفتح الله عليه»، فدعا علياً (ع) وهو رمد فتفل في عيینه، وأعطاه الراية، فلقد رأبته أخذ الراية وبیده الأخرى باب يتترس به، إن كان النفر منا ليجتمعون عليه ما يقلونه.

وأشهد أن رسول الله (ص) خرج في غزوة تبوك فلحقه علي (ع) بالثنية، فقال النبي (ص): «ما جاء بك يا علي؟! فقال: زعم المنافقون أنك إنما خلفتني تطيراً، فقال: «ما يمنعني أن أتطير منك يوم كذا ويوم كذا؟! ولكني خلفتك في أهلي بمنزلة هارون من أخيه موسى».

وأشهد أننا دخلنا على رسول الله (ص) في اليوم الذي قبض فيه وهو يساراً علياً (ع)، ولقد خرجت نفس رسول الله (ص) وهو يساره. فأنهاك عن سبه^۱.

[۱۰۹۷ / ۸] عن عبد الله بن الأرقم، قال: أتينا المدينة أنا وأناس من أهل الكوفة فلقينا سعد بن أبي وقاص، فقال: كونوا عراقيين، كونوا عراقيين. قال: وكنت من أقرب القوم إليه، فسأل عن علي (ع) قال: كيف رأيتموه، هل سمعتموه يذكرني؟ قلنا: لا، أمّا باسمك فلا، ولكننا سمعناه يقول: «اتقوا فتنة الأخنس». فقال: أسماني؟ قلنا: لا. فقال: إن الأخنس كثير، ولكن لا أزال أحبّه بعد ثلاث سمعتهن من رسول الله (ص):

إن رسول الله (ص) بعث أبا بكر بالبراءة، ثم بعث علياً (ع) فأخذها منه، فرجع

۱. مسند الشاشي ۱ / ۱۴۵.

در کتاب أسانید فضائل امیر المؤمنین علی (ع) للشیخ باسم الحلبي ۱ / ۳۲۰ - ۳۲۱ گفته: سند این روایت نیکو و معتبر است، راویان آن همه ثقة هستند به جز ابن لهیعه که او هم حسن الحدیث است. (نگارنده گوید: در مورد اعتبار ابن لهیعه رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۴۵)

پیوست ۳ / برخی از ویژگی‌های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص / ۱۶۱۵

أبو بكر كابتاً فقال : يا رسول الله [كذا] فقال : «لا يؤدِّي عني إلا رجل مني».

قال : وسُدَّتْ أبواب الناس التي كانت تلي المسجد غير باب علي عليه السلام ، فقال العباس : يا رسول الله ، سددت أبوابنا وتركت باب علي وهو أحدثنا ! فقال : «إني لم أسكنكم ولا سددت أبوابكم ولكني أمرت بذلك» .

وقال في غزوة تبوك : «أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير أنك لست بنبي» ؟^۱

* و در روایت شماره ۶۲۵ گذشت که : قال سعد بن أبي وقاص : كانت لعلي عليه السلام مَنَاقِبُ لم يكن لأحد : كان يبيت في المسجد ، وأعطاه الرّاية يوم خيبر ، وسدَّ الأبواب إلا باب علي .

واکنش مخالفان نسبت به ویژگی سوم : مباحله

واکنش اول : کتمان فضیلت اهل بیت علیهم السلام و نقل روایتی ساختگی

بخاری در بابی که به عنوان «قصه نصاری نجران» مطرح کرده به کلامی کوتاه - آن هم تحریف شده و ناقص - از سید و عاقب اکتفا کرده که یکی به دیگری گفت: اقدام به مباحله مکن که اگر واقعاً او پیامبر باشد ما و نسل ما رستگار نخواهیم شد. و سپس گفته: آن دو به حضرت گفتند: آنچه از ما بخواهی (به عنوان جزیه و مالیات) پرداخت خواهیم کرد، شخصی امین را نزد ما بفرست (تا جزیه را به او بپردازیم).

پس از آن برای ابو عبیده بن جراح فضیلتی جعلی نقل کرده است.

ملاحظه فرمایید که بخاری اصلاً حرفی از آیه مباحله نمی‌زند و نمی‌گوید

۱. السنة لابن أبي عاصم ۵۹۵ - ۵۹۶ شماره ۱۳۸۴ .

هنگامی که آیه مباهله نازل شد پیامبر (ص) چه کسانی را برای مباهله برد ، ولی نقل فضائل ساختگی ابو عبیده را لازم و ضروری می شمارد!^۱

واکنش دوم : حذف نام امیرالمؤمنین (ع) از روایات

با آن که حضور امیرالمؤمنین (ع) در قضیه مباهله قطعی است و روایات مسلم بر آن دلالت دارد، در روایات متعدد فقط به نام مبارک حضرت صدیقه و امام حسن و امام حسین (ع) اکتفا شده و نامی از امیرالمؤمنین (ع) برده نشده است.^۲

فخر رازی - در برابر استدلال شیعه به مباهله - به مکابره پرداخته و می گوید:

ما نمی پذیریم که پیامبر (ص) برای مباهله از امیرالمؤمنین (ع) دعوت

کرده باشد . و روایات فراوان و مسلم را انکار کرده و گفته :

ابن اسحاق در سیره اش چنین مطلبی را نیاورده است .^۳

پاسخ

اولاً : حاکم نیشابوری گفته : این مطلب بنابر روایات متواتر ثابت است .^۴

۱ . باب قصة أهل نجران: ... جاء العاقب والسيد صاحبنا نجران إلى رسول الله (ص) يريدان أن يلاعنا،

فقال أحدهما لصاحبه: لا تفعل، فوالله لئن كان نبياً فلاعنا لا نفلح نحن ولا عقبنا من بعدنا. قال: إنا

نعطيك ما سألتنا، وابعث معنا رجلاً أميناً، ولا تبعث معنا إلا أميناً، فقال: لأبعثن معكم رجلاً أميناً

حق أمين، فاستشرف له أصحاب رسول الله (ص)، فقال: قم يا أبا عبيدة بن الجراح، فلما قام، قال

رسول الله (ص): هذا أمين هذه الأمة ...

جاء أهل نجران إلى النبي (ص)، فقالوا: ابعث لنا رجلاً أميناً، فقال: لأبعثن إليكم رجلاً أميناً حق أمين،

فاستشرف له الناس، فبعث أبا عبيدة بن الجراح. (صحيح البخاري ۵ / ۱۲۰)

۲ . به عنوان نمونه رجوع شود به موسوعة الامامة في نصوص اهل السنة ۱ / ۱۳۲ - ۱۳۵ ، احاديث

شماره ۲۵۴ ، ۲۶۳ ، ۲۷۷ ، ۲۸۴ ، ۲۸۷ - ۲۸۸ .

۳ . نهاية العقول ۵۲۹/۴ در التفسير الحديث ۷ / ۱۶۰ - ۱۶۱ نیز به نقل نکردن ابن هشام استناد کرده!

۴ . قال الحاكم النيسابوري: وقد تواترت الأخبار في التفاسير، عن عبد الله بن عباس وغيره: ←

پیوست ۳ / برخی از ویژگی‌های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص / ۱۶۱۷

ثانیاً: مطلب در صحیح مسلم موجود است چنان‌که گذشت .

ثالثاً: در تفسیر رازی در بیان قضیه مباحله آمده است :

وروي أنه عليه [وآله] السلام لما خرج في المرط^۱ الأسود ، فجاء الحسن عليه السلام فأدخله ، ثم جاء الحسين عليه السلام فأدخله ، ثم فاطمة عليها السلام ، ثم علي عليه السلام ، ثم قال : ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ [الأحزاب (۳۳): ۳۳] .

واعلم أن هذه الرواية كالمتمفق على صحتها بين أهل التفسير والحديث .^۲

پس مطلبی که در تفسیر رازی مسلم و مورد اتفاق اهل حدیث و تفسیر دانسته شده در کتاب نه‌ایة العقول به بهانه عدم نقل ابن اسحاق انکار شده است!!

اگر گفته شود: روایتی که در تفسیر رازی آمده صرف حضور است و دلالت بر دعوت از آن حضرت ندارد.

در پاسخ می‌گوییم: روشن است که امکان ندارد حضور آن حضرت در چنین مقامی بدون فرمان خدا و دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد، بویژه که لفظ ﴿ نَدْعُكُمْ ﴾ در آیه شریفه و عبارت (دعا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) در روایت صحیح مسلم و روایات دیگر به صراحت دلالت بر تحقق دعوت دارد.

→ أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم أخذ يوم المباحلة بيد علي وحسن وحسين عليهم السلام وجعلوا فاطمة عليها السلام وراءهم ، ثم قال : «هؤلاء أبناؤنا وأنفسنا ونساؤنا» ، فهلموا أنفسكم وأبناءكم ونساءكم ، ﴿ ثُمَّ نَبَّهَلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴾ [آل عمران (۳): ۶۱] . (معرفة علوم الحديث ۵۰)

۱. كل ثوب غير مخيط . (لسان العرب ۷ / ۴۰۲)

۲. تفسیر الرازی ۸ / ۸۵ .

واکنش سوم : تلاش برای کم رنگ کردن مطلب

فخر رازی در ادامه با نواصب هم نوا شده و می گوید:

ما نمی پذیریم که دعوت علی (ع) [(و شرکت او) در قضیه مباحله
دلالت بر فضیلت او داشته باشد به این دلیل که پیامبر (ص) امام
حسن و امام حسین (ع) را نیز حاضر نمود ولی آنها کوچک بودند و
هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند! ^۱

محدث دهلوی نیز از زبان نواصب مطلب را چنین تقریر نموده که:

[الف)] قضیه مباحله دلالتی بر عزیز بودن اصحاب کساء (ع) نزد
پیامبر (ص) ندارد ؛ زیرا احضار آنها برای اسکات خصم بوده که تا آنها
را حاضر نمی فرمود و به هلاکت آنها قسم نمی خورد آنان
نمی پذیرفتند .

[ب)] هلاک نصاری نجران چندان اهمیتی نداشته ، حوادث
ناگوارتر از آن هم برای پیامبر (ص) پیش آمده و حضرت از اصحاب
کساء (ع) استمداد در دعا نفرموده بود .

سپس دهلوی بدون آن که پاسخی به یاسرایی نواصب دهد ، می گذرد! ^۲

در کلام ابن تیمیه نیز مطالبی نظیر کلام رازی و بخش اول کلام دهلوی با
بیانی دیگر آمده است که :

در قضیه مباحله ، با وجود مشارکت زن و کودک معلوم است که این
ویژگی خاصی نیست که مخصوص امامان باشد ... دعوت آنها بدین
جهت بوده که پیامبر (ص) و گروه مقابل مأمور بودند نزدیکان،

۱ . نهاية العقول ۴ / ۵۳۰ .

۲ . تحفه اثناعشریه ۲۰۶ (با تلخیص) .

پیوست ۳ / برخی از ویژگی‌های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص / ۱۶۱۹

زنان و انفس را دعوت نمایند و آنها (حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام) نزدیک‌ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله بودند گرچه دیگران برتر باشند!!!؛ چون در وجود انسان نهفته است که بر خود و ارحام نزدیکش خوف دارد.^۱

اشکال

تردیدی نیست که رازی برخلاف وجدان خویش صحبت کرده و در دلالت این قضیه بر فضیلت، جای هیچ شک و تردیدی نیست. عدم بلوغ امام حسن و امام حسین علیهم السلام و کودک بودن آن دو بزرگوار نیز منافاتی با فضیلت بودن مباحله ندارد. کافی است رجوع شود به کلام سعد بن ابی وقاص که گفت: اگر یکی از این ویژگی‌ها به من مربوط بود از شتران سرخ‌مو برایم بهتر بود!

از این روی ابن تیمیه - گرچه گفته: در آن، ویژگی خاصی که مخصوص امامان باشد، نیست - ولی دلالت آن را بر فضیلت پذیرفته است.^۲

زمخشری می‌گوید: آیه مباحله دلیل فضیلت و برتری اصحاب کساء علیهم السلام است و دلیلی از این قوی‌تر وجود ندارد!^۳

اما پاسخ آنچه محدث دهلوی از نواصب نقل کرده آن‌که:

الف) عزیز بودن اصحاب کساء علیهم السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله امری روشن و انکار آن مکابره‌ای واضح است.

۱. إن ذلك لا يختص بالرجال ولا بالذكور ولا بالأئمة بل يشركه فيه المرأة والصبي ... وإنما دعا هؤلاء ... لما في جبلّة الإنسان من الخوف عليه وعلى ذوي رحمه الأقربين إليه . (منهاج السنة ۴۵/۵)

۲. بل له بالمباهلة نوع فضيلة . (منهاج السنة ۱۲۶/۷)

۳. وفيه دليل - لا شيء أقوى منه - على فضل أصحاب الكساء علیهم السلام . (الكشاف ۱/ ۴۳۴)

و ادعای آن که احضار آنها فقط برای اسکات خصم بوده یا وه‌ای بیش نیست .
ب) هلاکت یا مجاب شدن نصارای نجران بسیار مهم بوده ؛ زیرا اثبات
حقانیت اسلام و ابطال ادعای نصارای نجران بر آن توقف داشته است .
اما مدد خواستن از آن بزرگواران در دعا در خصوص قضیه مباحله ، آن نیز به
جهت امتثال امر خداوند بوده که آیه شریفه بر آن دلالت دارد .

از آنچه در پاسخ رازی گفته شد ، سخافت یا وه‌های ابن تیمیه نیز روشن
می‌شود ولی افزون بر آن می‌گوییم : آیا در آیه مباحله وجود مبارک
امیرالمؤمنین (ع) به منزله نفس نفیس پیامبر (ص) دانسته نشده است ؟!

آیا این بهترین دلیل بر برتری امیرالمؤمنین (ع) نیست ؟!

آیا کسی که به منزله خود پیامبر (ص) است سزاوار خلافت است یا ... ؟!

﴿ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْقَالَهَا ﴾ [سورة محمد (ص) : (۴۷) : ۲۴] ؟!

﴿ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ﴾ [الحج (ج) : (۲۲) : ۴۶]

﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ ﴾ [سورة محمد (ص) : (۴۷) : ۲۳] .

تذکر دو نکته

نکته اول

همان‌گونه که ملاحظه کردید ابن تیمیه اشکال کرد :

قضیه مباحله ویژگی خاصی نیست که مخصوص امامان باشد .

و بارها دیده شده که مخالفان می‌گویند: فضائلی که نقل می‌کنید دلالت بر مراد

شما ندارد؛ زیرا ربطی به خلافت و امامت ندارد .

و پاسخ آن نیز روشن است که این فضائل دلالت بر برتری امیرالمؤمنین (ع) بر

دیگران دارد و کسی که برتر است لیاقت خلافت دارد .

پیوست ۳ / برخی از ویژگی‌های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص / ۱۶۲۱

آیا کسی که خدا او را از رساندن آیات برائت عزل کرده سزاوار خلافت است یا کسی که فرمان داده آن آیات را برساند و مدال افتخار: «لا یبلغ [عنی] غیری أو رجل منی»^۱ را ویژه او قرار داده است؟!

آیا کسی که خداوند دستور داد درب خانه‌اش به مسجد بسته شود لیاقت خلافت دارد یا کسی که فرمان داده - مانند خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - درب خانه‌اش به مسجد باز بماند؟!

آیا این فضائل ، گواهی خدا بر طهارت ذاتی و صلاح ظاهر و باطن امیرالمؤمنین علیه السلام نیست؟! «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» [یونس (۱۰): ۳۵]؟!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مبارزه امیرالمؤمنین علیه السلام با عمرو بن عبدود در جنگ خندق فرمود:
الیوم برز الإیمان کلّه للشرك [إلی الشرك] کلّه .^۲

فضل بن رزبهان صحت این روایت را پذیرفته و آن را از فضائل آن حضرت دانسته که جز بیماردلی بی ایمان آن را انکار نمی کند ولی می گوید:

در این حدیث تصریح به خلافت نیست!^۳

پاسخ

علامه قاضی نورالله شوشتری پاسخ می دهد: هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم،

۱. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۸۰۰ - ۸۰۱، روایات شماره ۵۸۵ - ۵۸۹، روایات ۵۸۶ - ۵۸۸ صحیح شمرده شده است .

۲. حیاة الحیوان الکبری ۱ / ۳۸۷، شرح ابن ابی الحدید ۱۳ / ۲۶۱، ۲۸۵ و ۱۹ / ۶۱، ینابیع المودة ۱ / ۲۸۱، ۲۸۴ .

۳. إنه صحّ هذا أيضاً في الخبر، وهذا أيضاً من مناقبه وفضائله التي لا ينكره إلا سقيم الرأي، ضعيف الإیمان، ولكن الكلام في إثبات النص وهذا لا يثبت. (إحقاق الحق ۷/۴۲۶، دلائل الصدق ۶/۱۰۳ به نقل از إبطال الباطل)

امیرالمؤمنین (ع) را تمام ایمان بداند و ایمان کامل را برای آن حضرت ثابت بداند، او سرور همه مؤمنان و از همه آنان برتر خواهد بود و با اثبات برتری آن حضرت امامتش نیز اثبات می شود.^۱

نکته دوم

شایان ذکر است که دهلوی - که در دفاع از صحابه و خلفا هیچ کوتاه نمی آید! - در اینجا شبهات نواصب را نقل کرده و بدون پاسخ از آن گذشته و گفته: کلام ایشان را اهل سنت قلع و قمع ... نموده‌اند چون در این رساله مقام آن بحث نیست به خوف اطاله متعرض آن نشده [ایم].^۲

واکنش چهارم : تحریف معنوی

دهلوی می نویسد :

لا نسلّم که مراد از «أَنْفُسَنَا» حضرت امیر(ع) [ع] است، بل نفس نفیس پیغمبر(ص) است ... حضرت امیر(ع) [ع] در «أَبْنَاءَنَا» داخل است.^۳

قاضی ایجی (متوفی ۷۵۶) در مواقف و شارح آن قاضی جرجانی (متوفی ۸۱۶) گفته‌اند :

۱. إذ جعل النبي ﷺ علياً ﷺ كل الإيمان بإثبات كله له ، فكان سيّد جميع المؤمنين ، وكان ثبات إيمان الكل ببركته ، فيكون أفضل من الكل ، وقد مرّ إن الكلام في الأعمّ من إثبات النصّ على الإمامة والأفضلية ، بل إذا ثبتت الأفضلية ثبتت الإمامة ، لما عرفت من قبح تفضيل المفضول، وأصرح من هذا الحديث في الأفضلية ما استفاض واشتهر من قوله ﷺ : «الضربة علي يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين» . (ملحقات إحقاق الحق ۷ / ۴۲۶)

۲. تحفه اثنا عشرية ۲۰۶ .

۳. تحفه اثنا عشرية ۲۰۶ - ۲۰۷ .

پیوست ۳ / برخی از ویژگی‌های علی علیه السلام به روایت سعد بن ابی وقاص / ۱۶۲۳

مراد از «أَنْفُسَنَا» فقط امیرالمؤمنین علیه السلام نیست بلکه همه بستگان و خادمین پیامبر صلی الله علیه و آله را شامل می‌شود؛ زیرا به صیغه جمع آمده.^۱

پاسخ

روایات و اقوال اهل تسنن دلالت دارد که مراد از «أَنْفُسَنَا» کسی جز پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. دارقطنی، ابن عساکر، و ... روایت می‌کنند که علی علیه السلام روز شورا - با اشاره به قضیه مباحله - فرمود: شما را به خدا سوگند، آیا بین شما کسی جز من هست که نزدیک‌ترین شخص به پیامبر صلی الله علیه و آله در رحم (و خویشاوندی) باشد و حضرت او را به منزله خودش و فرزندانش را فرزندان خویش و همسرش را به منزله زنان خویش دانسته باشد؟! همه گفتند: نه.^۲

برخی از صحابه مانند: جابر، ابن عباس، سعد بن ابی وقاص و ... تصریح کرده‌اند که مصداق «أَنْفُسَنَا» (فقط) علی بن ابی طالب علیه السلام است.^۳

حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) می‌گوید: روایات متواتر در کتب تفسیر وجود دارد که: روز مباحله پیامبر صلی الله علیه و آله، دست [حضرات] علی و حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و [حضرت] فاطمه علیها السلام را پشت سرشان قرار داده و فرمود: «هؤلاء أبناءنا وأنفسنا ونسائنا».^۴

ابن قتیبہ دینوری (متوفی ۲۷۶) نیز می‌گوید: در آیه مباحله که خداوند فرمان

۱. المواقف للإيجي ۳ / ۶۲۵، شرح المواقف ۸ / ۳۶۷.

۲. ومن جعله نفسه، وأبناءه أبناءه، ونساءه نساءه ... ؟ (الصواعق المحرقة ۱۵۶، تاریخ مدینة دمشق ۴۲ / ۴۳۲، ینابیع المودة ۲ / ۴۴۷)

۳. رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۱۵۳ و نیز رجوع شود به شواهد التنزیل ۱ / ۱۶۳، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام لابن المغازلی ۲۱۴ - ۲۱۵ (چاپ اسلامیة ۲۶۳)، تفسیر ابن کثیر ۱ / ۳۷۹، الدر المنثور ۲ / ۳۹، مرقاة المفاتیح ۳۹۶۲/۹، فتح القدر للشوکانی ۱ / ۳۴۷.

۴. معرفة علوم الحديث للحاکم ۵۰.

به دعوت (أَبْنَاءَنَا) داد پیامبر صلی الله علیه و آله ، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را دعوت نمود ، و برای (نِسَاءَنَا) فاطمه علیها السلام و برای (أَنْفُسَنَا) علی علیه السلام را فراخواند.^۱

و نظیر آن از شعبی ناصبی (متوفی ۱۰۳ یا ۱۰۴) نیز نقل شده است.^۲

نویسنده‌ای سنی در حاشیه شرح مواقف، پاسخ ایچی و جرجانی را - که: ﴿أَنْفُسَنَا﴾ به صیغه جمع آمده و مراد همه بستگان و خادمین هستند - این گونه داده است که: تصریح به الأبناء والنساء یأبی عن ذلك.^۳ یعنی: این که در آیه شریفه به صراحت فرزندان و نساء جداگانه ذکر شده‌اند (قرینه‌ای روشن و) مانع از آن است که گفته شود: ﴿أَنْفُسَنَا﴾ شامل همه بستگان می‌شود.

واکنش پنجم: حدیثی ساختگی درباره همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله در مباحله

چنان که گذشت روایات فراوان و مسلم در منابع فریقین در همراهی پنج وجود مقدس علیهم السلام هنگام مباحله نقل شده ولی در برابر آن روایتی ساخته شده که: عن جعفر بن محمد ، عن أبيه [علیه السلام] - في هذه الآية : ﴿تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ [آل عمران (۳): ۶۱] - قال: فجاء بأبي بكر وولده، وبعمرو وولده، وبعثمان وولده ، وبعلي وولده [علیهما السلام].^۴

که عامه هم تصریح به مخالفت آن با روایات جمهور (محدثین) نموده‌اند.^۵

۱. کتاب الاختلاف فی اللفظ والرد علی الجهمیة والمشبّهة ۳۴ - ۳۶ .

۲. أسباب نزول الآيات للواحدي النيسابوري ۶۸ ، شواهد التنزیل ۱ / ۱۵۸ - ۱۵۹ .

۳. حاشیه عبد الحکیم سیالکوتی بر شرح المواقف ۸ / ۳۶۷ - ۳۶۸ .

۴. تاریخ مدینه دمشق ۳۹ / ۱۷۷ ، الدر المنثور ۲ / ۴۰ ، کنز العمال ۲ / ۳۷۹ .

۵. تفسیر آلوسی ۳ / ۱۹۰ : وهذا خلاف ما رواه الجمهور .

وقال الحصان : ... فنقل رواية السير ونقلة الأثر لم يختلفوا فيه : أن النبي صلی الله علیه و آله أخذ بيد الحسن والحسين وعلي وفاطمة [علیهم السلام] ثم دعا النصارى الذين حاجوه إلى المباحلة. (أحكام القرآن ۲ / ۱۸)

ویژگی‌های دیگر علی علیه السلام به نقل ابن عباس

□ [۱۰۹۸ / ۱] عده‌ای از اعیان اهل تسنن، مانند احمد بن حنبل، نسائی، حاکم، و ... به سند صحیح نقل کرده‌اند که جمعی با ابن عباس گفتگو می‌کردند، او با عصبانیت از آنها جدا شده و می‌گفت: اف بر آنها، کثافت بر آنها! از کسی بدگویی می‌کنند که [بیش از] ده فضیلت دارد [که هیچ کس دارای آن نیست] (سپس شروع کرد به بیان فضائل امیرمؤمنان علیه السلام):

[اول:] پیامبر صلی الله علیه و آله (در نبرد خیبر) درباره‌اش فرمود: «لَا بُعْتَنَ رَجُلًا لَا يُخْزِيهِ اللَّهُ أَبَدًا، يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». یعنی: کسی را به میدان می‌فرستم که خدا هرگز او را خوار نخواهد کرد، او خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست دارند. بعضی آماده شدند که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را صدا کند ولی حضرت سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت، اصحاب گفتند: او مشغول آسیا کردن است، حضرت فرمود: «هیچ یک از شما حاضر به آسیا نشدید (که علی باید آسیا کند)؟! پس از آن امیرمؤمنان علیه السلام - در حالی که از چشم‌درد جایی را نمی‌دید - حاضر شد! پیامبر صلی الله علیه و آله کمی از آب دهان مبارکش را بر دیدگان علی علیه السلام مالید و پرچم را سه مرتبه تکان داده و به او تقدیم نمود.

۱. قسمت داخل کروشه به نقل از المستدرک ۳/ ۱۳۲ و ...

ابن عباس در ادامه نقل کرده که فتح و ظفر در خیبر به واسطه وجود نازنین علی علیه السلام نصیب لشکر اسلام شد .

[دوم:] پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای ابلاغ سوره توبه فرستاد، سپس علی علیه السلام را پشت سر او فرستاد که آن را از او بگیرد و فرمود: «لَا يَذْهَبُ بِهَا إِلَّا رَجُلٌ هُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ». یعنی: آن را ابلاغ نمی‌کند مگر کسی که از من باشد و من از او باشم .

[سوم:] پیامبر صلی الله علیه و آله (در ابتدای دعوت) به عموزادگانش فرمود: کدام یک از شما حاضرید که موالات مرا در دنیا و آخرت بپذیرید؟ دو مرتبه این مطلب را تکرار کرد و در هر بار فقط علی علیه السلام پاسخ مثبت داد، حضرت به او فرمود: «أَنْتَ وَآلِيَّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ». یعنی: تو در دنیا و آخرت ولی (و عهده دار امور) من هستی.^۱

[چهارم:] علی علیه السلام - پس از حضرت خدیجه رضی الله عنها^۲ - اولین کسی بود که به پیامبر صلی الله علیه و آله گروید.

[پنجم:] پیامبر صلی الله علیه و آله جامه‌اش را بر سر علی ، فاطمه ، امام حسن و امام حسین علیهم السلام کشید و [بدین وسیله اختصاصی و انحصاری بودن مطلب را فهماند و سپس] آیه تطهیر را قرائت فرمود که: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» [الأحزاب (۳۳): ۳۳] .

۱ . نگارنده گوید: بنابر روایت براء بن عازب نیز حضرت لفظ «ولیی» را بکار برده و فرموده‌اند: «وَمَنْ يُوَاحِشِنِي [منکم] وَيُوَازِرُنِي وَيَكُونُ وَلِيًّا وَوَصِيًّا بَعْدِي»؟ (شواهد التنزیل ۵۴۳/۱ - ۵۴۸، تفسیر الثعلبی ۱۸۲/۷) و در روایت ابن مردویه عبارتی صریح‌تر از این نقل شده که فرمود: «من یبایعنی علی أن یکون أخی وصاحبی ولیکم من بعدی»؟ (کنز العمال ۱۴۹/۱۳)

۲ . در تقدم ایمان مولا بر حضرت خدیجه رضی الله عنها رجوع شود به دفتر دوم ، صفحه ۵۷۰ ، نکته سوم .

بیوست ۴ / ویژگی‌های دیگر علی علیه السلام به نقل ابن عباس / ۱۶۲۷

[ششم:] (در شب هجرت که مشرکان می‌خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل برسانند) علی علیه السلام با خدا معامله کرد و جانش را در معرض خطر قرار داد و لباس پیامبر صلی الله علیه و آله را پوشید و به جای آن حضرت خوابید ... دشمنان، آن حضرت را تا صبح سنگباران می‌کردند و ایشان از درد به خود می‌پیچید (و از این پهلو به آن پهلو می‌شد) و ناله می‌کرد ولی (برای آن‌که جان پیامبر صلی الله علیه و آله محفوظ بماند و این سر فاش نشود) سرش را بیرون نیاورد..

[هفتم:] در جنگ تبوک امیرمؤمنان علیه السلام می‌خواست همراه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، حضرت به او فرمود: «نه (برگرد)»، علی علیه السلام به گریه افتاد، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ - وَفِي رِوَايَةٍ: إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ - إِنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي» .
یعنی: آیا راضی نیستی که تو نسبت به من مانند حضرت هارون به حضرت موسی علیه السلام باشی؟ تنها تفاوتی که هست آن‌که پس از من پیامبری نخواهد بود [و بنابر نقلی: با این تفاوت که تو پیامبر نیستی]. سزاوار نیست که من بروم (و در مدینه نباشم) مگر آن‌که تو به عنوان جانشین من آنجا بمانی .

[هشتم:] پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَمُؤْمِنَةٌ» - وَفِي لَفْظٍ: «أَنْتَ وَلِيِّ فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» .^۱

یعنی: تو پس از من تو سرپرست هر فرد با ایمان هستی .

[نهم:] حضرت درب‌هایی را که به مسجد باز بود بست جز درب خانه علی علیه السلام .

[دهم:] پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ مَوْلَاهُ عَلِيٌّ» ...

یعنی: هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست ...

۱. مسند احمد ۱ / ۳۳۱، تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۱۰۲ .

اعتبار سند روایت

* حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) و شمس‌الدین ذهبی (متوفی ۷۴۸) حکم به صحت این روایت کرده‌اند^۱ و با مراجعه به چاپ‌های مختلف مستدرک ملاحظه خواهید فرمود که کسانی که بر آن تعلیقه زده‌اند اعتبار این روایت را پذیرفته‌اند.

البانی نیز آن را تأیید و پس از نقل کلام حاکم و ذهبی گفته: وهو كما قال^۲.

* این حدیث در مسند احمد به دو سند نقل شده و گذشته از آن که سیوطی حکم به اعتبار و مقبول بودن مجموع احادیث مسند احمد کرده^۳، حافظ هیشمی گفته: راویان روایت احمد از رجال صحیح هستند به جز ابی بلج فزاری که آن هم ثقه است^۴.

احمد محمد شاکر نیز در تعلیقه بر مسند احمد هر دو سند آن را صحیح دانسته است^۵.

* ضیاءالدین حنبلی مقدسی (متوفی ۶۴۳) در الأحادیث المختارة - که اعتبار روایاتش پذیرفته شده^۶ - آن را به سه سند از عمرو بن میمون نقل کرده و حکم به اعتبار آن نموده و در دفاع از ابی بلج فزاری گفته: یحیی بن معین او را توثیق

۱. المستدرک ۱۳۲/۳ - ۱۳۴.

۲. سلسله الأحادیث الصحیحة ۳۴۱/۴ و ۲۶۳/۵.

۳. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۰ - ۱۱ نکته شماره ۷.

۴. رواه أحمد والطبرانی فی الكبير [۷۷ / ۱۲] والأوسط [۱۶۵ / ۳] باختصار، ورجال أحمد رجال الصحیح غیر ابی بلج الفزاري، وهو ثقة، وفیه لین. (مجمع الزوائد ۱۲۰ / ۹)

۵. مسند احمد ۳ / ۳۳۱ - ۳۳۳ شماره ۳۰۶۲ - ۳۰۶۳. (طبعة دار الحديث، القاهرة)

۶. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۱۰ - ۱۱ نکته شماره ۷.

بیوست ۴ / ویژگی‌های دیگر علی علیه السلام به نقل ابن عباس / ۱۶۲۹

نموده و ابوحاتم رازی گفته: او مشکلی ندارد، و روایت شعبه از او برای اثبات اعتبارش کافی است.^۱

نگارنده گوید: شعبه بن حجاج نزد عامه امیرالمؤمنین علیه السلام فی الحدیث است.^۲

* بدخشانی پس از نقل این حدیث می‌نویسد: این حدیث حسن (و معتبر) است، بلکه برخی از دانشمندان اهل تسنن حکم به صحت آن کرده‌اند و مشتمل است بر مناقب، و لازم است که اهل علم آن را حفظ کنند.^۳

* وصی الله بن محمد عباس در تعلیقه فضائل الصحابة نیز حکم به حسن و اعتبار آن کرده است.^۴

* نسائی (متوفی ۳۰۳) نیز این روایت را در السنن الکبری و خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام به یک سند نقل کرده و ابواسحاق حوینی اثری آن را حسن و معتبر دانسته است.^۵

۱. قال المقدسی: ... وقد وثَّقه يحيى بن معين، وقال أبو حاتم الرازي: لا بأس به. ويكفي رواية شعبه عنه. (الأحاديث المختارة ۱۳ / ۳۰)

وقال الذهبي: يحيى بن سليم أو ابن أبي سليم، أبو بلج الفزاري الواسطي. وثَّقه ابن معين، وغيره، ومحمد بن سعد، والنسائي، والدارقطني. وقال أبو حاتم: صالح الحديث، لا بأس به. وقال يزيد ابن هارون: رأيتُه كان يذكر الله كثيراً. (میزان الاعتدال ۴ / ۳۸۴ و مراجعه شود به لسان الميزان ۷ / ۴۳۲، الكاشف ۲ / ۴۱۴، خلاصة تذهيب تهذيب الكمال ۴۴۶)

۲. همه ارباب تراجم و رجال این مطلب را در شرح حال او ذکر کرده‌اند. به عنوان نمونه رجوع شود به سیر اعلام النبلاء ۷ / ۲۰۲، تقریب التهذيب ۱ / ۴۱۸.

۳. نور الامیر علیه السلام ۵۳۸ به نقل از کتاب مفتاح النجاة باب سوم، فصل دوازدهم.

۴. فضائل الصحابة لابن حنبل ۲ / ۸۴۹ - ۸۵۲ شماره ۱۱۶۸ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)

۵. رجوع شود به خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام ۶۲ - ۶۴، السنن الكبرى ۵ / ۱۱۳، الحلبي بتخریج خصائص علي علیه السلام [۴۴] شماره ۲۳ (با کتاب الخصائص للنسائي توسط دار الكتاب العربي سنه ۱۹۹۶ به طبع رسیده است).

* بزار (متوفی ۲۹۲) دو بخش از این حدیث را با همین سند نقل کرده و حکم به صحت آن نموده و ابن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲) نیز آن را تأیید کرده است.^۱

صاعدی نیز حکم به اعتبار آن نموده و گفته: فالحدیث من هذا الوجه حسن.^۲

* ابن عبدالبر (متوفی ۴۶۳) بخشی از این حدیث را با همین سند نقل و حکم به صحت آن نموده است.^۳

* ابوداود طیالسی (متوفی ۲۰۴) نیز بخشی از این حدیث را نقل کرده^۴ و بوصیری (متوفی ۸۴۰) آن را صحیح دانسته است.^۵

* بخش مربوط به حدیث سدّ الابواب از این روایت - بامتن‌هایی نزدیک به هم^۶ - در روایت شماره ۶۱۳ به نقل از احمد، نسائی و ترمذی گذشت.

۱. مختصر زوائد مسند البزار لابن حجر ۲ / ۳۰۵ شماره ۱۹۰۸ - ۱۹۰۹: حدّثنا محمد بن المثنی، حدّثنا یحیی بن حماد، حدّثنا أبو عوانة، عن أبي بلج، عن عمرو بن میمون، عن ابن عباس: ان النبي (ص) قال: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ».

وبخش: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ بَعْدِي نَبِيٌّ».

۲. فضائل الصحابة ۶ / ۳۳۶.

۳. عن ابن عباس، قال: كان علي بن أبي طالب (ع) أول من آمن من الناس بعد خديجة رضي الله عنهما (ع). قال أبو عمر: هذا إسناد لا مطعن فيه لأحد لصحته وثقة نقلته. (الاستيعاب ۳ / ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲)

۴. «أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَمُؤْمِنَةٌ». (مسند ابی داود ۳۶۰)

۵. اتحاف الخيرة المهرة ۱۹۸/۷ قال: رواه ابو داود الطيالسي بسند صحيح.

۶. أمر رسول الله (ص) بأبواب المسجد فسدت إلا باب علي.

وسدّ أبواب المسجد غير باب علي فكان يدخل المسجد وهو جنب، وهو طريقه، ليس له طريق غيره. (السنن الكبرى ۵ / ۱۱۹، خصائص أميرالمؤمنين (ع) ۷۵ - ۷۶)

بیوست ۴ / ویژگی‌های دیگر علی علیه السلام به نقل ابن عباس / ۱۶۳۱

و گفته شد که: ابن حجر عسقلانی و صالح احمد الشامی و ابواسحاق حوینی اثری حکم به اعتبار آن نموده‌اند.

* این حدیث در منابع دیگری نقل شده که در صدد استقصاء آن نبوده‌ایم.^۱
* برخی از مصادر، بخشی از روایت گذشته را نقل کرده‌اند.^۲

اشاره به برخی از نکات مهم این روایت

نکته اول: توجه شود که ابن عباس می‌گوید: حضرت فضیلت‌هایی دارد که هیچ کس دارای آن نیست.^۳ و این ریشه اشتراک را می‌زند.

۱. رجوع شود به فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام لأحمد بن حنبل ۳۱۷ - ۳۲۰ شماره ۲۹۱، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۸۴۹ - ۸۵۲ شماره ۱۱۶۸ (طبعة دار ابن الجوزی، الرياض)، السنة لابن أبي عاصم ۵۸۹، اتحاف الخیرة المّهرة بوضیری ۲۱۲/۷، المعجم الكبير ۱۲ / ۷۷، المعجم الأوسط ۱۶۵/۳، أنساب الأشراف ۱۰۶/۲، الرياض النضرة ۱۷۴/۳، ذخائر العقبی ۸۷، تاریخ مدينة دمشق ۴۲ / ۹۹، ۱۰۱، المناقب للخوارزمی ۱۲۵، الاصابة ۴۶۶/۴ - ۴۶۷، البداية والنهاية ۳۷۳/۷ - ۳۷۴، جواهر المطالب ۲۱۰/۱ - ۲۱۱، ینابيع المودة ۱ / ۱۱۰ و ۱۷۶/۲، نزل الابرار ۴۷ - ۴۸.

۲. مسند أحمد ۱ / ۳۷۳، مسند أبي داود الطيالسي ۳۶۰، سنن الترمذي ۵ / ۳۰۵، انساب الأشراف ۹۴/۲، ۱۰۶ - ۱۰۷، المستدرک ۴/۳، ۱۳۵، السنة لابن أبي عاصم ۵۵۱ - ۵۵۲، کتاب الأوائل لابن أبي عاصم ۵۸، السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۱۹، ۱۷۹، الاستيعاب ۳ / ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ و ۱۸۲۰/۴، شرح ابن أبي الحديد ۱۱۷/۴، القول المسدد ۲۸ - ۲۹، تفسير ابن أبي حاتم ۶ / ۱۷۹۹، شواهد التنزيل ۱۲۴/۱ - ۱۲۵، ۱۲۶ - ۱۲۷ و ۵۰/۲، الطبقات الكبرى لابن سعد ۳ / ۲۱، الكامل لابن عدي ۲۳۰/۷، تاریخ مدينة دمشق ۳۵/۴۲، ۹۷، ۱۰۲، ۱۳۸، ۱۹۹ و ۱۸ / ۵۸، تهذيب الكمال ۲۰ / ۴۸۱، تهذيب التهذيب ۷ / ۲۹۵، لسان الميزان ۷ / ۴۳۲، تاریخ الطبري ۲ / ۵۵، البداية والنهاية ۳ / ۳۶ و ۷ / ۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۱، السيرة النبوية لابن كثير ۱ / ۴۳۱، المناقب للموفق الخوارزمي ۵۸.

۳. المستدرک ۳ / ۱۳۲ و

نکته دوم: ابن عباس در ادامه اولین فضیلتی که گذشت می‌گوید: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «علی کجاست؟» گفتند: مشغول آسیا کردن است، حضرت فرمود: «هیچ یک از شما حاضر به آسیا نشدید (که علی باید آسیا کند)؟!»

پس از آن امیرمؤمنان علیه السلام - در حالی که از چشم درد جایی را نمی‌دید - آمد! از این قسمت روایت، کمال اخلاص امیرمؤمنان علیه السلام ظاهر است که با وجود چشم‌درد شدید مشغول به ساده‌ترین کار لشکر اسلام یعنی آسیا کردن شده!

نکته سوم: در منابع متعدد، هنگام نقل عزل ابوبکر از ابلاغ آیات سوره توبه، از ابوبکر با کنایه و به عنوان «فلاناً» یاد شده است!^۲

راویان برای حفظ آبروی او نامش را نبرده‌اند؛ زیرا به خوبی می‌فهمند که این مطلب حاکی از:

(الف) عدم لیاقت او برای این کار،

(ب) نبودن او از پیامبر صلی الله علیه و آله و بیگانگی او نسبت به آن حضرت،

(ج) و قابل قیاس نبودن او با امیرمؤمنان علیه السلام است.

نکته چهارم: در پنجمین فضیلتی که ابن عباس نقل کرد،^۳ پیامبر صلی الله علیه و آله با کشیدن جامه بر سر علی، فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام و قرائت آیه تطهیر، اختصاص آیه به آنان و عصمت و طهارتشان را به روشنی بیان فرمود.

۱. قالوا: هو في الرحل يطحن، قال: «وما كان أحدكم ليطحن»؟! قال: فجاء وهو أرمء، لا يكاد

يبصر، فنفث في عينيه، ثم هز الراية ثلاثاً فأعطاه إياه. (مسند أحمد ۱ / ۳۳۱)

۲. «بعث فلاناً بسورة التوبة...» مراجعه شود به فضائل الصحابة لابن حنبل ۲ / ۶۸۲، مسند أحمد

۳۳۱/۱، المستدرک ۱۳۲/۳ - ۱۳۴، تاریخ مدینة دمشق ۱۰۱/۴۲ - ۱۰۲، الرياض النضرة ۱۷۴/۳ -

۱۷۵، البداية والنهاية ۳۷۳/۷ - ۳۷۴، مجمع الزوائد ۱۱۹/۹.

۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۶۲۶.

بیوست ۴ / ویژگی‌های دیگر علی علیه السلام به نقل ابن عباس / ۱۶۳۳

نکته پنجم: در ششمین فضیلتی که گذشت،^۱ ابن عباس می‌گوید: وشری علی علیه السلام [بنفسه] علی علیه السلام با خدا معامله کرد و جانش را در معرض خطر قرار داد.

این روایت معتبر، دقیقاً تفسیر آیه‌ای است مربوط به همین واقعه، و الفاظ روایت با الفاظ آیه منطبق است که: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَعَاءَ مَرْضَاتٍ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ» [البقرة (۲): ۲۰۷].

گرچه برخی از مفسرین عامه آن را نقل نکرده و شأن نزول آیه را که مربوط به لילה المبيت است کتمان کرده‌اند، و برخی آن را درباره دیگران دانسته‌اند!! ویژگی خاصی که باعث شد جبرئیل به آن حضرت عرض کند: چه کسی می‌تواند مثل تو باشد؟! خدا با جانفشانی تو به فرشتگان مباحثات می‌نماید!^۲

۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۶۲۷.

۲. قال الرازي: والرواية الثالثة: نزلت في علي بن أبي طالب عليه السلام [بات علی فراش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم] ليلة خروجه إلى الغار.

ویروی: أنه لما نام علی فراشه قام جبریل علیه السلام عند رأسه، ومیکائیل عند رجلیه، وجبریل ینادی: «بخ بخ من مثلك - یا ابن ابي طالب - یباهی الله بك الملائكة» ونزلت الآية. (تفسیر الرازی ۵ / ۲۲۳ - ۲۲۴ و نیز رجوع شود به تفسیر القرطبی ۳ / ۲۱)

وروی ابن الأثیر فی ضمن روایة: فأوحى الله إلى جبریل ومیکائیل علیهما السلام: «إنی آخیت بینکما وجعلت عمر أحدکما أطول من عمر الآخر فأیکما یؤثر صاحبه بالحیة»؟ فاختارا کلاهما الحیة، فأوحى الله عز وجل إلیهما: «أفلا کتتما مثل علی بن ابي طالب؟! آخیت بینہ و بین نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم» فبات علی فراشه یفدیه بنفسه ویؤثره بالحیة، اهبطا إلى الأرض فاحفظاه من عدوه، فنزلا فكان جبریل عند رأس علی علیه السلام ومیکائیل عند رجلیه، وجبریل ینادی: «بخ بخ من مثلك یا ابن ابي طالب! یباهی الله عز وجل به الملائكة»، فأنزل الله عز وجل علی رسوله وهو متوجه إلى المدينة فی شأن علی علیه السلام: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَعَاءَ مَرْضَاتٍ اللَّهِ ...». (أسد الغابة ۴ / ۲۵ و رجوع شود به شواهد التنزیل ۱ / ۱۲۳، إحياء العلوم للغزالی ۱۰ / ۴۹، تذکرة الخواص ۱ / ۲۷۷ - ۲۷۹، الفصول المهمة ۱ / ۲۹۴ - ۲۹۵، جواهر المطالب ۱ / ۲۱۷ - ۲۱۸، ینایع المودة ۱ / ۲۷۴)

نکته ششم: در ادامه ششمین فضیلت، ابن عباس - در بیان فداکاری و جانفشانی امیرمؤمنان (ع) - می‌گوید: دشمنان، آن حضرت را تا صبح سنگباران می‌کردند و ایشان از درد به خود می‌پیچید و ناله می‌کرد ولی (برای آن‌که جان پیامبر (ص) محفوظ بماند و این سر فاش نشود) سرش را بیرون نیاورد.^۱

این مطلب پاسخی است به کسانی که درباره لילה المیت می‌گویند:

علی (ع) [ترس و واهمه‌ای نداشت چون پیامبر (ص) به او خبر داده بود که جان سالم بدر می‌برد، اگر به ما هم چنین اطلاع داده می‌شد ترس نداشتیم.^۲ ... مشرکان به علی آزاری نرساندند.^۳

گذشته از آن‌که این اشکال بر خدا در آیه شریفه: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» [البقرة (۲): ۲۰۷] و بر کلام پیامبر (ص) است! روشن است که موضوع فقط زنده ماندن نیست، امکان داشت که آسیب جدی بر آن حضرت وارد شود که تا آخر عمر با نقص عضو دست به گریبان باشد.^۴

نکته هفتم: در این روایت اختصار و ایجاز و ... بیش از اندازه به چشم می‌خورد تا جایی که برخی از مطالب جز برای کسی که از روایات اطلاع کامل داشته باشد اصلاً مفهوم نیست. این‌گونه سخن گفتن از ابن عباس بعید می‌نماید و البته تحریف آثار و اخبار از امانت‌داران شریعت و سنت نبوی امر عجیب و تازه‌ای نیست!!

۱. وجعل علي (ع) يرمى بالحجارة ... وهو يتضور، قد لف رأسه في الثوب، لا يخرج حتى أصبح، ثم كشف عن رأسه. (مسند أحمد ۱ / ۳۳۱ و ...).
التَّضَوُّرُ: صِيحٌ وَتَلَوُّ عِنْدَ الضَّرْبِ مِنَ الْوَجَعِ. (العين ۵۴/۷، لسان العرب ۴/۴۹۴)
۲. تبصرة الأدلة في اصول الدين ۲ / ۵۲۶ و رجوع شود به منهاج السنة ۷ / ۱۱۶.
۳. المنتقى من منهاج الاعتدال ۴۳۵ - ۴۳۷.
۴. توضیح بیشتر در دفتر ششم، صفحه ۲۲۰۸: «واکنش نسبت به قضیه لילה المیت».

واکنش مخالفان

واکنش اول: تضعیف بیجای سندی و ...

شگفتا از ذهنی که باکی از رسوایی و افتضاح ندارد و با آن که خودش در تلخیص المستدرک حکم به صحت سند این حدیث کرده ، در المنتقی^۱ عنان خود را به دست ابن تیمیه داده - تا او را به اسفل السافلین بکشاند ! - و با او هم‌نوا شده که این روایت مرسل است بلکه در آن این گونه تردید کرده که :

این روایت مرسل است، اگر ثابت شود که عمرو بن میمون آن را نقل کرده[!!] و در آن مطالب غیر قابل قبول نیز وجود دارد .^۲

اشکال

این روایت مُسند است نه مُرسل ، و راوی آن - که عمرو بن میمون الأودی است^۳ - بدون هیچ شک و تردیدی آن را بی‌واسطه از ابن عباس نقل کرده است.

واکنش دوم : منکر دانستن بخشی از متن

دکتر صاعدی - با آن که اعتبار سند این روایت را پذیرفته - می‌گوید :
این حدیث با این سیاق، منکر و غیر قابل قبول است (البته) بسیاری از مطالبی که در آن آمده با سندهای صحیح دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل

۱ . المنتقی من منهاج الاعتدال عنوان کتابی است که ذهنی در آن کتاب منهاج السنة را تلخیص

نموده ، «تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ» [البقرة (۲): ۱۱۸] ، وَ النَّاسُ إِلَى أَشْكَالِهِمْ وَأَشْبَاهِهِمْ أُمَيْل!!

۲ . هذا الخبر مرسل ، لو ثبت عن عمرو بن میمون ، ومنه [فيه ظ] ألفاظ منكرة . (المنتقی من منهاج

الاعتدال ۳۰۹ - ۳۱۰ و رجوع شود به منهاج السنة ۵ / ۳۳ - ۳۴)

۳ . چنان‌که حافظ هیثمی بدان تصریح کرده است. (مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۰) و شرح حالش را

بنگرید در الکاشف ۲ / ۸۹ و تذكرة الحفاظ ۱ / ۶۴ .

شده است ولی در آن عبارتهای منکری وجود دارد که ابن تیمیه برخی از آن موارد را تذکر داده. سپس به نقل از ابن تیمیه می‌گوید:

[الف] در این حدیث مطالبی وجود دارد که دروغ است مانند: «لا ینبغی أن أذهب إلا و أنت خلیفتی» یعنی سزاوار نیست که من (از مدینه) بیرون روم مگر آن که تو را جانشین خود (در شهر) قرار دهم.

پیامبر صلی الله علیه و آله بارها از مدینه بیرون رفته و کس دیگری غیر از علی علیه السلام را جانشین خود قرار داده است مانند عمره حدیبیه و موارد دیگر - که پنج مورد را مثال زده است - (بلکه) علی علیه السلام در غالب جنگ‌ها همراه با آن حضرت بوده [پس شخص دیگری جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله را در مدینه بر عهده داشته] است.

[ب] بخش: «أنت ولی کل مؤمن بعدی» نیز ساختگی است.^۱

پاسخ

(الف) پیش از این - در شرح حدیث منزلت تذکر دادیم^۲ که آنچه در جانشینی دیگران در مدینه در بقیه مسافرت‌های حضرت واقع شده با موقعیت خاص زمان جنگ تبوک تفاوت دارد؛ زیرا در جنگ تبوک خطر فتنه‌انگیزی منافقین شدید و جدی بوده است. پس عبارت: «لا ینبغی أن أذهب إلا و أنت خلیفتی» ناظر به این مطلب - یعنی زمان خاص - است.

(ب) گذشت که دانشمندان اهل تسنن - مانند البانی بلکه خود دکتر صاعدی - بر بخش دوم کلام ابن تیمیه اشکال کرده و اعتبار روایت «أنت ولی کل مؤمن بعدی» را پذیرفته‌اند.^۳

۱. منهاج السنة ۵ / ۳۳ - ۳۶، فضائل الصحابة للصاعدي ۶ / ۲۲۷.

۲. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۴۶۰: «اهمیت جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله زمان جنگ تبوک».

۳. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۴۲.

واکنش سوم : این مطالب فقط به این سند نقل شده !

دکتر صاعدی درباره جمله : «لَا بُعْثَنَّ رَجُلًا لَا يُخْزِيهِ اللَّهُ أَبَدًا» و جمله : «أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» اشکال کرده که این مطالب فقط به این سند نقل شده و معروف نیست!^۱

پاسخ

اولاً : تفرّد راوی ثقه به نقل روایتی، عیبی برای راوی یا آن روایت بشمار نمی‌آید.^۲

ثانیاً : به نظر می‌رسد آنچه برای صاعدی سخت و مشکل آمده دو مطلب باشد : نخست عبارت : «لَا يُخْزِيهِ» اشاره به خزی و خواری شیخین دارد! و مطلب دیگر اختصاص عبارت : «وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» به امیر مؤمنان علیه السلام .

اما مطلب اول ، که تعریض به فرار شیخین است ، در روایات دیگر به آن تصریح شده که با الفاظ مختلف و با اسناد معتبر گذشت ، مانند : «كَرَّارًا غَيْرَ فَرَّارٍ» و «لَا يُولِّي الدِّبْرَ» بلکه تعبیر به : «يَقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ ، لَيْسَ بِفَرَّارٍ» اشاره به همین مطلب است و با : «لَا يُخْزِيهِ» در این جهت هیچ تفاوتی ندارد .

اما مطلب دوم ، آن نیز در روایات متعدّد آمده که سند برخی صحیح است .

در روایت شماره ۱۹۸ گذشت : قال ابن كثير : وقال ابن جرير : حدثنا ... عن عائشة بنت سعد سمعت أباها يقول : سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول - يوم الجحفة ، وأخذ

۱ . فضائل الصحابة للصاعدي ۶ / ۲۲۹ .

۲ . رجوع شود به دفتر پنجم ، صفحه ۲۱۷۰ ، عنوان : «تذکر مهم درباره اشکال تفرّد به نقل» .

بيد علي (ع) - فخطب ، ثم قال : «أيها الناس إني وليكم» قالوا : صدقت، فرفع يد علي (ع) ، فقال: هذا وليي ، والمؤدّي عني ، وإن الله موالي من والاه ، ومعادي من عاداه . قال شيخنا الذهبي : وهذا حديث حسن غريب .^١

نسائي^٢ و ابن أبي عاصم نیز این روایت را نقل کرده اند.^٣

در روایت شماره ٣٧٨ گذشت که قال البراء: ... أنذرهم رسول الله (ص) فقال : «يا بني عبد المطلب ، إني أنا النذير إليكم من الله سبحانه والبشير بما لم يجئ به أحد [لما يجيء به أحد منكم] ، جئتكم بالدنيا والآخرة فأسلموا وأطيعوني تهتدوا، ومن يواخيني [منكم] ويؤازرني ويكون وليي ووصيي بعدي ، وخليفتي في أهلي ويقضي ديني»؟ فسكت القوم، وأعاد ذلك ثلاثاً، كل ذلك يسكت القوم، ويقول علي (ع): أنا فقال: «أنت» ، فقام القوم، وهم يقولون لأبي طالب : أطمع ابنك فقد أمر عليك!^٤

و در روایت شماره ٦٣٦ گذشت که روى الطبراني - بسند صحيح - عن ابن عباس : أن علياً (ع) كان يقول - في حياة رسول الله (ص) - : إن الله عز وجل يقول : ﴿أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾ [آل عمران (٣) : ١٤٤] ، والله لا نقلاب على أعقابنا بعد إذ هدانا الله تعالى . والله لئن مات أو قتل لأقاتلن على ما قاتل عليه حتى أموت . والله إني لأخوه، ووليّه، وابن عمّه ، ووارثه ، فمن أحقّ به مني؟!^٥

١ . البداية والنهاية ٥ / ٢٣١ - ٢٣٢ .

٢ . خصائص أمير المؤمنين (ع) ٤٧ - ٤٨ ، ١٠١ ، السنن الكبرى للنسائي ٥ / ١٠٧ ، ١٣٤ .

٣ . كتاب السنة ٥٥١ .

٤ . شواهد التنزيل ١ / ٥٤٣ - ٥٤٨ ، تفسير الثعلبي ٧ / ١٨٢ ، نظم درر السمطين ٨٣ .

٥ . قال الهيثمي : رواه الطبراني [في المعجم الكبير ١ / ١٠٧] ، ورجاله رجال الصحيح .

(مجمع الزوائد ٩ / ١٣٤)

بیوست ۴ / ویژگی‌های دیگر علی علیه السلام به نقل ابن عباس / ۱۶۳۹

و روی الطبرانی - بسنده - عن عبد الله - یعنی ابن مسعود - قال : رأيت النبي صلى الله عليه وآله أخذ [أخذا] بيد علي عليه السلام ، وهو يقول : «هذا وليي وأنا وليه ...»^۱ .
نگارنده گوید : پیش از این درباره معنای «ولی» شرح مختصری داده شد^۲ .

تذکر دو نکته

نکته اول

ضیاء مقدسی در الأحادیث المختارة درباره روایت ویژگی‌های علی علیه السلام به نقل ابن عباس گفته: ورواه أبو يعلى الموصلي بطوله .
ولی در مسند أبویعلی مطبوع این روایت موجود نیست ، چنان‌که در تعلیقه الأحادیث المختارة گفته: لم أقف عليه في المطبوع^۳ .

نکته دوم

در دفتر نخست گذشت که سند روایت شماره ۲۱۹ با سند روایت گذشته ابن عباس - روایت شماره ۱۰۹۸ - یکی است و متن آن متفاوت و این به روشنی دلالت بر تحریف روایت دارد ، یعنی ناقلاً روایت شماره ۱۰۹۸ تعبیری را که صریح در خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده: « وأنت خلیفتي في كل مؤمن من بعدي» نقل نکرده و به عبارت: «إنه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خلیفتي» اکتفا نموده‌اند^۴ .

۱ . المعجم الأوسط / ۲ / ۹۲ ، ۳۴۵ ، مجمع الزوائد / ۹ / ۱۰۸ ، شرح ابن أبي الحديد / ۴ / ۱۰۷ .
۲ . رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه : ۳۹۸ - ۴۰۱ تحت عنوان : «پاسخی مشترک برای همه موارد گذشته در دلالت حدیث غدیر» .
۳ . الأحادیث المختارة / ۱۳ / ۲۶ - ۳۰ .
۴ . رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۴۵۲ به نقل از آسانید فضائل امیر المؤمنین علیه السلام للشیخ باسم الحلبي / ۲ / ۱۵۵ - ۱۵۶ .

۵

ویژگی‌های علی علیه السلام از زبان عمر و ابن عمر

□ [۱۰۹۹ / ۱] در مصادر عامه با اسناد صحیح از زبان عمر - یا پسرش - نقل شده که می‌گفت: لَقَدْ أُوتِيَ [أُعْطِيَ] ابْنُ أَبِي طَالِبٍ ثَلَاثَ خِصَالٍ لِأَنَّ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ : زَوْجَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ابنته وَوَلَدَتْ لَهُ، وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ فِي الْمَسْجِدِ، وَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ يَوْمَ خَيْبَرَ .

یعنی: علی بن ابی طالب سه ویژگی دارد که اگر یکی از آنها برای من بود از شتران سرخ‌موی (که ثروت مهم عرب است) نزد من محبوب‌تر و ارزشمندتر بود.

[اول:] همسری دختر پیامبر ﷺ [فاطمه علیها السلام] و فرزنددار شدن از او .

[دوم:] بستن درب خانه‌ها به مسجد جز در خانه او .

[سوم:] به دست گرفتن پرچم در روز خیبر^۱.

۱. مسند احمد ۲ / ۲۶ .

وفي مسند أبي يعلى ۹ / ۴۵۲ - ۴۵۴: عن ابن عمر، قال: ... ولقد أعطي علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن يكون في واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم: تزوج فاطمة وولدت له، وغلق الأبواب غير بابه، ودفع الراية إليه يوم خيبر.

اشاره‌ای به مفاد روایت

چیزی که عمر و پسرش بر شتران سرخ‌موی ترجیح داده‌اند ، دلیل روشنی است بر ساختگی بودن روایات مربوط به روزنه‌خانه ابوبکر ؛ زیرا اصلاً نامی از بازگذاشتن روزنه‌خانه ابوبکر نبرده‌اند !!

آیا اگر آن مطلب اصلی داشت مناسب نبود به آن اشاره شود؟^۱

اعتبار سند روایت

* گذشته از آن‌که وجود این روایت در مسند احمد برای اعتبارش کافی است،^۲ سیوطی (متوفی ۹۱۱) و ابن حجر هیتمی (متوفی ۹۷۴) پس از نقل روایت از زبان عمر می‌نویسند: روی أحمد بسند صحیح عن ابن عمر نحوه.^۳

* حافظ هیتمی گفته: احمد و ابویعلی آن را روایت کرده‌اند و راویان هر دو سند ، رجال صحیح هستند.^۴

* احمد محمد شاکر،^۵ و وصی الله بن محمد عباس صحت آن را پذیرفته‌اند.^۶

* عسقلانی (متوفی ۸۵۲) و مبارکفوری نیز سند آن را نیکو شمرده‌اند.^۷

۱. رجوع شود به الغدير ۳ / ۲۱۴ .

۲. رجوع شود به دفتر نخست ، صفحه ۱۰ - ۱۱ نکته شماره ۷ .

۳. تاریخ الخلفاء للسیوطی ۱۹۰ ، الصواعق المحرقة ۱۲۷ و رجوع شود به المنح المکیة ۵۸۳ .

۴. رواه أحمد وأبو یعلی [۴۵۳ / ۹] ، ورجالهما رجال الصحیح . (مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۰)

۵. مسند أحمد ۴ / ۴۰۲ - ۴۰۳ شماره ۴۷۹۷ . (طبعة دار الحديث ، القاهرة)

۶. فضائل الصحابة لابن حنبل ۲ / ۸۱۹ شماره ۱۱۲۳ (طبعة دار ابن الجوزی ، الرياض)

تذکر : بنابر روایت فضائل الصحابة - از زبان عمر - راوی ، یک مطلب را - (همسری حضرت فاطمه (ع)) - فراموش کرده است .

۷. فتح الباری ۷ / ۱۳ ، تحفة الاحوذی ۱۰ / ۱۳۹ .

بیوست ۵ / ویژگی‌های علی علیه السلام از زبان عمر و ابن عمر / ۱۶۴۳

* دکتر سُعود صاعدی - پس از نقل صحت آن از هیشمی و احمد شاکر، و حسن و اعتبار آن از ابن حجر و البانی - می‌گوید: فالحديث ثابت^۱.

در منابع دیگر اهل تسنن نیز این حدیث - با عبارت‌هایی نزدیک به یکدیگر - از زبان عمر^۲ و یا از پسرش نقل شده است.^۳

* پیش از این در روایت شماره ۶۳۰ گذشت که قال عمر: لقد أعطی علی بن ابي طالب ثلاث خصال لأن تكون لي خصلة منها أحب إلي من [أن أعطی] حمر النعم، قيل: وما هنَّ يا أمير المؤمنين؟ قال: تزويجه فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، وسكناه المسجد مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يحلّ له [لا يحلّ لي] فيه ما يحلّ له، والراية يوم خيبر.

ابن کثیر - پس از نقل روایت فوق از ابویعلی - می‌گوید: دیگران هم آن را با اسناد متعدد از عمر نقل کرده‌اند.^۴

نگارنده گوید: این روایت در مصادر متعدد به نقل از ابویعلی آمده است،

۱. فضائل الصحابة ۶ / ۳۹۳، و رجوع شود به ۶ / ۴۰۱، تعليقه البانی بر کتاب السنة لابن ابي عاصم ۵۵۵ شماره ۱۱۹۸، قال: إسناده جيّد ورجاله ثقات.

۲. فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل ۲۸۱ شماره ۲۴۵، المستدرک ۳ / ۱۲۵، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۲۰، مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۰، نظم درر السمطين ۱۲۹، كفاية الطالب اللبيب للسيوطي ۲ / ۲۴۳، تاريخ الخلفاء للسيوطي ۱۸۹، كنز العمال ۱۱۶/۱۳، ۲۰۹، البداية والنهاية ۷ / ۳۷۷، المنح المكية في شرح الهمزية ۵۸۳، ينايع المودة ۲ / ۴۰، ۲۰۶.

۳. المصنف لابن ابي شيبه ۷ / ۵۰۰، مسند احمد ۲ / ۲۶، فضائل امير المؤمنين عليه السلام لأحمد بن حنبل ۱۵۵ شماره ۷۸، فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ۲ / ۷۰۰ شماره ۹۵۵ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)، السنة لابن ابي عاصم ۵۵۵، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۲۱ - ۱۲۲، الرياض النضرة ۱۵۸/۳، ذخائر العقبى ۷۷، أسد الغابة ۳ / ۲۱۴، القول المسدّد ۳۳، البداية والنهاية ۷ / ۳۷۷، جواهر المطالب ۱ / ۱۸۷، مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۰، تاريخ الخلفاء للسيوطي ۱۹۰، ينايع المودة ۲ / ۱۶۹.

۴. البداية والنهاية ۷ / ۳۷۷، قال: وقد روي عن عمر من غير وجه.

ولی در مسند مطبوع ابویعلی وجود ندارد.^۱

تذکر

روایت گذشته ابن عمر در برخی از منابع به گونه‌ای دیگر نقل شده است: قال ابن عمر: كان لعلي (ع) ثلاث لو كانت لي واحدة منهن كانت أحب إلي من حمر النعم: تزويجه فاطمة (ع)، وإعطاؤه الراية يوم خيبر، وآية النجوى.^۲

که به جای بستن درب خانه‌ها به مسجد جز در خانه امیرالمؤمنین (ع)، اختصاص آن حضرت به عمل به آیه شریفه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ...﴾ [المجادلة (۵۸): ۱۲]^۳ را عنوان نموده است، به یاری خداوند در آینده در این زمینه توضیح بیشتری خواهیم داد.^۴

واکنش مخالفان

واکنش اول: حکم به ساختگی بودن روایت

ابن الجوزی بر حسب طینتتش حکم به جعلی بودن این روایت نموده و گفته: أما حدیث ابن عمر ففیه هشام بن سعد. قال یحیی بن معین: لیس

۱. مراجعه شود به مجمع الزوائد ۹ / ۱۲۰ - ۱۲۱، تاریخ الخلفاء للسیوطی ۱۹۰، کفایة الطالب اللیب للسیوطی ۲ / ۲۴۳ - ۲۴۴، الصواعق المحرقة ۱۲۷.
۲. تفسیر الثعلبی ۹ / ۲۶۲، الکشاف للزمخشری ۴ / ۷۶، تفسیر ابن عربی ۲ / ۳۰۷، تفسیر القرطبی ۱۷ / ۳۰۲، مطالب السؤل ۱۷۴، و رجوع شود به المناقب للخوارزمی ۲۷۷.
۳. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هرگاه با پیامبر (ص) نجوا (و گفتگوی محرمانه) داشتید پیش از گفتگوی محرمانه خویش صدقه‌ای تقدیم دارید، این برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است. و اگر چیزی نیافتید خدا غفور (بسیار آمرزنده) و رحیم (مهربان) است.
۴. رجوع شود به دفتر ششم، صفحه ۲۲۱۲: «تلاش‌های گوناگون مخالفان در مورد آیه نجوا».

بیوست ۵ / ویژگی‌های علی علیه السلام از زبان عمر و ابن عمر / ۱۶۴۵

بشيء . وقال أحمد: ليس هو محكم الحديث .^۱

پاسخ

اولاً: بر فرض که سند ضعیف باشد آیا این دلیل ساختگی بودن روایت می‌شود؟!

و ثانیاً: عسقلانی تصریح کرده که هشام بن سعد از راویان صحیح مسلم و راستگو است.^۲ از این روی این مطلب از ابن جوزی پذیرفته نشده است.^۳

واکنش دوم: تحریف لفظی

در برخی منابع عبارت: (وَسَدَّ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَهُ فِي الْمَسْجِدِ) و یا: (وسکناه المسجد مع رسول الله صلی الله علیه و آله يحلّ له [لا يحلّ لي] فيه ما يحلّ له) تبدیل به: (جوار رسول الله صلی الله علیه و آله في المسجد) که فقط دلالت بر فضیلت مجاورت با آن حضرت دارد، اما امتیاز ویژه که اختصاص به امیرالمؤمنین علیه السلام داشته باشد یعنی بستن بقیه درها و اشتراک با پیامبر صلی الله علیه و آله در حکم شرعی از آن فهمیده نمی‌شود.^۴

۱. الموضوعات ۱ / ۳۶۴.

۲. القول المسدّد ۳۳.

۳. و آورده ابن جوزی في الموضوعات وردّ عليه ابن حجر في القول المسدّد. (رجوع شود به

بلوغ الأمانی ۴/۴۵۳۷، الفتح الربّانی ۲۳/۱۲۲ و نیز مراجعه شود به ۲۳/۱۳۴ - ۱۳۵ و ۱۳۹ - ۱۴۰)

۴. لقد أوتي علي بن أبي طالب ثلاثاً لأن أكون أوتيتها أحبّ إليّ من إعطاء حمر النعم: جوار

رسول الله صلی الله علیه و آله في المسجد، والراية يوم خيبر، والثالثة نسيها سهيل. (فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام)

لأحمد بن حنبل ۲۸۱ شماره ۲۴۵، فضائل الصحابة لابن حنبل ۲ / ۸۱۹ شماره ۱۱۲۳ (طبعة دار

ابن جوزی، الرياض)

حدیث ثقلین

حدیث ثقلین از روایات مشهوری است که با اسناد فراوان و معتبر و به کیفیت‌های گوناگون نقل شده است، مانند:

□ [۱ / ۱۱۰۰] إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وأهل بيتي .^۱

□ [۲ / ۱۱۰۱] روى الترمذي، عن جابر بن عبد الله، قال: رأيت رسول الله ﷺ في حجة الوداع - يوم عرفة وهو على ناقته القصواء يخطب، فسمعتة يقول: «يا أيها الناس إني تركت فيكم من [ما] إن أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيتي».^۲

□ [۳ / ۱۱۰۲] إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله، سبب بيد

۱. قال السيوطي والصالحي الشامي: روى الترمذي وحسنه، والحاكم وصححه عن زيد بن أرقم، قال: قال رسول الله ﷺ: ... (كفاية الطالب للبيب للسيوطي ۲/۲۶۶، سبل الهدى والرشاد ۱۱/۶) نگارنده گوید: حدیث ثقلین به روایت حاکم از زید بن ارقم به تعبیرهای مختلف در ضمن احادیث غدیر - دفتر نخست، صفحه ۳۰۱ - ۳۰۲، روایات شماره ۱۸۷، ۱۸۸ - گذشت.

۲. قال الترمذي: وفي الباب عن أبي ذر وأبي سعيد وزيد بن أرقم وحذيفة بن أسيد. هذا حديث غريب حسن من هذا الوجه. وزيد بن الحسن قد روى عنه سعيد بن سليمان وغير واحد من أهل العلم. (سنن الترمذي ۵ / ۳۲۸).

صالح أحمد الشامي در جامع الأصول التسعة ۱۳ / ۳۲۴ شماره ۱۶۰۰۸ نیز حکم به صحت این روایت کرده است.

الله وسبب بأيديكم ، وأهل بيتي^١.

□ [١١٠٣ / ٤] إني تارك فيكم الثقلين : كتاب الله وعترتي ، وإنهما لم يفترقا حتى يردا عليّ الحوض^٢.

□ [١١٠٤ / ٥] إني تركت فيكم خليفتين : كتاب الله وأهل بيتي وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض^٣.

□ [١١٠٥ / ٦] إني تارك فيكم الخليفتين من بعدي : كتاب الله وعترتي أهل بيتي وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض^٤.

□ [١١٠٦ / ٧] إني تارك فيكم خليفتين : كتاب الله عزّ وجلّ حبل ممدود ما بين السماء والأرض - أو ما بين السماء إلى الأرض - وعترتي أهل بيتي ، وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض^٥.

□ [١١٠٧ / ٨] عن زيد بن أرقم ... : إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدي؛ أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض؛ وعترتي أهل بيتي ، ولن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض ، فانظروا كيف تخلفوني فيهما^٦.

-
١. كنز العمال ٣٧٩/١ - ٣٨٠ به نقل از ابن جرير طبري كه حكم به صحت آن نيز نموده است.
 ٢. قال ابن كثير: وقد ثبت في الصحيح أن رسول الله ﷺ قال في خطبته بغدير خم: ... (تفسير ابن كثير ٤ / ١٢٢)
 ٣. المعجم الكبير ١٥٣/٥، مجمع الزوائد ١٧٠/١، قال الهيثمي: رواه الطبراني ... ورجاله ثقات.
 ٤. السنة لابن أبي عاصم: ٣٣٧، قال الألباني: حديث صحيح ... وإنما صحّحته لأن له شواهد تقويه، فراجع تخريج المشكاة ١٨٦ و ٦١٤٣، والأحاديث الصحيحة ١٧٦١ والروض النضير ٩٧٧ و ٩٧٨. (سلسلة الأحاديث الصحيحة للألباني ٤ / ٣٥٥ - ٣٦١، شماره ١٧٦١)
 ٥. مسند احمد ١٨٢/٥، مجمع الزوائد ١٦٢/٩ - ١٦٣ قال الهيثمي: رواه أحمد وإسناده جيد. وصى الله بن محمد عباس پس از نقل طرق متعدد آن گفته: فهذه الطرق الكثيرة تزيد الحديث قوة وصحة. (تعليقه فضائل الصحابة لأحمد بن حنبل ١ / ٢١١ (طبعة دار ابن الجوزي، الرياض)
 ٦. قال الترمذي: هذا حديث حسن غريب. (سنن الترمذي ٥ / ٣٢٨ - ٣٢٩).

* و در روایت شماره ۱۳۴ گذشت که اسحاق بن راهویه (متوفی ۲۳۸) به سند صحیح نقل کرده که پیامبر ﷺ در روز غدیر پس از بیان حدیث غدیر فرمود: «وقد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا بعده: کتاب الله ، سببه بیده و سببه بایدیکم، و اهل بیته». یعنی: من در میان شما چیزی بجای گذاشتم که اگر به آن تمسک کنید گمراه نمی شوید: کتاب خدا - که یک سوی آن به دست خدا و جانب دیگرش در دست شماست - و اهل بیتم.

* و در روایت شماره ۱۶۹ گذشت که نظیر این مطلب را نسائی (متوفی ۳۰۳) در سنن و خصائص به سند صحیح نقل کرده که پیامبر ﷺ در روز غدیر در کنار حدیث غدیر فرمود: «کأنی قد دعیت فأجبت ، إني قد ترکت فیکم الثقلین [أحدهما أكبر من الآخر]: کتاب الله و عترتی اهل بیته ، فانظروا کیف تخلفونی فیهما ، فإنهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض» .

* در روایت شماره ۱۸۸ گذشت که حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۵) و دیگران به سند صحیح نقل کرده اند که پیامبر ﷺ - (هنگام بازگشت از حجة الوداع) بین مکه و مدینه، در ضمن خطبه ای، پس از حمد و ثنای الهی و ذکر و موعظه - فرمود: «أیها الناس إني تارك فیکم أمرین لن تضلوا إن اتبعتموهما ، وهما کتاب الله و اهل بیته عترتی» ، ثم قال : «أتعلمون أني أولى بالمؤمنین من أنفسهم» ؟ - ثلاث مرّات - قالوا : نعم ، فقال رسول الله ﷺ : «من كنت مولاه فعلي مولاه» .

ای مردم، من در میان شما دو چیز بجای گذاشتم که اگر از آن دو پیروی کنید گمراه نمی شوید: کتاب خدا و اهل بیتم، خاندانم.

سپس فرمود: آیا می دانید که من از مؤمنان به خودشان سزاوارترم ؟

حضرت سه مرتبه این پرسش را تکرار کرد و مردم پاسخ دادند: آری . پس از آن فرمود: پس هر کس من مولا و سرپرست او هستم علی (ع) نیز مولاى اوست. شایان ذکر است که پیامبر (ص) حدیث ثقلین را مکرر برای مردم بیان فرمود: هنگام بازگشت از طائف، روز عرفه ، عید غدیر، در مسجد مدینه، و در بیماری پیش از رحلت . و بیش از ۲۰ صحابی و بسیاری از علمای حدیث آن را نقل کرده‌اند.^۱

تألیف مستقل در حدیث

ابن قیسرانی ، حافظ ابو الفضل محمد بن طاهر بن علی مقدسی (متوفی ۵۰۷) تألیف مستقلی در جمع‌آوری اسناد این روایت دارد با نام : طرق حدیث: اِنْسِي تارك فيكم الثقلين .

اشاره به مفاد حدیث ثقلین از زبان عامه !

تفتازانی (متوفی ۷۹۱ / ۷۹۲ / ۷۹۳) می‌گوید: پیامبر (ص) عترت را مقرون به قرآن ساخت در این‌که تمسک به آن دو باعث نجات از گمراهی است. تمسک به قرآن معنایی ندارد جز آن‌که دانش و هدایت آن گرفته (و به آن عمل) شود و همین معنا در عترت جاری است (که به دانش و هدایت آنان اخذ شود).^۲

۱ . قال ابن حجر الهيتمي : ان لحدیث التمسك بذلك طرقاً كثيرة وردت عن نيف وعشرين صحابياً ، ومر له طرق مبسوطه ... وفي بعض تلك الطرق أنه قال ذلك بحجة الوداع بعرفة ، وفي أخرى أنه قاله بالمدينة في مرضه وقد امتلأت الحجرة بأصحابه ، وفي أخرى أنه قاله بغدير خم، وفي أخرى أنه قاله لما قام خطيباً بعد انصرافه من الطائف ، كما مرّ . (الصواعق المحرقة ۱۵۰)

۲ . أنه (ص) قرنهم بكتاب الله في كون التمسك بهما متقدماً من الضلالة، ولا معنى للتمسك بالكتاب إلا الأخذ بما فيه من العلم والهداية فكذا في العترة . (شرح المقاصد ۲ / ۳۰۳)

نورالدین سمهودی (متوفی ۹۱۱) در تنبیه چهارمی که بعد از حدیث ثقلین ذکر کرده می‌گوید: این تأکید شامل تمسک به پیشوایان اهل بیت و خاندان پاک پیامبر ﷺ و (الگو) گرفتن از سیره و روش آنها (و اقتدا به آنان) است. سزاوارترین آنان - در فضیلت، دانش، استنباط، فهم، نیکی رفتار و استواری و پایداری - پیشوا و دانشمند آنان علی بن ابی طالب علیه السلام [۱] است. لذا در روایت دارقطنی آمده که: ابوبکر می‌گوید: علی بن ابی طالب عترت پیامبر ﷺ است.^۱

ابن حجر هیتمی مکی (متوفی ۹۷۴) در الصواعق المحرقة می‌نویسد: در روایت صحیح آمده که پیامبر ﷺ فرمود: من به زودی دعوت حق را لیبیک می‌گویم، من در میان شما دو چیز گرانها بجا می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیت را. ببینید که پس از من با آن دو چه می‌کنید؟! این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

و بنابر روایتی فرمود: من از خدا درخواست کرده‌ام که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. بر این دو مقدم نشوید که هلاک خواهید شد. و درباره این دو کوتاهی نداشته باشید که هلاک خواهید شد و به اهل بیت چیزی یاد ندهید که آنان از شما دانانترند.

او می‌گوید: از این جمله استفاده می‌شود کسانی که از خاندان نبوی اهلیت مراتب بلند و وظائف دینی را داشته باشند بر دیگران مقدم هستند! ...^۲

۱. جواهر العقدین ۲۴۵ - ۲۴۶ (دار الکتب العلمیة، بیروت) (چاپ دیگر: ۹۷ / ۲).

۲. هیتمی مکی در ادامه گفته: این مطلب درباره قریش به صراحت در روایات آمده و هنگامی که برای همه قریش ثابت باشد برای خاندان نبوت - که باعث امتیاز قریش هستند - سزاوارتر است. نگارنده گوید: باید به هیتمی گفت: روایاتی در تمایز امیرالمؤمنین علیه السلام خصوصاً و اهل بیت علیهم السلام

و ممکن است تعبیر به «ثقلین» برای نشان دادن عظمت و ارزش آن دو باشد یا به جهت آن که ادای حقی که خدا برای آن دو واجب کرده بسیار سنگین است.^۱

هیتمی مکی در جای دیگر می‌گوید:

تأمل نما در این مطلب که پیامبر (ص) ، اهل بیت را قرین قرآن قرار داد یعنی تمسک به هر دو [با هم] مانع از گمراهی و باعث رسیدن به کمال است.^۲

شاه عبدالعزیز دهلوی (متوفی ۱۲۳۹) می‌نویسد: در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر (ص) حواله به این دو چیز عظیم‌القدر فرموده ... پس مذهبی که مخالف این دو باشد در امور شرعیه عقیده و عملاً باطل و نامعتبر است.^۳

و نیز گفته است :

همین قسم حدیث: « مثل أهل بيتي فيكم مثل سفينة نوح ، من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق » دلالت نمی‌کند مگر بر آن‌که : فلاح و هدایت ، مربوط به

→ عموماً وارد شده که از آن به روشنی معلوم است هیچ کسی قابل قیاس با آنها نیست ، قریش یا دیگران ! اما نسبت به امیرمؤمنان (ع) پس برخی از آن نصوص در ضمن چهل فضیلتی که در این کتاب آمده گذشت و اما نسبت به سائر اهل بیت (ع) ، قال رسول الله (ص) : « نحن أهل بيت لا يقاس بنا أحد » . (ذخائر العقبی ۱۷ ، کنز العمال ۱۰۴ / ۱۲)

وقال (ص) : « نحن أهل البيت لا يوازينا أحد » . (حلیة الأولیاء ۷ / ۲۰۱ ، کنز العمال ۱۳ / ۸)
وقال امیر المؤمنین (ع) : « لا يقاس بأل محمد (ص) من هذه الأمة أحد ، ولا يسوی بهم من جرت نعمتهم علیه أبداً ، هم أساس الدین ، وعماد الیقین ... » . (شرح ابن أبي الحديد ۱ / ۱۳۸)

۱ . الصواعق المحرقة ۲۲۸ - ۲۲۹ .

۲ . المنح المکیة فی شرح الهمزیة ۵۳۲ .

۳ . تحفه اثنا عشریه ۱۳۰ .

دوستی ایشان و منوط به اتباع ایشان است ، و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب هلاک [شدن]^۱.

مبارکفوری به نقل از ابن الملک گفته: تمسک به قرآن پیروی از دستورات آن و تمسک به عترت دوستی با آنان و هدایت شدن به روش و سیره آنان است.^۲

چند تذکر لازم درباره مفاد حدیث ثقلین

از این حدیث لزوم پیروی از قرآن و عترت علیهم السلام فهمیده می شود و این که :

۱. همان گونه که قرآن مصون از خطاست ، اهل بیت علیهم السلام نیز معصوم و مصون از خطا هستند ، و گرنه اغراء به جهل لازم می آید!
۲. تعبیر: «ولن یفترقا» «ولن یفترقا» حاکی از آن است که این دو از هم جدا شدنی نیستند ، پس باید همیشه امامی باشد که به او تمسک شود و لازمه اش پذیرفتن عقیده شیعه اثناعشریه و اعتقاد به وجود امام زمان علیه السلام است.^۳
۳. همان گونه که صرف محبت قرآن کفایت نمی کند و پیروی از آن لازم است ، صرف محبت اهل بیت علیهم السلام نیز کافی نیست و باید امامتشان را پذیرفت و از آنان پیروی نمود.^۴

۱. البته در ادامه ادعایی بیجا کرده که : و این معنا - بفضل الله تعالی - محض نصیب اهل سنت است و بس از جمیع فرق اسلامی و خاص است به مذهب اهل سنت ، لا یوجد فی غیرهم . (تحفه اثناعشریه : ۲۱۹)

۲. تحفة الأحمودی ۱۰ / ۱۹۶ : ومعنی التمسک بالعترة محبتهم والاهتداء بهدیهم وسیرتهم .

۳. قال ابن حجر الهیتمی المکی : وفي أحادیث الحثّ علی التمسک بأهل البیت إشارة إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتمسک به إلى يوم القيامة كما أن الكتاب العزیز كذلك ، ولهذا كانوا أماناً لأهل الأرض ، كما يأتي . (الصواعق المحرقة ۱۵۱)

۴. این سه نکته از کتاب بخاری و ناصبی گری ۲۶۱ - ۲۶۲ استفاده شد .

۴. چنان‌که در روایات شماره ۱۲۴، ۲۰۹ گذشت، پیامبر (ص) - علاوه بر فرمان به پیروی از کتاب و عترت - فرمود: «فلا تقدّموهما فتهلكوا، ولا تعلّموهما فإنهما أعلم منكم»، یعنی: بر آن دو پیشی نگیرید و مقدم نشوید که هلاک خواهید شد و به آن دو (چیزی) یاد ندهید که از شما داناترند.^۱

۵. با توجه به مفاد حدیث ثقلین و عدم جدایی قرآن و عترت از یکدیگر^۲ و واقعیت‌های تاریخی معلوم می‌شود که همسران پیامبر (ص) از «عترت» نیستند.^۳ چگونه ممکن است پیامبر (ص) فرمان به تمسک به کسی بدهد که از قرآن جدا شده و با فرمان: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» [الأحزاب (۳۳): ۳۳] مخالفت کرده، بلکه قرآن به صراحت او و همدستش را سرزنش نماید که: «إِنْ تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْريلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ» [التحریم (۶۶): ۴]، و نافرمانی آن دو و همکاری با یکدیگر در مخالفت صریح با پیامبر (ص) را متذکر شده و سپس برای آن دو به سمبل کفر، همسران حضرت نوح و حضرت لوط (ع) مثال زده باشد^۴ که:

۱. المعجم الكبير ۳ / ۶۶، كنز العمال ۱ / ۱۸۶، وفي الصواعق المحرقة ۲۲۸: فلا تتقدّموهما فتهلكوا، ولا تقصروا عنهما فتهلكوا، ولا تعلّموهم: فإنهم أعلم منكم.

۲. «ولن يفرقا» «ولن يفترقا» و الفاظ مشابه آن که در احادیث صحیح گذشت.

۳. البته برخی از لغویین نیز «عترت» را مخصوص به نسل و ذریه دانسته‌اند. قال القيومي: العترة نسل الإنسان، قال الأزهری: وروی ثعلب عن ابن الأعرابي أن العترة ولد الرجل وذريته و عقبه من صلبه ولا تعرف العرب من العترة غير ذلك. (مصباح المنير: ۳۹۱ / مادة العترة) و دلیل بر دخول امیرالمؤمنین (ع) در «عترت» روایات خاصّ است. قال ابن حجر الهيتمي: ثم أحق من يتمسك به منهم إمامهم وعالمهم علي بن أبي طالب كرم الله وجهه، لما قدمناه من مزيد علمه ودقائق مستنبطاته، ومن ثم قال أبو بكر...: علي عترة رسول الله (ص)، أي الذين حثّ على التمسك بهم، فخصّه لما قدمناه. (الصواعق المحرقة ۱۵۱)

۴. في تفسير الرازي ۳۰ / ۴۹: وفي ضمن هذين التمثيلين تعريض بأمي المؤمنين، وهما حفصة وعائشة لما فرط منهما وتحذير لهما على أغلظ وجه وأشدّه لما في التمثيل من ذكر الكفر.

پیوست ۶ / حدیث ثقلین / ۱۶۵۵

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ﴾
[التحریم (۶۶): ۱۰].

اگر همسران پیامبر ﷺ از «عترت» باشند، این تهافت و تناقض روشنی است! چگونه ممکن است تمسک به کسی که با خدا و پیامبر ﷺ مخالفت نموده باعث ایمنی از ضلالت و گمراهی باشد؟!

چگونه خدا و پیامبر ﷺ فرمان به پیروی و تمسک به کسی بدهند که خودش اظهار پشیمانی کرده و عامه گفته‌اند او از کارش توبه کرده است؟!^۱
آری؛ پیامبر ﷺ در توضیح آیه شریفه تطهیر تصریح فرمود که: «من و اهل بیتم از گناه پاک هستیم (و آلوده نمی‌شویم)».^۲

تذکر

برخی از اهل لغت گفته‌اند: «عترت» به غیر از نسل و ذریه اطلاق نمی‌شود.^۳ بنابراین خروج همسران از عترت کاملاً روشن است.

۱. مصادر و روایات آن در دفتر سوم، صفحه ۱۰۵۵ گذشت.

۲. قال ﷺ - فی قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب (۳۳): ۳۳] - : «فأنا وأهل بيتي مطهرون من [عن ظ] الذنوب». (دلایل النبوة للبيهقي ۱/ ۱۷۱، إمتاع الأسماع ۳/ ۲۰۸، الدر المنثور ۵/ ۱۹۹، فتح القدير للشوكاني ۴/ ۲۸۰، تفسير الألوسي ۲۲/ ۱۴)

این کثیر بر حسب طیتش گفته: : «وهذا الحديث فيه غرابة ونكارة». (السيرة النبوية ۱/ ۱۹۳، البداية والنهاية ۲/ ۳۱۶)

۳. قال الفيومي: العترة نسل الإنسان، قال الأزهري: وروى ثعلب عن ابن الأعرابي: أن العترة ولد الرجل وذريته وعقبه من صلبه، ولا تعرف العرب من العترة غير ذلك. (المصباح المنير ۳۹۱)

۶. همراهی عترت و قرآن با یکدیگر بیان مشروحی دارد، که در توضیح مفاد حدیث «علی علیه السلام با قرآن است» اشاره‌ای به آن داشتیم. قرآن مردم را دعوت به پیروی از اهل بیت علیهم السلام می‌نماید و مردم در فهم آیات قرآن نیازمند به عترت علیهم السلام هستند و باید آن را از آنان بیاموزند، گرچه قرآن بیانگر همه معارف، علوم، احکام و مشتمل بر تمام نیازهای بشر است ولی به جهت اشتغال بر متشابهات و مجملات و... نیاز به بیان دارد و این امری بدیهی است.^۱ پس قرآن مستغنی از بیان پیشوای معصوم نیست و ما در فهم قرآن به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله نیازمندیم. روشن است که این نیاز همیشگی است و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز ادامه دارد. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

تو مطالب را از جانب من به مردم ابلاغ نموده، صدای مرا به گوش آنان می‌رسانی، و در آنچه پس از من اختلاف نمایند بیانی روشن خواهی داشت (و اختلافات آنان را برطرف خواهی نمود).^۲

۷. چنان‌که در حدیث غدیر گذشت، در روایات متعدد و معتبر نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث ثقلین را در کنار حدیث غدیر بیان فرموده^۳ که:

۱. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۲۶ - ۲۲۹، فضیلت شماره ۳.
 ۲. رجوع شود به دفتر دوم، صفحه ۶۶۴ - ۶۶۵، روایت معتبر شماره ۴۳۶.
 ۳. به عنوان نمونه رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۶۲، ۲۸۷، ۳۰۱ - ۳۰۲، روایات شماره ۱۳۴، ۱۶۹، ۱۸۷، ۱۸۸.
 مسلم نیشابوری گرچه حدیث غدیر را نقل نکرده ولی این مطلب را از زید بن ارقم نقل کرده که حدیث ثقلین در غدیر خم ایراد شده است. (صحیح مسلم ۷/ ۱۲۲ - ۱۲۳)
 و گذشت که ابن کثیر گفته: وقد ثبت في الصحيح أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال في خطبته بغدير خم: «إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي وإنهما لم يفترقا حتى يردها علي الحوض». (تفسير ابن کثير ۴/ ۱۲۲)

الف) حاکی از ارتباط تنگاتنگ بین «بجای گذاشتن قرآن و عترت در بین امت» و بین اعلام ولایت و خلافت است .

ب) قرینه‌ای روشن برای فهم مراد از عترت و تعیین دائرة اهل بیت است .
به عنوان نمونه در روایت شماره ۱۸۸ گذشت که :

من در میان شما دو چیز بجای گذاشتم که اگر از آن دو پیروی کنید گمراه نمی شوید: کتاب خدا و اهل بیت، خاندانم . سپس فرمود: آیا می دانید که من از مؤمنان به خودشان سزاوارترم، سه مرتبه این پرسش را تکرار کرد و مردم پاسخ می دادند: آری. پس از آن فرمود: پس هر کس من مولا و سرپرست او هستم علی علیه السلام نیز مولای اوست .

گذشته از آن ، همه قبول دارند که امیرالمؤمنین علیه السلام یقیناً مصداق اهل بیت علیهم السلام و عترت می باشد. ابن تیمیه در پاسخ از پرسشی می گوید :

خلافی بین مسلمین نیست که علی بن ابی طالب علیه السلام از اهل بیت علیهم السلام است و این روشن تر از آن است که نیاز به دلیل داشته باشد، بلکه او - بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - برترین اهل بیت و بنی هاشم است . این مطلب ثابت است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبایش را بر علی و فاطمه و حسن و حسین کشیده و فرمود : «بار الها، اینها اهل بیت من هستند هر پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک و پاکیزه قرار ده»^۱ .

۱. أَمَّا كَوْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ ، فَهَذَا مِمَّا لَا خِلَافَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ فِيهِ ، وَهُوَ أَظْهَرُ عِنْدَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَنْ يَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ ، بَلْ هُوَ أَفْضَلُ أَهْلِ الْبَيْتِ ، وَأَفْضَلُ بَنِي هَاشِمٍ بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم ، وَقَدْ نَبَتْ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَّهُ أَدَارَ كَسَاءِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَحَسَنٍ وَحُسَيْنٍ علیهم السلام ، فَقَالَ : «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبِ الرَّجْسَ عَنْهُمْ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً» . (الفتاوى الكبرى لابن تیمیه ۱ / ۵۵)

واکنش مخالفان

چنان‌که گذشت پیامبر (ص) حدیث ثقلین را بارها بیان فرمود ، از جمله در خطبه‌ای که در حجة الوداع روز عرفه ایراد فرمود^۱ که - بنابر روایات دیگر - در ضمن آن فرمود: «فلیبلغ الشاهد [منکم] الغائب»^۲ و از حاضرین خواست که آن مطالب مهم و حیاتی را به غائبین برسانند و اطلاع دهند ولی این فرمان امثال نگردید بلکه زیر پا نهاده و به کیفیت‌های مختلف با آن مقابله شد!!

واکنش اول : کتمان

بخاری از نقل این مطلب مهم در صحیح امتناع کرده است، و بسیاری در این جرم بزرگ و کتمان عظیم با او مشترک هستند .

چگونه محدثان امین شریعت حاضر شده‌اند مطلبی را که پیامبر (ص) برای امان امت از گمراهی بیان فرموده، کتمان نمایند و به دست فراموشی سپارند؟! بخاری در تاریخ - جایی که خواسته به حدیث ثقلین اشاره کند - به نقل قسمتی که حاکی از فضیلت و منقبت اهل بیت (ع) نیست اکتفا نموده و فقط جمله «إنکم واردون علیّ الحوض» را ذکر کرده است.^۳

۱. سنن الترمذی ۳۲۸ / ۵ .

۲. این عبارت و الفاظ مشابه آن در روایات فراوان آمده است ، به عنوان نمونه رجوع شود به صحیح البخاری ۲۴ / ۱ - ۲۵ و ۱۹۱ / ۲ و ۲۱۳ و ۹۴ / ۵ و ۱۲۷ و ۲۳۶ / ۶ و ۹۱ / ۸ و ۱۸۶ ، صحیح مسلم ۴ / ۱۱۰ و ۱۰۸ / ۵ ، مسند أحمد ۱ / ۲۳۰ و ۳۷ / ۵ ، ۳۹ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۷۳ ، ۴۱۱ و ۳۸۵ / ۶ ، سنن الدارمی ۶۸ / ۲ ، سنن ابن ماجه ۸۵ / ۱ و ...

۳. تاریخ الکبیر ۳ / ۹۶ ترجمه حدیفه .

واکنش دوم: انکار بیان حدیث ثقلین در حجة الوداع

ابن تیمیه حرّانی (متوفی ۷۲۸) می‌نویسد:

هیچ کس نقل نکرده - نه با سند صحیح و نه با سند ضعیف! - که پیامبر ﷺ در حجة الوداع در ملاً عام نامی از علی [ع] یا امامتش برده یا حدیث ثقلین یا حدیث: «من كنت مولاه» یا ... را بیان فرموده باشد.^۱

پاسخ

بنابر روایت معتبر نزد اهل تسنن، پیامبر ﷺ حدیث ثقلین را در حجة الوداع روز عرفه ایراد فرمود چنان‌که به نقل از ترمذی و دیگران گذشت.^۲ و هم‌چنین پیامبر ﷺ حدیث «الائمة بعدي اثنا عشر» را نیز در حجة الوداع بیان فرمود و مراد از «عترت» - در حدیث ثقلین - روشن گردید.^۳

۱. فلو كان ما ذكره يوم الغدير مما أمر بتبليغه - كالذي بلغه في الحج - لبلغه في حجة الوداع كما بلغ غيره، فلما لم يذكر في حجة الوداع إمامة ولا ما يتعلق بالإمامة أصلاً، ولم ينقل أحد بإسناد صحيح ولا ضعيف أنه في حجة الوداع ذكر إمامة علي، بل ولا ذكر علياً في شيء من خطبته، وهو المجمع العام الذي أمر فيه بالتبليغ العام، علم أن إمامة علي لم تكن من الدين الذي أمر بتبليغه، بل ولا حدیث الموالاة، و حدیث الثقلین، ونحو ذلك مما يذكر في إمامته. (منهاج السنة ۷/ ۳۱۷ - ۳۱۸)
۲. رجوع شود به روایت شماره ۱۱۰۱ به نقل از سنن الترمذی ۵ / ۳۲۸. و تقدّم عن ابن حجر الهيتمي أنه قال: ان لحدیث التمسك بذلك طرقاً كثيرة وردت عن نيف وعشرين صحابياً، ومرّ له طرق مبسوطة ... وفي بعض تلك الطرق أنه قال ذلك بحجة الوداع بعرفة، وفي أخرى أنه قاله بالمدينة في مرضه وقد امتلأت الحجرة بأصحابه، وفي أخرى أنه قاله بغدير خم، وفي أخرى أنه قاله لما قام خطيباً بعد انصرافه من الطائف، كما مرّ. (الصواعق المحرقة ۱۵۰)
۳. ففي مسند أحمد: عن جابر بن سمرة السوائي، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول - في حجة الوداع -: «إن هذا الدين لن يزال ظاهراً على من ناواه، لا يضرّه مخالف ولا مفارق حتى يمضي من أمتي اثنا عشر خليفة»، قال: ثم تكلم بشيء لم أفهمه، فقلت لأبي: ما قال؟ قال: «كلهم من قريش». (مسند أحمد ۵ / ۸۷ - ۸۸، المعجم الكبير للطبراني ۱۹۶/۲)

البته پیامبر (ص) در خطبه حجة الوداع که پیش از غدیر ایراد شد، نامی از امامت امیرالمؤمنین (ع) نبردند و وجه آن در ضمن خطبه غدیر بیان شده است.^۱

واکنش سوم : منکر دانستن آن

با آنکه همه این حدیث را نقل کرده و آن را ثابت می‌دانند، بخاری با بی‌شرمی تمام گفته :

این(گونه) احادیث اهل کوفه منکر است (و قابل قبول نیست)!^۲

→ وفي لفظ نحوه إلا أنه قال : « اثنا عشر أميراً » . (مسند أحمد ۵ / ۸۷ و ۹۰)
وفي لفظ آخر عن جابر بن سمرة ، قال : خطبنا رسول الله (ص) - بعرفات - وقال المقدمي : ... بمنى - فسمعتة يقول : « لن يزال هذا الأمر عزيزاً ظاهراً حتى يملك اثنا عشر كلهم ... » ثم لغط القوم وتكلموا فلم أفهم قوله بعد « كلهم » فقلت لأبي : يا أبتاه ما بعد « كلهم » قال : « كلهم من قريش » . (مسند أحمد ۵ / ۹۹ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۷۱۲ - ۱۷۱۶)
در بعضی از روایات : بعرفات (مسند أحمد ۵ / ۹۳ ، ۹۶ ، ۹۹) و در بعضی : بعرفة است . (مسند أحمد ۵ / ۹۶)
حمزة احمد زين در تعليقه بر مسند أحمد ۱۵ / ۳۲۸ ، ۳۳۲ ، ۳۳۷ ، ۳۳۹ ، ۳۴۴ ، ۳۴۸ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۴ ، ۳۷۰ ، ۳۸۵ شماره‌های ۲۰۶۸۴ ، ۲۰۷۰۱ ، ۲۰۷۲۲ ، ۲۰۷۲۸ ، ۲۰۷۵۰ ، ۲۰۷۶۹ ، ۲۰۸۱۹ ، ۲۰۸۲۰ ، ۲۰۸۲۱ ، ۲۰۸۲۳ ، ۲۰۸۲۴ ، ۲۰۸۳۵ ، ۲۰۸۶۲ ، ۲۰۹۳۱ (طبعة دار الحديث ، القاهرة) را صحیح دانسته و صفحه‌های ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۴ ، ۳۴۰ ، ۳۵۶ ، ۳۴۸ ، ۳۶۳ شماره‌های ۲۰۶۹۳ ، ۲۰۶۹۶ ، ۲۰۷۱۰ ، ۲۰۷۳۳ ، ۲۰۷۷۰ ، ۲۰۸۰۲ ، ۲۰۸۰۳ ، ۲۰۸۳۳ را معتبر دانسته است .
ابن حجر مکی نیز حکم به صحت آن نموده است . (تطهير الجنان ۳۱۴ (ضمیمه الصواعق المحرقة با تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف)
۱ . رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۶۹۷ .

۲ . بخاری در ترجمه و شرح حال عطیه عوفی درباره حدیث ثقلین می‌نویسد : قال النبي (ص) : تركت فيكم الثقلين ... أحاديث الكوفيين هذه مناكير . (التاريخ الصغير ۱ / ۳۰۲)
و با آنکه ابن سعد صریحاً عطیه را توثیق نموده و نوشته : « كان ثقة إن شاء الله ، وله أحاديث سالحة » و دیگران نیز درباره‌اش گفته‌اند : « روى عنه جلة الناس » ولی باز جمعی او را به جهت

واکنش چهارم : بهانه‌تراشی تفرد مسلم به نقل آن !

ابن تیمیه می‌گوید: مسلم به نقل حدیث ثقلین متفرد است و بخاری آن را نقل نکرده است!^۱

پاسخ

آیا ابن تیمیه هر مطلبی را که در صحیح بخاری نیامده انکار می‌کند؟! عامه معترف هستند که صحیح بخاری و صحیح مسلم حاوی همه روایات صحاح نیست لذا توسط ابن خزیمه، ابن حبان، حاکم، مقدسی، و... بر آن دو استدراک‌های متعدّد نگاشته شده است .

واکنش پنجم : تضعیف بیجا و چشم‌پوشی از اسناد معتبر

عده‌ای ، از اسناد معتبر حدیث ثقلین چشم‌پوشی نموده و با تدلیس و تلبیس فقط متعرض برخی از اسناد آن شده و آن را ضعیف دانسته‌اند.

ابن الجوزی فقط یک سند آن را ذکر کرده و در روایان آن مناقشه نموده و گفته : این حدیث صحیح نیست!^۲

پاسخ

نورالدین سمهودی (متوفی ۹۱۱) می‌گوید : شگفت از ابن الجوزی که حدیث ثقلین را در العلل المتناهیه ذکر کرده ، مبادا فریب او را بخوری ! گویا در آن

→ تشیع تضعیف کرده و گفته‌اند : لیس بحجة ، وكان یقدم علیاً [ؓ] علی الكل ! (پاورقی تهذیب الکمال ۲۰ / ۱۴۸)

۱ . والذي رواه مسلم أنه بغدير خم قال : « إني تارك فيكم الثقلين : كتاب الله ... » فذكر كتاب الله وحض عليه ، ثم قال : « وعترتي أهل بيتي ، أذكركم الله في أهل بيتي » ثلاثاً . وهذا مما انفرد به مسلم ، ولم يروه البخاري . (منهاج السنة ۷ / ۳۱۸)

۲ . العلل المتناهية ۱ / ۲۶۹ .

زمان او فقط همان سند را دیده و بقیه اسناد و طرق در خاطر او نبوده است!^۱
نگارنده گوید: انکار سمهودی بر ابن الجوزی بجاست ولی دفاع از او و
توجیه کارش بیجا! چگونه ممکن است نویسنده‌ای مانند ابن الجوزی با آن
وسعت معلوماتش از این همه اسناد و طرق - که بخشی از آن را سمهودی در
همین کتابش آورده - بی اطلاع بوده و آن را ندیده باشد؟! ﴿فَاتَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ
وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾ [الحج (۲۲): ۴۶].

ابن تیمیه به آنچه گذشت اکتفا نکرده و در ادامه گفته:

عده‌ای از حفاظ حدیث، بر این قسمت که ترمذی روایت کرده (که
مشمتمل بر تمسک به عترت است) طعن زده و گفته‌اند: این بخش از
حدیث نیست.^۲

پاسخ مطلب را از زبان البانی بشنویم که می‌گوید:

دکتری از اساتید کشور قطر، رساله‌ای که در تضعیف حدیث ثقلین تألیف
کرده و به چاپ رسانده بود به من هدیه داد.

به او گفتم: کار تو از دو جهت اشکال دارد:

۱. فقط به برخی از مصادر متداول مراجعه نموده و روشن است که در تحقیق
کوتاهی کرده‌ای. بسیاری از اسناد صحیح و نیکو را از نظر دور داشته‌ای، چه
رسد به شواهد و متابعات!

۲. غفلت کرده‌ای از نظریه دانشمندانی که آن را صحیح می‌دانند به جهت

۱. جواهر العقدين ۲۳۲.

۲. وقد طعن غير واحد من الحفاظ في هذه الزيادة، وقال: إنها ليست من الحديث. (منهاج السنة

۳۱۸ / ۷ و رجوع شود به ۳۹۴)

پیوست ۶ / حدیث ثقلین / ۱۶۶۳

قاعده‌ای در «مصطلح الحدیث» که : حدیث ضعیف به واسطه اسناد و طرق فراوان تقویت می‌شود.^۱

ابن کثیر شاگرد و همفکر ابن تیمیه نیز تصریح کرده که : وقد ثبت في الصحيح أن رسول الله ﷺ قال في خطبته بغدير خم : «إني تارك فيكم الثقلين : كتاب الله وعترتي وإنهما لم يفترقا حتى يردا عليّ الحوض».^۲

واکنش ششم : تحريفات لفظی

مخالفان به گونه‌های مختلف به تحریف لفظی این حدیث پرداخته‌اند که چند نمونه آن را بیان خواهیم کرد.

بدون شک پیامبر ﷺ در حجة الوداع در ضمن خطبه‌ای حدیث ثقلین را بیان فرمود ، چنان‌که به سند معتبر به نقل از ترمذی گذشت.^۳

و چنان‌که گذشت اهل تسنن فراوان نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ در ضمن خطبه حجة الوداع از حاضرین خواست که مطالب را به غائبین اطلاع دهند.^۴

بنابر نقل یعقوبی ، حضرت پس از فرمایش : «إني قد خلّفت فيكم ما إن تمسکتم به لن تضلّوا : کتاب الله وعترتي أهل بيتي» فرمود :

۱ . سلسلة الأحاديث الصحيحة ۴ / ۳۵۸ .

۲ . تفسير ابن کثير ۴ / ۱۲۲ .

۳ . رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۶۴۷ ، روایت شماره ۱۱۰۱ به نقل از سنن الترمذی ۵ / ۳۲۸ .

۴ . صحيح البخاري ۱ / ۲۴ - ۲۵ و ۲ / ۱۹۱ ، ۲۱۳ و ۵ / ۹۴ ، ۱۲۷ و ۶ / ۲۳۶ و ۸ / ۹۱ ، ۱۸۶ ، صحيح مسلم ۴ / ۱۱۰ و ۵ / ۱۰۸ ، مسند أحمد ۱ / ۲۳۰ و ۵ / ۳۷ ، ۳۹ ، ۴۵ ، ۴۹ ، ۷۳ ، ۴۱۱ و ۶ / ۳۸۵ ، سنن الدارمی ۲ / ۶۸ ، سنن ابن ماجه ۱ / ۸۵ و ...

«ألا ، هل بلغت»؟ قالوا: نعم! قال: «اللهم اشهد» .

ثم قال: «إنكم مسؤولون فليبلغ الشاهد منكم الغائب»^۱.

یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان اقرار گرفت و پرسید: «آیا من پیغام خداوند را به شما رساندم؟» گفتند: آری، فرمود: «خدایا شاهد باش» . سپس تأکید فرمود که «شما (در قیامت) مورد بازخواست قرار خواهید گرفت، پس حاضرین به غائبین برسانند و اطلاع دهند»^۲.

ولی به گونه‌های مختلف فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله زیر پا نهاده شد ، چنان‌که ملاحظه

می‌فرماید:

الف) اسقاط حدیث ثقلین از خطبه حجة الوداع

جمع فراوانی این جمله را کاملاً از خطبه ساقط و به نقل بخش‌های دیگر اکتفا نموده‌اند، برای نمونه رجوع شود به مسند احمد بن حنبل، مصنف ابن ابی شیبیه، صحیح بخاری، صحیح مسلم و سنن دارمی و منابع فراوان دیگر که بخشی از خطبه حجة الوداع را نقل و حدیث ثقلین را از آن اسقاط کرده‌اند!^۳

۱. تاریخ یعقوبی ۲ / ۱۱۱ - ۱۱۲ .

این روایت در صحیح مسلم ۴ / ۴۱ و منابع دیگر تحریف شده و عبارت: «فلیبلغ الشاهد منکم الغائب» از آن حذف و جمله: «إنکم مسؤولون» به «أنتم تسألون عَنی» تبدیل شده است .

۲. قال العینی: ومن فوائد هذا الحديث: وجوب تبليغ العلم على الكفاية، وقد يتعين في حق بعض الناس. (عمدة القاري ۱۰ / ۸۱، و رجوع شود به فتح الباري ۳ / ۴۵۹)

۳. مسند أحمد ۵ / ۷۳، المصنف لابن أبي شيبه ۸ / ۶۱۶، صحیح البخاری ۲ / ۱۹۱ - ۱۹۲ و ۸ / ۹۱، سنن الدارمی ۲ / ۴۸، قال في مجمع الزوائد ۳ / ۲۶۶: رواه أحمد ورجاله رجال الصحيح .

ب) اسقاط بخش «وعترتی» از خطبه

بسیاری لفظ «عترتی» را از آن انداخته و فقط تمسک به قرآن را این گونه نقل کردند: وقد ترکت فیکم ما لن تضلّوا بعده ان اعتصمتم به: کتاب الله!^۱

البته تحریف حدیث ثقلین اختصاص به خطبه حجة الوداع ندارد، به عنوان مثال حدیث ثقلین به نقل از زید بن ارقم با اسناد صحیح و معتبر گذشت^۲ ولی در روایتی از او فقط تمسک به قرآن نقل شده است.^۳

-
۱. صحیح مسلم ۴ / ۴۱: و مراجعه شود به منتخب مسند عبد بن حمید (المتوفی ۲۴۹) ۲۷۱، ۳۴۳، المتقی من السنن المسندة لابن الجارود (المتوفی ۳۰۷) ۱۲۵، سنن ابن ماجه ۲ / ۱۰۲۵، سنن أبي داود ۱ / ۴۲۷، السنن الكبرى للبيهقي ۵ / ۸ و ۱۰ / ۱۱۴، دلائل النبوة للبيهقي ۵ / ۴۳۶، المصنف لابن أبي شيبة ۴ / ۴۲۵ و ۷ / ۱۷۵، السنة لابن أبي عاصم ۶۳۰، السنن الكبرى للنسائي ۲ / ۴۲۲، صحیح ابن خزيمة ۴ / ۲۵۱، صحیح ابن حبان ۴ / ۳۱۲ و ۹ / ۲۵۷، المغازي للواقدي ۲ / ۱۱۰۳، البيان والتبيين ۲۲۹، المستدرک ۱ / ۹۳، الدرر لابن عبد البر ۲۶۶، نصب الراية ۳ / ۱۳۰، تاريخ الإسلام للذهبي ۲ / ۷۰۴، البداية والنهاية ۵ / ۱۶۶، ۱۸۹، ۲۲۲، السيرة النبوية لابن كثير ۴ / ۲۹۳، ۳۴۱، ۴۰۴، إمتاع الأسماع ۲ / ۱۱۲ و ۹ / ۲۸، مجمع الزوائد ۳ / ۲۶۵، الدر المنثور ۱ / ۲۲۶، كنز العمال ۵ / ۱۱۷ - ۱۱۸، سبل الهدى والرشاد ۸ / ۴۸۳، حياة الصحابة للكاندهلوي ۳ / ۴۰۲ - ۴۰۳، جمهرة خطب العرب لأحمد زكي صفوت ۱ / ۱۵۸.
 ۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۶۴۷ - ۱۶۴۸ روایت‌های شماره: ۱۱۰۱، ۱۱۰۷ و دفتر نخست، صفحه ۲۸۷، ۳۰۱ - ۳۰۲، روایت‌های شماره ۱۶۹، ۱۸۷، ۱۸۸.
 ۳. إني تارك فيكم كتاب الله هو حبل الله من اتبعه كان على الهدى ومن تركه كان على الضلالة. (المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۱۷۶، صحیح ابن حبان ۱ / ۳۳۱، تفسير الثعلبي ۳ / ۱۶۳، الدر المنثور ۲ / ۶۰، كنز العمال ۱ / ۱۸۵)

و شگفت آن‌که بعضی نقل کرده‌اند: «إني تارك فيكم الثقلين، أحدهما أكبر من الآخر ...» و در ادامه نامی از عترت نبرده و به ذکر کتاب‌الله اکتفا نموده‌اند!!^۱

(ج) تبدیل «وعترتی» به «وسنة نبیه»

گروهی دیگر آن را تبدیل به «وسنة نبیه» یا: «وسنة نبیکم» و ... نمودند، مانند راویان روایت ابن هشام، طبری، بیهقی، حاکم و ...^۲ و عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله (ص): إني قد خلفت فيكم شيئين لن تضلوا بعدهما أبداً ما أخذتم بهما أو عملتم بهما: كتاب الله وسنتي، ولم يتفرقا حتى يردا عليّ الحوض.^۳

→ یا ایها الناس إنه لم یبعث نبی قط إلا عاش نصف ما عاش الذي قبله وانی أوشك أن أدعی فأجیب وانی تارك فيكم ما لن تضلوا بعده: كتاب الله. (کنز العمال ۱ / ۱۸۹ به نقل از طبرانی)
شایان ذکر است که طبرانی در المعجم الكبير ۱۷۱/۵ - ۱۷۲ گرچه تمسک به عترت را از زید نقل نکرده، ولی در ادامه روایت گذشته از او نقل کرده: ثم قام [ص] وأخذ بيد علي [ص] فقال: «يا أيها الناس من أولى بكم من أنفسكم»: قالوا: الله ورسوله أعلم، قال: «من كنت مولاه فعلي مولاه».
۱. قال ابن أبي شيبة: حدثنا زكريا، قال: حدثني عطية، عن أبي سعيد الخدري: أن النبي (ص) قال: «إني تارك فيكم الثقلين، أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض».
(المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۱۷۶)

۲. عن عكرمة، عن ابن عباس: أن رسول الله (ص) خطب الناس في حجة الوداع فقال: ... يا أيها الناس إني قد تركت [تارك] فيكم ما إن اعتصمتم به فلن تضلوا أبداً: كتاب الله وسنة نبیه.
(المستدرک ۱ / ۹۳، السنن الكبرى للبيهقي ۱۰ / ۱۱۴، الاحكام لابن حزم ۶ / ۸۱۰، كنز العمال ۱ / ۱۸۵، ۱۸۷ و رجوع شود به السيرة النبوية لابن هشام ۴ / ۱۰۲۳، تاريخ الطبري ۲ / ۴۰۳، دلائل النبوة للبيهقي ۵ / ۴۴۸ - ۴۴۹، تاريخ الإسلام للذهبي ۲ / ۷۰۹، نهاية الأرب ۱۷ / ۳۷۴، إمتاع الأسماع ۱ / ۲۷۹، كفاية الطالب اللبيب للسيوطي ۲ / ۳۹، سبل الهدى والرشاد ۸ / ۴۶۹، تفسير آلوسي ۱۹۸/۶)

۳. المستدرک ۱ / ۹۳، الاحكام لابن حزم ۶ / ۸۱۰، الجامع الصغير ۱ / ۵۰۴ - ۵۰۵، ۵۰۵، ۶۰۵، كنز العمال ۱ / ۱۸۷ - ۱۸۸، فيض القدير ۳ / ۳۱۶، ۵۹۱.

شاید تصور شود که مالک آن را نیز این‌گونه روایت کرده: (کتاب الله وسنة نبیّه) پس معتبر است، ولی باید توجه داشت که این روایت از بلاغات مالک است،^۱ و ارزش احتجاج ندارد.^۲

(د) تبدیل «تمسک» به اهل بیت علیهم‌السلام به «توصیه به رعایت حقوق» آنان

[۹ / ۱۱۰۸] بنا بر نقل صحیح مسلم و دیگر منابع اهل تسنن، چند نفر از راویان حدیث نزد زید بن ارقم رفته و به او گفتند: تو از خیر فراوان بهره برده‌ای، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را دیده و سخنان او را شنیده‌ای، در جنگ‌ها همراهش بوده و با او نماز گزارده‌ای، از مطالبی که از آن حضرت شنیده‌ای ما را نیز بهره‌مند ساز. زید ابتدا عذرخواهی کرد که من پیر شده و از آن دوران فاصله گرفته و بخشی از مطالب را فراموش کرده‌ام، پس هر چه نقل کردم بپذیرید و بیش از آن چیزی از من نخواهید. پس از آن گفت:

قام رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - یوما - فینا خطیباً بماء یدعی: خمّاً بین مکة والمدینة، فحمد الله وأثنی علیه ووعظ و ذکر، ثم قال: «أما بعد؛ ألا ایها الناس، فإنما أنا بشر یوشک أن یأتی رسول ربی فأجیب، وأنا تارک فیکم ثقلین:

۱. وحدثنی عن مالک، أنه بلغه أن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قال: ترکت فیکم أمرین لن تضلّوا ما مسکتهم بهما: کتاب الله وسنة نبیه. (الموطأ ۲ / ۸۹۹)

۲. قال ابن حجر - فی الإشکال علی حدیث - : وقد تعقبوا هذا أيضاً بأن حدیث: (إني لا أنسى ...) لا أصل له؛ فإنه من بلاغات مالک التي لم توجد موصولة. (فتح الباری ۳ / ۸۱)
بلاغات مالک از افرادی مثل إسماعیل بن ابی اویس است که قابل اعتماد نیستند؛ زیرا خودش گفته: ربّما كنت أضع الحدیث لأهل المدینة إذا اختلفوا فی شیء فیما بینهم.
وقال الدارقطني: لیس اختاره فی الصحیح.

وقال ابن عدي: روی عن خاله غرائب لا يتابعه علیها أحد.

وقال الذهبي: ولا ريب أنه صاحب أفراد ومناكير. (سير أعلام النبلاء ۱۰ / ۳۹۳ - ۳۹۴)

أولهما كتاب الله ، فيه الهدى والنور ، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به»،
 فحثّ على كتاب الله ورغب فيه، ثم قال : «وأهل بيتي ، أذكركم الله في
 أهل بيتي ، أذكركم الله في أهل بيتي، أذكركم الله في أهل بيتي» .
 پیامبر (ص) - بین مکّه و مدینه، در کنار (برکه) آبی که خم نامیده می شد -
 برای ما خطبه ای خواند و پس از حمد و ثنای الهی و موعظه و تذکر
 فرمود: «ای مردم، من (هم) بشری هستم که به زودی دعوت حق را
 لبیک می گویم (و از میان شما رخت بر می بندم). من در میان شما دو
 چیز گرانبها بجای می گذارم: اول کتاب خدا که مشتمل بر هدایت و
 نور است، آن را بگیرید و به آن تمسک نمایید» و پس از تأکید (و
 تشویق) و ترغیب به قرآن (در بیان امر دوم) فرمود: «و اهل بیتم» و
 سه مرتبه تأکید فرمود: «خدا را به یاد داشته باشید (و) در رعایت حق
 خاندانم (کوتاهی نکنید)».

فقال له حصين : ومن أهل بيته يا زيد ؟ أليس نساؤه من أهل بيته؟! قال : نساؤه من
 أهل بيته ، ولكن أهل بيته من حرم الصدقة بعده. قال : ومن هم ؟ قال : هم آل علي
 وآل عقيل وآل جعفر وآل عباس . قال : كل هؤلاء حرم الصدقة؟! قال : نعم .^۱

یکی از حاضران از او پرسید: آیا زنان پیامبر (ص) از اهل بیت بشمار می آیند؟
 زید پاسخ داد: همسرانش از خاندانش هستند ولی (مراد از) اهل بیت او کسانی
 هستند که صدقه بر آنان حرام است.

پرسید: یعنی چه کسانی؟ گفت: خاندان علی (ع)، عقیل، جعفر و عباس.

۱ . صحیح مسلم ۱۲۲/۷ - ۱۲۳ ، مسند احمد ۴ / ۳۶۶ ، السنن الکبری للنسائی ۵ / ۵۱ ، فضائل
 الصحابة للنسائی ۲۲ و رجوع شود به صحیح ابن خزیمه ۴ / ۶۲ - ۶۳ ، سنن الدارمی ۴۳۲/۲ ،
 السنن الکبری للبيهقي ۲ / ۱۴۸ و ۷ / ۳۰ و ۱۰ / ۱۱۴ ، المعجم الکبير للطبراني ۵ / ۱۸۳ .

تذکر چند نکته

نکته اول: با تأمل در روایت فوق به نظر می‌رسد که زید به بهانه فراموشی می‌خواهد چیزی را پنهان کند و شاید شرایط به گونه‌ای بوده که نمی‌توانسته به راحتی حدیث را به صورت کامل نقل نماید.^۱

نکته دوم: و همین باعث شده که زید مجبور شود بگوید: زنان حضرت هم از اهل بیت هستند، ولی مراد از اهل بیت در این حدیث آنها نیستند، البته این مطلب از زید مشهور است که بنابر روایات دیگر او تصریح کرده: همسران پیامبر ﷺ از اهل بیت بشمار نمی‌آیند.^۲

نکته سوم: آنچه در بیان معنای لفظ «اهل بیت» از زید نقل شده - یعنی خاندان عقیل، جعفر و عباس - با دلائل محکم و قطعی دیگر سازگار نیست و تحریف معنوی روایات بشمار می‌رود.

نکته چهارم: در این روایت زید یا راویان دیگر از نقل حدیث غدیر - که همراه با حدیث ثقلین ایراد شده - امتناع ورزیده و آن را کتمان کرده‌اند. امکان

۱. البته این کاملاً طبیعی است که بشر عادی به مرور زمان و به خصوص با کهنوت سن بسیاری از مطالب را فراموش نماید و همین امر نیاز به معصوم از نسیان را می‌رساند لذا پیامبر ﷺ مطالب را به امیر مؤمنان علیه السلام القاء می‌فرمود و آیه شریفه «وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» [الحاقه (۶۹): ۱۲] در همین زمینه نازل شد که آن حضرت تمام مطالب را درست به خاطر سپرده و هیچ‌گاه فراموش نخواهد نمود. (رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۶۰۱، روایت شماره ۱۰۸۷ و دفتر دوم، صفحه ۶۶۱ - ۶۶۲، روایات شماره ۴۲۸ - ۴۲۹) ولی روشن است که او در اینجا بخشی از مطالب را - که خودش در جاهای دیگر و روایات دیگر نقل کرده - کتمان نموده است.

۲. بنابر نقلی دیگر وقتی از او پرسیدند: أليس نساؤه من أهل بيته؟ قال: لا. (المصنف لابن أبي شيبة ۳ / ۱۰۴) قال النووي: والمعروف في معظم الروايات في غير مسلم أنه قال: نساؤه لسن من أهل بيته. (شرح صحيح مسلم للنووي ۱۵ / ۱۸۰)

دارد مطلبی که شرایط به گونه‌ای نبوده که زید بتواند حدیث غدیر را نقل نماید.

بیان تحریف

در روایات معتبر دیگر به وضوح دیده می‌شود که پیامبر (ص) - گذشته از توصیه به رعایت حق اهل بیت (ع) - در غدیر فرمان به تمسک به اهل بیت (ع) را در کنار قرآن صادر نموده و فرموده که امان از گمراهی در گرو تمسک به هر دو است چنان‌که به سند صحیح از مسند اسحاق بن راهویه و حاکم نیشابوری و دیگران^۱ - بویژه از زید بن ارقم - نقل شد ولی در روایت صحیح مسلم مطلب به گونه‌ای تحریف و نقل شده که فقط سفارش به رعایت حقوق اهل بیت (ع) از آن فهمیده شود نه تمسک و بدین وسیله، راه برای تشکیک امثال ابن تیمیه باز شده است .

ابن تیمیه درباره روایت صحیح مسلم - با لحنی که حتی در صدور آن هم تشکیک نموده! - می‌گوید:

اگر پیامبر (ص) این حدیث را فرموده باشد [!!!] فقط فرمان به تبعیت از قرآن است نه عترت، و «أذکرکم» دلالت بر یادآوری رعایت حقوق اهل بیت (ع) و اجتناب از ستم به آنان است که پیش از آن فرموده بود.^۲

نگارنده گوید: البته ابن تیمیه و پیشوایانش همان را هم رعایت نکردند!

۱. گذشت که ابن حجر هیتمی آن را با لفظ «تمسک» نقل کرده و گفته: ان لحدیث التمسک بذلك طرقاً كثيرة وردت عن نيف وعشرين صحابياً، ومّر له طرق مبسوطه... (الصواعق المحرقة ۱۵۰)
۲. والحديث الذي في مسلم إذا كان النبي (ص) قد قاله، فليس فيه إلا الوصية باتباع كتاب الله، وهذا أمر قد تقدمت الوصية به في حجة الوداع قبل ذلك، وهو لم يأمر باتباع العترة، ولكن قال: «أذکرکم الله في أهل بيتي»، وتذكير الأمة بهم يقتضي أن يذكروا ما تقدم الأمر به قبل ذلك من إعطائهم حقوقهم، والامتناع من ظلمهم، وهذا أمر قد تقدم بيانه قبل غدیر خم. (منهاج السنة ۳۱۸/۷ -

واکنش هفتم : تحریفات معنوی

هنگامی که مخالفان دستشان از همه جا کوتاه شد، دست به تحریف معنوی می‌زنند.

نمونه اول :

بعضی گفته‌اند :

مراد از حدیث، تمسک به محبت و حفظ احترام اهل بیت علیهم‌السلام است!^۱

شاه ولی‌الله دهلوی (متوفی ۱۱۷۶) می‌نویسد:

پس قول آن حضرت: «ما إن تمسکتم به لن تضلوا» محمول است بر محبت اهل بیت و معنای «لن یتفرقا» آن است که تا وجوب عمل بر قرآن باقی است وجوب محبت اهل بیت نیز باقی است.^۲

پاسخ

گرچه محبت اهل بیت علیهم‌السلام و حفظ احترام آنها واجب است ولی متفاهم از این حدیث امری فراتر یعنی پیروی از قرآن و عترت علیهم‌السلام در کنار یکدیگر و تمسک به آن دو است که محبت آن بزرگواران بخشی از آن است .

و متفاهم از «لن یتفرقا» نیز آن است که قرآن و عترت علیهم‌السلام از یکدیگر جدا نمی‌شوند و هر دو بر مدار حق و حقیقت جاودان خواهند ماند و لزوم پیروی از عترت مانند پیروی از قرآن استمرار دارد و همیشگی است ، و این امری است فراتر از وجوب محبت اهل بیت علیهم‌السلام .

۱ . صالح أحمد الشامی در جامع الأصول التسعة ۳۲۴/۱۳ می‌نویسد : المراد من الأخذ بهم

التمسک بمحبتهم والمحافظة علی حرمتهم .

۲ . قرۃ العینین ۱۶۹ .

نمونه دوم و سوم :

برخی دیگر «اهل بیت» را بر دیگران تطبیق کرده و دامنه آن را توسعه داده‌اند. ابن تیمیه - که اصرار دارد به هر نحوی شده روایت را از ارزش و اعتبار ساقط نماید ، پس از آن همه اصرار و انکار - افزون بر توسعه در دائره عترت و تحریف آن ، در معنای حدیث نیز تصرّف دیگر نموده - می‌گوید:

کسانی که آن را قبول دارند می‌گویند : مراد آن است که مجموع عترت - که همه بنی‌هاشم، بنی‌عبدالمطلب، عباس و فرزندانش، ابوطالب و فرزندانش و ... باشند (نه خصوص معصومین (ع)) - بر ضلالت و گمراهی اتفاق نمی‌کنند.^۱

و روشن است که «اتفاق بر گمراهی نمی‌کنند» غیر از متفاهم از عبارت حدیث است که: «تمسک به اهل بیت (ع) باعث ایمن شدن از گمراهی است».

و شاه عبدالعزیز دهلوی می‌نویسد :

عترت در لغت عرب به معنای اقارب است ، پس اگر دلالت بر امامت کند لازم آید که جمیع اقارب آن حضرت ائمه باشند و واجب الاطاعة ، علی الخصوص مثل عبدالله بن عباس و محمد ابن الحنفیه و زید بن علی و حسن مثنی و اسحاق بن جعفر الصادق و امثال ایشان .^۲

پاسخ

به نقل صحیح ثابت شد که حضرت در عید غدیر ، حدیث ثقلین را با «من كنت مولاة فعلي مولاة» در کنار یکدیگر ذکر فرمود تا معلوم باشد مراد از «عترت»

۱ . والذین اعتقدوا صحتها قالوا : إنما يدل علی أن مجموع العترة - الذین هم بنو هاشم - لا يتفقون

علی ضلالة ، . (رجوع شود به منهاج السنة ۷ / ۳۱۸ ، ۳۹۴)

۲ . تحفه اثنا عشریه ۲۱۹ .

کیست و - چنان که اخیراً گذشت - حدیث «الائمة بعدی اثنا عشر» را نیز در حجة الوداع بیان فرمود که آن هم بیانگر مراد از «عترت» است.

توضیح بیشتر در این باره در پاسخ از کلام البانی خواهد آمد.

البانی می گوید:

برخی از اهل سنت خیال می کنند که شیعه در احتجاج به حدیث ثقلین درست فکر می کند. ولی این توهمی بیش نیست به دو دلیل: دلیل اول: [الف] دایره عترت وسیع تر است از آنچه شیعه می گوید. [ب] اهل بیت در اصل زنان پیامبر ﷺ هستند ... به دلیل آیات قبل و بعد که مربوط به آنان است.

[ج] این که شیعه آیه را مختص به علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین ﷺ می داند نه زنان حضرت، تحریف معنای آیه است.

[د] حدیث کساء و روایات مشابه آن نهایت دلالتش توسعه دلالت آیه است بر آن که علی و خانواده اش هم داخل آیه هستند.

دلیل دوم: مراد از اهل البیت، دانشمندان صالح از خاندان پیامبر ﷺ هستند که تمسک به قرآن و سنت آن حضرت می کنند. یعنی مقصود اولی و بالذات سنت پیامبر ﷺ است و ذکر خاندان در اینجا به جهت آن است که آنها غالباً صاحب البیت را بهتر می شناسند و سیره و روش و حکمت و احکام او را می دانند.

البانی در ادامه برای اثبات مدعای خود به کلمات شارحین حدیث و احادیث جعلی: (علیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدين) و حدیث جعلی و تحریف شده:

(... کتاب الله و سنته رسوله) - که پیش از این گذشت^۱ - استناد کرده است.^۲

۱. رجوع شود به همین دفتر، صفحه ۱۶۶۵ - ۱۶۶۶.

پاسخ دلیل اول البانی :

(الف) عترت و اهل بیت منحصر است در آنچه شیعه می گوید .

(ب) زنان پیامبر علیهم السلام مشمول آن نیستند .^۳

(ج) اختصاص آیه به معصومین علیهم السلام مقتضای دلیل است و خلاف آن تحریف آیه بشمار می رود .

(د) این روایات در مقام توسعه نیست بلکه دلیل حاکم و بیانگر مراد از آیه شریفه است به گونه ای که اگر فرض شود متفاهم از آیه معنای عامی باشد که زنان آن حضرت را هم شامل گردد ، باز این روایات باعث تخصیص آن به معصومین علیهم السلام و اخراج دیگران می شود .

بیان مطلب - با استناد به روایات صحیح و معتبر اهل تسنن - آن که پیامبر صلی الله علیه و آله به صورت دقیق دائره عترت و اهل بیت را تعیین و تحدید فرمود :

۱ . به این که امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را دعوت نمود و هیچ کس دیگری را دعوت نکرد .

□ [۱۱۰۹ / ۱۰] عن أم سلمة ، قالت : في بيتي نزلت ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ... ﴾ ، قالت : فأرسل رسول الله صلی الله علیه و آله إلى علي وفاطمة والحسن والحسين علیهم السلام ، فقال : «هؤلاء أهل بيتي» .^۴

۲ . سلسلة الأحاديث الصحيحة ۴ / ۳۵۹ - ۳۶۱ .

۳ . گذشته از روایات آینده ، عدول از ضمیر جمع مؤنث به جمع مذکر (کُم) در آیه نیز بر این مدعا دلالت دارد : ﴿ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴾ .

۴ . قال الحاكم النيسابوري : هذا حديث صحيح على شرط البخاري ولم يخرجاه . وقال الذهبي : على شرط البخاري . (المستدرک ۳ / ۱۴۶)

پیوست ۶ / حدیث ثقلین / ۱۶۷۵

□ [۱۱۰ / ۱۱] قال واثلة بن الأسقع: ... فدعا رسول الله ﷺ الحسن والحسين [ﷺ] فأقعد كل واحد منهما على فخذه وأدنى فاطمة [ﷺ] من حجره وزوجها ، ثم لفّ عليهم ثوباً ، وقال : ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ ، ثم قال : «هؤلاء أهل بيتي ، اللهم أهل بيتي أحق» .^۱

تعبیر به «ارسال» و «دعوت» که به معنای فرستادن به دنبال آنان ، و دعوت از آنان باشد در روایات دیگر نیز آمده است .

۲ . آنان را زیر کسا قرار داد و کس دیگری را قرار نداد چنانکه در روایت اخیر ملاحظه فرمودید و در روایت معتبر شماره ۱۰۹۸ نیز گذشت که :

وأخذ رسول الله ﷺ ثوبه فوضعه على علي وفاطمة وحسن وحسين [ﷺ] فقال : ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ .
یعنی پیامبر ﷺ جامه‌اش را بر سر علی ، فاطمه ، امام حسن و امام حسین [ﷺ] کشید سپس آیه تطهیر را قرائت فرمود .

این گونه تعبیر در روایات معتبر و متعدد آمده است .^۲

□ [۱۱۱ / ۱۲] در روایتی از عایشه آمده است : خرج النبي ﷺ غداً وعليه مرط

۱ . قال الحاكم النيسابوري : هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه . وقال الذهبي :

على شرط مسلم . (المستدرک ۳ / ۱۴۷)

۲ . ثم لفّ عليهم ثوبه أو قال : كساءً . (مسند أحمد ۴ / ۱۰۷)

ثم لفّ عليهم ثوبه . (المستدرک ۲ / ۴۱۶ قال الحاكم النيسابوري : هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه)

ذهبی ، ابن تیمیة و ... نیز حدیث کساء را از روایات صحیح شمرده‌اند . قال ابن تیمیة : وَأَذَارَ كِسَاءَهُ عَلَى عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَحَسَنَ وَحُسَيْنَ [ﷺ] فَقَالَ : اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً . (مجموعه الفتاوى ۱۸ / ۳۶۵ - ۳۶۶ و رجوع شود به سیر أعلام النبلاء ۲ / ۱۲۲)

مرحل [مرجل] ۱ من شعر أسود ، فجاء الحسن بن علي (ع) فأدخله ، ثم جاء الحسين (ع) فدخل معه ، ثم جاءت فاطمة (ع) فأدخلها ، ثم جاء علي (ع) فأدخله ثم قال: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۲.

۳. با منع ام سلمه از قرار گرفتن زیر آن ، به تبیین بیشتر مطلب پرداخت و نشان داد که همسرانش از عترت نیستند .

[۱۱۱۲ / ۱۳] ام سلمه می گوید: به پیامبر (ص) گفتم: من هم از اهل بیت هستم و گوشه عبا را گرفتم تا (زیر آن رفته و) در کنار آنان قرار گیرم، حضرت آن را از دستم کشید^۳ [و از رفتن زیر آن ممانعت فرمود] .
 [۱۱۱۳ / ۱۴] حضرت به من فرمود: «أنت علي مكانك، وأنت علي [إلى] خير» تو سر جاییت باش ، تو بر خیر و نیکی هستی .^۴

۱. المرط: كل ثوب غير مخيط . (لسان العرب ۷ / ۴۰۲)

مرجل أو مرجل - روي بالحاء وبالجميم -: أي منقوش عليه صور رجال الإبل أو صور المراحل. (الديباج على مسلم للسيوطي ۵ / ۳۹۸)

۲. صحيح مسلم ۷ / ۱۳۰ ، وروى نحوه الحاكم النيسابوري في المستدرک ۳ / ۱۴۷ وقال: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه . وقال الذهبي: على شرط البخاري ومسلم .

۳. عن أم سلمة: ان رسول الله (ص) قال لفاطمة: «أئتيني بزوجه وابنيك» فجاءت بهم، فألقى عليهم كساءً فديكياً ، ثم وضع يده عليهم ، ثم قال: «اللهم إن هؤلاء آل محمد؛ فاجعل صلواتك وبركاتك على محمد وعلى آل محمد إنك حميد مجيد». قالت أم سلمة: فرفعت الكساء لأدخل معهم ، ف جذبته من يدي وقال: «إنك علي خير» .

(مسند أحمد ۶ / ۳۲۳ و مراجعه شود به مسند أبي يعلى ۱۲ / ۴۵۶ ، الذرية الطاهرة النبوية للدولابي ۱۵۰ ، المعجم الكبير للطبراني ۳ / ۵۳ و ۲۳ / ۳۳۶ ، تاريخ مدينة دمشق ۱۳ / ۲۰۳ ، ۲۰۵ ، الدر المنثور ۵ / ۱۹۸ ، كنز العمال ۱۳ / ۶۴۵)

۴. لما نزلت هذه الآية على النبي (ص): ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾ في بيت أم سلمة فدعا فاطمة وحسناً وحسيناً (ع) ، فجعلهم بكساء ، وعلي (ع) خلف

تواز همسران پیامبر هستی.^۱

[۱۱۱۴ / ۱۵] ام سلمه تصریح می‌کند که پیامبر ﷺ نفرمود که تو از اهل بیت من هستی.^۲

[۱۱۱۵ / ۱۶] و می‌گوید: به خدا سوگند پیامبر ﷺ به خواسته من پاسخ مثبت نداد (و مرا از اهل بیت ندانست).^۳

[۱۱۱۶-۱۱۱۷ / ۱۷ - ۱۸] نظیر این مطلب از برخی همسران دیگر آن حضرت - مانند عایشه و زینب - نیز نقل شده است.^۴

→ ظهره فجّلله بكساء ، ثم قال : «اللهم هؤلاء أهل بيتي ، فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا». قالت أم سلمة: وأنا معهم يا نبي الله ، قال : «أنت على مكانك وأنت على [إلى] خير». (سنن الترمذي ۵ / ۳۰ - ۳۱ و ۵ / ۳۲۸ ، قال الترمذي : وفي الباب عن أم سلمة ومعقل بن يسار وأبي الحمراء وأنس بن مالك . و مراجعه شود به شواهد التنزيل ۲ / ۱۲۰ ، أسد الغابة ۲ / ۱۲ ، ذخائر العقبى ۲۱ ، أحكام القرآن لابن العربي ۳ / ۵۷۱ ، تفسير القرطبي ۱۴ / ۱۸۳ ، الدر المنثور ۵ / ۱۹۸ ، إمتاع الأسماع ۵ / ۳۸۳ ، فضل آل البيت [ﷺ] للمقريزي ۳۱ ، ۵۴ ، سبل الهدى والرشاد ۱۱ / ۱۲ - ۱۴ ، الخامس عشر : في بيان من هم أهل البيت)

صالح أحمد الشامي در جامع الأصول التسعة ۱۳ / ۳۲۵ حکم به صحت این روایت نموده .
۱ . جامع البيان ۱۱ / ۲۲ ، تاريخ دمشق ۱۳ / ۲۰۷ ، شواهد التنزيل ۲ / ۸۶ ، ۸۷ ، ۸۸ ، الدر المنثور ۵ / ۱۹۸ .
۲ . عن أم سلمة قالت : نزلت هذه الآية في بيتي : «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» وفي البيت سبعة : جبرئيل وميكائيل ورسول الله [ﷺ] وعلي وفاطمة والحسن والحسين [ﷺ] - وأنا على باب البيت - فقلت : يا رسول الله ، ألسنت من أهل البيت ؟ فقال : «إنك على [إلى] خير ، إنك من أزواج النبي». وما قال : إنك من أهل البيت . (تاريخ مدينة دمشق ۱۴ / ۱۴۵ ، شواهد التنزيل ۲ / ۱۲۴ ، نظم درر السمطين ۲۳۸)

۳ . فقلت : يا رسول الله وأنا ، قالت : فوالله ما أنعم ، وقال : «إنك إلى خير». (جامع البيان ۱۳ / ۲۲ ، تفسير ابن كثير ۳ / ۴۹۳ ، فضل آل البيت [ﷺ] للمقريزي ۳۳ ، و رجوع شود به شواهد التنزيل ۲ / ۱۳۳ - ۱۳۴)
۴ . عن جميع بن عمير ، قال : انطلقت مع أمي إلى عائشة فسألته أمي عن علي [ﷺ] . قالت : ما ظنك

۴ . پیامبر (ص) فرمود: «اینها اهل بیت من هستند» و کسی را در این فرمایش شریک نفرمود.^۱

هنگام نزول آیه شریفه مباحله نیز همین گونه اهل بیت را تعیین فرمود:
 [۱۱۱۸ / ۱۹] عن عامر بن سعد، عن أبيه، قال: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ [آل عمران (۳): ۶۱] دعا رسول الله (ص) علياً وفاطمة وحسناً وحسيناً (ع)، فقال: «اللهم هؤلاء أهلي».^۲

→ برجل كانت فاطمة تحته والحسن والحسين ابنه؟! ولقد رأيت رسول الله (ص) التف عليهم بثوبه، وقال: «اللهم هؤلاء أهلي، أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً». فقلت: يا رسول الله، ألسنت من أهلك؟ قال: إنك على خير. (شواهد التنزيل ۶۱ / ۲)

وفي رواية ابن عساکر: فقالت عائشة: كان أحب الرجال إلي رسول الله (ص) لقد رأيت وما أدخله تحت ثوبه وفاطمة وحسناً وحسيناً ثم قال: «اللهم هؤلاء أهل بيتي، اللهم أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً»، قالت: فذهبت لأدخل رأسي فدفعني، فقلت: يا رسول الله، أو لست من أهلك؟ قال: إنك على خير، إنك على خير. (تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۲۶۰ - ۲۶۱)

عن إسماعيل بن عبد الله بن جعفر الطيار، عن أبيه، قال: لَمَّا نَظَرَ النَّبِيُّ (ص) إِلَى جَبْرِئِيلَ هَابِطاً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ: «مَنْ يَدْعُو لِي؟ مَنْ يَدْعُو لِي؟» فَقَالَتْ زَيْنَبُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: «ادْعِي لِي عَلِيّاً وَفَاطِمَةَ وَحَسَناً وَحُسَيْناً»، فَجَعَلَ حَسَناً عَنْ يَمِينِهِ وَحُسَيْناً عَنْ يَسَارِهِ وَعَلِيّاً وَفَاطِمَةَ (ع) [تجاههم، ثم غشاهم بكساء خيبري وقال: «اللهم إن لكل نبي أهلاً، وإن هؤلاء أهلي»، فأنزل الله تعالى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ﴾، فقالت زينب: يا رسول الله، ألا أدخل معكم؟ قال: «مكانك فإنك على خير إن شاء الله». (شواهد التنزيل ۵۳ / ۲)

۱ . ولَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ...﴾ إِلَى آخِرِ الْآيَةِ، دَعَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَلِيّاً وَفَاطِمَةَ وَحَسَناً وَحُسَيْناً (ع)، وَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي». (شواهد التنزيل ۲ / ۳۶ و رجوع شود به شواهد التنزيل ۲ / ۲۹، السنن الكبرى للنسائي ۵ / ۱۰۸، تاريخ مدينة دمشق ۴۲ / ۱۱۲ - ۱۱۳)

و نیز رجوع شود به صفحه های گذشته و آینده، روایات شماره ۱۱۰۹ - ۱۱۱۳، ۱۱۱۶ - ۱۱۱۸ .
 ۲ . صحیح مسلم ۱۲۰/۷ - ۱۲۱، وقال الحاكم النيسابوري: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين. ذهبی نیز در این حکم با او موافقت نموده است. (المستدرک ۳ / ۱۵۰ و مراجعه شود به المستدرک ۳ / ۱۴۷، سنن الترمذي ۴ / ۲۹۳ - ۲۹۴ و ۵ / ۳۰۲، السنن الكبرى للبيهقي ۷ / ۶۳، مسند سعد بن أبي وقاص (۵۱)

۵. پیامبر ﷺ تصریح فرمود که: آیه تطهیر مربوط به این پنج نفر است .
[۱۱۱۹ / ۲۰] عن أبي سعيد الخدري ، قال : قال رسول الله ﷺ : نزلت هذه الآية في خمسة : فيّ وفي علي وحسن وحسين وفاطمة [ﷺ] : ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ .^۱
۶. زيد بن ارقم نیز به صراحت گفته : زنان از اهل بیت نیستند .^۲

راستی چگونه ممکن است حکم به طهارت و تمسک به کسانی شود که در چندین آیه پیش از همین آیه تطهیر ، خداوند درباره آنان فرموده است : ﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُصَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴾ [الأحزاب (۳۳): ۳۰] !! و چنان که گذشت در سوره مبارکه تحریم ، نافرمانی دو تن از آن همسران و مخالفشان با پیامبر ﷺ را متذکر شده و برای آن دو ،

۱. جامع البیان ۲۲ / ۹ ، تفسیر ابن ابی حاتم ۹ / ۳۱۳۱ - ۳۱۳۲ ، تفسیر الثعلبی ۸ / ۴۱ ، شواهد التنزیل ۲ / ۴۱ ، ۱۳۶ ، المحرر الوجیز لابن عطیة الأندلسی ۴ / ۳۸۴ ، تفسیر ابن کثیر ۳ / ۴۹۴ ، الدر المنثور ۵ / ۱۹۸ ، تاریخ مدینة دمشق ۱۳ / ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، سبل الهدی والرشاد ۱۱ / ۱۳ .
وقال عطیة العوفی : سألت أبا سعید الخدري : مَنْ أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً ؟ فعدهم في يده خمسة : رسول الله [ﷺ] وعلي وفاطمة والحسن والحسين [ﷺ] . (المعجم الأوسط للطبراني ۲ / ۲۲۹)

وفي ذخائر العقبی ۲۱ : باب في بيان ان فاطمة وعلياً والحسن والحسين [ﷺ] هم أهل البيت المشار إليهم في قوله تعالى : ﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾ .
۲. فقال له يزيد وحصين : مَنْ أهل بيته ؟ أليس نساؤه من أهل بيته ؟ قال زيد : لا . (المصنف لابن أبي شيبة ۳ / ۱۰۴)

وفي صحيح مسلم وغيره : فقلنا : مَنْ أهل بيته ، نساؤه ؟ قال : لا . (صحيح مسلم ۷ / ۱۲۳ ، المعجم الكبير للطبراني ۵ / ۱۸۲ ، تاريخ مدينة دمشق ۴۱ / ۱۹ ، المغني لابن قدامة ۶ / ۵۵۳ ، الشرح الكبير لابن قدامة ۶ / ۲۳۰ ، تفسير ابن كثير ۳ / ۴۹۴ ، إمتاع الأسماع ۵ / ۳۷۷ ، الصواعق المحرقة ۱۵۰)
قال النووي : والمعروف في معظم الروايات في غير مسلم أنه - يعني زيداً - قال : نساؤه لسن من أهل بيته . (شرح صحيح مسلم للنووي ۱۵ / ۱۸۰)

مثال به سمبل کفر: زنان حضرت نوح و حضرت لوط (ع) زده است!!^۱

اگر تمسک به هر یک از آنان یا دانشمندان عترت باعث هدایت و ایمنی از ضلالت گردد، هنگام اختلاف آنان در احکام شرعی یا در مواردی چون جنگ جمل و ... چه باید کرد؟!

چگونه ممکن است همه آنان بر حق باشند و پیروی از هر کدام لازم باشد؟!

تذکر

بعضی از مخالفان گفته‌اند: اراده در آیه تطهیر اراده تشریحی است نه تکوینی؛ لذا عصمت و طهارت اهل بیت (ع) از آن استفاده نمی‌شود.

پاسخ

روشن است که اراده تشریحی خدای تعالی در دوری از پلیدی اختصاص به اهل بیت (ع) ندارد و شامل همه مکلفین است، پس ذکر اختصاص آن به اهل بیت (ع) بلکه تأکید بر انحصار آن، امری لغو خواهد بود!

پاسخ دلیل دوم:

اما این که البانی می‌گوید:

مقصود اولی و بالذات سنت پیامبر (ص) است و ذکر خاندان در اینجا به جهت آن است که آنها غالباً صاحب البیت را بهتر می‌شناسند و سیره و روش و حکمت و احکام او را می‌دانند.

۱. سورة التحريم (۶۶): ۴، ۱۰.

پاسخش آن است که :

۱. با توجه به روایات و دلایل گذشته ، هر دانشمندی از خاندان آن حضرت نمی تواند مشمول آیه باشد و آیه مبارکه اختصاص به معصومین علیهم السلام دارد.

۲. معصومین علیهم السلام گرچه جز به قرآن و آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده تمسک نمی کنند ولی مهم آن است که:

اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله مطالبی را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام ودیعت نهاده که دیگران از آن بی خبرند (و آن حضرت و هم چنین جانشینان ایشان ، آن مطالب را به امام پس از خویش منتقل می نمایند) و حتی دانشمندان از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ اطلاعی از آن مطالب ندارند .

و ثانیاً: فهم و درک صحیح کتاب و سنت و اجرای آن به صورت درست و کامل نیاز به رهبری معصومین علیهم السلام دارد، پس وجود عترت در کنار قرآن و سنت موضوعیت دارد و مقصود اولی و بالذات است .

۳. تمسک با أخذ روایت فرق می کند ، مجرد أخذ تمسک نیست و چنانکه درکلمات اعیان عامه گذشت ، هدایت و الگو گرفتن از سیره عملی و روش اهل بیت علیهم السلام و اقتدا به آنان نیز هست .

و تمسک به غیر معصوم - حتی دانشمندان از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله - باعث مصونیت از ضلال که در حدیث ثقلین آمده نیست ؛ زیرا غیر معصوم ایمن از خطا در فهم یا تطبیق و حتی ایمن از تعمّد خلاف نیست !

۴. روایاتی که البانی در آخر بدان استدلال کرده همه جعلی و ساختگی است و قابل استناد نیست .

واکنش هشتم: جعل روایت در برابر حدیث ثقلین

مخالفان برای حفظ قانون اشتراک، روایاتی جعل کردند که صحابه را در این جهت مانند عترت معرفی نموده و تمسک به آنان را باعث هدایت دانستند. ملا علی قاری گفته:

مراد از حدیث ثقلین آن است که باید دین را از عترت گرفت و آنان را دوست داشت و حرمتشان را رعایت نمود، به روایاتشان عمل کرد و بر قولشان اعتماد نمود. ولی این منافات ندارد که سنت از دیگران نیز گرفته شود به جهت روایت: (أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم) و به استناد به آیه شریفه: ﴿فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل (۱۶): ۴۳ و الأنبياء (۲۱): ۷].^۱

پاسخ

آیا شگفت نیست که پیامبر (ص) برای آن که امت از گمراهی در امان باشد لزوم تمسک به قرآن و عترت را بیان نماید، و کسی به روایتی ساختگی استناد کند که تمسک به دیگران هم مانعی ندارد؟

جایی که این همه اختلافات در اصول و فروع از توحید گرفته تا جزئی ترین فرع فقهی وجود دارد، آیا همه نظرات و اقوال مختلف صحابه حجت است یا قطعاً برخی ضلالت و گمراهی است؟!

کافی است بدانیم عده‌ای از بزرگان عامه حکم به عدم اعتبار این روایت کرده بلکه برخی تنافی آن را با آیات نیز بیان نموده‌اند.^۲

۱. تحفة الأحوذی ۱۰/ ۱۹۶.

۲. پاسخ از حدیث جعلی: «أصحابي كالنجوم» در دفتر نخست، پاورقی صفحه ۳۷۵ - ۳۷۶ گذشت.

اما آیه شریفه: «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» آن هم مربوط به اهل بیت علیهم السلام است.^۱

واکنش نهم: مخالفت عملی با حدیث ثقلین

بسیاری از محدثان، مفسران، فقها و ... گذشته از کتمان، انکار و تحریف معنوی حدیث ثقلین، در عمل نیز مخالفت صریح خود را با آن نشان داده و حتی از نقل اقوال و روایات اهل بیت علیهم السلام امتناع نموده‌اند چه رسد به تمسک!! چرا در کتب فقه، حدیث، تفسیر و ... اقوال و نظریات اهل بیت علیهم السلام بسیار ناچیز ولی مملو از کلمات دشمنان آنان است؟!

حتی اگر آنها قائل به تعمیم عترت به زنان پیامبر علیهم السلام و دیگر بستگان آن حضرت باشند، قطعاً عترت شامل امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام هست، پس چرا به اقوال و نظریات آنان توجهی نمی‌شود؟! مگر امیرالمؤمنین علیه السلام تربیت شده دامان پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟! مگر از ابتدای زندگی تا آخرین لحظات عمر پیامبر صلی الله علیه و آله سایه‌وار دنبال آن حضرت نبود؟! اهل تسنن درباره آن حضرت گفته‌اند: روی عن النبی صلی الله علیه و آله فأكثر،^۲ یعنی: امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر روایات فراوان نقل کرده است.

آیا بخاری از آن حضرت چند روایت نقل کرده است؟! از عایشه چقدر؟!

۱. لما نزلت: «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قال علي علیه السلام: نحن أهل الذكر.

(جامع البیان ۱۷ / ۸)

و عن أبي جعفر علیه السلام [في قوله: «فَأَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ...» قال: نحن أهل الذكر. (شواهد التنزیل

۴۳۴ / ۱)

۲. أسد الغابة ۴ / ۲۱.

بنابر نقل عسقلانی، بخاری از امیرالمؤمنین (ع) ۲۹ حدیث نقل کرده، از حضرت زهرا (ع) فقط یک حدیث، ولی از عمر بن الخطاب ۶۰ حدیث، از عایشه ۲۴۲ حدیث، و از ابوهریره ۴۴۶ حدیث.^۱

بلکه گویند: یک چهارم دین از عایشه به آنها رسیده است.^۲ ذهبی تعداد روایات او را بیش از ۲۲۰۰ می‌داند.^۳

بخاری حاضر نیست از امام صادق (ع) روایتی نقل کند،^۴ ولی از خوارج، نواصب، اهل بدعت و... روایت‌ها نقل می‌کند.^۵

از ابوهریره - که حال او بر همگان معلوم است و مدت مصاحبت او با پیامبر (ص) به دو سال هم نمی‌رسد! - در مجموع کتب تسعه سنیان ۸۷۴۰ روایت نقل شده که بیش از یک هفتم روایات آن است!^۶

محدث شاه ولی الله دهلوی (متوفی ۱۱۷۶) در ضمن مطلبی می‌نویسد:

اکثر اهل اسلام، مالکیان و حنفیان و شافعیان اند و اصل مذهب ایشان معتمد است بر مسائل اجماعیه فاروق. بجز در مسائل چند بر آثار مرتضی (ع) اعتماد ندارند! [!] ... و در هیچ فنی از فنون شرع اعتماد کلی بر آثار مرتضی (ع) به ظهور نیامد! [!] پس انتفاع به شیخین

۱. رجوع شود به مقدمه فتح الباری: ذکر عدّه ما لکل صحابی فی صحیح البخاری ۴۷۴ - ۴۷۸.

۲. قال الحاكم: فحمل عنها ربع الشريعة. (عمدة القاري للعيني ۱/ ۶)

۳. مسند عائشة يبلغ ألفين ومئتين وعشرة أحاديث. (سير أعلام النبلاء ۲/ ۱۳۹)

۴. میزان الاعتدال ۱/ ۴۱۴.

۵. رجوع شود به کتاب: الامام البخاری للهرساوي ۲/ ۲۷۲ - ۳۴۷، کتاب العتب الجمیل، سیری در صحیحین، دلائل الصدق و ...

۶. مراجعه شود به أضواء علی السنة المحمدية ۲۰۰، کتاب أكثر ابوهریره ۴۳، مجله علوم حدیث، شماره ۴۷، مقاله: روایات اهل بیت (ع) در صحاح اهل سنت.

پیوست ۶ / حدیث ثقلین / ۱۶۸۵

اعظم است از انتفاع ایشان به مرتضی [علیه السلام]. بلکه مقرر است که به کثرت اتباع ثواب به متبوع می‌رسد و اتباع شیخین اهل سنت‌اند که غالب و فاش در بلاد اسلام ایشان‌اند.^۱



نیاز به نص در امامت و انکار آن

وجه نیاز به پیامبر و امام

بدون شک بشر برای رسیدن به کمال و سعادت دنیا و آخرت نیاز به راهنمایی از جانب پروردگار دارد؛ از این روی نیاز به پیامبران علیهم السلام و تعیین آنها از جانب پروردگار امری روشن بشمار می‌رود.

پس از رحلت هر یک از رسولان الهی علیهم السلام این نیاز باقی است و باید کسی باشد که وارث علم و دانش آن پیامبر بوده و با تأیید الهی به عصمت، لیاقت، جانشینی او را داشته باشد تا عهده‌دار وظایف او گردد، مرجعی باشد برای حل مشکلات و اختلافات، تبیین حقائق، اجرای احکام و اقامه حدود، حفظ مرزها و ...^۱

اشتراک عصمت و دانش الهی در امام

بنابر تعریف شیعه و سنی، امامت عبارت است از ریاست بر همه مردم و پیشوا بودن در امور دین و دنیا به نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله به گونه‌ای که تبعیت از امام

۱. پاسخ این توهم که: اگر مسلمانان از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کنند نیازی به نصب امام از جانب خدا نخواهند داشت صفحه ۱۷۱۱ خواهد آمد.

بر همه لازم باشد.^۱ بنا بر این چگونه ممکن است کسی که از دانش الهی و از عصمت بی بهره باشد در چنین جایگاهی قرار گیرد؟! شاید ندانسته یا به اشتباه و بلکه دانسته و عمداً وظیفه اش را بجا نیاورد، دستور به انجام منکرات داده و یا مردم را از کارهای شایسته باز دارد! امکان این امر کافی است که اعتماد جامعه از چنین کسی سلب شود چه رسد به وقوعش و این نقض غرض است.

انتخاب یا انتصاب؟

با توجه به اشتراک وجه نیاز به پیامبر و امام و اشتراط عصمت در هر دو، روشن است که همان گونه که مردم دخالتی در انتخاب پیامبران ندارند، در انتخاب امام نیز نمی توانند سهمی داشته باشند و اظهار نظر کنند؛ زیرا جز خداوند کسی از وجود صفت عصمت در افراد اطلاع ندارد.

علاوه بر آن، واگذار نمودن امر به مردم باعث اختلاف، نزاع، کشمکش، خونریزی و ... خواهد شد، چنان که در سقیفه و پس از آن تا امروز شاهد آن بوده و هستیم.

آیا معقول است که خدای حکیم و مهربان که به آنچه مورد نیاز بشر بوده - در تکوین و تشریح حتی به اموری که نزد ما ساده و بی ارزش است - اهمیت داده و آن را بیان نموده، در مورد امر مهم و عظیمی که صلاح دین و دنیای اجتماع به آن بستگی دارد اهمال ورزیده باشد؟!

آیا ممکن است پیامبر (ص) که همیشه هنگام مسافرت کسی را در مدینه به جای خویش می گمارد تا مردم سرگردان نشوند، هنگام سفر آخرت، امت را به حال خویش واگذارد؟!

۱. رجوع شود به شرح المواقف ۸/ ۳۵۴، شرح المقاصد ۵/ ۲۳۲، ۲۳۴، کفایة الموحدين ۲/ ۲ - ۳.

پیوست ۷ / نیاز به نص در امامت و انکار آن / ۱۶۸۹

برای یک مسلمان عادی قبیح است که بدون وصیت از دنیا برود و برای خانواده و فرزندان سرپرستی تعیین نکند، چگونه ممکن است رئیس عقلای عقلای عالم نسبت به امت که فرزندان او بشمار می آیند کوتاهی نماید؟! آیا ابوبکر پس از دو سال خلافت، این مطلب را درک کرد که برای ادامه مسیری که در پیش گرفته، تعیین جانشین لازم است ولی پیامبر ﷺ پس از آن همه خون جگر خوردن از این نکته غفلت نمود؟!

عایشه پس از ضربت خوردن عمر برای او پیغام می فرستد که: این امت را بدون سرپرست رها نکن که من خوف فتنه دارم!^۱ و پسر عمر به پدرش می گوید: اگر چوپانی گوسفندان یا شترانش را رها کند بدون آن که کسی را به جای خویش بگمارد، می گویی: در انجام وظیفه اش کوتاهی کرده است. نیاز مردم به رهبر بیش از نیاز گله گوسفند و شتر به چوپان است! در پیشگاه خداوند چه پاسخی داری که برای خویش جانشینی تعیین نمی کنی؟!^۲

پس نیاز به نصب امام امری روشن و برای همه قابل درک است!

سردرگمی و چاره اندیشی برای فرار از مخمصه!

عده ای از آن جهت که نیاز به نص را امری روشن دیدند و نیز برای مقابله با شیعه برای توجیه رفتار صحابه در خلافت ابوبکر ناچار شده اند ادعای نص نمایند^۳ و برخی امری بین انتخاب و انتصاب را پذیرفته و گفته اند:

۱. الإمامة والسياسة ۲۸/۱ (تحقیق الزینی)، ۱/ ۴۱ - ۴۲. (تحقیق الشیری)

۲. الرياض النضرة ۲/ ۴۱۴.

۳. ابن حجر مکی (متوفی ۹۷۴) - برخلاف کلام خودش در المنح المکیة ۵۴۳ - در صواعق

- بیعت ابوبکر به انتخاب صحابه بود ،
[۱] ولی پیامبر (ص) از آن خبر داده و آن را ستوده ،
[۲] فرمان به اطاعت از او و واگذار کردن امر خلافت به او داده ،
[۳] و مردم را به بیعت با او ارشاد نموده بود .^۱

اشکال

گذشته از آن که هر دو ادعا با آنچه جمهور اهل تسنن پذیرفته‌اند سازگار نیست و تنافی روشن دارد ،^۲ اشکال هر دو مطلب آن است که :
اگر امر به این کیفیت بود چرا ابوبکر در سقیفه بدان استناد نکرد ؟!
چرا به انصار پیشنهاد خلافت عمر و ابو عبیده را می داد ؟!
چرا عمر و ابو عبیده این مطالب مهم را از پیامبر (ص) نقل نکردند تا اختلاف برطرف شود و سعد بن عبادة بیعت نماید ؟!^۳

→ می نویسد: الفصل الثالث في النصوص السمعية الدالة على خلافته - يعني خلافة أبي بكر - من القرآن والسنة ... إلى أن قال: وأما النصوص الواردة عنه (ص) [المصرحة بخلافته والمشيئة إليها فكثيرة جداً]. (الصواعق المحرقة ۱۶ ، ۲۰)

وفي المواقف للإيجي ۳ / ۶۱۹ وشرح المواقف ۸ / ۳۶۳: هذه النصوص التي تمسكوا بها في إمامة علي (ع) [معارضة بالنصوص الدالة على إمامة أبي بكر .

و نیز رجوع شود به المواقف ۳ / ۶۰۳ ، مجموعة الفتاوى لابن تيمية ۳۵ / ۴۷ .

۱ . وقال ابن تيمية : وَالتَّحْقِيقُ فِي خِلافةِ أَبِي بَكْرٍ - وَهُوَ الَّذِي يَدُلُّ عَلَيْهِ كَلَامُ أَحْمَدَ - : أَنَّهَا انْعَقَدَتْ بِاخْتِيَارِ الصَّحَابَةِ وَمُبَايَعَتِهِمْ لَهُ ، وَأَنَّ النَّبِيَّ (ص) أَخْبَرَ بِوُقُوعِهَا عَلَى سَبِيلِ الْحَمْدِ لَهَا وَالرَّضَى بِهَا ؛ وَأَنَّهُ أَمَرَ بِطَاعَتِهِ وَتَفْوِيزِ الْأَمْرِ إِلَيْهِ ، وَأَنَّهُ دَلَّ الْأُمَّةَ وَأَرشَدَهُمْ إِلَى بَيْعَتِهِ . فَهَذِهِ الْأَوْجُهُ الثَّلَاثَةُ : الْخَبَرُ وَالْأَمْرُ وَالْإِرْشَادُ ، ثَابِتٌ مِنَ النَّبِيِّ (ص) . (مجموعة الفتاوى لابن تيمية ۳۵ / ۴۸)

۲ . رجوع کنید به صفحه ۱۶۹۵ .

۳ . بعث - أي أبو بكر - إليه - أي إلى سعد - أن أقبل فبايع فقد بايع الناس وبايع قومك ، فقال : أما والله [لا والله] حتى أرميكم بما في كنانتي من نبل ، وأخضب منكم سنان رمحي ، وأضربكم بسيوفي ما

چرا ابوبکر تا آخرین لحظات نگران بود که :

ای کاش من در سقیفه امر را به عمر یا ابو عبیده واگذار کرده بودم!
ای کاش از پیامبر ﷺ می پرسیدم خلافت از آن کیست تا با اهلش نزاع نمی شد!
ای کاش از پیامبر ﷺ پرسیده بودم که آیا انصار بهره‌ای از خلافت دارند؟^۱

→ ملکه یدی، وأقاتکم بأهل بیتی ومن أطاعنی من قومی، ولا أفعل، وأیم الله! لو أن الجنّ اجتمعت لکم مع الإنس ما بايعتکم حتی أعرض علی ربی، وأعلم ما حسابی. فلما أتى أبو بکر بذلك قال له عمر: لا تدعه حتی یبایع، فقال له بشیر بن سعد: إنه قد لیج وأبی، فلیس یبایعکم حتی یقتل، ولیس بمقتول حتی یقتل معه ولده وأهل بیه وطائفة من عشیرته، فلیس ترکه بضارکم إنما هو رجل واحد، فترکوه وقلوا مشورة بشیر بن سعد واستنصحوه لما بدا لهم منه. وكان سعد لا یصلی بصلاتهم، ولا یجمع معهم، ولا یحج معهم، ویفیض فلا یفیض معهم بإفاضتهم، فلم یزل كذلك حتی هلك أبو بکر. (رجوع شود به تاریخ الطبری ۴۵۹/۲، الریاض النضرة ۲۴۲/۱، المنتظم ۶۸/۴، نهاية الإرب ۲۹/۱۹ - ۳۸ و منابع دیگر در الهجوم علی بیت فاطمة ﷺ ۸۰)

۱. ووددتُ أني يوم سقیفة بني ساعدة كنت قذفت الأمر في عنق أحد الرجلین أبي عبیده أو عمر، فكان أميراً وکنت وزیراً... ووددت أني كنت سألت رسول الله ﷺ لمن هذا الأمر فلا ینازعه أحد [سألته في من هذا الأمر فلا ینازعه - أو فلا ننازعه - أهله]، ووددت أني كنت سألته هل للأنصار في هذا الأمر نصيب [شيء / سبب]؟

ابن عساکر (متوفی ۵۷۱) گفته: جماعتی از مشایخ ما آن را روایت کرده‌اند. (تاریخ دمشق ۴۱۷/۳۰ - ۴۲۲، با اسناد متعدد). و گذشته از اعتبار الأحادیث المختارة، حافظ سعید بن منصور (متوفی ۲۲۷) و ضیاء مقدسی (متوفی ۶۴۳) تصریح به اعتبار آن کرده‌اند. (جامع الأحادیث الكبير ۱۰۰/۱۳ - ۱۰۱، کنز العمال ۵ / ۶۳۲ - ۶۳۳ به نقل از کتاب السنن سعید بن منصور، الأحادیث المختارة ۱۰ / ۸۸ - ۹۰ و رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمة ﷺ ۱۶۱ - ۱۶۵ به نقل از تاریخ الطبری ۲ / ۶۱۹ و منابع دیگر) البته برخی به جهت علوان بن داود در سند آن اشکال کرده‌اند ولی گذشته از آن که ابن حبان علوان را در ثقات ذکر کرده، اعلام اهل تسنن و رجال بخاری و مسلم از او روایت کرده‌اند. (رجوع شود به إحراق بیت فاطمة ﷺ ۱۸۴ - ۱۸۶)

نگارنده گوید: ابوبکر نمی‌توانست پیش‌بینی کند که همین آرزوهایی که برخلاف میلش اظهار می‌کند، در آینده سندی محکم برای مخالفین او خواهد شد و ریشه تمام فضائل جعلی و روایاتی که هوادارنش برای او می‌سازند، می‌زند و گرنه سکوت را بر سخن ترجیح می‌داد!

و چرا عمر بیعت با ابوبکر را امری ناگهانی می دانست که خداوند مسلمانان را از شرّ آن حفظ کرد و می گفت: اگر کسی به چنین کاری دست زد باید بیعت کننده و کسی که با او بیعت کرده هر دو کشته شوند؟!^۱

ابن اثیر در شرح کلام عمر می نویسد:

مراد از فلتة امر ناگهانی است، این بیعت هم جای آن داشت که باعث شرّ و فتنه شود ولی خدا حفظ کرد! علت مبادرت به بیعت با ابوبکر چیزی جز خوف پراکندگی و تفرقه نبود.

و برخی گفته اند: مراد از فلتة اختلاس و ربودن است، یعنی در سقیفه هر کسی می خواست عهده دار خلافت شود (و آن را از دست دیگران بریابد) لذا نزاع و تشاجر در آن فراوان شد و ابوبکر آن را از چنگ دیگران درآورد و خودش متولّی آن گردید!!!^۲

۱. إن بیعة أبي بكر كانت فلتة فتمت ... إلا أن الله وقى شرّها، فمن بايع رجلاً غير مشورة فإنه لا يتابع هو ولا الذي بايعه تغرة أن يقتلا. قال الذهبي: متفق على صحته. (تاريخ الإسلام للذهبي ۸/۳ و رجوع شود به مسند احمد ۵۵/۱، صحيح البخاري ۲۶/۸، الجمع بين الصحيحين ۱۰۳/۱، المصنف لابن أبي شيبة ۷/۶۶۱ و ۸/۵۷۰ - ۵۷۱، المصنف لعبد الرزاق ۵/۴۴۱ - ۴۴۵، صحيح ابن حبان ۲/۱۴۸، ۱۵۵، ۱۵۷ - ۱۵۸، الثقات لابن حبان ۲/۱۵۶، السنن الكبرى للنسائي ۴/۲۷۲ - ۲۷۳، تاريخ الطبري ۲/۴۴۵ - ۴۴۶، العقد الفريد ۴/۲۵۷، تاريخ يعقوبي ۲/۱۵۸، الملل والنحل ۱/۲۴، البداية والنهاية ۵/۲۶۵ - ۲۶۶، سبل الهدى والرشاد ۱۱/۱۲۷، الكامل لابن اثير ۲/۳۲۷، منهاج السنة ۵/۴۶۹، ۴۷۳ و ۸/۲۷۷، مجمع الزوائد ۶/۵، الفائق للزمخشري ۵۰، كنز العمال ۵/۶۴۹، ۶۵۱، جامع الأحاديث للسيوطي ۱۳/۲۶۳، شرح ابن أبي الحديد ۲/۲۳، ۲۶، ۲۹، و ۳۱/۹ و ۱۳/۱۱ و ۱۴۷/۱۲ و ۱۳/۱۳ و ۲۲۴/۱۷ و ۱۶۴/۱۷ و ۲۱/۲۰)

۲. قال مجد الدين ابن الأثير الجزري: حديث عمر: إن بيعة أبي بكر كانت فلتة وقى الله شرّها. أراد بالفلتة: المفاجأة. ومثل هذه البيعة جديدة بأن تكون مهيّجة للشرّ والفتنة فعصم الله من ذلك ووقى.

رهبری جامعه پس از پیامبر ﷺ

شیعه بر آن است که پیامبر ﷺ از روز اول که در جمع بستگانش پیامبری خویش را اعلام نمود تا روز غدیر که رسماً از مردم بیعت گرفت، و پس از آن، بارها به امامت و خلافت امیرالمؤمنین ؑ تصریح فرموده بود. و گذشت که این مطلب با اسناد فراوان و معتبر در منابع عامه آمده است.

در مقابل، مخالفان ادعای کنند که صحابه بر انتخاب ابوبکر اجماع و اتفاق نظر داشته‌اند،^۱ در حالی که واقعیت تاریخی مسلم که خود بدان اعتراف کرده‌اند آن است که یکی دو نفر با او بیعت کردند و بعضی دیگر آن را پذیرفتند و جمع بسیاری، مانند امیرالمؤمنین، حضرت زهرا ؑ، یاران اهل بیت ؑ، سعد بن عباده و ... زیر بار آن نرفتند و مخالفت خویش را صریحاً آشکار نمودند.^۲ پس گذشته از آن که اجماع حجت نیست، اصلاً اجماعی در کار نبوده و ادعای آنان با دلیلشان مطابقت ندارد لذا مجبور شده‌اند بگویند در انعقاد امامت، بیعت یک نفر از اهل حل و عقد کافی است.^۳

→ والفلته: كل شيء فعل من غير روية، وإنما بودر بها خوف انتشار الأمر. وقيل: أراد بالفلته الخلسة. أي إن الإمامة يوم السقيفة مالت إلى توليها الأنفس، ولذلك كثر فيها التشاجر، فما قلدها أبو بكر إلا انتزاعاً من الأيدي واختلاساً. (النهاية ۳ / ۴۶۷، لسان العرب ۲ / ۶۷)

۱. وذلك منفي بقوله ﷺ: لا تجتمع أمتي على ضلالة، وما ذكرناه في المصير إليه دفع لهذا المحذور. (الرياض النضرة ۱ / ۲۲۸ - ۲۲۹)

۲. رجوع شود به الهجوم على بيت فاطمة ؑ ۸۵: «التخلف عن بيعة أبي بكر والإنكار عليه».

۳. در مواقف الصحابة لمحمد أمحزون ۲ / ۸۸ پس از بیان عدم نیاز به عدد خاص از احکام السلطانية ماوردی (متوفی ۴۲۹ یا ۴۵۰) کفایت ۵ بلکه ۳ نفر را نقل کرده است.

ولی قاضی ایجی (متوفی ۷۵۶) در مواقف و شارح آن قاضی جرجانی (متوفی ۸۱۶) گفته‌اند: وإذا ثبت حصول الإمامة بالاختيار والبيعة فاعلم أن ذلك لا يفتقر إلى الإجماع؛ إذ لم يرقم عليه دليل

و البته روشن است که آنها برای گرفتن خلافت از پیش برنامه ریزی کرده بودند، و گرنه چرا عمر هنگام حرکت به سوی سقیفه فقط ابوبکر را صدا زد و با دیگران صحبتی نکرد؟!

چرا در سقیفه ابوبکر و عمر و ابو عبیده به یکدیگر تعارف می کردند و هر کدام دیگری را می ستود که لیاقت خلافت دارد؟! مگر اختیار مسلمانان به دست این سه نفر بود؟!

پس بازگشت آنها از لشکر اسامه و بی اعتنایی به فرمان و نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله، مخالفت با بجای گذاشتن سند مکتوب - به شرحی که خواهد آمد - ، انکار وفات پیامبر صلی الله علیه و آله برای مشغول کردن اذهان عموم مردم ، و ... همه برای اجرای نقشه هایی بود که از پیش طرحش ریخته شده بود! ^۱

→ من العقل أو السمع ، بل الواحد والاثنتان من أهل الحلّ والعقد كافٍ ؛ لعلمنا أن الصحابة مع صلابتهم في الدين اکتفوا بذلك كعقد عمر لأبي بكر وعقد عبد الرحمن بن عوف لعثمان ، ولم يشترطوا اجتماع من في المدينة فضلاً عن إجماع الأمة ، هذا ولم ينكر عليهم أحد ، وعليه انطوت الأعصار إلى وقتنا هذا . (المواقف ۳ / ۵۹۰ - ۵۹۱ ، ۵۹۳ - ۵۹۴ ، شرح المواقف ۸ / ۳۵۲ - ۳۵۳) و تفتازانی (متوفی ۷۹۱ / ۷۹۲ / ۷۹۳) می گوید: وتنعد الإمامة بطرق: أحدها بيعة أهل الحلّ والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه الناس الذين يتيسر حضورهم من غير اشتراط عددٍ ولا اتفاق من في سائر البلاد ، بل لو تعلق الحلّ والعقد بواحدٍ مطاعٍ كفت بيعته . (شرح المقاصد ۲ / ۲۷۲) و نیز گفته : المقبول عندنا ... هو اختيار أهل الحلّ والعقد وبيعتهم من غير أن يشترط إجماعهم على ذلك ولا عدد محدود ، بل ينعد بعقد واحدٍ منهم . (شرح المقاصد ۲ / ۲۸۱)

۱ . رجوع شود به الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام ۵۴ - ۵۹ .

شبهات مخالفان و پاسخ آن^۱

جمهور اهل تسنن منکر آن هستند که پیامبر ﷺ جانشینی برای خویش انتخاب و به خلافت او تصریح کرده باشد^۲ و در برابر استدلال شیعه به نص شبهاتی را مطرح کرده‌اند که به نقل و پاسخ آن می‌پردازیم .

۱. الف) اگر چنین اتفاقی افتاده بود به صورت طبیعی بین مردم

مطرح و فراوان نقل می‌شد و همه آن را می‌دانستند.^۳

ب) در جوامع روایی چنین نصی نقل نشده است .^۴

۱. برخی در دفتر نخست پس از حدیث غدیر بویژه صفحه‌های ۳۵۷ - ۴۱۱ گذشت.
۲. ذهب جمهور أصحابنا والمعتزلة والخوارج إلى أن النبي ﷺ لم ينص على إمام بعده . (شرح المقاصد للفتاوانی ۲/۲۸۳) وقال ابن تیمیة في ضمن كلام له: ... بالاختيار ، وهو قول جمهور العلماء والفقهاء وأهل الحديث والمتكلمين . (مجموعة الفتاوى ۳۵/۴۷) وقالوا: من الصحيح المجمع عليه أن النبي ﷺ لم ينص على إمامة واحد بعينه . (بيان الإسلام / القسم الثالث / ۴/۹۹) قال عمر : إن أستخلف فقد استخلف من هو خير مني أبو بكر ، وإن أترك فقد ترك من هو خير مني رسول الله ﷺ . (صحيح البخاري ۸/ ۱۲۵ - ۱۲۶) وفي لفظ : وإن أترككم فقد ترككم من هو خير مني ... (صحيح مسلم ۶/ ۴) وقال : ... فإن رسول الله ﷺ لم يستخلف . (صحيح مسلم ۶/ ۵)
۳. نهاية العقول ۴/ ۴۱۷ - ۴۱۹ و رجوع شود به منهاج السنة ۷/ ۴۴۰ - ۴۴۱ .
وفي شرح المواقف ۸/ ۳۵۹: عدم النص الجلي معلوم قطعاً لأنه لو وجد لتواتر .
وفي شرح المقاصد ۵/ ۲۵۹: لو كان نص جلي ظاهر المراد في مثل هذا الأمر الخطير المتعلق بمصالح الدين والدنيا لعامة الخلق لتواتر واشتهر فيما بين الصحابة .
وقال : ... روايات وإمارات ربما تفيد باجتماعها القطع بعدم النص وهي كثيرة جداً....
(رجوع شود به شرح المقاصد ۵/ ۲۵۸ ، ۲۶۲ ، ۲۶۷)
- قال ابن حجر المكي : إن الذي دلت عليه صرائح السنة ، ووقع عليه إجماع من يعتد به أنه ﷺ لم يوص في أمر الخلافة بشيء صريح وإلا لهلكت الأمة . (المنح المكية ۵۴۳)
وفي بيان الإسلام / القسم الثالث / ۴/ ۱۰۰: إننا لنجزم بأن مسألة الإمامة لو كان فيها نص من القرآن أو الحديث لتواتر واستفاض ولم يقع فيها ما وقع من الخلاف .
۴. نهاية العقول ۴/ ۴۴۸ و رجوع شود به منهاج السنة ۷/ ۴۴۰ - ۴۴۱ .

پاسخ الف)

اولاً: این مطلب نقض می‌شود به عباداتی مثل نماز و زکات و ... که همه صحابه رفتار پیامبر (ص) را در این امور مشاهده کردند ولی منتشر و مشهور نشد و در آن اختلاف نمودند و هم‌چنین بسیاری از معجزات مانند شق القمر .
ثانیاً: این اتفاق افتاده و جانشین تعیین شده و همه آن را دانسته‌اند ولی با آن مخالفت و سعی در کتمان آن شده و در عین حال فراوان نقل شده است .
توضیح بیشتر در این زمینه در پاسخ از شبهه سوم خواهد آمد .

پاسخ ب)

نصّ فراوان نقل شده و چنان‌که گذشت عده‌ای از علمای اهل تسنن به تواتر حدیث غدیر تصریح کرده‌اند، ولی برخی آن را کتمان ، برخی آن را انکار یا تضعیف و بعضی دیگر به توجیه آن پرداخته‌اند.^۱

۲. زمان مناسب برای اعلام نصّ بر خلافت ، خطبه حجة الوداع بود که پیامبر (ص) مردم را شاهد گرفت که آنچه را مأموریت داشت به آنان ابلاغ نمود (و در آن نامی از خلیفه پس از حضرت برده نشده است).^۲

پاسخ

پیامبر (ص) حدیث ثقلین را در حجة الوداع ایراد فرمود چنان‌که به نقل معتبر از ترمذی و دیگران گذشت^۳ و از حاضرین خواست که آن را به غائبین برسانند و اطلاع دهند ولی این فرمان اجرا نشد، بلکه آن را انکار، کتمان و یا تحریف

۱. برای نمونه رجوع شود به واکنش‌های مخالفان در برابر غدیر، دفتر نخست صفحه ۳۴۶.

۲. بیان الإسلام / القسم الثالث / ۴ / ۱۰۰ .

۳. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۶۴۷ ، روایت شماره ۱۱۰۱ به نقل از سنن الترمذی ۵ / ۳۲۸.

نمودند و به گونه‌های مختلف به مقابله با آن برخواستند به شرحی که گذشت.^۱ و هم‌چنین پیامبر ﷺ حدیث «الائمة بعدی اثنا عشر» را نیز در حجة الوداع بیان فرمود و مراد از «عترت» - در حدیث ثقلین - روشن گشت، ولی چنان‌که تحت عنوان «آشوبی دیگر در محضر پیامبر ﷺ» خواهد آمد برخی مانع از شرح و بیان بیشتر مطلب شدند، همان‌گونه که در رزیه یوم الخمیس مانع نوشتن نوشتاری شدند که ضامن امنیت امت از گمراهی بود.^۲

اما این‌که در خطبه حجة الوداع نامی از امامت امیرالمؤمنین ﷺ برده نشد و جهش در ضمن خطبه غدیر بیان شده که غالب اهل تسنن از نقل آن استنکاف ورزیده‌اند ولی در برخی از منابع آنان^۳ و منابع شیعه آمده است.^۴

-
۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۶۵۸ - ۱۶۸۵ و اکنش‌های مخالفان در برابر حدیث ثقلین .
 ۲. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۷۰۶: «دلیل روشن بر مخالفت صحابه با پیامبر ﷺ» .
 ۳. در دفتر نخست صفحه ۳۸۳ به نقل از کتاب الولاية طبری گذشت که حضرت در خطبه غدیر فرمود: «وقد أمرني جبرئيل عن ربي أن أقوم في هذا المشهد وأعلم كل أبيض وأسود: ان علي بن أبي طالب أخي ووصيي وخليفتي والإمام بعدي، فسألت جبرئيل أن يستعفي لي من ربي لعلمي بقلّة المتقين وكثرة المؤذنين لي واللائمين .
 - و در دفتر پنجم پاورقی صفحه ۱۹۳۴ خواهد آمد: ... فكره رسول الله ﷺ أن يحدث الناس بشيء منها إذ كانوا حديثي عهد بالجاهلية ... فقال: «يا أيها الناس إن الله أرسلني إليكم برسالة وإنني ضقتُ بها ذرعاً مخافة أن تتهموني وتكذبوني حتى عاتبني ربي فيها بوعيد أنزله علي بعد وعيد»، ثم أخذ بيد علي [ﷺ] فرفعها حتى رأى الناس بياض إبطيهما، ثم قال: «أيها الناس، الله مولاي، وأنا مولاكم، فمن كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله». وأنزل الله: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ». (شواهد التنزيل ۱ / ۲۵۶ - ۲۵۸)
 ۴. «... إن جبرئيل هبط إليّ مراراً ثلاثاً يأمرني عن السلام ربي - وهو السلام - أن أقوم في هذا المشهد فأعلم كل أبيض وأسود أن علي بن أبي طالب أخي ووصيي وخليفتي والإمام بعدي ... وسألت جبرئيل أن يستعفي لي عن تبليغ ذلك إليكم - أيها الناس - لعلمي بقلّة المتقين وكثرة المنافقين وإدغال الأثمين وحتل [أي خديعة] المستهزئين بالإسلام ...». (رجوع شود به

۳. این که صحابه با فرمان پیامبر (ص) مخالفت کرده باشند طعن در بزرگان صحابه بلکه لازمه اش ارتداد آنهاست و این با آیات مدح و ثنای صحابه و با احترام پیامبر (ص) نسبت به آنان سازگار نیست.^۱

ملا علی قاری (متوفی ۱۰۱۴) می نویسد :

از امارات ساختگی بودن روایت آن است که ادعا شود امری ظاهر از پیامبر (ص) در حضور صحابه واقع شده ولی آنها بر کتمان آن اتفاق نموده و آن را انجام نداده اند مانند ادعای دروغ پرده‌ترین گروه - اشاره به شیعه - که پیامبر (ص) در حضور همه صحابه - هنگام بازگشت از حجة الوداع - دست علی (ع) را گرفت و او را معرفی کرد و فرمود: «این وصی من، برادر من، و جانشین پس از من است، به سخن او گوش دهید و فرمانبردار او باشید» ولی صحابه اتفاق بر کتمان آن نموده و با آن مخالفت کرده و دیگری را سرکار گذاشتند.^۲

پاسخ

تمام تکیه مخالفان بر عدالت صحابه است^۳ ولی چنان که پیش از این گذشت،

→ الاحتجاج ۱ / ۷۳ ، التحصین للسید ابن طاووس (ع) ۵۸۱ ، یقین للسید ابن طاووس (ع) ۳۴۹ ، روضة الواعظین للفتال النیسابوری (ع) ۹۲ ، نهج الإیمان لابن جبر (ع) ۹۶ ، العُدد القویة لعلی بن یوسف بن المطهر (ع) ۱۷۲ ، بحار الانوار ۳۷ / ۲۰۶ - ۲۰۷

۱. رجوع شود به نهاية العقول ۴ / ۴۳۳ - ۴۳۴ ، شرح المقاصد ۵ / ۲۵۸ - ۲۶۱ .
وقال التفنّازانی: ومن ادعی النصّ الجلی فقد طعن فی كبار المهاجرین والأنصار عامة بمخالفة الحق وکتمانہ . (شرح المقاصد ۵ / ۲۶۱)

۲. الموضوعات الكبرى ۴۱۳ .

۳. قال الرازی: اعلم أن اعتماد أصحابنا فی هذا الباب علی حجة واحدة وهي أن آیات القرآن دالة علی سلامة أحوال الصحابة وبراءتهم من المطاعن ، وإذا كان كذلك وجب علينا أن نحسن الظنّ بهم إلى أن یقوم دلیل قاطع علی الطعن فیهم ، وأما هذه المطاعن التي ذکرتموها فمروية بالأحاد . (المحصول ۴ / ۳۴۹ - ۳۵۰)

پیوست ۷ / نیاز به نص در امامت و انکار آن / ۱۶۹۹

خطای صحابه در کتمان نص بر امیرالمؤمنین علیه السلام و پذیرفتن خلافت ابوبکر و امور دیگر امری عادی است و هیچ دلیلی بر عصمت یا لزوم پیروی از آنان وجود ندارد.^۱ مدعای شیعه از آیات قرآن که در مذمت برخی از صحابه نازل شده و حاکی از رفتار ناپسند آنان با پیامبر صلی الله علیه و آله است و هم چنین از کلمات آن حضرت درباره صحابه، به بهترین وجه قابل اثبات است، چنان که گذشت و به یاری خدا تحت عنوان: «مخالفت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله» خواهد آمد.

پیش از این در مورد ردّ شمس گفتیم که روایت معجزه پیامبر صلی الله علیه و آله با تمام اهمیتی که دارد و بازگشت خورشید در آسمان که همه آن را دیده اند، با وجود اعتراف بزرگان اهل تسنن به صحت و اعتبار آن، به جهت اشمالش بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام مورد مناقشه، اشکال، تکذیب، انکار، تضعیف، کتمان و ... قرار گرفته و سعی و تلاش تمام بر مخالفت با آن بکار گرفته شده و ناقل آن متهم به رفض گردیده و جز عده ای قلیل، همه از نقل آن خودداری کرده اند تا به دست فراموشی سپرده شده، با توجه به این مطلب، آیا کتمان و انکار نص صریح بر خلافت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بعید است؟!

۴. صحابه به شدت پیامبر صلی الله علیه و آله را دوست داشته و کمال اهمیت را برای امر و نهی آن حضرت قائل بوده اند، به خاطر او از وطن هجرت کرده، جانفشانی نموده و حتی با خویشان خویش جنگیده اند و این رفتار آنها حاکی از اعتقاد راسخ آنها به دین و پاداش و عقاب است.^۲

پاسخ

۱. رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۴۷ و ۳۷۵ - ۳۷۸.

۲. نهاية العقول ۴۳۳/۴ - ۴۳۴ و رجوع شود به شرح المواقف ۳۵۹/۸، شرح المقاصد ۲۵۸/۵ - ۲۶۱.

این مطلب درباره همه صحابه نیست؛ زیرا عده‌ای از آنان منافق بوده‌اند.^۱ علاوه بر آن، کلام خدای تعالی در قرآن - آیه ۱۴۴ سوره آل عمران - دلالت بر ارتداد و بازگشت عده‌ای از آنان به کفر جاهلی دارد به شرحی که خواهد آمد. مالک بن انس روایت می‌کند که پیامبر (ص) درباره شهدای اُحد فرمودند: «من برای آنان گواهی خواهم داد [که آنها با ایمان بودند]». ابوبکر گفت: مگر ما برادران آنها نیستیم؟ ما نیز مانند آنها اسلام آوردیم و جهاد نمودیم! پیامبر (ص) فرمود: «آری! لیک نمی‌دانم پس از من چه خواهید کرد»؟!^۲

مسلم می‌نویسد: پیامبر (ص) به اصحاب فرمود: «پس از فتح فارس و روم چگونه خواهید بود»؟ عبدالرحمن بن عوف گفت: آن‌گونه که خدا فرمان داده. پیامبر (ص) فرمود: «یا بر خلاف آن! بر یکدیگر فخرفروشی کرده، حسادت ورزیده، با هم اختلاف و دشمنی نموده و کینه‌ورزی و عداوت خواهید کرد».^۳ این روایت به روشنی حاکی از عدم اعتقاد راسخ جمعی از آنها به دین است!

۵. اصلاً صحابه خودشان فضائل و مناقب علی (ع) را نقل کرده‌اند، چگونه ممکن است با او دشمنی داشته باشند؟!^۴

پاسخ

۱. رجوع شود به آنچه صفحه ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ درباره صحابه گذشت. ابن‌ابی‌ملیکه گوید: من سی نفر از یاران پیامبر (ص) را درک کردم که همگی از نفاق می‌هراسیدند. (صحیح البخاری ۱۷/۱)
۲. کتاب الموطأ ۴۶۲/۲ (تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي، چاپ دار إحياء التراث العربي، بیروت، سنه ۱۴۰۶ هجری، ۱۹۸۵ میلادی).
- تذکر: این روایت از برخی چاپ‌های کتاب الموطأ حذف شده است! (الإمام علي بن أبي طالب (ع) للرحماني الهمداني ۵۵۷)
۳. صحیح مسلم ۲۱۲/۸ - ۲۱۳.
۴. نهاية العقول ۴ / ۴۳۳ - ۴۳۴.

پیوست ۷ / نیاز به نص در امامت و انکار آن / ۱۷۰۱

این لطفی است الهی که گاهی دشمنان در شرایطی قرار گرفته‌اند که ناخواسته فضائل مولا را بر زبان جاری و به حقیقت اعتراف کرده‌اند که «الفضل ما شهدت به الاعداء»، پس نقل فضائل دلالت بر دوستی و محبت آنان ندارد.^۱

۶. روابط حسنه‌ای که امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا داشته نیز حاکی از عدم وجود نص است.^۲

پاسخ

روابط حسنه‌ای بین امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا وجود نداشته است. گرچه بعضی با تمسک به پاره‌ای از شبهات در صدد اثبات حسن روابط متقابل اهل بیت علیهم السلام و خلفا هستند ولی شواهد بسیار بر خلاف این مطلب گواهی می‌دهد که نگاهی اجمالی به وقایع تاریخی برای قضاوت اهل انصاف کافی است.

هجوم به خانه وحی، اکراه و اجبار امیرمؤمنان علیه السلام بر بیعت با ابوبکر، غضب و مصادره فدک، تظلم و اعتراض امیرمؤمنان علیه السلام، تظلم و اعتراض حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه و غیر آن، وصیت به دفن مخفیانه و شبانه و... که در منابع معتبر فریقین وجود دارد، بیانگر بخشی از این روابط است!^۳

۷. اگر نصی در کار بود چرا علی علیه السلام به آن احتجاج نکرد، چرا فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را امتثال نکرد و از حق خویش دفاع ننمود؟!^۴

۱. رجوع شود به دفتر ششم صفحه ۲۶۴۹ عنوان: «عدم صداقت در نقل فضائل».

۲. نه‌ایة العقول ۴ / ۴۴۸.

۳. رجوع شود به دفتر ششم، صفحه ۲۵۱۱ عنوان: «بی‌احترامی به امیرمؤمنان علیه السلام در دوران خلفا».

۴. شرح المواقف ۸ / ۳۵۴، ۳۵۹. قال ابن حجر - نقلاً عن القرطبي - : «... أن علیاً علیه السلام لم يدع ذلك لنفسه، ولا بعد أن ولي الخلافة، ولا ذكره أحد من الصحابة يوم السقيفة، وهؤلاء تنفصوا علیاً علیه السلام من حيث قصدوا تعظيمه؛ لأنهم نسبوه مع شجاعته العظمى وصلابته في الدين إلى المداهنة والتقية والإعراض عن طلب حقه مع قدرته على ذلك». (فتح الباري ۵ / ۲۶۹)

و به بیانی دیگر : ادعای وجود نصّ، اتهام اهل بیت (ع) است به خیانت در امانت ؛ زیرا آن را اظهار نکردند .^۱

پاسخ

امیرالمؤمنین (ع) در سقیفه حضور نداشت تا به نصّ احتجاج نماید ولی پس از آن، ایشان، حضرت زهرا (ع) و یاران اهل بیت (ع) به صراحت متذکر حدیث غدیر و دیگر نصوص خلافت شده و فراوان به آن استدلال و احتجاج نموده‌اند.^۲ البته بسیاری از عامّه - به جهات گوناگون - از نقل و انتشار آن امتناع کرده‌اند. امیرالمؤمنین (ع) از خویشان دفاع نمود ولی مبارزه نکرد ؛^۳ زیرا بنابر دستور پیامبر (ص) - به جهت نداشتن نیرو و یاور به اندازه کافی - وظیفه مبارزه نداشت.^۴

۱. بیان الإسلام / القسم الثالث / ۴ / ۱۰۰ .

۲. هنگامی که خواستند از حضرت به زور بیعت بگیرند فرمود: «لبيعتي كانت قبل بيعة أبي بكر، شهدها رسول الله (ص) وأمر الله بها، أو ليس قد بايعني»؟! (مثالب النواصب ۱۳۹) (نسخه عکسی مرکز احیاء میراث اسلامی) وقال (ع) : «والله ما خفت أحداً يسمو له وينازعنا أهل البيت فيه ويستحل ما استحلتتموه، ولا علمت أن رسول الله (ص) ترك يوم غدیر خم لأحد حجة، ولا لقاتل مقالاً، فأنشده رجلاً سمع النبي (ص) يوم غدیر خم يقول: «من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله».. أن يشهد بما سمع».... (الاحتجاج ۷۴/۱، بحار الانوار ۱۸۶/۲۸)

قال الجزري الشافعي (المتوفى ۸۳۳) : حدثنا خاتمة الحفاظ أبو بكر محمد بن عبدالله المقدسي ... عن فاطمة بنت رسول الله (ص) [ع] قالت : أنسيتم قول رسول الله (ص) يوم غدیر خم: «من كنت مولاه فعليّ مولاه»، وقوله (ص) : «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى»؟! (أسنى المطالب ۵۰ - ۵۱)

۳. روی الزبير بن بكار عن محمد بن إسحاق : إن أبا بكر لما بويع افتخرت تيم بن مرة!! قال : وكان عامة المهاجرين وجلّ الأنصار لا يشكون أن علياً (ع) هو صاحب الأمر بعد رسول الله (ص)، فقال الفضل بن العباس : يا معشر قريش ! وخصوصاً يا بني تيم ! إنكم إنما أخذتم الخلافة بالنبوة ونحن أهلها دونكم ... وإنا لنعلم إن عند صاحبنا عهداً هو ينتهي إليه . (شرح ابن أبي الحديد ۲۱ / ۶)

۴. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۴۸۰ - ۱۴۸۴ : نکته سوم : «تشخیص پیمان شکنی امت» !

پیوست ۷ / نیاز به نص در امامت و انکار آن / ۱۷۰۳

۸. رازی می‌گوید: اگر نصی بر خلافت بود انصار آن را مطرح می‌کردند. نگویی: آنها از ترس مهاجران آن را مطرح نکردند. زیرا می‌گویم: از مهاجران جز ابوبکر، عمر، ابوعبیده و سالم مولی ابی‌حذیفه کسی در سقیفه حضور نداشت. گذشته از آن، اهل بیت علیهم‌السلام و یارانشان با آنان (هم‌عقیده) بودند.^۱

پاسخ

این‌که کار به نزاع و اختلاف کشید به جهت دواعی نفسانی و انگیزه‌های نادرست مخالفان بود نه فقدان نص یا عدم اطلاع از آن! لذا انصار - به اعتراف اهل تسنن - با وجود اطلاع از «الائمه من قریش»^۲ باز داعیه «منّا امیر...» داشتند! گذشته از آن در منابع عامه آمده: فقالت الأنصار - أو بعض الأنصار -: لا نبایع إلاّ علیاً علیه‌السلام.^۳ که می‌تواند اشاره‌ای به نص بر آن حضرت باشد. شواهدی وجود دارد که آنها تردیدی نداشتند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام خلافت را بر عهده خواهد گرفت و این نیز ناشی از وجود نص است.^۴

۱. نهاية العقول ۴ / ۴۳۶.

۲. ذکر این مطلب از باب الزام است، رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۷۱۳ - ۱۷۱۴.

۳. تاریخ الطبری: ۲۰۲/۳.

۴. وقال الیعقوبی: وكان المهاجرون والأنصار لا یشکون فی علی علیه‌السلام، فلما خرجوا من الدار قام الفضل بن العباس، - وكان لسان قریش - فقال: یا معشر قریش! إنّه ما حقّت لكم الخلافة بالتمویه، ونحن أهلها دونكم، وصاحبنا أولى بها منكم. (تاریخ الیعقوبی ۱۲۴/۲)
وروی الزبیر بن بکار عن محمد بن إسحاق أنه قال: وكان عامّة المهاجرین وجلّ الأنصار لا یشکون أنّ علیاً علیه‌السلام هو صاحب الأمر بعد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. (شرح ابن ابی‌الحدید ۲۱/۶)
وروی - أيضاً - الزبیر بن بکار ضمن روایة: قال زید بن أرقم: إنا لنعلم أنّ من قریش من لو طلب هذا الأمر لم ینازعه فیہ أحد.. علی بن ابی طالب علیه‌السلام. (شرح ابن ابی‌الحدید ۲۰/۶، بعضی این کلام

اما این که رازی می گوید: خوفی در کار نبوده است .

این انکار نص صریح است ؛ زیرا در صحیح بخاری - مهم ترین کتاب روایی اهل سنت - از عایشه نقل کرده است که او در بیان حکایت سقیفه و بیعت مردم با پدرش ابوبکر می گوید:

لَقَدْ خَوَّفَ عُمَرُ النَّاسَ، وَإِنَّ فِيهِمْ لِنِفَاقًا، فَرَدَّهُمُ اللَّهُ بِذَلِكَ. یعنی: عمر مردم را تهدید کرده و ترسانید؛ در میان آنها (نسبت به پذیرفتن خلافت ابوبکر) دورویی بود و خداوند به واسطه تهدید عمر، مردم را از دورویی و نفاق بازگرداند!

استناد به اتفاق و عدالت صحابه و توجیه رفتار آنان

از آنچه گذشت روشن شد که تمام اهتمام مخالفان بر توجیه رفتار صحابه است و چون اصل مسلم نزد آنان عدالت صحابه است، هر چه با آن تنافی داشته باشد انکار نموده و به تضعیف و تأویل و توجیه آن می پردازند!! از این روی از واقعیت های تاریخی چشم پوشیده یا آن را انکار می کنند .
لجبازی و مکابره آنان با رجوع به کتب کلامی به روشنی دیده می شود که برخلاف موازین علمی درصدد توجیه رفتار صحابه بوده و می خواهند به هر طریقی که شده بر انتخاب آنها صحه بگذارند و آن را تأیید کنند.

→ را به مندر بن ارقم نسبت داده اند. (تاریخ یعقوبی ۱۲۳/۲)

و ذکر الواقدي أن زيد بن أرقم قال - عقيب بيعة السقيفة لعبد الرحمن بن عوف -: يا ابن عوف! لولا أن علي بن أبي طالب وغيره من بني هاشم اشتغلوا بدفن النبي صلى الله عليه وآله وبحزنهم عليه فجلسوا في منازلهم ما طمع فيها من طمع!! (كتاب الردة للواقدي ۴۵؛ الفتوح لابن أعمش الكوفي ۱۲/۱)
۱. صحیح البخاری ۱۹۳/۴ - ۱۹۵ .

پیوست ۷ / نیاز به نص در امامت و انکار آن / ۱۷۰۵

به عنوان نمونه رجوع فرمایید به واکنش‌هایی که مخالفان در برابر حدیث غدیر داشته‌اند.^۱

قاضی باقلانی (متوفی ۴۰۳) می‌گوید:

اگر مراد از «مولی» در حدیث غدیر «اولی» باشد لازمه‌اش امامت امیرالمؤمنین علیه السلام در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله است و از آن روی که امت اتفاق دارد بر بطلان این مطلب و قائل آن را خارج از دین می‌داند،^۲ ثابت می‌شود که مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله چنین مطلبی نبوده است.^۳

و قاضی عبدالجبار اسدآبادی (متوفی ۴۱۵) می‌نویسد:

اگر حدیث غدیر ظهور در معنایی داشته باشد که شیعه می‌گوید، باز لازم است حمل بر معنایی شود که ما می‌گوییم به دلیل آن‌که خلافت ابوبکر ثابت است به بیانی که خواهد آمد (پس این قرینه می‌شود برای فهم مدلول حدیث!)^۴

-
۱. به عنوان مثال در دفتر نخست، صفحه ۳۶۶ گذشت که: روایات معتبر - که در صحیحین و دیگر صحاح اهل تسنن فراوان آمده - دلالت بر رجوع امیرالمؤمنین علیه السلام از یمن و حضور در حجة الوداع دارد، ولی عده‌ای گفته‌اند: اصلاً هنگام بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حج، علی علیه السلام در یمن بود و همراه آن حضرت نبود. (رجوع شود به نهاية العقول ۴ / ۴۸۲، شرح المواقف ۸ / ۳۶۱)
 - قد قال بعض الشيوخ ببغداد بتكذيب غدیر خم، وقال: إن علي بن أبي طالب علیه السلام [كان باليمن في الوقت الذي كان رسول الله صلی الله علیه و آله ببغدير خم]. (معجم الادباء ۱۸ / ۸۴)
 ۲. پاسخ این مطلب در دفتر نخست، صفحه ۴۱۷ - ۴۱۸ گذشت.
 ۳. فلما أجمعت الأمة على فساد ذلك وإخراج قائله من الدين ثبت أنه صلی الله علیه و آله لم يرد ب: «فمن كنت مولاه»: من كنت أولى به، ولم يرد بقوله: «فعلي مولاة»: أنه أولى به. (تمهيد الأوائل ۴۵۳)
 ۴. لو كان الظاهر ما ذكره لوجب صرفه إلى ما ذكرناه بدلالة ثبوت إمامة أبي بكر على ما نبينه. (المغني ۲ / ق ۱ / ۱۵۱)

دلیل روشن بر مخالفت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله^۱

یکی از دلایل قوی، متین و روشن بر مخالفت اصحاب با فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله قضیه‌ای است که پیش از رحلت آن حضرت اتفاق افتاده و حتی در صحیح بخاری و صحیح مسلم هم به ثبت رسیده،^۲ البته با تحریف فراوان اعم از حذف قرائن مهم و تغییر و تبدیل الفاظ!

خلاصه مطلب بنابر روایات معتبر اهل تسنن آن‌که: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله خواست نوشته‌ای برای امت باقی بگذارد که گمراه نشوند و فرمود: «هَلِّمُوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ»، عمر که از این سخن به شدت ناراحت شده بود^۳ گفت: این مرد هذیان می‌گوید،^۴ قرآن برای ما کافی است.

-
۱. البته آنها در بازگشت از لشکر اسامه بلکه در مورد امارت اسامه نیز با پیامبر صلی الله علیه و آله مخالفت نمودند که: وأمر عليهم أسامة بن زيد فطعن بعض الناس في إمارته، فقال النبي صلی الله علیه و آله: «إن تطعنوا في إمارته فقد كنتم تطعنون في إمارة أبيه من قبل!» (صحیح البخاری ۴/۲۱۳ و ۵/۱۴۵ و ۷/۲۱۷ و ۸/۱۱۷، صحیح مسلم ۷/۱۳۱) ولی این مطلب با جوانب مختلفش به روشنی در همه منابع مهم و معتبر مخالفان منعکس نشده است. (رجوع شود به الملل و النحل ۱/۲۳، شرح ابن ابی الحدید ۶/۵۲، بحار الانوار ۳۰/۴۳۲، الهجوم علی بیت فاطمة علیها السلام ۵۹-۶۰)
 ۲. برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به: تشیید المطاعن ۴/۲۱-۲۵۸ و ۱۶/۱۴۷-۱۵۸.
 ۳. خود عمر گفته: فکرها ذلك أشد الكراهة! (المعجم الاوسط للطبرانی ۵/۲۸۸، جامع الأحادیث للسيوطی ۱۳/۲۶۳ ولی در کنز العمال ۵/۶۴۴ این عبارت حذف شده است!)
 ۴. نسیم الریاض، شرح الشفا لشهاب الدین أحمد الخفاجی ۱/۲۶۲.
- البته دیگران برای حفظ وجهه عمر از او نام نبرده و لفظ (فقالوا) بکار برده و گفته‌اند: فقالوا: هجر رسول الله صلی الله علیه و آله، وفي رواية: إن رسول الله صلی الله علیه و آله يهجر. (صحیح بخاری ۴/۳۱، صحیح مسلم ۵/۷۵ و رجوع شود به الطبقات لابن سعد ۲/۲۴۲-۲۴۴)
- و گاهی جمله را به صورت استفهامی: (أ هجر؟) نقل کرده‌اند. (صحیح بخاری ۴/۶۵-۶۶ و ۵/۱۳۷)

با مخالفت صریح عمر،^۱ حاضرین در مجلس با یکدیگر اختلاف نموده و به نزاع و خصومت و کشمکش پرداخته، هياهو، سر و صدا، جار و جنجال و داد و فریادشان بلند شد.^۲ جمعی از صحابه به تأیید عمر پرداخته و بعضی با او مخالفت نمودند.^۳ اختلاف و نزاع آنها به طول انجامید،^۴ برخی از بانوان برآشفتمند و گفتند: مگر نمی شنوید حضرت چه می فرماید؟! عمر می گوید: من به آنها گفتم: شما از همان طیفی هستید که می خواستند یوسف را به گناه مبتلا کنند، هنگام بیماری پیامبر به دیدگان خویش فشار می آورید (تا اشک دروغین

→ و یا کلام او را به (غلبه الوجد) تغییر داده و احیاناً - پس از تغییر عبارت! - به نام عمر نیز تصریح نموده اند! (صحیح بخاری ۱/۳۶-۳۷ و ۵/۱۳۸ و ۷/۹ و ۸/۱۶۱، صحیح مسلم ۵/۷۵)

بنابر نقل علامه حلی^{رحمه الله} در نهج الحق ۳۳۳، حمیدی در جمع بین الصحیحین آن را این گونه روایت کرده: فقالوا: ما شأنه؟ فقال عمر: إن الرجل ليهجر، ولی در جمع بین الصحیحین ۲/۹-۱۰ (چاپ دار ابن حزم بیروت) آمده است: فقالوا: ما شأنه؟ هجر؟ استفهموه.

۱. ان النبي ﷺ دعا عند موته بصحيفة ليكتب فيها كتاباً لا يضلون بعده، فخالف عليها عمر بن الخطاب حتى رفضها. (رجوع شود به مسند أحمد ۳/۳۴۶، مسند أبي يعلى ۳/۳۹۴-۳۹۵، مجمع الزوائد ۴/۲۱۴-۲۱۵ و ۹/۳۳-۳۴، سبل الهدى والرشاد ۱۲/۲۴۷-۲۴۸)

۲. فتنازعوا... فاختلفوا وكثر اللغظ. (صحیح البخاری ۱/۳۷)
فاختلف [واختلف] أهل البيت واختصموا... أكثروا اللغظ [اللغو] - والاختلاف. (رجوع شود به صحیح البخاری ۵/۱۳۸ و ۷/۹ و ۸/۱۶۱، صحیح مسلم ۵/۷۶)

نگارنده گوید: در لغت آمده: اللغظ: صوت وضجة لا يفهم معناها. (النهاية لابن الأثير ۴/۲۵۷)
اللغظ - بالتحريك - : الصوت والجلبة. (الصحاح للجوهري ۳/۱۱۵۷)
اللغظ واللغظ: الأصوات المبهمة المختلطة والجلبة لا تفهم. (لسان العرب لابن منظور ۷/۳۹۱)
... أصوات مبهمة لا تفهم. (تاج العروس للزبيدي ۱۰/۳۹۹)

۳. فمنهم من يقول: قربوا يكتب لكم رسول الله ﷺ كتاباً لن تضلوا بعده، ومنهم من يقول ما قال عمر! (صحیح البخاری ۸/۱۶۱، صحیح مسلم ۵/۷۶، مسند أحمد ۱/۳۲۵)

فمن قائل يقول: القول ما قال رسول الله ﷺ، ومن قائل قال: القول ما قال عمر. (السقيفة وفدك للجوهري ۷۵-۷۶، شرح ابن أبي الحديد ۶/۵۱)

۴. مسند أحمد ۱/۳۲۵، صحیح البخاری ۵/۱۳۸ و ۸/۱۶۱، صحیح مسلم ۵/۷۶.

بریزید) ، و هنگام سلامتی اش بر او مسلط می شوید! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با آنها کاری نداشته باشید، آنها از شما بهتر هستند.^۱

بنابر روایتی، زنی گفت: وای بر شما، ببینید پیامبر صلی الله علیه و آله چه می فرماید! یکی از حاضرین به او گفت: بی عقل ساکت باش! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بی خرد شما هستید.^۲ بالاخره پیامبر صلی الله علیه و آله غضبناک و خشمگین گردید،^۳ و بنابر نقلی غمناک شد^۴ و به عمر فرمود: «مرا محزون نمودی»^۵ و سپس - با آن که حضرتش در حسن خلق و کرامت و بزرگواری سرآمد بود - آنها را بیرون کرده و فرمود: «بلند شوید و بیرون روید؛ سزاوار نیست که نزد پیامبر نزاع و مشاجره کنید».^۶

ابن عباس هنگام نقل این مطلب چنان می گریست که ریگ های زمین از اشک او خیس می شد^۷ و می گفت:

مصیبت واقعی همان بود که با نزاع، کشمکش، هیاهو و سر و صدا مانع نوشتن آن مطلب شدند (که از گمراهی امت جلوگیری می کرد).^۸

۱. دعوهم فإِنَّهُمْ خَيْرٌ مِنْكُمْ . (کنز العمال ۵ / ۶۴۴ ، جامع الأحادیث ۱۳ / ۲۶۳ به نقل از المعجم الأوسط ، ولی در المعجم الأوسط ۵ / ۲۸۸ لفظ: «دعوهم» حذف شده است)

۲. أنتم لا أحلام لكم . (المعجم الكبير ۱۱ / ۳۰)

۳. السقيفة وفدك للجوهري ۷۵ - ۷۶ ، شرح ابن أبي الحديد ۶ / ۵۱

۴. فلما أكثروا اللغظ والاختلاف وغم رسول الله صلی الله علیه و آله ... (مسند أحمد ۱ / ۳۲۴ - ۳۲۵)

۵. المعجم الاوسط للطبراني ۵ / ۲۸۸ ، جامع الأحادیث للسيوطي ۱۳ / ۲۶۳ .

۶. صحيح البخاري ۱ / ۳۷ .

۷. صحيح البخاري ۴ / ۶۶ ، صحيح مسلم ۵ / ۷۵ ، مسند الحميدي ۱ / ۲۴۲ ، التمهيد لابن عبد البر ۱ / ۱۶۹ ، إمتاع الأسماع ۱۴ / ۴۴۸ - ۴۴۹ ، سبل الهدى والرشاد ۱۲ / ۲۴۷ .

۸. إن الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلی الله علیه و آله وبين ان يكتب لهم ذلك الكتاب من اختلافهم ولغظهم . (مسند أحمد ۱ / ۳۲۵ - ۳۳۶ ، صحيح البخاري ۵ / ۱۳۸ و ۹ / ۷ و ۱۶۱ / ۸ ، صحيح مسلم ۵ / ۷۶)

چنان‌که ملاحظه فرمودید:

۱. کلماتی که از عمر صادر شد

۲. تأیید او از جانب جمعی از صحابه

۳. سر و صدا و کشمکش در حضور پیامبر ﷺ

هر سه مورد، نافرمانی خدا و پیامبر ﷺ بود که از صحابه صادر شد.

پس روشن شد که اگر صحابه، مانند عمر و یارانش، حاضر شوند که در برابر خود پیامبر ﷺ بایستند و جبهه‌گیری کنند، مخالفت آنان با جانشین پیامبر ﷺ هیچ استبعادی ندارد.

البته لازم به تذکر است که:

(الف) شکی نیست که این درخواست پیامبر ﷺ به فرمان خدا بوده است؛

زیرا «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» [النجم (۵۳): ۳-۴].

(ب) خدا و پیامبر ﷺ می‌دانستند که عده‌ای با این فرمان مخالفت می‌کنند.

(ج) این فرمان از روی عمد صادر شد تا هویت این افراد برای امت روشن گردد و مخالفت صریح آنان به ثبت رسد و دلیلی باشد برای حق‌جویان و نافرمانی صحابه بعید و محال شمرده نشود.

پس فرمان به آوردن قلم و کاغذ در ابتدا و رها کردن آن در آخر خودش موضوعیت داشته و هدف اصلی خدا و پیامبر ﷺ بوده است.

و به بیانی دیگر مخالفت صحابه با این فرمان و ثبت آن در منابع فریقین به گونه‌ای دیگر، جایگزین همان نوشته شد!!^۱

۱. فقال رجل منهم: إن رسول الله بهجر، فغضب رسول الله ﷺ و قال: «إني أراكم تخالفوني وأنا

البته بنابر روایات شیعه ، این نامه پس از رفتن دیگران نوشته شد .^۱

اما این شبهه مخالفین که :

پس از نزول آیه: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة (۵): ۳] و بیانات

پیامبر (ص) نیازی به این نوشته نبود.^۲

پاسخش آن است که :

→ حیّ فکیف بعد موتی؟! فترك الكتف. (کتاب سلیم بن قیس ۷۹۴ (حدیث ۲۷)، وفي بحارالأنوار

۲۲ / ۴۹۸: «إني لأراكم تختلفون وأنا حيّ فکیف بعد موتی؟!») .

سید هاشم بحرانی در غایة المرام ۹۹/۶ همین مطلب را از سیر الصحابة به این سند نقل کرده: وحدثني محمد بن علي، قال: سمعت أبا إسحاق يزيد الفراء، عن الصباح المزني، عن أبان بن أبي عياش، قال: سمعت الحسن بن أبي الحسن، قال: سمعت علي بن أبي طالب (ع)، ثم سمعته بعينه من عبد الله بن عباس بالبصرة: ... وقال [رجل من قریش]: إن رسول الله (ص) يهجر، فسمعه رسول الله (ص) فغضب، وقال: «إنكم تختلفون وأنا حيّ ...» .

در تعلیقه موسوعه عبد الله بن عباس للسید محمد مهدی الخراسان ۱ / ۲۴۹ آمده:

في كشف الظنون ۲ / ۱۰۱۳ (طبع المعارف، التركية): سير الصحابة والزهاد والعلماء العباد، لأبي محمد عبد السلام بن محمد الخوارزمي الأندلسقاني... أخذه من مائة مجلد. ووردت ترجمته في هدية العارفين ۱ / ۵۶۹.

۱. قال أمير المؤمنين (ع) فإنكم لما خرجتم... دعاء (ع) بصحيفة فأملی علي ما أراد أن يكتب في الكتف، وأشهد على ذلك ثلاثة رهط سلمان وأبا ذر والمقداد، وسمى من يكون من أئمة الهدى الذين أمر الله بطاعتهم إلى يوم القيامة، فسماني أولهم، ثم ابني هذين - وأشار بيده إلى الحسن والحسين - ، ثم تسعة من ولد ابني الحسين (ع). (کتاب سلیم ۶۵۸ - ۶۵۹ (حدیث چهارم)، احتجاج ۱ / ۱۵۳ - ۱۵۴، بحارالأنوار ۳۱ / ۴۲۵)

۲. رجوع شود به دلائل النبوة للبيهقي ۷ / ۱۸۵، تحفه اثنا عشریه ۲۸۵، تشييد المطاعن ۴۲/۴-۴۹. وقال ابن تيمية: ومن توهم أن هذا الكتاب كان بخلافة علي فهو ضالٌّ باتفاق عامة الناس علماء السنة والشيعة [!!]، أما أهل السنة فمتفقون على تفضيل أبي بكر وتقديمه وأما الشيعة القائلون بأن علياً كان هو المستحق للإمامة، فيقولون: إنه قد نصّ على إمامته قبل ذلك نصّاً جليّاً ظاهراً معروفاً، وحيث لم يكن يحتاج إلى كتاب. (منهاج السنة ۶ / ۲۵)

پیوست ۷ / نیاز به نص در امامت و انکار آن / ۱۷۱۱

اولاً: این تکرار همان حرف عمر در برابر فرمایش پیامبر ﷺ است که باعث ناراحتی آن حضرت گردید، کسانی که آن روز نبودند که به یاری عمر شتافته و در برابر آن حضرت بایستند، الان با این سخن، راه او را ادامه می دهند!

ثانیاً: دستورات کتاب و سنت ضامن اجرایی می خواهد و باید کسی مثل پیامبر ﷺ - مصون از خطا و گناه - با درک صحیح از کتاب و سنت آن را اجرا نماید.

ثالثاً: نیاز قرآن و سنت به شرح و بیان - به جهت اشتغال بر متشابهات، مجملات و ... - امری بدیهی است تا هر کسی آن را مطابق میل خویش تفسیر نکند، پس دستیابی به حقیقت بدون راهنمای الهی ممکن نیست.^۱

رابعاً: آیا از زمان پیامبر ﷺ تا کنون قرآن و سنت بدون رهبری امام معصوم برای هدایت جامعه و رفع نزاع و اختلاف مردم و هدایت آنها کافی بوده؟! پس این همه اختلاف چیست!؟

خامساً: بجای گذاشتن یک سند رسمی مکتوب با گواهی صحابه برای تعیین امامان هدایت - که در حجة الوداع با لفظ: «عترت» در حدیث ثقلین و با عبارت: «إثنا عشر خليفة» و مانند آن به آنان اشاره اجمالی شده بود و در غدیر به تفصیل معرفی شده بودند - می توانست مانع هر ادعای بیجایی باشد؛^۲ ولی عمر با نسبت هذیان دادن به آن حضرت پیشاپیش آن را از اعتبار ساقط کرد!

۱. در این زمینه رجوع شود به دفتر نخست، صفحه ۲۲۸.

۲. مانند روایتی که به دروغ نسبت دادند که پیامبر ﷺ فرموده: لا يَجْتَمِعُ لِأَهْلِ بَيْتِي الْخِلَافَةُ وَالنُّبُوَّةَ. (رجوع شود به شرح ابن ابی الحدید ۱/ ۱۸۹، بحار الأنوار ۲۷/ ۲۱۱ و ۲۸/ ۱۲۵، ۲۷۴، ۲۹۵ و ۳۱۶/ ۳۰ و ۳۵۶/ ۳۱ و ۴۴/ ۹۹ - ۱۰۰ و ۸۲/ ۲۶۶ - ۲۶۷)

آشوبی دیگر در محضر پیامبر (ص)

نظیر این غوغا و آشوب پیش از آن نیز در محضر پیامبر (ص) اتفاق افتاده بود. آن قضیه زمانی بود که در حجّة الوداع حضرت فرمود: «الأئمة بعدي اثنا عشر» پس از من دوازده امام یا خلیفه یا ... خواهد بود.^۱

راویان این حدیث را به گونه‌های متفاوت نقل کرده‌اند تا جایی که - با قطع نظر از قدر متیقن مفهوم آن - فهم مقصود آن برای محدّثین مشکل شده است!^۲

۱. رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۶۵۹ - ۱۶۶۰.

۲. به یاری خدا در دفتر ششم صفحه ۲۲۴۵ در تطبیق بیجا و تحریف آن بحثی خواهیم داشت. قال أبو الفرج ابن الجوزي: قد أطلتُ البحث عن معنى هذا الحديث، وطلبتُه مظانّه، وسألْتُ عنه فما رأيتُ أحداً وقع على المقصود به، وألفاظه مختلفة، ولا أشكُ أن التخليط فيها من الرواة. (كشف المشكل ۱ / ۴۴۹ - ۴۵۰) وقال ابن بطلال - نقلاً عن المهلب -: لم ألق أحداً يقطع في هذا الحديث، يعني بشيء معيّن. (فتح الباري ۱۳ / ۱۸۲)

برخی گفته‌اند: مراد از آن وجود ۱۲ خلیفه در سرتاسر اسلام تا روز قیامت است، و توالی زمان آنها لازم نیست. برخی آن را مربوط به ۱۲ خلیفه پس از ظهور حضرت مهدی (عج) دانسته‌اند. و برخی دیگر آن را بر برخی از خلفای پس از پیامبر (ص) تطبیق نموده‌اند، گرچه به حیص و بیص فراوان افتاده‌اند! (رجوع شود به فتح الباري ۱۳ / ۱۸۴، عمدة القاري ۱۶ / ۷۴)

ابن تیمیه آن را مربوط به خلفاء راشدین، معاویه، یزید، عبدالملک بن مروان و چهار فرزندش و عمر بن عبدالعزیز می‌داند! (منهاج السنة ۸ / ۲۳۸)

ابن حجر عسقلانی ترجیح می‌دهد که مراد، خلفاء راشدین سپس خلفای بنی‌امیه تا ولید بن یزید ابن عبدالملک باشند. (فتح الباري ۱۳ / ۱۸۴)

ابن کثیر این مطلب را از بیهقی نقل کرده و گفته: جماعتی این نظریه را پذیرفته‌اند. سپس در آن اشکال نموده که خلفا تا زمان ولید بن یزید بن عبدالملک بیش از ۱۲ نفر هستند و سپس افزوده: ولید فاسق بوده و آثاری در مذمت او روایت شده است! (البدایة والنهاية ۶ / ۲۷۹)

ابن کثیر در جایی دیگر نقل کرده که او در مراسم حجّ، خمر و آلات لهو و لعب همراه داشت و

پیوست ۷ / نیاز به نص در امامت و انکار آن / ۱۷۱۳

مهم آن است که در روایات معتبر آمده : جمعیت هنگام شنیدن این سخن برآشفتم و به جنب و جوش افتاد . فریاد الله اکبر در فضا پیچید ! هیاهو ، جار و جنجال و سر و صدای آنها بلند شد به گونه‌ای که دیگر صدای پیامبر ﷺ به همه مردم نمی‌رسید !^۱

→ می‌خواست بر بام کعبه با همراهانش محفلی داشته باشد ولی از ترس مردم آن را کنار گذاشت . عمویش هشام به او می‌گفت : من نمی‌دانم تو مسلمانی یا نه؟! هیچ منکری نبوده مگر آن که علناً آن را مرتکب شده‌ای . (البدایة والنهایة ۱۰ / ۳)

مطلب دیگری که ابن کثیر - در ادامه مطلب اول - نقل کرده و نقل آن خالی از لطف نیست آن‌که : در توراتی که در دست اهل کتاب است آمده : خدای تعالی حضرت ابراهیم علیه السلام را به فرزندش اسماعیل علیه السلام و ذریه بابرکت او و ۱۲ شخص با عظمت از نسلش بشارت داده است . ابن کثیر ادامه می‌دهد : بسیاری از یهودیان که به دین اسلام مشرف شده‌اند به غلط افتاده و گمان کرده‌اند که این ۱۲ نفر همان امامانی هستند که رافضیان می‌گویند لذا از آنان پیروی نموده‌اند!! (البدایة والنهایة ۶ / ۲۸۰)

۱ . عن جابر بن سمرة ، قال : خطبنا رسول الله ﷺ فقال : «إن هذا الدين لا يزال عزيزاً إلى اثني عشر خليفة» ، قال : ثم تكلم بكلمة لم أفهمها ، وضج الناس ، فقلت لأبي : ما قال ؟ قال : «كلهم من قريش» . (مسند أحمد ۵ / ۹۳)

وفي لفظ : قال : خطبنا رسول الله ﷺ - بعرفات - وقال المقدمي : ... بمنى - فسمعتة يقول : «لن يزال هذا الأمر عزيزاً ظاهراً حتى يملك اثنا عشر كلهم ...» ثم لغط القوم ، وتكلموا فلم أفهم قوله بعد «كلهم» ، فقلت لأبي : يا أبتاه ما بعد «كلهم» ؟ قال : «كلهم من قريش» . (مسند أحمد ۵ / ۹۹ ، المعجم الكبير للطبراني ۲ / ۱۹۶)

وفي لفظ آخر : ثم قال كلمة أصمّنيها الناس ، فقلت لأبي : ما قال ؟ قال : «كلهم من قريش» . (مسند أحمد ۵ / ۹۸ و رجوع شود به ۵ / ۱۰۱)

وفي رواية مسلم : فقال كلمة صمّنيها الناس . (صحيح مسلم ۴ / ۶)

وفي رواية ابن حبان : تكلم بكلمة أصمّنيها الناس . (صحيح ابن حبان ۱۵ / ۴۵)

قوله : بكلمة أصمّنيها الناس ، أي شغلوني عن سماعها فكأنهم جعلوني أصمّ . (النهایة لابن الأثير ۳ / ۵۴ لسان العرب ۱۲ / ۳۴۳)

عبارت های: (وضَّحَّ النَّاسَ)، (تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ أُصَمَّتْ بِهَا)، (لَغَطَّ النَّاسَ وَتَكَلَّمُوا، فلم أفهم قوله) (فكَبَّرَ النَّاسَ، وضجوا)، (فجعل الناس يقومون ويقعدون) و تعابیر مشابه همه حاکی از اعتراض، شورش و آشوبی است که صحابه برپا نموده بودند، و دلیل آن نیز روشن است که کلام در تعیین خلیفه و امام بوده است!^١

گرچه غالب روایات اهل تسنن حاکی از آن است که مطلبی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود و برخی آن را نشیندند عبارت «كَلِّهْمْ مِنْ قَرِيْشٍ» بوده، ولی برخی بر این باور هستند که حضرت فرموده: «كَلِّهْمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ» - و همین باعث خشم و آشوب آنان گردید! - و اگر حضرت عبارت «كَلِّهْمْ مِنْ قَرِيْشٍ» را فرموده باشد، مقدمه ای برای ذکر عبارت: «كَلِّهْمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ» بوده است.^٢

→ وفي روايات أخرى: فارتفعت الأصوات. (الأحاديث والمثاني ٣ / ١٢٧)
 فكَبَّرَ النَّاسَ، وضجوا. (مسند أحمد ٥ / ٩٨، سنن أبي داود ٢ / ٣٠٩، تاريخ بغداد ٢ / ١٢٤، الكفاية في علم الرواية للخطيب البغدادي ٩٥، فتح الباري ١٣ / ١٨١)
 فجعل الناس يقومون ويقعدون. (مسند أحمد ٥ / ٩٩)
 فقال كلمة لم أسمعها. (صحيح البخاري ٨ / ١٢٧)
 ثم تكلم بكلام خفي عني، كلمة لم أفهمها. (صحيح مسلم ٦ / ٣)
 ١. واجهته فئات من الناس بالضجيج والفوضى، إلى حد أنه لم يتمكن من إيصال كلامه إلى الناس. وقد صرح بعدم التمكن من سماع كلامه كل من أنس، وعبد الملك بن عمير، وعمر بن الخطاب، وأبي جحيفة، وجابر بن سمرة. (الصحيح من سيرة الإمام علي عليه السلام للسيد جعفر مرتضى العاملي ٧ / ٩٠-٩٢)

٢. والحق، لا يستبعد أن تكون تتمّة الكلام - على وجه الحقيقة - هي جملة: «كَلِّهْمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ»، التي أثارت الهياج، وعلا كلام كثيرين عند سماعها، فلم يذعنوا لها، وأبوا قبولها، والنقطة التي تزيد من قوّة هذا الاستنتاج هي مشهد السقيفة وما جرى في ذلك اليوم من حوادث، ففي صراع يوم السقيفة لم يستند أيّ من أطراف اللعبة على مثل هذا الكلام، ولم يذكر أحد أنه سمع النبي صلی الله علیه و آله، يقول: «كَلِّهْمْ مِنْ قَرِيْشٍ» برغم أنّ هذا الكلام كان يمكن أن يكون مؤثراً في حسم الموقف. لهذا

ففي رواية عبد الملك بن عمير ، عن جابر بن سمرة ، قال : كنت مع أبي عند النبي ﷺ فسمعتُه يقول : «بعدي اثنا عشر خليفة» ، ثم أخفى صوته ، فقلت لأبي : ما الذي أخفى صوته ؟ قال : قال : «كلهم من بني هاشم» .

وعن سماك بن حرب مثل ذلك .^١

مؤيد اين مطلب خطبه ١٤٤ نهج البلاغه است كه اميرالمؤمنين ﷺ فرمود :

→ كَلَّهَ يمكن القول أنَّ تَمَمَّ الحديث النبوي كانت : «كلهم من بني هاشم» لا غير ، ثم بمرور الوقت وعندما حانت لحظة تدوين الحديث قَدَرُوا أنَّ من المصلحة استبدال «كلهم من بني هاشم» بتعبير «كلهم من قريش» ! مهما يكن الأمر ، ينطوي هذا الحديث بنقله الكثيرة وطرقه المتعددة التي أيدها محدثو أهل السنة أيضاً ؛ ينطوي على رسالة واحدة لا غير هي الإعلان عن ولاية علي بن أبي طالب وأولاده ، والتصريح بخلافة علي ﷺ بعد النبي ﷺ بلا فصل . ومن ثمَّ فهو دليل آخر على السياسة النبوية الراسخة في تحديد مستقبل الحكم وقيادة الأمة من بعده . (موسوعة الإمام علي بن أبي طالب ﷺ في الكتاب والسنة والتاريخ للريشهري ٢ / ٥٣)

قال السيد جعفر مرتض العاملّي : ما ذكرته الروايات من أنه ﷺ قد قال : «كلهم من قريش» موضع شك وريب . وذلك لأن ما تقدّم من حقيقة الموقف الظالم لقريش ومنهم هم على رأيها ، وخططهم التي تستهدف تقويض حاكمية خط الإمامة ، يجعلنا نجزم بأن العبارة التي لم يسمعها جابر بن سمرة ، وأنس ، وعمر بن الخطاب . وعبد الملك بن عمير ، وأبو جحيفة ، بسبب ما أثاره المغرضون من ضجيج هي كلمة : «كلهم من بني هاشم» كما ورد في بعض النصوص ، وهي الرواية التي استقر بها القندوزي الحنفي ، على أساس : أنهم «لا يحسنون خلافة بني هاشم» . إلا يكون ﷺ قد قال الكلمتين معاً ، أي أنه ﷺ قال : «كلهم من قريش ، كلهم من بني هاشم» . ويكون ذكر الفقرة الأولى توطئة وتمهيداً لذكر الثانية : فثارت ثائرة قريش وأنصارها ، وعجّوا وضجّوا ، وقاموا وقعدوا . . . وإلا . . . فإن قريشاً ، ومن يدور في فلكها لم يكن يغضبهم قوله ﷺ : «كلهم من قريش» بل ذلك يسرهم ، ويفرحهم ؛ لأنه هو الأمر الذي ما فتئوا يسمعون إليه بكل ما أوتوا من قوة وحول ، يخططون ويتآمرون ، ويعادون ويحالفون من أجله ، وعلى أساسه ، فلماذا الهياج والضجيج ، ولماذا الصخب والعجيج ، لو كان الأمر هو ذلك ؟! (مجلة تراثنا ٢١ / ١٤٧ - ١٤٨)

در همين زمينه رجوع شود به جواهر التاريخ (السيرة النبوية) للشيخ الكوراني ٣ / ٢٢٩ .

١ . ينابيع المودة ٣ / ٢٩٠ به نقل از مودة القربى ، المودة العاشرة .

إن الأئمة من قریش غرسوا في هذا البطن من هاشم ، لا تصلح علی سواهم ، ولا تصلح الولاية من غیرهم .^۱ امامان (و پیشوایان دوازده گانه دین) که از قریش هستند در این تیره از بنی هاشم می باشند (اشاره به خویش و فرزندان معصومش (ع)) ، این مقام شایسته دیگران نیست و غیر آنان صلاحیت آن جایگاه را ندارند .

تذکر

همان گونه که در حضور پیامبر (ص) برخی کلام عمر را بر کلام آن حضرت ترجیح دادند، این مطلب تبدیل به فرهنگی شد که در کنار کلام پیامبر (ص) کلام شیخین ذکر شود یا حتی بر کلام آن حضرت ترجیح داده شود، چنان که گذشت: ابن عباس می گوید: (شما چنان مورد قهر خداوند قرار گرفته اید که) نزدیک است بر شما سنگ ببارد، من می گویم: پیامبر (ص) چنین می فرماید، شما در پاسخ من می گوئید: ابوبکر و عمر چنان گفته اند!!^۲

صحابه در آینه قرآن و روایات

از آنچه گذشت معلوم شد که نمی توان با استناد به آیاتی که در مدح برخی از صحابه نازل شده همه آنان را ممدوح بدانیم؛ زیرا در مقابل، آیات فراوان دیگر در مذمت برخی از صحابه نازل شده و پرده از حقیقت کار آنان برداشته است .

خداوند در قرآن می فرماید:

۱. نهج البلاغه ۲ / ۲۷ .

۲. رجوع شود به دفتر نخست صفحه ۳۵ - ۳۶ .

آنان بر تو منت می‌نهند که اسلام را پذیرفته‌اند. آنان ایمان خود را سپر خویش قرار داده‌اند. آنها پیامبر ﷺ را اذیت نموده و می‌گویند: او اذن است - یعنی هرچه می‌شنود، می‌پذیرد -. بر کیفیت تقسیم صدقه‌ها عیبجویی می‌کنند. نسبت به خداوند بدگمان هستند. با کافران رفاقت دارند. برای دشمنان جاسوسی می‌کنند. با بی‌ رغبتی و برای ریا نماز می‌گزارند. از مردم می‌هراسند. از شرکت در جنگ می‌ترسند. برای فرار از جنگ عذر و بهانه می‌آورند و آن‌گاه از این‌که جان سالم بدر برده‌اند، شادمان هستند. به دروغ سوگند یاد می‌کنند. به منظور مخالفت با پیامبر ﷺ توطئه شبانه دارند. در قلب‌های آنها مرض است. می‌خواهند بر خداوند نیرنگ زنند. در برابر مؤمنان اظهار ایمان می‌کنند ولی در خلوت با شیطان‌ها [و کافران] می‌گویند: ما با شما ایم، ما مؤمنان را به مسخره گرفته‌ایم.^۱

مگر برخی از صحابه - العیاذ بالله - نسبت دزدی به پیامبر ﷺ ندادند؟^۲

مگر بعضی ناموس آن حضرت را به فحشا متهم ساختند؟^۳

مگر آنان نبودند که پیامبر ﷺ را در میان خطبه نماز جمعه رها کرده و در

پی لهُو و تجارت رفتند؟^۴

۱. مراجعه شود به سوره بقره آیات ۸-۱۸؛ سوره آل عمران ۱۶۷-۱۶۸؛ سوره نساء ۶۰-۶۳، ۶۶،

۷۲، ۷۷، ۸۱، ۸۸، ۱۰۸، ۱۳۷، ۱۴۵؛ سوره توبه ۲۵، ۳۸-۴۲، ۴۵-۴۹، ۷۳-۸۷، ۹۰، ۹۳-۹۸،

۱۰۱، ۱۰۷، ۱۰۹-۱۱۰؛ سوره احزاب ۱، ۱۰-۲۰، ۴۸، ۶۰-۶۱، ۷۳؛ سوره محمد ﷺ ۲۰، ۲۵،

۲۶-۲۹، ۳۰؛ سوره فتح ۶؛ سوره حجرات ۱۷؛ سوره حدید ۱۳-۱۵؛ سوره مجادله ۱۴-۱۹؛

سوره حشر ۱۱؛ سوره صف ۲-۳؛ سوره جمعه ۱۱؛ سوره منافقین؛ سوره تحریم ۹.

۲. مراجعه شود به سوره آل عمران آیه: ۱۶۱.

۳. مراجعه شود به سوره نور آیات ۱۱ به بعد.

۴. مراجعه شود به سوره جمعه آیه ۱۱.

بلکه نزول آیات در مذمت برخی اصحاب در سوره مبارکه توبه موجب شده بود تا بعضی از آنان - مانند عمر بن الخطاب - از سوره توبه بهراسند. سیوطی از ابن عباس نقل می‌کند که عمر می‌گفت: سوره توبه به عذاب نزدیک‌تر است؛ این سوره مردم را رها نکرد تا آن‌که نزدیک بود کسی را بی‌عیب نگذارد.^۱

هم‌چنین او نقل می‌کند که عمر می‌گفت:

قبل از آن‌که نزول سوره توبه به پایان رسد، گمان داشتیم که کسی از ما باقی نخواهد ماند، مگر آن‌که در مذمت او چیزی نازل شود؛ کار به جایی رسید که این سوره را فاضحه (یعنی رسواکننده) نامیدند.^۲

صحابه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله

خداوند تعالی در قرآن فرموده است: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾. [آل عمران (۳): ۱۴۴] از این آیه استفاده می‌شود که برخی از همراهان پیامبر صلی الله علیه و آله پس از شهادت آن حضرت راه انحراف درنور دیده و به پیشینه زشت و تاریک و کفر جاهلیت خویش باز می‌گردند.^۳

۱. جامع الأحادیث ۴۷/۱۴، احادیث شماره ۲۰۱۲ - ۲۰۱۳، کنز العمال ۲ / ۴۲۰.

۲. منابع پیشین.

۳. در خطبه فدکیه آمده است که حضرت زهرا علیها السلام فرمود: أَلُنَّ مَاتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُمَّتُمْ دِينَهُ ... وَتَلَّكَ نَازِلَةً أَعْلَنَ بِهَا كِتَابَ اللَّهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَأَنْبَأَكُمْ بِهَا قَبْلَ وَفَاتِهِ فَقَالَ: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ ...﴾. یعنی: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله که از دنیا رفت، بایستی دین او را ضایع کنید؟! ... آری این فتنه و مصیبتی است که در قرآن به آن اشاره شده است، سپس حضرت آیه فوق را قرائت فرمود. (شرح ابن ابی الحدید ۲۱۳/۱۶)

پیوست ۷ / نیاز به نص در امامت و انکار آن / ۱۷۱۹

در آیه‌ای دیگر می‌خوانیم: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ... وَكُلُّ شَاءٍ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ». [البقرة (۲): ۲۵۳] این آیه حکایت از آن دارد که پس از درگذشت پیامبران علیهم‌السلام بین یاران ایشان اختلاف افتاده و گروهی کافر شده‌اند.

حال اگر این آیه را با روایاتی همراه کنیم که شیعه و سنی بر نقل آن اتفاق دارند که هر چه در اُمت‌های گذشته روی داده است، در امت اسلام نیز واقع می‌شود^۱ نتیجه چه خواهد شد؟! جز آن‌که جمعی از یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز پس از رحلت آن بزرگوار از دین خارج شده و گمراه شده‌اند.

اهل تسنن به سند صحیح روایت کرده‌اند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: برخی از اصحاب من، پس از آن‌که از آنها جدا شوم دیگر مرا نخواهند دید.^۲
از واضح‌ترین دلایل، روایات باب حوض کوثر است. بسیاری از دانشمندان

۱. لتتبعن سنن من كان قبلکم شبراً شبراً وذراعاً بذراع حتی لو دخلوا جحر ضب تبتموهم . رجوع شود به صحیح البخاری ۴ / ۱۴۴ و ۸ / ۱۵۱ ، صحیح مسلم ۸ / ۵۷ ، الجمع بین الصحیحین ۲ / ۴۳۷ ، سنن الترمذی ۳ / ۳۲۱ ، مسند أحمد ۲ / ۳۲۷ ، ۴۵۰ ، ۵۱۱ ، ۵۲۷ و ۳ / ۸۴ ، ۸۹ و ۵ / ۲۱۸ ، ۲۱۸ ، ۳۴۰ ، المستدرک ۱ / ۳۷ ، ۱۲۹ و ۴ / ۴۵۵ ، کنز العمال ۱ / ۲۱۱ و ۱۱ / ۱۳۳ - ۱۳۴ ، ۱۷۰ ، النهاية لابن أثير ۱ / ۳۵۷ و ۴ / ۲۸ ، لسان العرب ۳ / ۵۰۳ ، تاج العروس ۵ / ۳۸۹ .
روایاتی که بر مطلب فوق دلالت دارد در بسیاری از کتب شیعه نیز آمده ، و در مصادر ذیل حکم به صحت آن شده است : إعلام الوری ۴۷۶ ، کشف الغمه ۲ / ۵۴۵ ، مختصر بصائر الدرجات ۲۰۵ تأویل الآیات ۴۰۲ ، الصوارم المهرقة ۱۹۵ .
۲. إن من أصحابي من لا يراني بعد أن أفارقه . (رجوع شود به مسند أحمد ۶ / ۲۹۰ ، ۳۱۷ ، مسند إسحاق ابن راهويه ۴ / ۱۴۰ ، المعجم الكبير للطبراني ۲۳ / ۳۱۹ ، تاریخ مدینه دمشق ۳۵ / ۲۶۸ ، الاستيعاب ۲ / ۸۴۹ ، الوافي بالوفيات ۱۸ / ۱۲۶ ، سير أعلام النبلاء ۱ / ۸۲) قال الهيثمي : رواه البزار ورجاله رجال الصحیح . (مجمع الزوائد ۹ / ۷۲ و رجوع شود به سلسلة الأحاديث الصحیحة للالباني ۶ / ۱۲۰۲ شماره ۲۹۸۲)

اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله حکایت کرده‌اند که:

در قیامت عده‌ای را از من جدا کرده و در جرگه اصحاب شمال قرار خواهند داد. من خواهم گفت: پروردگارا! اینان یاران واصحاب من هستند. خطاب می‌رسد: تو نمی‌دانی که آنها پس از تو چه کرده‌اند! هنگامی که از آنان جدا شده‌ای، به گذشته خویش [کفر و جاهلیت] باز گشته‌اند.^۱

در روایات تصریح شده که:

الف) این افراد از صحابه هستند.

ب) و تعداد بسیار کمی از آنان نجات خواهند یافت!^۲

۱. رجوع شود به صحیح البخاری ۱۱۰/۴، ۱۴۲-۱۴۳ و ۱۹۱/۵-۱۹۲، ۲۴۰ و ۱۹۵/۷، ۲۰۷-۲۰۹ و ۸۷/۸؛ صحیح مسلم ۱۵۰/۱-۱۴۹ و ۶۸-۶۶/۷ و ۱۵۷/۸؛ مسند احمد ۱/۲۳۵، ۲۵۳، ۲۵۷ و ۱۸/۳، ۳۹، ۳۸۴ و ۱۲۱/۶؛ السنن للنسائی ۱۱۷/۴؛ سنن الترمذی ۳۸/۴ و ۴/۵؛ سنن ابن ماجه ۲/۱۴۴۰؛ المستدرک ۲/۴۴۷ و ۷۴/۴-۷۵؛ مجمع الزوائد ۳/۸۵ و ۱۰/۳۶۴-۳۶۵؛ البداية والنهاية ۲/۱۱۶؛ الدر المنثور ۲/۳۴۹؛ کنز العمال ۱/۳۸۷ و ۴/۵۴۳ و ۱۱/۱۳۲، ۱۷۶-۱۷۷ و ۱۱۴/۳۵۸، ۴۱۷-۴۱۹، ۴۳۴.

۲. اما این که از صحابه هستند، رجوع شود به صحیح البخاری ۲۰۶/۷-۲۰۹ باب فی الحوض...
* أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ، وَلِيَرْفَعَنَّ رِجَالَ مَنْكُمْ ثُمَّ يُخْتَلَجُنَّ دُونِي، فَأَقُولُ: يَا رَبِّ أَصْحَابِي!
فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك.

[قوله: «لِيُخْتَلَجُنَّ» أي يُنزعون أو يُجذبون مِنِّي. (فتح الباري ۱۱/۴۰۸)]

* ليردَّن عليّ ناس من أصحابي الحوض حتى إذا عرفتهم اختلجوا دوني، فأقول: أصحابي!
فيقول: لا تدري ما أحدثوا بعدك.

* إني فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ... ليردَّن عليّ أقوام أعرفهم ويعرفوني، ثم يحال بيني وبينهم...
فأقول: إنهم مني! فيقال: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك، فأقول: سحقاً سحقاً لمن غير بعدي.

* يرد عليّ يوم القيامة رهط من أصحابي، فيُجلَّون عن الحوض، فأقول: يا ربِّ أصحابي! فيقول:

پیوست ۷ / نیاز به نص در امامت و انکار آن / ۱۷۲۱

پس آیات و روایات به روشنی دلالت بر گمراهی بسیاری از صحابه دارد .

و پیش از این گذشت که پیامبر ﷺ با گریه به امیر مؤمنان رضی الله عنه فرمود:

ضغائن في صدور أقوام لا يبدونها لك إلا من بعدي .

یعنی: (گریه می‌کنم که) گروهی از تو کینه‌ها در دل دارند و آشکار نخواهند کرد تا آن‌که من از دنیا بروم .

امیر مؤمنان رضی الله عنه عرض کرد: یا رسول الله، آیا شمشیرم را بر دوش نهم و آنها را نابود نمایم؟ پیامبر ﷺ فرمود: «بلکه صبر می‌کنی»، عرض کرد: اگر صبر کردم (چه می‌شود)؟! فرمود: «با مشقت و سختی روبرو می‌شوی»، عرض کرد: بادین سالم؟ فرمود: «آری»، عرض کرد: در این صورت باکی ندارم .

و فرمود: «أما إنك ستلقى بعدي جهداً» یعنی: پس از من به زحمت می‌افتی (و از امت رنج فراوان خواهی دید) .

و فرمود: «إن الأمة ستعذر بك بعدي» یعنی امت پس از من به تو نیرنگ می‌زنند (و خیانت و پیمان‌شکنی خواهند کرد)^۱ .

→ إنك لا علم لك بما أحدثوا بعدك؛ إنهم ارتدوا على أدمهم القهقري .

[قوله:] «فِيحْلُونَ» أي يُصرفون ،

وفي رواية: «فِيحْلُونَ» ... ومعناه يُطردون . (فتح الباري ۴۱۳/۱۱)

اما این‌که تعداد بسیار کمی از آنان نجات خواهند یافت، در روایتی آمده: ... فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همَلِ النعم . (صحيح البخاري ۲۰۹/۷)

[قوله:] «الهمَل» أي الإبل بلا راع ... والمعنى: أنه لا يردده منهم إلا القليل؛ لأن الهمَل في الإبل قليل بالنسبة لغيره . (فتح الباري ۴۱۴/۱۱)

۱ . رجوع شود به همین دفتر صفحه ۱۴۷۳ - ۱۴۷۷ ، روایات شماره ۹۳۴ - ۹۳۸ .

آیا آنچه اصحاب سقیفه بر سر امیرمؤمنان علیه السلام آوردند بخشی از همان کینه، رنج و زحمت و نیرنگی نبود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بود؟!؟

﴿فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ [یونس (۱۰): ۳۵]!؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

بر حذر باش از کسانی که کینه‌هایی از تو در دل دارند و آشکار نخواهند کرد مگر پس از رحلت من، آنها کسانی هستند که خدا و لعنت‌کنندگان لعنتشان می‌کند.

سپس حضرت به گریه افتاد، گفتند: یا رسول‌الله چرا گریه می‌کنی؟ فرمود:

جبرئیل به من خبر داد که آنها به علی ستم روا داشته، او را از حقش محروم نموده، با او جنگیده و پس از او فرزندان او را به قتل رسانده و به آنان نیز ستم می‌کنند.^۱

۱. رجوع شود به دفتر پنجم صفحه ۱۹۹۷ - ۱۹۹۸ روایت شماره ۱۳۷۵.



تفکیک در حجیت

بارها در کتب مخالفان دیده شده که به شیعیان اشکال می‌کنند :
اگر شما به احادیث فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و ... که در منابع عامه
آمده استدلال و احتجاج می‌کنید باید بقیه روایات آنان را - از جمله
آنچه در فضائل خلفا و صحابه نقل می‌کنند - بپذیرید.^۱

۱ . محدث دهلوی می‌نویسد : چون شیعه را در این مقام الزام اهل سنت منظور است بدون
ملاحظه جمیع روایات ایشان ، این مقصود حاصل نمی‌شود و به یک روایت ایشان الزام
نمی‌خورند . (تحفه اثناعشریه ۲۰۵)
و نیز می‌گوید : چون شیعه در این مقام تمسک به روایات اهل سنت و الزام ایشان [را] منظور
دارند لابد جمیع روایات ایشان را قبول باید کرد . (تحفه اثناعشریه ۲۱۷)
وقال ابن تیمیة : ما یرویه ... أتقبلونه مطلقاً ؟ أتردونه مطلقاً ؟ أم تقبلونه إذا كان لكم [لا علیکم]
وتردونه إذا كان علیکم ؟ ... فقد رووا اشیاء كثيرة تناقض مذهبكم . (منهاج السنة ۳۸۷ / ۴۰)
وقال : یقولون ما یجدونه موافقاً لأهوائهم ولو أنهم یقولون ما لهم وعلیهم من الكتب التي یقولون
منها لا تتصف الناس منهم لكنهم لا یصدقون إلا بما یوافق قلوبهم . (منهاج السنة ۳۷۹ / ۶ - ۳۸۰)
وقال ابن روزبهان : والشیعة یقولون الأحادیث من كتب أصحابنا مما یتعلق بفضائل أهل البيت ،
ویسکتون عن فضائل الخلفاء وأكابر الصحابة ؛ لیتمشی لهم الطعن والقدرح ، وهذا غایة الخیانة فی
الدين . وأیة خیانة أعظم من أن رجلاً ذکر بعض كلام أحد مما یتعلق بشيء وترك البعض الآخر بما
یتعلق بعین ذلك الشيء لیتمشی به مذهبه ومعتقده ؟ ! ونعوذ بالله من هذه العقائد الفاسدة .
(إحقاق الحق ۲۱۰ - ۲۱۱ ، دلایل الصدق ۶ / ۴۸۳ - ۴۸۴ به نقل از ابطال الباطل)

پاسخ

آنان که از نعمت خرد بهره‌مند هستند اعتراف و اقرار هر کسی را علیه خودش می‌پذیرند؛ لیکن در آن‌جا که در جهت منافع خود سخنی داشته باشد، بدون دلیل و برهان نخواهند پذیرفت. ما نیز به مطالب و روایاتی از اهل تسنن که - بر خلاف عقیده آنها - باور شیعه را بازگو می‌دارد، استدلال می‌کنیم. پس این مطلب از آن جهت تمام است که وقتی اعتبار روایتی نزد مخالفان تمام باشد، ما می‌توانیم به آن احتجاج کنیم.

بلکه گاهی به بخشی از حدیث استدلال می‌شود با آن‌که بخش دیگر همان حدیث مورد قبول واقع نشده؛ زیرا تفکیک در حجیت امری شایع است. یعنی ممکن است یک روایت متضمن دو یا چند مطلب باشد که ما فقط آنچه را که متضمن اعتراف مخالفان علیه خودشان باشد بپذیریم و بدان بر آنان احتجاج استدلال نماییم بدون آن‌که بقیه آن روایت را قبول کنیم.

و گاهی احتجاج به روایت از باب الزام خصم است و ما اصلاً به مضمون آن ملتزم نمی‌شویم.

پس مراد از تفکیک در حجیت آن است که هرگاه روایت معتبری متضمن مطلبی باشد که از دلیل دیگری معلوم شود آن مطلب قابل التزام نیست، در این موارد آن قسمت استثنا شده و به بقیه مطالب آن روایت استناد می‌شود. چنین روشی را در برخورد با روایات فقهی و کلامی و تاریخی و... می‌توان دید؛ که جهت مذکور موجب بی‌اعتبار شدن اصل روایت نمی‌شود.

فهرست اجمالی دفتر اول

پیشگفتار	۷
بخش اول: حکمت اهتمام به فضائل و مناقب	۱۷
بخش دوم: کثرت و شهرت فضائل امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> نزد اهل تسنن	۳۷
بخش سوم: برخی از ابواب و کتب اختصاصی عامه در فضائل	۶۵
بخش چهارم: چهل فضیلت امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small> از احادیث معتبر عامه	۸۵

۱. علی <small>علیه السلام</small> بهترین خلق خدا	۸۵
۲. حق با علی <small>علیه السلام</small> است!	۱۸۸
۳. قرآن با علی <small>علیه السلام</small> است!	۲۲۴
۴. علی <small>علیه السلام</small> سرپرست مؤمنان پس از پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۲۳۰
۵. حدیث غدیر و جانشینی امیرمؤمنان <small>علیه السلام</small>	۲۵۴
۶. حدیث منزلت	۴۳۴

فهرست اجمالی دفتر دوم

۷. تقدم در اسلام، دانش، و بردباری از صفات بارز علی <small>علیه السلام</small>	۴۸۳
۸. تنها پاسخ مثبت در آغاز رسالت	۵۸۱
۹. علی <small>علیه السلام</small> تنها برادر پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۶۰۷
۱۰. علی <small>علیه السلام</small> دروازه شهر علم و حکمت پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۶۳۱
۱۱. علی <small>علیه السلام</small> هدایت شده الهی و برترین صحابه در قضاوت	۷۱۳

- ۱۲ . علی علیه السلام تنها یار بت شکن ۷۲۳
- ۱۳ . علی علیه السلام پرچمدار خبیر و دوست خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ۷۲۷
- ۱۴ . بازگشت خورشید برای علی علیه السلام ۷۷۹
- ۱۵ . تبلیغ سوره براءت / فقط علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است! ۷۹۵
- ۱۶ . باز گذاشتن درب خانه علی علیه السلام به فرمان خدا ۸۳۱
- امتیاز ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام : مکث در مسجد و مرور از آن در هر حال ۸۸۱
- ۱۷ . تنها یار ثابت قدم ۸۹۵
- ۱۸ . علی علیه السلام مجری عدالت و سختگیر در راه خدا ۹۰۳
- ۱۹ . پیوند آسمانی ۹۱۵
- ۲۰ . ترجیح امیرالمؤمنین علیه السلام بر همه گذشتگان و آیندگان! ۹۲۷
- ۲۱ . هر چه از خدا برای علی علیه السلام خواستم داد! ۹۳۳
- ۲۲ . نگاه به امیرمؤمنان علیه السلام عبادت است! ۹۳۷

فهرست اجمالی دفتر سوم

- ۲۳ . نافرمانی علی علیه السلام نافرمانی خداست! ۹۴۷
- ۲۴ . جدایی از علی علیه السلام جدایی از خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ۹۵۷
- ۲۵ . مبارزات علی علیه السلام بر تأویل قرآن ۹۶۱
- ۲۶ . علی علیه السلام سرافراز در آزمایش الهی ۹۷۱
- ۲۷ . علی علیه السلام همتای پیامبر صلی الله علیه و آله ۹۸۱
- ۲۸ . جنگ با علی علیه السلام و خاندانش یعنی جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله ۹۸۷
- شواهد فضیلت‌های اخیر : تأیید مبارزات امیرالمؤمنین علیه السلام ۹۹۹

فهرست تفصیلی دفتر چهارم

- ۲۹ . آزار علی علیه السلام آزار پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۳۶۱
- اعتبار سند روایت ۱۳۶۳
- واکنش مخالفان : جعل روایت ۱۳۶۴
- شواهد روایی ۱۳۶۵

فهرست / ۱۷۲۷

- ۱۳۶۵ اختصاص امیرمؤمنان علیه السلام به فضیلت گذشته و اعتراف عمر به آن
- ۱۳۶۶ خروج از ایمان با اذیت علی علیه السلام
- ۱۳۶۹ واکنش مخالفان نسبت به روایت گذشته و منکر دانستن متن آن
-
- ۳۰ . دشنام به علی علیه السلام دشنام به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ۱۳۷۱
- ۱۳۷۱ اعتبار سند روایت
- ۱۳۷۲ مفاد حدیث
- ۱۳۷۲ نتیجه گیری
- ۱۳۷۳ واکنش مخالفان: توجیه بیجا
- ۱۳۷۴ شواهد روایی
-
- ۳۱ . حبّ و بغض علی علیه السلام میزان تشخیص ایمان و نفاق ۱۳۷۹
- ۱۳۸۱ اعتبار سند روایت
- ۱۳۸۲ تألیف مستقل در حدیث
- ۱۳۸۲ مفاد روایت
- ۱۳۸۴ واکنش مخالفان
- ۱۳۸۴ واکنش اول: این حدیث از مشکل ترین روایات است!
- ۱۳۹۰ واکنش دوم: تحریف معنوی: تلاش ذهنی در توجیه دلالت روایت
- ۱۳۹۱ واکنش سوم: چرا بخاری آن را نقل نکرده!؟
- ۱۳۹۲ واکنش چهارم: تلاش بیشتر این تیمیه برای تضعیف روایت
- ۱۳۹۳ واکنش پنجم: ادعای موضوعیت نداشتن حبّ و بغض امیرمؤمنان علیه السلام
- ۱۳۹۳ الف) ادعای بیجای اشتراک!
- ۱۳۹۵ ب) حکمت تراشی و توجیهی دیگر برای مدلول حدیث!
- ۱۳۹۷ پاسخ یاوه‌های عسقلانی از زبان حضرموتی
- ۱۴۰۲ پاسخ دندان‌شکن به مدعیان اشتراک
- ۱۴۰۵ شواهد روایی
- ۱۴۰۸ واکنش نسبت به شواهد: این احادیث ساختگی، ضعیف و نادرست است!
- ۱۴۱۰ داستانی شنیدنی در خروج از ایمان با کینه علی علیه السلام

- ۳۲ . علی علیه السلام سید و سالار دنیا و آخرت / دشمن علی علیه السلام دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۴۱۳
- اعتبار سند ۱۴۱۴
- واکنش مخالفان ۱۴۱۵
- واکنش اول : ایجاد شک و تردید ۱۴۱۵
- واکنش دوم: انکار و تکذیب! ۱۴۱۶
- واکنش سوم: منکر دانستن حدیث ۱۴۱۷
- واکنش چهارم : کتمان از روی ترس! ۱۴۱۹
- واکنش پنجم : ادعای ساختگی بودن آن به دروغ! ۱۴۲۰
- واکنش ششم : ادعای تفرّد راوی به آن ۱۴۲۱
- سنجش نظریه ذهبی و ابن الجوزی! ۱۴۲۱
- شواهدی دیگر ۱۴۲۲
-
- ۳۳ . حبّ و بغض علی علیه السلام حبّ و بغض خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۴۲۵
- اعتبار سند روایت ۱۴۲۵
- مفاد روایت ۱۴۲۶
- شواهد روایی ۱۴۲۶
-
- ۳۴ . مرگ جاهلی برای دشمن علی علیه السلام ۱۴۲۹
- اعتبار سند روایت ۱۴۳۰
- واکنش مخالفان ۱۴۳۰
- واکنش اول : خدشه در سند روایت ۱۴۳۰
- واکنش دوم : اشکال در دلالت و ۱۴۳۱
- شواهد روایت ۱۴۳۱
-
- ۳۵ . عذابی سخت برای دشمن علی علیه السلام ۱۴۳۳
- اعتبار سند روایت ۱۴۳۴
- واکنش مخالفان ۱۴۳۴
- شواهد روایت ۱۴۳۵

- ۳۶ . شقی ترین مردم قاتل علی علیه السلام ۱۴۳۷
- اعتبار سند روایت ۱۴۳۷
- شواهدی دیگر ۱۴۳۸
- واکنش مخالفان ۱۴۴۲
- ۳۷ . اسرار نهانی / همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظات ۱۴۴۷
- سند روایت ۱۴۴۸
- مفاد حدیث ۱۴۴۸
- واکنش مخالفان : جعل روایت برای دیگران ! ۱۴۴۹
- الف) در برابر همراهی تا آخرین لحظات ۱۴۴۹
- ب) جعل روایت در برابر شواهد تبادل اسرار نهانی ۱۴۵۱
- شواهد روایی ۱۴۵۳
- الف) شواهد همراهی تا آخرین لحظات ۱۴۵۳
- ب) شواهد تبادل اسرار نهانی ۱۴۶۹
- چند نکته مهم درباره شاهد ششم و روایات پس از آن ۱۴۷۸
- نکته اول : تعیین وظیفه ! ۱۴۷۸
- نکته دوم : دین سالم ! ۱۴۷۹
- نکته سوم : تشخیص پیمان شکنی امت ! ۱۴۷۹
- ۳۸ . علی علیه السلام تنها وصی پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۴۸۷
- اعتبار سند روایات وصیت ۱۴۸۹
- تألیف مستقل ۱۴۸۹
- واکنش مخالفان ۱۴۹۰
- واکنش اول : انکار وصیت ۱۴۹۰
- واکنش دوم : تضعیفات سندی ۱۴۹۲
- واکنش سوم : تحریف لفظی ۱۴۹۴
- واکنش چهارم : تحریف معنوی ۱۴۹۵
- واکنش پنجم : حذف و کتمان روایت ۱۴۹۷

- واکنش ششم: جعل روایت در برابر روایت وصیت ۱۴۹۷
- روایاتی دیگر در وصایت امیرالمؤمنین (ع) ۱۴۹۸
- تجهیز پیامبر (ص)** ۱۵۱۲
- شواهد تجهیز ۱۵۱۴
- واکنش مخالفان در برابر روایات تجهیز ۱۵۱۶
- واکنش اول: منکر دانستن ۱۵۱۶
- واکنش دوم: جعل روایت برای دیگران ۱۵۱۶
- واکنش سوم: جعل حدیث: دستور ابوبکر! ۱۵۱۷
- واکنش چهارم: آرزوی بازگشت زمان! ۱۵۱۸
- ۳۹. علی (ع) پرداخت کننده دیون پیامبر (ص)** ۱۵۱۹
- اعتبار سند روایت ۱۵۱۹
- مفاد روایت ۱۵۲۰
- شواهد روایی ۱۵۲۱
- واکنش مخالفان ۱۵۲۵
- واکنش اول: منکر دانستن متن ۱۵۲۵
- واکنش دوم: جعل روایت برای دیگران ۱۵۲۵
- ۴۰. علی (ع) در قیامت** ۱۵۲۷
- اولین کسی که در قیامت بر پیامبر (ص) وارد می شود ۱۵۲۷
- شواهد روایی دیگر ۱۵۲۸
- همراه با پیامبر (ص)** ۱۵۳۱
- ساقی کوثر** ۱۵۳۶
- واکنش مخالفان ۱۵۴۱
- واکنش اول: جعل روایت در برابر آن ۱۵۴۱
- واکنش دوم: تحریف معنوی ۱۵۴۱

فهرست / ۱۷۳۱

۱۵۴۲	پرچمدار پیامبر ﷺ در قیامت
۱۵۴۹	علی ﷺ دارای گنج بهشتی
۱۵۴۹	اعتبار سند روایت
۱۵۵۰	توضیح مفاد روایت
۱۵۵۱	واکنش مخالفان
۱۵۵۱	واکنش اول: حذف و تقطیع
۱۵۵۲	واکنش دوم انکار صحت

پیوست‌ها

۱۵۵۳ - ۱۷۲۴

۱۵۵۳	۱. ضمانت برخی از فضیلت‌های گذشته
۱۵۵۳	علی ﷺ تنها وزیر پیامبر ﷺ
۱۵۵۸	علی ﷺ تنها وارث پیامبر ﷺ
۱۵۶۰	باقیمانده حنوط پیامبر ﷺ
۱۵۶۰	واکنش مخالفان در برابر فضائل گذشته
۱۵۶۰	واکنش اول: تحریف لفظی روایت
۱۵۶۱	واکنش دوم: تحریف معنوی روایت
۱۵۶۱	واکنش سوم: منکر دانستن روایت
۱۵۶۲	واکنش چهارم: تضعیف سندی
۱۵۶۲	واکنش پنجم: جعل روایت در برابر روایات وراثت و وزارت
۱۵۶۳	اعتراف ابوبکر به فضیلت هشتم: تنها پاسخ مثبت ...
۱۵۶۶	تحریف روایت گذشته در مصادر اهل تسنن
۱۵۶۹	علی ﷺ برگزیده و امین پیامبر ﷺ
۱۵۷۰	همسری برترین بانو
۱۵۷۰	مطلب اول: همسری فاطمه ﷺ
۱۵۷۱	مطلب دوم: خویشاوندی با پیامبر ﷺ

- مطلب سوم: پدر فرزندان پیامبر (ص) ۱۵۷۱
- مطلب چهارم: برتری حضرت فاطمه (ع) ۱۵۷۷
- نتیجه‌گیری از روایات ۱۵۸۰
- نکته اول: تنها همتای فاطمه (ع) ۱۵۸۰
- نکته دوم: فاطمه (ع) میزان شناخت حق از باطل ۱۵۸۰
- نکته سوم: معرفی خلیفه با رفتار عملی ۱۵۸۳
- خبر از شهادت امیر مؤمنان (ع) ۱۵۸۴**
- واکنش مخالفان: تحریف روایت ۱۵۸۵
- ۲. اظهار علاقه ویژه به امیرالمؤمنین (ع) در قالب دعا ۱۵۸۹**
- دعای پیامبر (ص) برای سلامتی و شفای علی (ع) ۱۵۸۹
- خوشنودی پیامبر (ص) از علی (ع) و خاندانش ۱۵۹۴
- اشتیاق پیامبر (ص) به دیدار جمال علی (ع) ۱۵۹۵
- دعاهایی که با هیچ چیز قابل قیاس نیست! ۱۵۹۶
- خدا بر علم و دانشت بیفزاید! ۱۵۹۷
- دعاهای شب زفاف امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه (ع) ۱۵۹۹
- دعاهایی دیگر ۱۶۰۰
- ۳. برخی از ویژگی‌های علی (ع) به روایت سعد بن ابی وقاص ۱۶۰۵**
- سند روایت ۱۶۰۶
- روایتی مشابه / تحریف به حذف ۱۶۰۷
- فضای بیان روایت توسط سعد ۱۶۰۹
- شواهد روایت سعد ۱۶۰۹
- واکنش مخالفان نسبت به ویژگی سوم: مباحله ۱۶۱۵
- واکنش اول: کتمان فضیلت اهل بیت (ع) و نقل روایتی ساختگی ۱۶۱۵
- واکنش دوم: حذف نام امیرالمؤمنین (ع) از روایات ۱۶۱۶
- واکنش سوم: تلاش برای کم‌رنگ کردن مطلب ۱۶۱۸
- واکنش چهارم: تحریف معنوی ۱۶۲۲

واکنش پنجم: حدیثی ساختگی دربارهٔ همراهان پیامبر ﷺ در مباحله ۱۶۲۴

۴. ویژگی‌های دیگر علی علیه السلام به نقل ابن عباس ۱۶۲۵

اعتبار سند روایت ۱۶۲۸

اشاره به برخی از نکات مهم این روایت ۱۶۳۱

واکنش مخالفان ۱۶۳۵

واکنش اول: تضعیف بیجای سندی و ۱۶۳۵

واکنش دوم: منکر دانستن بخشی از متن ۱۶۳۵

واکنش سوم: این مطالب فقط به این سند نقل شده! ۱۶۳۷

۵. ویژگی‌های علی علیه السلام از زبان عمر و ابن عمر ۱۶۴۱

دلالت روایت ۱۶۴۲

اعتبار سند روایت ۱۶۴۲

تذکر ۱۶۴۴

واکنش مخالفان ۱۶۴۴

واکنش اول: حکم به ساختگی بودن روایت ۱۶۴۴

واکنش دوم: تحریف لفظی ۱۶۴۵

۶. حدیث ثقلین ۱۶۴۷

تألیف مستقل در حدیث ۱۶۵۰

اشاره به مفاد حدیث ثقلین از زبان عامّه! ۱۶۵۰

چند تذکر لازم دربارهٔ مفاد حدیث ثقلین ۱۶۵۳

واکنش مخالفان ۱۶۵۸

واکنش اول: کتمان ۱۶۵۸

واکنش دوم: انکار بیان حدیث ثقلین در حجة الوداع ۱۶۵۹

واکنش سوم: منکر دانستن آن ۱۶۶۰

واکنش چهارم: بهانه‌تراشی تفرد مسلم به نقل آن! ۱۶۶۱

واکنش پنجم: تضعیف بیجا و چشم‌پوشی از اسناد معتبر ۱۶۶۱

- واکنش ششم: تحریفات لفظی ۱۶۶۳
- الف) اسقاط حدیث ثقلین از خطبه حجة الوداع ۱۶۶۴
- ب) اسقاط بخش «وعترتی» از خطبه ۱۶۶۵
- ج) تبدیل «وعترتی» به «وسنة نبیه» ۱۶۶۵
- د) تبدیل «تمسک» به اهل بیت علیهم السلام به «توصیه به رعایت حقوق» آنان ۱۶۶۶
- تذکر چند نکته ۱۶۶۹
- واکنش هفتم: تحریفات معنوی ۱۶۷۱
- واکنش هشتم: جعل روایت در برابر حدیث ثقلین ۱۶۸۲
- واکنش نهم: مخالفت عملی با حدیث ثقلین ۱۶۸۳
- ۷. نیاز به نص در امامت و اتکار آن** ۱۶۸۷
- وجه نیاز به پیامبر و امام ۱۶۸۷
- اشتراط عصمت و دانش الهی در امام ۱۶۸۷
- انتخاب یا انتصاب؟ ۱۶۸۸
- سردرگمی و چاره‌اندیشی برای فرار از مخمصه! ۱۶۸۹
- رهبری جامعه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۶۹۳
- شبهات مخالفان و پاسخ آن ۱۶۹۵
- استناد به اتفاق و عدالت صحابه و توجیه رفتار آنان ۱۷۰۴
- دلیل روشن بر مخالفت صحابه با پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۷۰۶
- آشوبی دیگر در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۷۱۲
- صحابه در آینه قرآن و روایات ۱۷۱۶
- صحابه پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۷۱۸
- ۸. تفکیک در حجیت** ۱۷۲۳
- فهرست ۱۷۲۵